

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# شناخت اسلام

سرشناسه	: بهشتی، محمد، ۱۳۰۷، ۱۳۶۰.
عنوان و پدیدآور	: شناخت اسلام / محمدحسینی بهشتی، محمدجواد باهنر، علی گلزاده غفوری؛ ویراستار حسین عبدلی.
مشخصات نشر	: تهران، بقعه، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری	: ۵۹۲ ص
شابک	: 978-964-6887-64-0
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ قبلی: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
یادداشت	: نمایه
موضوع	: اسلام - بررسی و شناخت
موضوع	: اسلام - عقاید
شناسه افزوده	: باهنر، محمدجواد، ۱۳۱۲-۱۳۶۰.
شناسه افزوده	: گلزاده غفوری، علی، ۱۳۰۲.
شناسه افزوده	: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ش ۹ ب ۹ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷ شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۳۹۴۷۹



## شناخت اسلام

شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، شهید حجت‌الاسلام

دکتر محمدجواد باهنر، حجت‌الاسلام دکتر علی گلزاده غفوری

تهیه و تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

ویراستار: حسین عبدلی

طرح جلد: احمد جعفری

حروفچین و صفحه‌آرا: زهرا شیشه‌گران؛ مرتضی انصاف‌منش

چاپ: اول ۱۳۸۶؛ چاپ دوم ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۲۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: شادرنگ

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۸۷-۶۴-۰

حق چاپ محفوظ است.

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۲۰۹۰۱ تهران، صندوق پستی: ۱۳۴-۱۵۷۴۵

www.beheshti.org

info@beheshti.org

Email: nashreboghe@gmail.com

شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

شهید حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد باهنر

حجت‌الاسلام دکتر علی گلزاده غفوری

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

تهران ۱۳۹۰

۴۷	شناخت قاطع، عمیق و روشن		
۴۸	عوامل بازدارنده از شناخت علمی روشن		
۴۹	مهمترین ابزار شناخت		
۵۰	نقش اساسی و گستردهٔ فؤاد		
۵۱	نظر		
۵۳	شناخت علمی در اصطلاح امروز و مغالطه‌ای که از این راه پیش آمده		فهرست
۵۴	... یک مغالطهٔ دیگر		
۵۵	واقع‌بینی (رنالیسم)		
۵۷	مبدأ آفرینش و عامل گردش جهان هستی	۲۵	مقدمه
۵۹	جهان واقعیت‌دار	۲۷	انسان عصر ما
۵۹	نظم جهان	۳۰	جانورانی حریص
۶۰	«شدن» و عامل آن	۳۲	در جستجوی فلسفهٔ زندگی و هدف آن
۶۱	عامل نظم و دگرگونی	۳۴	قرآن در این زمینه چه می‌گوید؟
۶۱	تصادف نیست	۳۷	ایمان
۶۲	تضاد؛ عامل «شدن»	۳۹	شک و دودلی
۶۵	تضاد یا جاذبه و التیام	۴۰	ایمان کودک
۶۹	نشانه‌های خدا	۴۰	یورش شک و تردید
۷۲	۱- اصل علیت (پدید آورنده)	۴۱	شک سازنده و پیش‌برنده
۷۳	جهان پدیده‌ها	۴۱	باز هم نقش ایمان
۷۳	۲- هماهنگی موجودات جهان	۴۲	نقش ایمان در پیشرفت علم و صنعت
۷۵	هماهنگی دو جانبه میان دو موجود ناهمزمان	۴۲	ایمان به آئین و مسلک
۷۶	نقش شعور توانا	۴۳	مسلک‌داری با بی‌بندوباری سازگار نیست
۷۶	۳- حرکت به سوی کمال بی‌نهایت	۴۴	ایمان آگاهانه
۷۷	۴- نشانه‌های گویا که با ما به زبان خودمان سخن می‌گویند	۴۵	شناخت قاطع

۱۱۱	خدای توانا	۷۸	نشانه‌های اختصاصی که پیغمبران با خود می‌آورند
۱۱۲	اراده و مشیت خدا (قضا و قدر)	۷۸	همه‌چیز در همه حال نشانه اوست
۱۱۴	خدای بخشنده پرمهر	۸۱	آیا جهان متحول هدف دارد؟
۱۱۵	خدای سخت کیفر	۸۵	توحید قرآن
۱۱۵	خدای دادگر	۸۷	دلیل قرآن بر توحید در خلق و امر
۱۱۹	نقش جهان‌بینی الهی در زندگی انسان و مقایسه آن با بینش مادی	۸۸	ابطال فرضیه چند خدایی
۱۲۲	زندگی گسترده و دو مرحله‌ای	۹۰	علل و اسباب، ارزش و نقش آن‌ها
۱۲۳	آثار روحی و عملی ایمان دینی	۹۱	خدای سبب‌ساز و سبب‌سوز
۱۲۵	پیامبران؛ رهبران الهی	۹۲	معجزات
۱۲۸	امتیازات پیامبران	۹۳	سبب‌شناسی دور از پندارهای موهوم
۱۲۸	۱- اعجاز	۹۴	دعا
۱۲۹	۲- عصمت	۹۷	توحید در عبادت، یکتاپرستی
۱۳۱	۳- رهبری و حرکت‌آفرینی	۹۸	توحید در سرسپردگی و اطاعت
۱۳۲	۴- خلوص و قاطعیت بی‌نظیر و درگیری بی‌امان با شرک، جهل، ظلم و فساد	۹۹	توحید اجتماعی و پرهیز از جدال‌های نابجای تفرقه‌انداز در صف یکتاپرستان
۱۳۴	۵- سازندگی و سعادت‌آفرینی برای همه	۱۰۳	اسماء و صفات خدا
۱۳۴	۶- عادی بودن زندگی شخصی و خصوصی	۱۰۵	گامی فراتر در راه خداشناسی
۱۳۵	نقش وحی در زندگی بشر	۱۰۶	ارزیابی نظریه دانشمندان
۱۳۶	هماهنگی میان علم و عقل و وحی	۱۰۸	اسماء و صفات خدا در قرآن
۱۳۹	عدل و میدان گسترده آن در اسلام	۱۰۸	لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
۱۴۱	عدل عمومی جهان	۱۱۰	تسبیح و تنزیه، پیراستگی خدا
۱۴۲	عدل اراده یا عدل ارادی	۱۱۰	خدای بی‌نیاز
۱۴۵	بینش عدلیه	۱۱۰	بی‌نیازی خدا از ایمان، عبادت و اطاعت ما
۱۴۸	عدل و معاد	۱۱۰	خدای برتر از زمان و مکان
		۱۱۱	خدای دانا

۱۹۳	۱۰- خداجویی و حق طلبی	۱۵۱	معاد، میدان گسترده ارضای همه خواسته‌ها
۱۹۴	انسان از دید اگزستانسالیزم	۱۵۴	نقش اعتقاد به معاد در اعتدال زندگی
۱۹۹	انسان در اسلام	۱۵۷	حیات انسان و تکامل
۱۹۹	۱- ماهیت انسان (آنچه دارد و آنچه باید خود بسازد)	۱۵۹	حیات
۲۰۰	۲- آزادی انسان و تقدیر الهی	۱۶۰	ساختن سلول زنده
۲۰۰	۳- حوزه انتخاب و نقش هدایت	۱۶۲	حیات، پدیده الهی
۲۰۱	۴- هدف‌داری انسان	۱۶۳	انسان و تکامل
۲۰۱	۵- انسان مسؤل	۱۶۷	حدس علمی، نه اصل قطعی
۲۰۲	۶- مراقبت و اضطراب	۱۶۹	در خصوص پیدایش انسان
۲۰۲	۷- انسان بی‌پناه نیست	۱۷۲	موجودات استثنایی
۲۰۲	۸- اتکاء به نفس و بیم و امید	۱۷۵	انسان
۲۰۳	انسان از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک	۱۷۷	موقعیت انسان در جهان غرب پیش از رنسانس
۲۰۶	نظر اسلام	۱۷۸	ظهور اومانیسیم جدید
۲۰۹	تاریخ در بینش اسلامی	۱۷۹	انسان از دیدگاه قرآن
۲۱۱	قرآن به سنت‌های تاریخ توجه می‌دهد	۱۸۲	حوزه انتخاب و اراده انسان
۲۱۴	طغیان تمایلات و انگیزه‌ها	۱۸۲	۱- فطرت و تمایلات انسان
۲۱۶	مسئله تضاد	۱۸۴	۲- تعدیل تمایلات
۲۱۷	ضرورت تقویت نیروی مثبت تضاد و مقاومت در برابر فساد	۱۸۶	۳- نقش محیط طبیعی و جغرافیایی
۲۱۸	- آگاهی بر سنت‌های تاریخ، شناخت فرصت‌ها و استفاده انسانی از آنها	۱۸۷	۴- نقش عوامل تاریخی - اجتماعی و اقتصادی
۲۱۹	نقش عظیم پیامبران در سازندگی تاریخ	۱۸۷	۵- نقش ضوابط و اصول در حوزه انتخاب
۲۲۰	حضرت ابراهیم(ع)	۱۸۹	۶- وحی الهی
۲۲۰	حضرت موسی(ع)	۱۹۰	۷- عمل انسان سرنوشت‌ساز است
۲۲۳	حضرت عیسی(ع)	۱۹۱	۸- هدف کوشش‌های انسان
۲۲۳	نهیضت انبیاء در پرتو وحی	۱۹۲	۹- آرمان‌های انسانی

۲۵۰	۲- رهبر و یاران انقلاب	۲۲۵	درباره وحی
۲۵۱	۳- تحمل رنج در راه پیروزی	۲۲۵	آثار وحی
۲۵۲	۴- نقش امداد غیبی و حمایت الهی	۲۲۷	تجلی سنت‌های تاریخ در نهضت اسلامی
۲۵۴	۵- افزایش آگاهی‌های عمومی پس از ظهور	۲۲۷	حاکمیت ظلم در آستانه سقوط
۲۵۵	۶- حاکمیت مستضعفین	۲۲۸	رشد و بیداری مردم
۲۵۵	۷- استقرار و عدالت	۲۲۹	عربستان؛ محیط مساعد
۲۵۶	۸- نعمات و برکات	۲۳۰	پیشتانان؛ اصحاب خاص
۲۵۶	۹- رام شدن طبیعت و ازدیاد ثروت	۲۳۱	نقش هجرت
۲۵۷	۱۰- ایجاد امنیت	۲۳۳	ارشاد عمومی
۲۵۸	۱۲- رفع غم و درد	۲۳۴	عنصر جهاد
۲۶۱	خودسازی	۲۳۶	جهانی بودن نهضت
۲۶۳	رشد و سلامت جان	۲۳۶	رهبری
۲۶۴	هماهنگی در رشد	۲۳۸	سه اصل مؤثر در کارآیی حرکت‌های تاریخی
۲۶۵	معیارهای اخلاق	۲۳۸	دست انتقام الهی از آستین مردم
۲۶۸	پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک	۲۳۹	احترام به فرهنگ و ارزش‌های انسانی دیگران
۲۶۹	معیارهای اصلی اخلاق از نظر اسلام	۲۴۰	رخنه فساد در جبهه مقدم
۲۶۹	۱- عزت، کرامت و ارجمندی انسان	۲۴۲	مقاومت داخلی
۲۷۱	۲- تقرب به خدا	۲۴۲	نفوذ در مهاجمین
۲۷۲	خصلت‌های ناروا	۲۴۳	سه جبهه تلاش
۲۷۳	۱- نفاق	۲۴۵	پیروزی نهایی حق
۲۷۷	۲- تکبر	۲۴۶	پیروزی نهایی حق در بینش تاریخی اسلام (دیدگاه شیعه)
۲۸۰	۳- سخن چینی	۲۴۹	مشخصات زمان ظهور و نظام الهی
۲۸۲	۴- دروغ	۲۴۹	۱- در آستانه سقوط
۲۸۳	۵- غیبت و تهمت		

۳۲۹	مهمان‌دوستی	۲۸۷	۶- حسد
۳۳۰	خودسازی برای کار دسته‌جمعی	۲۸۹	مبارزه با حسد
۳۳۱	خصلت‌های لازم برای کار دسته‌جمعی	۲۸۹	حساسیت علیه نالایقان و تجاوزگران و مبارزه با آن‌ها حسد نیست
۳۳۱	۱- وحدت هدف و خط‌مشی	۲۹۰	راهی به سوی پیراستن جان از آلودگی‌ها
۳۳۲	۲- شناختن حد خود و دیگران	۲۹۲	تقوا
۳۳۳	۳- ارزش‌گذاری منصفانه به کار خود و دیگران	۲۹۴	تقویت اراده
۳۳۴	۴- پرهیز از خودخواهی و خودرأیی	۲۹۵	رابطه روزه با تقویت اراده
۳۳۵	۵- احترام به رأی اکثریت	۲۹۶	توبه؛ بازگشت به راه حق
۳۳۹	خانواده	۳۰۰	عواطف و نقش خلاق آن‌ها در زندگی انسان
۳۴۱	فرد و جامعه	۳۰۱	عاطفه حقیقی، نه عاطفه مصنوعی و مصلحتی
۳۴۱	زندگی دسته‌جمعی	۳۰۵	اسلام خواستار عواطف پاک حقیقی است
۳۴۱	جامعه	۳۰۶	نوع دوستی
۳۴۱	اقسام جامعه	۳۰۸	عواطف خانوادگی
۳۴۲	خانواده	۳۱۰	صله رحم
۳۴۲	قبیله	۳۱۲	محبت به همسایگان
۳۴۲	کلان	۳۱۵	پیوند عقیدتی و عواطف ناشی از آن؛ برادری ایمانی
۳۴۳	ملت	۳۱۷	رفاقت
۳۴۳	گروه‌بندی‌های دیگر اجتماعی	۳۲۰	انتخاب دوست و همنشین
۳۴۳	جامعه عقیدتی و مسلکی	۳۲۲	گشاده‌رویی و برخورد گرم
۳۴۴	ازدواج	۳۲۳	رعایت آداب معاشرت
۳۴۴	پیوند طبیعی میان زن و مرد	۳۲۵	بدرقه و استقبال
۳۴۴	پیوند همسری	۳۲۶	فروتنی
۳۴۵	پیمان همسری	۳۲۷	مکاتبه
۳۴۵	ارزش و اهمیت ازدواج از نظر اسلام	۳۲۸	احترام به بزرگترها و مهربانی به کوچکترها

۳۷۱	شرایط زنی که طلاق داده می‌شود	۳۴۵	هدف اساسی ازدواج
۳۷۲	شرایط اجرای طلاق	۳۴۷	انتخاب همسر
۳۷۳	صیغه طلاق	۳۴۷	آزادی در انتخاب همسر
۳۷۳	اقسام طلاق	۳۴۸	اجازه پدر برای ازدواج دختر
۳۷۴	اقسام طلاق بائن	۳۵۰	کفو بودن یعنی صلاحیت کلی برای همسری
۳۷۴	یادآوری	۳۵۲	معیارهایی که در انتخاب همسر باید مورد توجه قرار گیرد
۳۷۵	عده طلاق	۳۵۵	راه انتخاب همسر متناسب و حدود تحقیق لازم در این زمینه
۳۷۵	مدت عده	۳۵۶	کسانی که نمی‌توانند همسر یکدیگر شوند
۳۷۵	احکام زمان عده	۳۵۶	محارم نسبی و سببی و رضاعی
۳۷۶	حضانت یا حق سرپرستی فرزند	۳۵۷	محارم نسبی
۳۷۶	ازدواج موقت: مشکل جنسی جوانان قبل از ازدواج	۳۵۸	محارم رضاعی
۳۷۷	راه حل عاقلانه این مشکل در نظام اسلامی	۳۵۸	محارم سببی
۳۷۸	صیغه عقد ازدواج موقت	۳۵۸	عقد ازدواج
۳۷۹	احکام ازدواج غیردائمی	۳۶۰	استقلال مالی زنان
۳۸۱	تفاوت‌های اساسی بین ازدواج دائم و موقت	۳۶۰	صداق یا مهریه
۳۸۲	ازدواج موقت از نظر دیگران	۳۶۱	سبک بودن میزان مهریه
۳۸۳	تعدد زوجات	۳۶۲	تعهدات مالی و اخلاقی طرفین ازدواج
۳۸۳	الف - شرایط و موجبات طبیعی یا اجتماعی چند همسری	۳۶۲	نفقه یا مسئولیت مالی اداره خانواده
۳۸۴	ب - سابقه تعدد زوجات قبل از اسلام	۳۶۳	نفقه فرزندان خانواده، مسئولیت سرپرستی و تربیت آنان
۳۸۶	ج - تعدد زوجات و قیود و شرایط آن در اسلام	۳۶۷	تعهدات اخلاقی و انسانی دو همسر
۳۸۷	اخلاق خانوادگی: رفتار با همسر	۳۶۸	طلاق یا انحلال پیوند زناشویی
۳۸۸	قسمتی از تکالیف متقابل والدین و فرزندان	۳۶۹	طلاق در فقه اسلامی
۳۹۱	نظام عادل اجتماعی	۳۷۱	آثار و نتایج طلاق
۳۹۳	جامعه اسلامی		



۴۱۲	۱۲- خودسازی و مبارزه با فساد	۳۹۳	جامعه
۴۱۲	عوامل لازم برای استقرار نظام عادل اجتماعی	۳۹۴	جامعه اتفافی و جامعه ارادی
۴۱۲	الف - قانون	۳۹۴	جامعه اتفافی
۴۱۳	مبدأ قانون	۳۹۴	جامعه ارادی
۴۱۴	قانون استبدادی فردی	۳۹۵	مختصات هر یک از این جوامع
۴۱۴	قانون استبدادی طبقاتی	۳۹۶	فرد و جامعه
۴۱۴	قانون ملی	۳۹۷	اصالت فرد
۴۱۶	قانون مسلکی و جهانی	۳۹۷	اصالت جامعه
۴۱۶	قانون و مبدأ آن در اسلام	۳۹۹	اصالت آمیخته فرد و جامعه
۴۱۷	شناخت صحیح قانون اسلام با توجه به نیازهای زمان	۴۰۰	نظر اسلام در این زمینه
۴۱۹	اجتهاد	۴۰۳	نظام اجتماعی
۴۱۹	تدوین قانون برای نظام حاکم	۴۰۳	نظام عادل اجتماعی
۴۲۰	تدوین قانون برای پیروی مردم در مسائل فردی	۴۰۵	اصول و عوامل ایجاد اعتدال اجتماعی
۴۲۰	چرا تقلید می‌کنیم؟	۴۰۵	۱- برابری انسان‌ها
۴۲۱	شرایط مرجع تقلید	۴۰۶	۲- عدل حقوقی
۴۲۲	چند نکته در اجتهاد و تقلید	۴۰۷	۳- رفع تبعیض در سایه بینش توحیدی
۴۲۴	وضع مقررات تازه	۴۰۸	۴- عدل اقتصادی
۴۲۴	منابع فقه	۴۰۸	۵- آزاداندیشی و علم‌آموزی
۴۲۶	سندیت کتاب خدا	۴۰۹	۶- بهره‌گیری در سایه کار و فعالیت همگانی
۴۲۶	استفاده از سنت	۴۰۹	۷- محروم به‌خاطر تجاوز در بهره‌وری
۴۲۷	اجماع	۴۱۰	۸- قانون عدل و مجری عدل
۴۲۹	نقش عقل در اصول دین	۴۱۱	۹- صلاحیت در احراز مناصب اجتماعی
۴۲۹	نقش عقل در پی بردن به اعجاز قرآن	۴۱۱	۱۰- احساس مسئولیت
۴۳۰	توجه به فلسفه احکام	۴۱۱	۱۱- ولایت اسلامی
۴۳۱	رابطه اجتهاد و خاتمیت اسلام		

۴۶۸	بازگشت به بحث
۴۷۱	حرکت‌ها و انقلاب‌های شیعه
۴۷۱	۱- روشنگری‌های بازماندگان قیام کربلا
۴۷۲	۲- قیام مدینه
۴۷۴	۳- قیام توابعین
۴۷۴	۴- قیام مختار
۴۷۵	۵- قیام زید
۴۷۶	۶- دعوت حنفیه
۴۷۷	۷- داعیان بنی‌عباس
۴۷۹	۸- قیام بنی‌الحسن
۴۸۱	رفتار امامان بزرگوار شیعه در برابر خلفای بنی‌عباس
۴۸۲	الف - روشنگری و حفظ اصالت مکتب
۴۸۲	ب - رهبری نهضت سری شیعه
۴۸۳	داوری
۴۸۳	اختلافات حقوقی
۴۸۳	علل و عوامل اختلاف
۴۸۴	حل اختلاف از واجبات اجتماعی است
۴۸۵	راه‌های گوناگون حل اختلاف
۴۸۵	۱- قدرت شخصی
۴۸۶	۲- غرولند، بدگویی و آبروریزی
۴۸۶	۳- مرور زمان
۴۸۷	۴- داوری
۴۸۸	داوری در اسلام
۴۸۹	چه کسی حق دارد مقام داوری را بر عهده گیرد؟

۴۳۳	ب - ضمانت اجرای قانون
۴۳۴	رشد فکری
۴۳۵	عواطف انسانی و مسلکی
۴۳۶	ایمان به خدا و پاداش و کیفر او در دنیا و آخرت
۴۳۷	احترام عمیق قلبی نسبت به قانون
۴۳۸	امر به معروف و نهی از منکر؛ پاسداری عمومی از حق و قانون
۴۴۲	ج - رهبری و حکومت
۴۴۳	۱- انتصاب از طرف خدا
۴۴۴	۲- تعیین از طرف پیغمبر
۴۴۸	۳- انتخاب از طرف خود مردم
۴۴۸	شرایط اصلی زمامداران در عصر غیبت
۴۵۱	نقش شورا و بیعت
۴۵۱	۱- نقش شورا
۴۵۱	الف - در اداره امور
۴۵۲	ب - در انتخاب حکمران
۴۵۴	۲- نقش بیعت
۴۵۵	سلب صلاحیت حکومت
۴۵۶	خلافت و امامت
۴۵۶	خلافت
۴۵۷	امامت
۴۶۰	شیعه کیست؟
۴۶۵	اصل عدل و اصل امامت
۴۶۵	اصل عدل
۴۶۶	اصل امامت
۴۶۶	عواقب نامطلوب تخلف از این اصل

۵۱۲	۲- اهمیت مسائل اقتصادی در زندگی فرد و جامعه	۴۹۰	وظایف سنگین داور در برابر مردم
۵۱۲	اقتصاد اسلامی	۴۹۱	پایبندی قاطع به قانون خدا یا قانون حق و عدل
۵۱۵	مالکیت: پیوند مالکیت	۴۹۱	رفتار داور با طرفین دعوی
۵۱۵	انواع مالکیت	۴۹۲	استقلال و مصونیت قضات
۵۱۵	۱- مالکیت مطلق	۴۹۳	تأمین کامل اقتصادی قضات
۵۱۶	۲- مالکیت نسبی	۴۹۳	رابطه امت اسلامی با دیگران
۵۱۷	الف - مالکیت عمومی	۴۹۴	۱- درصد پیوند مسلکی و عقیدتی
۵۱۷	ب - مالکیت خصوصی و شخصی	۴۹۵	۲- نوع برخورد و موضع گیری
۵۱۸	مال	۴۹۷	جهاد
۵۱۹	آیا در قرآن از مال مذمت شده است؟	۴۹۷	هدف‌های جهاد اسلامی
۵۲۲	تملك	۴۹۹	تجاوز زشت است و ناپسند حتی از طرف شما
۵۲۳	تملك در نظام اسلامی	۴۹۹	جهاد با نفس یا مبارزه با خودپرستی
۵۲۴	منابع طبیعی ثروت	۵۰۱	روشنگری و دعوت به حق پیش از دست زدن به پیکار و نبرد
۵۲۵	زمین	۵۰۲	تسهیلات خاصی که اسلام برای این منظور فراهم کرده است
۵۲۵	زمین از نظر مالکیت	۵۰۳	صلح و اهمیت آن در اسلام
۵۲۶	زمین‌هایی که ملک جامعه است	۵۰۴	آمادگی کامل برای مقابله با دشمن
۵۲۷	زمین‌هایی که ملک دولت است	۵۰۵	مسابقه اسب‌سواری و تیراندازی (سَبَق و رمایه)
۵۲۸	زمین‌هایی که ملک شخصی است	۵۰۶	زنده جاوید
۵۲۸	احیای موات؛ تشویق به بهره‌برداری از منابع ثروت	۵۰۶	فدایی راه خدا
۵۳۰	علامت‌گذاری مقدماتی برای احیا (تحجیر - سنگ‌چین کردن)	۵۰۷	پیکارگرانی که از پا نمی‌نشینند
۵۳۱	حکم معطل نگاه داشتن اراضی قابل استفاده از نظر اسلام	۵۰۸	پیکارگرانی با استقامت و شکست‌ناپذیر
۵۳۳	آب	۵۰۹	اقتصاد اسلامی
۵۳۳	آب‌هایی که به صورت طبیعی در دسترس بوده و قابل استفاده‌اند	۵۱۱	خطوط اصلی اقتصاد اسلامی: مقدمه
۵۳۳	آب‌هایی که به صورت طبیعی دسترس نیستند	۵۱۱	۱- اقتصاد یا علم معاش

۵۶۴	توصیه‌های اسلام در مورد خرید و فروش	۵۳۵	معادن
۵۶۶	راه‌های فسخ و به هم زدن قرارداد	۵۳۵	نقش اقتصادی کار یا نیروی انسانی: استفاده از منابع طبیعی
۵۶۶	ارث	۵۳۶	کار کلید استفاده از منابع طبیعی است
۵۶۸	کیفیت تقسیم ارث	۵۳۶	مالکیت در پرتو کار
۵۶۸	طبقه‌بندی خویشاوندان و بستگان	۵۳۸	بهره‌مندی در پرتو کار
۵۶۹	سهم‌بندی ارث	۵۳۹	تولید، توزیع، خدمات
۵۶۹	تعدیل ثروت	۵۴۱	کار کاذب؛ دامی برای استثمار
۵۷۱	کوشش اسلام برای تعدیل ثروت	۵۴۳	ربا؛ یکی از ظالمانه‌ترین راه‌های استثمار
۵۷۱	انفاق	۵۴۴	موقعیت پول در جامعه بشری
۵۷۳	تحریم زیاده‌روی و ولخرجی (اسراف و تبذیر)	۵۴۴	انحراف پول از مسیر اصلی خود
۵۷۴	تحریم زراندوزی (کَنز)	۵۴۵	پول در اقتصاد اسلامی
۵۷۵	مصارف انفاق	۵۴۶	سابقه رباخواری در تاریخ
۵۷۷	زکات	۵۴۷	ربا در قرآن
۵۷۸	مسئولیت‌های اقتصادی زمامداران امت	۵۴۸	چرا ربا با این شدت تحریم شده است؟
۵۷۹	بیت‌المال	۵۵۰	بانک
۵۸۱	رهبری اقتصادی در تولید و توزیع	۵۵۴	حل مشکل
۵۸۳	یک اصل برجسته اجتماعی و اقتصادی	۵۵۶	مؤسسات شخصی یا گروهی قرض الحسنه
۵۸۷	اعلام (نمایه)	۵۵۷	بانک‌های دولتی بدون بهره
		۵۵۸	انتقال مالکیت
		۵۵۸	معاملات
		۵۶۰	مقررات کلی معاملات
		۵۶۲	اقسام خرید و فروش
		۵۶۴	لزوم آشنایی با احکام و آداب داد و ستد

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی با توجه به اهمیت طرح دیدگاه‌های مطروحه در کتاب و نایاب بودن آن، اقدام به انتشار آن نموده است. از آنجا که متن اثر مذکور با دقت نظر مؤلفین آن تنظیم شده بود، نیازی به تغییرات اساسی مشاهده نشد و اصلاحات صورت گرفته صرفاً در حد تصحیح برخی اشتباه‌های چاپی، حروف‌نگاری مجدد، شکل عنوان‌بندی‌ها و افزودن فهرست اعلام بوده است که در این رابطه لازم می‌دانیم از تلاش و دقت نظر ویراستار محترم جناب آقای حسین عبدلی سپاسگزاری نماییم. امید آنکه انتشار مجدد این اثر گرانقدر، پاسخی درخور به تقاضاهای مکرر علاقمندان باشد.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

### مقدمه

کتابی که پیش روی شما قرار دارد، مجموعه مباحث کتابهای تعلیمات دینی است که بین سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ هـ ش توسط گروه کارشناسان کتب تعلیمات دینی سازمان تألیف کتابهای درسی وزارت آموزش و پرورش، شهید حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد باهنر، شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی و حجت‌الاسلام دکتر علی گلزاده (غفوری) تألیف شده است و سپس زیر نظر شهید دکتر باهنر به صورتی که ملاحظه می‌کنید تنظیم شد و به دلیل استقبالی گسترده، بارها منتشر گردید. طی سده گذشته در میان مسلمانان گامهایی در جهت معرفی اسلام به عنوان مکتبی که راهنمای عمل انسان در حوزه‌ها و قلمروهای گوناگون زندگی فردی و اجتماعی است برداشته شده، اما در میان کتب منتشر شده در این زمینه، کمتر اثری را می‌توان یافت که در آرایه یک تصویر کلی و همه‌جانبه و در عین حال مرتبط با حوزه‌های مختلف زندگی بشر موفق بوده باشد. در این رابطه، مجموعه مباحث کتاب حاضر اگرچه بی‌نظیر، کم‌نظیرند. سیر منطقی مباحث، انسجام درونی مطالب، رابطه مستحکم بین مباحث مطرح شده و زمینه‌های گوناگون زندگی بشر، بیان شفاف، دقیق و رسا و توجه به ضروریات و مقتضیات زمان و مکان، از جمله ویژگی‌های قابل توجه این اثر است.

انسان عصر ما

در پرتو این آشنایی گسترده با اسرار طبیعت و نوآوری‌های شگرف در جهت مهار کردن نیروهای طبیعی و بهره‌گیری از آنهاست که انسان عصر ما به اوج رفاه مادی رسیده و عرصه زمین را برای خود به صورت کاخی بس مجهز و مجلل درآورده است، بدان امید که آسوده و شادکام و خوشبخت در آن زندگی کند و به سعادت‌ی که همواره آرزوی آن را در سر می‌پروراند برسد.

### جانورانی حریص

آنچه تا این جا گفتیم یک روی سکه بود، اما این سکه یک روی دیگر هم دارد. تمدن مادی امروز همواره با گره‌گشایی‌هایی بس ارزنده که از زندگی بشر کرده و توانایی‌های خیره‌کننده که در مقابله با طبیعت به او داده، در زمینه افزون‌خواهی مادی آن‌قدر فلسفه بافته، شعر و ترانه یا سرود مقدس خوانده و سر و صدا و غوغا راه انداخته که انسان عصر ما را به صورت جانوری حریص درآورده است که شب و روزش در غم تولید و مصرف و افزایش آن می‌گذرد و به چیزی جز آن نمی‌اندیشد.

مادی‌گری و اقتصادزدگی چنان در انسان عصر ما ریشه دوانده که او را به صورت یک ماشین تولید و مصرف درآورده، یا در حد قوت لایموت یا در طریق دستیابی به زندگی مجهز و لوکس و وسایل تفننی هر چه لوکس‌تر، و این وضع چنان همه‌گیر است که زندگی بیشتر انسان‌های زمان ما، از هر نوع محتوای ارزنده دیگر تقریباً خالی شده است. انسانی که یک روز کرامت خود را در آزادی و آزادی می‌یافت و در این راه جان فدا می‌کرد، اینک غلام حلقه بگوش تولید و مصرف شده و همه آزادمنشی‌های خود را به پای این بت زمان قربانی کرده است.

در عصر ما انسان از نظر دستیابی به ساز و برگ زندگی به مرحله پرشکوهی رسیده است. اکتشافات و اختراعات بی‌شمار برای امکاناتی فراهم کرده که تا پیش از این در نظرش افسانه می‌نمود.

دستگاه‌های برقی خودکار و ابزار الکترونیک، بسیاری از ناشدنی‌ها را برای انسان عصر ما شدنی کرده‌اند. با فشار بر یک تکمه، آب، هوا، گرما، سرما، خوراک، پوشاک و هر چه بخواهد برایش آماده است.

امواج رادیویی در یک چشم بر هم زدن صدایش را به دورترین نقطه جهان می‌رسانند، نه تنها صدایش را که تصویرش را هم.

هواییمها پهنه فضا را مسخر وی کرده‌اند. به آسانی و با سرعتی برق‌آسا از این سوی جهان به سوی دیگر پرواز می‌کنند، آسان‌تر، سبک‌بال‌تر و دورپروازتر از آنچه در افسانه‌ها درباره سیمرغ شنیده بود.

کیهان‌نوردها پایش را به کرات آسمانی گشوده‌اند و اینک از سفر به ماه یا کرات آسمانی دیگر چنان ساده دم می‌زند، که گویی از رفتن از این شهر به شهری مجاور.

دامنه نوآوری‌های علمی و صنعتی در عصر ما آن‌قدر گسترش یافته که به شمار آوردن آنها کار دشواری است. گویی طبیعت از نگهداری رازهایی که هزاران سال در سینه خود نگه داشته به ستوه آمده و برآن شده که یکباره مهر از دهان بردارد و این رازهای بی‌شمار را در زمانی هر چه کوتاه‌تر به انسان قرن ما بازگوید.

هر قدر پیشرفت تمدن مادی بیشتر شده، نیازمندی‌های مصرفی انسان نیز رو به فزونی گذارده و راه‌های تأمین این نیازمندی‌ها، پیچیده‌تر شده تا آنجا که بسیاری از مردم، سلامت جسمی و اخلاقی خود را هم در این راه فدا می‌کنند.

در جامعه ماده‌گرای امروز همه ارزش‌های عالی انسان به تدریج کنار نهاده شده یا می‌شود و همه‌چیز، حتی ارزش‌های اخلاقی، تنها در حدود ملاحظات مادی اعتبار و ارزش پیدا کرده است.

در بیشتر نقاط دنیا زیربنای واقعی تعلیم و تربیت همین ملاک‌های مادی و اقتصادی، و جهت اصلی برنامه‌های تربیتی و تعلیماتی ساختن انسان‌هایی شده است که بازده اقتصادی بیشتری برای جیب دیگران یا احیاناً جیب خود داشته باشند. «همه‌چیز در خدمت اقتصاد و لذت مادی وابسته به آن» شعاری است تقریباً حاکم بر اندیشه همگان، از مردم عادی گرفته تا به اصطلاح «برجستگان و نخبگان»، دارندگان تخصص‌های عالی علمی و فنی، سیاستمداران، نویسندگان، اندیشمندان و هنرمندان. و کار بدانجا کشیده که حتی بسیاری از دست‌اندرکاران مسائل عالی معنوی هم از تأثیر جاذبه‌های مادی و اقتصادی مصون نمانده‌اند و تبلیغ و نویسندگی دینی پررونق در برابر پاداش مالی و مادی بیشتر مبادله می‌شود. این وضع لازمه طبیعی فلسفه‌های گوناگون مادی رایج در زمان ماست.

وقتی دائماً به انسان تلقین کنند که او یک حیوان اقتصادی بیش نیست، وقتی با تبلیغ شبانه‌روزی غنای اقتصادی و افزایش امکانات گوناگون مادی را تنها معیار خوشبختی و تنها نشانه پیشرفت یک ملت یا گروه یا طبقه قلمداد کنند، وقتی شب و روز، بیخ گوش‌ها و در برابر چشم‌ها همواره از کیمیای پول، معجزه پول، مشکل‌گشایی پول و خروارها پول صحبت کنند

که از راه شانس یا از طریق غارت مستقیم و غیرمستقیم هم‌نوعان بدست آید و در راه ارضای مبتذل‌ترین خواسته‌های حیوانی صرف شود، خودبه‌خود انسان‌ها، یا بهتر بگوییم، انسان‌نماهای عصر ما به «جانوران حریصی» تبدیل می‌شوند که شب و روز بی‌امان و از هر راه شده، در پی پول درآوردن برای مصرف کردن در راه لذت‌جویی‌های مادی هر چه بیشتر باشند، غلامان حلقه به‌گوش تولید و مصرف شوند، زندگی آن‌ها از هر نوع محتوای عالی و ارزنده دیگر که برارنده انسان و انسانیت است خالی شود و یکسره به پوچی و ابتذال گراید.

### در جستجوی فلسفه زندگی و هدف آن

آن‌چه مایه امید و خوشوقتی فراوان است، این‌که از گوشه و کنار همین دنیای مصرفی آواهای تازه‌ای هم برخاسته است، آواهای نویدبخشی که می‌تواند سپیده‌دم رهایی و آزادی از بردگی تولید و مصرف برای انسان‌های به بند کشیده شده عصر ما باشد، و آن‌چه بیشتر مایه خوشحالی و امید است، این‌که این آوا با جوانان و نوجوانان بیشتر پیوند دارد تا با میانسالان یا سالخوردگان.

مدتی است زبان و قلم و واکنش‌های عملی جوانان سراسر دنیا این آوا را سر داده که: ما در درون این کاخ مجهز و مرفه و مجلل که برای زندگی آراسته شده، زندگی را بی‌معنی، پوچ و مبتذل می‌یابیم.

به ما بگویید، در این قصر مجلل آدم‌های خوشبخت کجا هستند؟

آیا این کشتی پر باروبنه و آکنده از توشه سفر به سوی کدام کرانه امن

و آرام می‌خرامد؟

آیا این تمدن باشکوه تا چه حد به خود انسان به دیده ارزش و اعتبار می‌نگرد؟



آیا به‌راستی این همه سازوبرگ رنگارنگ زندگی در خدمت انسان قرار دارد، یا این ما انسان‌ها هستیم که مغز و اندیشه و دستان یکسره در خدمت سازوبرگ آفرینی به‌کار گرفته شده است؟

آیا این تمدن پرشکوه به‌همان اندازه که فاصله شهرها، قاره‌ها و کرات را کوتاه و جهان بزرگ را به یک محله یا خانه تبدیل کرده، انسان‌های ساکن این خانه را هم به‌راستی به یکدیگر نزدیک و دل‌هایشان را نسبت به هم مهربان ساخته یا مکان‌ها به هم نزدیک‌تر و دل‌ها از هم دورتر شده، یا بدتر از این، آدم‌ها صرفاً و یکپارچه مغز و دست شده، مغز و دستی در خدمت شکم و غریزه جنسی و جاه‌طلبی‌های رنگارنگ و خواسته‌هایی چونان این‌ها، و دیگر برایشان دلی نمانده که از دل‌های دیگر دور باشد یا نزدیک؟ درست است که این آواها غالباً از مردمی به‌گوش می‌خورد که در سرزمین‌های به رفاه اقتصادی رسیده زندگی می‌کنند، مردمی که غم نان شب و نیازهای اولیه زندگی همه وجودشان را فرا نگرفته است.

درست است که هنوز توده‌های محروم و انسان‌های به فقر کشیده شده بیشتر نقاط جهان نه خودشان، نه زن و فرزند و خویشاوند و همسایه و هم‌زنجیران دیگرشان، حتی یک‌بار هم مزه سیری را نمی‌چشند و ناچار بیش از هر چیز به تقلای آرام یا خونینی می‌اندیشند که بتواند در درجه اول به فقر مادی و اقتصادی آنان پایان دهد.

ولی آینده‌نگری صحیح ایجاب می‌کند که تلاش همین مردم محروم هم در بستری و به سویی هدایت شود که به چنین سرنوشتی دچار نشوند.

آنچه مسلم است این است که انسان‌های به هوش آمده و از افسون رفاه مادی و اقتصادی رهیده هر دو اردوگاه بزرگ کنونی جهان، آشکارا می‌بینند که:

هر چند بشر قرن‌هاست کوشیده تا سازوبرگ هر چه بهتری برای بهتر زیستن خود فراهم کند، ولی اینک در بزرگ‌ترین و پرشکوه‌ترین معبد‌های صنعت و ابزار، در دو اردوگاه بزرگ شرق و غرب، آدمیان را بی‌رحمانه در پای بت بزرگ ابزار و صنعت قربانی می‌کنند و در هیچ یک از این دو اردوگاه از کرامت واقعی انسان و آزادی و آزادگی و انتخاب‌گری واقعی او جز الفاظ و شعارهای توخالی و بی‌محتوا، چیزی باقی نمانده است، بلکه در هر دو نظام، همه این کرامت‌ها را از انسان گرفته‌اند، به این بهانه که گردش سریع چرخ‌های صنعت و اقتصاد پیچیده طراز نوین در عصر ما چنین اقتضا می‌کند.

به‌هرحال، انسان عصر ما دیگر نمی‌تواند به‌همین قانع باشد که به کمک علم و صنعت به او یاد دهیم، «چگونه زندگی کند». بلکه با اصرار فراوان می‌خواهد بداند، «برای چه زندگی کند». به‌عکس آنچه بدبینان می‌انگارند، این «به‌خود آمدن» و آوایی که از آن برمی‌خیزد و به‌صورت زمزمه یا فریاد به گوش می‌خورد، می‌تواند طلیعه «خودآگاهی» خوش‌یمن و پربرکتی برای بشریت باشد و به «خود انگیختگی» پرثمری انجامد و «تولدی تازه» برای جامعه انسانی به همراه داشته باشد و بشر را بر آن دارد که دیگر فریب نخورد و «تکامل ابزاری» را به جای «تکامل انسانی» اشتباه نگیرد و با شناختی ژرف‌تر هدف واقعی و انسانی «حرکت تکاملی» خویش را باز شناسد و با عزمی استوار، به جنبشی خوش فرجام در جهت سعادت واقعی و انسانی خویش تحقق بخشد.

### قرآن در این زمینه چه می‌گوید؟

قرآن بر این اصل تکیه دارد که زندگی با همه زرق و برق و شکوه و زیبایی و عیش و نوش در صورتی که از هدفی درخور انسان و از ایمان و معنویت

خالی باشد، پوچ و بی‌محتواست و انسانِ دل‌بسته به آن زیان‌کار، و تلاش‌هایش بیهوده و بی‌حاصل:

«آگاه باشید زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی است، و خودآرایی و فخرفروشی و افزون‌طلبی در ثروت و فرزندان، این‌چنین زندگی خشک و بی‌محتوا همانند بارانی است که بیبارد و گیاه فراوانی برویاند، بدان‌گونه که کشاورزان حیرت‌زده شوند، اما به‌زودی این صحرای سرسبز، پژمرده و زرد شود و به مشتی خس و خاشاک تبدیل گردد.»<sup>۱</sup>

در جای دیگر ابتدا از خدا یاد می‌کند که نور آسمان‌ها و زمین و روح و حقیقت و معنی جهان است و رهگشا و جهت‌دهنده و هدف کل عالم می‌باشد. و سپس از مردمی ارزنده و بلندپایه که سوداگری‌ها و تلاش معاش از یاد خدا و هدف اساسی زندگی بازشان نمی‌دارد و در نتیجه به بهترین بازده عمل و تلاش خویش دست می‌یابند، یاد می‌کند که تلاش‌هایشان همواره بارور می‌شود و فضل و کمال می‌زاید. سپس دربارهٔ تقلاهای مردم بی‌هدف و از خدا بی‌خبر چنین می‌گوید:

«تلاش انسان‌های بی‌خدا همچون سرابی است در بیابانی صاف که انسان لب تشنه آن را آب می‌پندارد اما همین که پیش می‌رود چیزی نمی‌بیند و تنها خدا را می‌یابد که تمام و کمال به حسابش می‌رسد، آری خدا زود به حساب می‌رسد. یا چون ظلماتی در دریایی ژرف که امواج متراکم آن را پوشیده و بر فراز آن ابری تیره برآمده، همه‌جا تاریک، تاریکی بالای تاریکی، بدون امکان دید، حتی اگر دست خویش از گریبان برآورد، آن را نتواند دید. آری کسی که خدا بر راهش پرتویی نیفکند هیچ پرتو روشنگری فرا راه خویش ندارد.»<sup>۲</sup>

قرآن در این آیات همان حقیقتی را بیان می‌کند که اینک پس از پیشرفت‌های عظیم علمی و صنعتی و گسترش ابعاد زندگی مادی بشر، بسی آشکارتر گردیده است:

زندگی صرفاً مادی همچون سراب، تلاش انسان حریص و آزمند بر باد، جهت زندگی و هدف و معنی آن ناپیدا، همه‌جا تاریک و انسان‌ها در گردابی از سرگردانی و پوچی و سردرگمی غوطه‌ور و بالاخره این سؤال همچنان باقی که: «زندگی چه معنی دارد؟ هدف چیست؟»

قرآن راز این حیرت و بیهودگی را رخت بر بستن «ایمان» از متن زندگی انسان می‌داند که سبب می‌شود تلاش‌ها سراسر مادی شود و آدمی در دور «تولید برای مصرف و مصرف برای تولید» افتد و بس. ممکن است این‌چنین مردمی در هدف‌های مادی خود تا سر حد اعلیٰ پیش روند اما در ورای این خواست‌ها و در اوج تکامل ابزاری خود چیزی که واقعاً درخور انسان باشد نیابند و سقوط کنند:

«هرکس تنها زندگی دنیا و تجمل و زیور آن را بجوید، آنان را کم‌ویش بدین آرزوها خواهیم رساند و در این حوزه زندگی به بازده کار خود بدون هیچ کمبودی خواهند رسید، اما برای این مردم در پایان جز آتش رنج و حسرت چیزی نیست، سرانجام کاخ عظیمی که ساخته‌اند فرو می‌ریزد و همهٔ اعمال‌شان برباد می‌رود.»<sup>۱</sup>

۱. سورهٔ حدید - آیهٔ ۲۰.

۲. سورهٔ نور - آیه‌های ۳۵ تا ۴۰.

۱. سورهٔ هود - آیه‌های ۱۵ و ۱۶.

ایمان

## ایمان کودک

زندگی کودک بیشتر بر محور ایمان می‌چرخد، به‌خصوص ایمان به اطرافیانی مانند پدر و مادر، برادر و خواهر، دایه، مربی کودکان و نظایر این‌ها.

سعادت کودک و رشد صحیح و متناسب او برای زندگی، مقدار زیادی به ایمان مادر، پدر، مربی، معلم و همه کسانی که نسبت به او مسئولیتی بر عهده دارند، وابسته است و تنها کسانی از عهده ایفای این مسئولیت‌های حساس برمی‌آیند که به کار و وظیفه خود ایمان داشته باشند. مادری که پرستاری و تربیت جسمی و روحی فرزندان خود را با عشق و علاقه و ایمان و با احساس مسئولیت نسبت به آنان انجام می‌دهد، پدری که در تلاش برای تأمین رفاه و سلامت جسم و جان اعضای خانواده‌اش با عشق و ایمان می‌کوشد و مربی و معلمی که کار ظریف و پر مسئولیت تعلیم و تربیت را با عشق و ایمان بر عهده می‌گیرد، بی‌شک در سعادت کودک نقش مؤثری دارند.

## یورش شک و تردید

دوره کودکی به تدریج سپری می‌شود و دوران رشد و بلوغ فرا می‌رسد. در دوران بلوغ در انسان تحول‌های جسمی و روحی گوناگون به وجود می‌آید، از جمله این‌که شخص نسبت به بسیاری از مطالبی که در دوره کودکی به درستی آن‌ها ایمان داشته، دچار شک و تردید می‌شود. میزان این شک و تردید در اشخاص مختلف دایره‌اش آنقدر وسیع است که تقریباً همه چیز را دربرمی‌گیرد و کمتر چیزی می‌ماند که شک بدان سرایت نکند.

وقتی به درستی یک نفر آنقدر معتقد هستیم که با دلی «امن» و خاطری آرام به او اعتماد می‌کنیم، می‌گوییم به این شخص «ایمان» داریم. هرگاه درستی یک مطلب تا سرحد یقین برایمان روشن باشد، می‌گوییم به این مطلب «ایمان» داریم. وقتی به یک سیستم فکری - به اصطلاح اروپایی‌اش «ایدئولوژی» و به تعبیر ما «مرام و مسلک» - عقیده پروپاقرصی داریم و با اطمینان خاطر و با میل و رغبت و شور و شعف آن را زیربنای کار و زندگی خویش قرار می‌دهیم، می‌گوییم ما به این مسلک «ایمان» داریم. با توجه به این مثال‌ها می‌توان گفت: «ایمان» عبارت است از «اعتماد و اطمینان قلبی کامل، به یک شخص، یک مطلب، یک مسلک، یک دین یا ...»

## شک و دودلی

نقطه مقابل ایمان شک و دودلی یا تردید و تزلزل است، خواه نسبت به یک شخص، خواه نسبت به یک مطلب، خواه نسبت به یک مسلک. اثر طبیعی شک و دودلی بی‌اعتمادی است. با شک و دودلی، حتی در صورتی که با خوش‌بینی همراه باشد، نمی‌توان به یک شخص یا به یک مسلک دل بست و به آن اعتماد کرد، به‌خصوص در مواردی که باید به دنبال این دلبستگی عملاً در برابر خطرهای احتمالی یا قطعی ایستاد و سرسختی نشان داد.

### شک سازنده و پیش‌برنده

شک دوران بلوغ یکی از عوامل بسیار مؤثر در تکامل انسان است، به شرط آن‌که با نوعی عشق و ایمان توأم باشد، عشق و ایمان به کاوش‌گری و تحقیق. تنها این نوع از شک است که می‌توان به آن «شک سازنده» لقب داد. البته کار شک همیشه خراب کردن است - خراب کردن آنچه تاکنون باور داشتیم - و سازندگی مربوط به کاوش و تحقیقی است که در پی این خراب کردن شروع می‌کنیم ولی از آن‌جا که تا باورهای سست‌بنیاد خراب نشود به راه کاوش و تحقیق نمی‌افتیم، شک را هم در این سازندگی سهم می‌شمیریم و آن را «شک سازنده» می‌نامیم.

### باز هم نقش ایمان

شک دوران بلوغ معمولاً در انسان شوق به تحقیق را برمی‌انگیزد، گویی آدمی می‌خواهد دانستنی‌های تلقینی دوره قبل از بلوغ را دور بریزد و در این زمینه نیز مثل بسیاری از زمینه‌های دیگر روی پای خود بایستد و خود را از «طفل بودن» و «طفیلی بودن» درآورد. پس این شک با نوعی ایمان همراه است؛ ایمان به خود، ایمان به این‌که باید روی پای خود بایستم و بینم خودم چه می‌توانم بفهمم. با شک دوران بلوغ، ما خود را در برابر دنیای جدیدی می‌یابیم. دنیای بی‌کران مجهولات و نشناخته‌ها. آن‌گاه شوقی به دانستن در ما برانگیخته می‌شود و با امید فراوان به این‌که می‌توانیم با کاوش‌گری و تحقیق خویش معرفت خالص‌تر و قابل‌اعتمادتری درباره این مجهولات به‌دست آوریم، به‌دنبال تحقیق و پژوهش می‌رویم. اگر به‌دنبال آن شک همه‌گیر، عشق به شناسایی و ایمان به تحقیق نبود، برای ما نشاط و تلاشی باقی نمی‌ماند و شک بلوغ، «شک سازنده» نمی‌شد؛

شکی یکسره خراب‌کننده بود که اعتماد نسبت به هر چیز متزلزل می‌کرد و ما را به تردیدی ملال‌آور و پرعذاب دچار می‌ساخت. بنابراین در شکوفایی دوران بلوغ نیز باید نقش اصلی را از ایمان دانست، ایمان به این‌که باید برای نوشتن‌های همه‌چیز تلاش کرد.

### نقش ایمان در پیشرفت علم و صنعت

پیشرفت‌های علمی و صنعتی که بشر امروز از آن برخوردار است، معمولاً نتیجه کار و کوشش کسانی است که به آزمایش‌های پیگیر می‌پردازند و گاهی برای کشف یک مطلب به صدنوع آزمایش دست می‌زنند تا درستی یا نادرستی یک فکر نوین علمی یا صنعتی را که به مغزشان راه‌یافته بیازمایند. چه بسا خود شما نمونه‌هایی از این کاوش‌گران علمی را از نزدیک دیده باشید که با چه نشاط و حوصله و بردباری کار خود را تعقیب می‌کنند و چگونه برق درخشنده ایمان به کار و ایمان به علم و تحقیق از چهره‌شان می‌درخشد. شاید خودتان هم کم‌وبیش لذت این شور و نشاط و ایمان به کاوش علمی را چشیده باشید.

### ایمان به آئین و مسلک

انسان وقتی روی پای خود می‌ایستد، یعنی به سن رشد و بلوغ می‌رسد و به میدان زندگی و فعالیت مستقل گام می‌نهد، ناچار است برای زندگی خود هدفی برگزیند و برای رسیدن به آن هدف راهی.

یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌ها این است که انسان در این مرحله حساس انتخاب راه و هدف و به عبارت دیگر انتخاب آئین و مسلک، بتواند درباره راه و هدف و آئین و مسلکش شناختی روشن به‌دست آورد؛ شناختی

اطمینان آور، ایمان‌ساز و همراه با یقین، تا در نشیب و فرازهایی که خواه ناخواه پیش می‌آید با آگاهی و با اراده‌ای مصمم در راه راست زندگی به سوی هدف تکاملی‌اش پیش رود و در این پیشروی در همه حال از شور و شادابی برخوردار باشد.

### مسلك‌داری با بی‌بندوباری سازگار نیست

ایمان به یک مسلک، خواه ناخواه برای انسان محدودیت‌ها و وظایفی به وجود می‌آورد. در جوامع انسانی، هر مسلک و مرام برای خود نظام و مقرراتی دارد که هرکس به‌راستی به آن مسلک درآید و به آن ایمان پیدا کند، خودبه‌خود باید در رعایت آن‌ها بکوشد. او دیگر نمی‌تواند صرفاً به دلخواه خود و بدون هیچ قیدوبند زندگی کند. حتی گروه‌هایی که «بی‌مسلکی و بی‌بندوباری» را مسلک خود قرار داده‌اند و به هیچ یک از نظام‌های اجتماعی تن در نمی‌دهند، برای این بی‌مسلکی خود مقرراتی دارند که اعضای گروه ملزم به رعایت آن هستند. این گروه‌ها در باشگاه‌هایی که به‌منظور مبارزه با لباس پوشیدن و قیود دیگر در معاشرت تشکیل می‌دهند، نمی‌گذارند کسی با سر و وضع عادی شرکت کند زیرا شرکت کردن فردی با سر و وضع عادی، مزاحم نظام بی‌بند و باری آن‌هاست. وقتی «بی‌مسلکی و بی‌بندوباری» برای خودش نظامی وظیفه‌آور دارد، چگونه می‌تواند توقع دارند به آن‌ها «مسلکی سازنده» عرضه شود بی‌آن‌که برای آن‌ها تعهد و وظیفه‌ای ایجاد کند؟ مخصوصاً طبقه روشنفکر جامعه ما باید خود را با این حقیقت بیشتر آشنا کند. روشنفکرهای غیرمتعهد و مخالف با قیود، حتی در یک کار مثبت عادی هم نمی‌توانند نقش مهمی داشته باشند. باید گفت: بی‌بندوباری و فرار از تعهد به‌طور کلی با روشنفکری واقعی و حقیقت‌گرایی هیچ سازگاری ندارد.

### ایمان آگاهانه

ایمان دوره کودکی با همه پاکی و صفا این نقیصه را دارد که از آگاهی توأم با تجزیه و تحلیل سرچشمه نگرفته است بلکه بیشتر حالت انفعال و تأثرپذیری از محیط را دارد و در حقیقت نوعی بازتاب است. به‌همین جهت ایمان دوره کودکی در برابر شک‌های دوره بلوغ تاب مقاومت ندارد و همان‌طور که قبلاً گفتیم با فرا رسیدن دوره بلوغ متزلزل می‌شود. البته از دوره کودکی بیش از این هم نمی‌توان انتظار داشت. اما در دوران بلوغ این امکان برای ما وجود دارد که ایمانی «آگاهانه» داشته باشیم؛ ایمانی که به دنبال محاسبه و بررسی و تجزیه و تحلیل عمیق به‌دست آید.

عالی‌ترین منبع تعالیم اسلامی، یعنی قرآن، همواره ما را به تفکر، تدبیر، نظر و مشاهده عینی، و بررسی و تجزیه و تحلیل منطقی دعوت می‌کند.

شناخت قاطع

و اصولاً از نظر قرآن ظن و گمان هیچ‌گونه اعتبار و ارزش ندارد، بدان‌گونه که در بسیاری از آیات، پیروی از گمان، نوعی عمل نابخردانه و کورکورانه معرفی شده است.<sup>۱</sup>

### عوامل بازدارنده از شناخت علمی روشن

قرآن از عواملی یاد می‌کند که به‌صورت پشتوانه ظن و گمان درمی‌آیند و آن را جانشین شناخت روشن و دقیق علمی می‌کنند:

۱- پیروی از هوی و هوس: هوس‌ها، شهوات، مطامع و سودجویی، اندیشه را از قضاوت و دریافت درست بازمی‌دارد:

«چه کسی همراه‌تر از آن‌که از هوس خود پیروی کند، بی‌آن‌که هدایت الهی را دریابد.»<sup>۲</sup>

۲- عادات و سنت‌های نیاکان: «... می‌گویند ما نیاکان خویش را بر راه و رسمی یافتیم و به‌دنبال آنان راه جسته‌ایم. و همین‌طور پیش از تو در هیچ سرزمینی هشداردهنده‌ای نفرستادیم، جز این‌که ثروت‌اندوزان خوش‌گذران آن سرزمین با آنان به مخالفت برخاستند و گفتند ما نیاکان خویش را بر طریقه‌ای یافته‌ایم و ما راه آن‌ها را پیروی می‌کنیم.»<sup>۳</sup>

۳- خودباختگی در برابر بزرگان و قدرت‌ها: «آنان می‌گویند: از بزرگان و پیشوایان خود پیروی کردیم و ما را از راه گمراه کردند.»<sup>۴</sup>

خودکم‌بینی و ضعف نفس در برابر قدرت‌های بزرگ و حتی کشورهای پیشرفته و افکار و عادات و مکاتب آنان، توان فکری آدمی را می‌گیرد و

### شناخت قاطع، عمیق و روشن

قرآن تأکید دارد که انسان باید تنها و تنها به‌دنبال راه و هدفی رود که در آن آگاهی قطعی و روشن داشته باشد:

«در پی آن چه بدان «علم» نداری نرو، چه گوش و چشم و دل همه مسئولند»،<sup>۱</sup> چنین شناختی تنها در پرتو دلایل قطعی، قوی، روشن و روشنگر به‌دست می‌آید:

«شما بر این ادعای خود دلیل قطعی “سلطان” ندارید، آیا آن‌چه بدان «علم» ندارید به خدا نسبت می‌دهید؟»<sup>۲</sup>

«این آرزوها و خیالات آن‌هاست. بگو اگر راست می‌گویید دلیل روشن “برهان” خود را بیاورید.»<sup>۳</sup>

ظن و گمان هرگز نمی‌تواند راهی به‌سوی این‌گونه شناخت باشد:

«بیشتر آنان جز از گمان خویش پیروی نمی‌کنند، با آن‌که ظن و گمان کسی را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.»<sup>۴</sup>

۱. سوره اسراء - آیه ۳۶.

۲. سوره یونس - آیه ۶۸.

۳. سوره بقره - آیه ۱۱۱.

۴. سوره یونس - آیه ۳۶.

۱. از جمله در سوره انعام، آیه ۱۴۸ و آل عمران، آیه ۱۰۴.

۲. سوره قصص - آیه ۵۰.

۳. سوره زخرف - آیات ۲۲ تا ۲۴.

۴. سوره احزاب - آیه ۶۷.



آن‌چنان شخص را فریفته و مجذوب می‌کند که از خود نمی‌اندیشد، با چشم دیگران می‌بیند و با گوش دیگران می‌شنود و با مغز آنان فکر می‌کند.

### مهمترین ابزار شناخت

قرآن برای به‌دست آوردن آگاهی روشن و علم قابل اعتماد از چند ابزار اساسی نام می‌برد:

۱- سمع (گوش) ۲- بصر (دیده) ۳- فؤاد (دل).

«او است خدایی که شما را از رحم مادرانتان بیرون آورد، در حالیکه چیزی نمی‌دانستید اما برای شما چشم و گوش و دل قرار داد تا سپاسگزار این نعمت‌ها باشید و آن‌ها را به‌کار اندازید و از نادانی به‌در آید.»<sup>۱</sup>  
و در آیه دیگر:

«خداست که شما را به‌وجود آورد و برایتان سمع، بصر، و فؤاد قرار داد. چه کم سپاسگزارید.»<sup>۲</sup>

بخش عمده‌ای از آگاهی‌های ما از طریق شنیدن بدست می‌آید. مانند بسیاری مطالب که حاصل تجارب و تحقیقات یا فکر و اندیشه دیگران است، یا حوادثی که اتفاق افتاده و ما آن‌ها را از افراد و منابع مورد اعتماد می‌شنویم.

بخش عمده دیگر دریافت‌های ما از طریق مشاهدات و دیدنی‌ها است و بخش عمده دیگر، مشاهدات درونی و دریافت‌های باطنی ماست. اما آن‌چه از راه دیدن و شنیدن یا مشاهده درونی وارد ذهن می‌شود، هنوز سطحی و کم‌ارزش است چون به‌قدر کافی بررسی، ارزیابی و تحلیل نشده و باید این

۱. سوره نحل - آیه ۷۸.

۲. سوره سجده - آیه ۹.

مواد خام در حوزه «فؤاد» و به‌یاری فکر و اندیشه پخته شود تا به‌صورت آگاهی قابل اعتماد، با ارزش و درخور پذیرش و پیروی درآید.

قرآن رشد انسانی را در پرتو درست به‌کار گرفتن این ابزار می‌شناسد، بدان‌گونه که به‌کار نینداختن و عدم استفاده از آن‌ها، انسان را تا سرحد چهارپایان ساقط می‌کند:

«... آنان دل‌هایی دارند که با آن نمی‌اندیشند و چشم‌هایی که به‌وسیله آن نمی‌نگرند، و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آنان همچون چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند.»<sup>۱</sup> چه حیوانات از نوعی هدایت غریزی برخوردارند، اما اینان که باید خود از ابزار شناخت استفاده کنند تا به حقایق دست یابند، در این راه کوششی نمی‌کنند و گمراه و سرگردان می‌مانند.

### نقش اساسی و گسترده فؤاد

قرآن درباره نقش اساسی و گسترده «فؤاد» تعبیرات گوناگونی دارد، از جمله: تفکر، تدبیر و تعقل.

تفکر؛ اندیشیدن و تنظیم دریافت‌های بیرونی و درونی است تا تحلیل، ترکیب، مقایسه و ارزیابی شود و از آن اصول و ضوابط کلی به‌دست آید یعنی بتوان درباره حوادث و دریافت‌های جزئی برداشتی سنجیده داشت و هر دریافتی را دقیقاً در جای و خط مخصوص خود قرار داد.

تدبیر به معنی راهیابی به پشت نمودها است، تا به «حقیقت» امور راه پیدا کنیم. چه دریافت‌های حسی ما انعکاسی است سطحی از ظواهر اشیاء و از وضع موجود آن‌ها، بدون آن‌که حواس ما مستقیماً به باطن و حقیقت شیئی راه یابد یا آینده و سرانجام حادثه را ببیند. شناخت‌های حسی ما نسبت به

۱. سوره اعراف - آیه ۱۷۹.

آنچه مشهود و ملموس نیست، برد و توان کافی ندارد. اما با تدبیر و ژرف‌نگری و تجزیه و تحلیل ذهنی می‌توان به درون اشیاء و حقیقت امور نفوذ کرد.

بنابراین شناخت عالمانه باید از زودباوری، حدس، تخمین سست پایه، قضاوت سطحی و کوتاه‌بینی به‌دور باشد و با تحلیل دقیق فکری و ژرف‌بینی همراه گردد تا بازدهی روشن و قاطع و قابل اعتماد و درخور پیروی پیدا کند.

### نظر

قرآن در موارد متعدد ما را تشویق به «نظر» می‌کند. «نظر» یعنی نگرشی جستجوگرانه، مشاهده‌ای از روی توجه و همراه با تفکر و ژرف‌نگری. در آیات زیر دقت کنید:

«بگو، «نظر» کنید که چه چیزها در آسمان‌ها و زمین است.»<sup>۱</sup>

«بگو، در زمین سیر کنید و بنگرید (نظر کنید) که چگونه آفرینش را آغاز کرد»<sup>۲</sup>

«نظر کنید که سرانجام فسادانگیزان چه شد؟»<sup>۳</sup>

«آیا به شتر نمی‌نگرند "نظر نمی‌کنند" که چگونه آفریده شده، و به آسمان که چگونه برافراشته شده، و به کوه‌ها که چگونه برپا شده، و به زمین که چگونه گسترده شده است؟!»<sup>۴</sup>

ملاحظه می‌کنیم که در تمام این موارد «نظر» باید چندان دقیق و نافذ باشد که سئوال‌هایی را پاسخ گوید و مشکلاتی را که در این زمینه‌ها مطرح است حل کند، یعنی با دقت و غور و بررسی کافی همراه باشد. این تدبیر و تفکر و نظر، سراسر واقعیت‌ها و حقایق جهان را شامل می‌شود و در یک محدوده خاص نیست. در قرآن توصیه شده تا در زمینه‌های گوناگون تدبیر و تفکر کنند، از جمله:

در طبیعت: «در خلقت آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانه‌هایی است برای خردمندان، همانان که ایستاده، نشسته و به پهلو خوابیده خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند»<sup>۱</sup> و صدها از این قبیل آیات را می‌توان یافت که جهان پهناور آفرینش را زمینه تفکر و مطالعه و تحقیق انسان قرار می‌دهد و او را به چنین اندیشه وسیع و ثمربخشی فرامی‌خواند.

در تاریخ: «برایشان داستان‌های گذشتگان را بازگو کن، باشد که بیندیشند»<sup>۲</sup>

و آیات متعدد دیگری که بررسی تحولات اقوام پیشین را مایه عبرت و روشن‌بینی مردم می‌داند، و بررسی علل پیشرفت و سقوط و دگرگونی‌های ملت‌ها را آموزنده.

در انسان: «ما آیات خود را در کرانه‌های طبیعت و در خود آنان به ایشان می‌نمایانیم، تا برایشان آشکار گردد که او حق است.»<sup>۳</sup> در آورده‌های وحی: «چرا در قرآن «تدبیر» نمی‌کنند؟ آیا بر دل‌هایشان قفل زده شده است؟»<sup>۴</sup>

۱. سوره آل عمران - آیه ۱۹۱.

۲. سوره اعراف - آیه ۱۷۶.

۳. سوره فصلت - آیه ۵۳.

۴. سوره محمد - آیه ۲۴.

۱. سوره یونس - آیه ۱۰۱.

۲. سوره عنکبوت - آیه ۲۰.

۳. سوره اعراف - آیه ۳۶.

۴. سوره غاشیه - آیه ۱۷.

### شناخت علمی در اصطلاح امروز و مغالطه‌ای که از این راه پیش آمده

در فارسی امروز معمولاً بر «شناخت تجربی»، «شناخت علمی» و بر «علم تجربی» «علم» اطلاق می‌شود و به این ترتیب در معنی واژه علم، محدودیتی پدید آمده است.

در زبان‌های اروپایی برای دانش و آگاهی به معنی عام آن که شامل هر نوع شناخت آگاهانه است، کلمه‌ای خاص به کار می‌رود (مانند Knowledge در انگلیسی) و درخصوص دانش تجربی کلمه‌ای دیگر (مانند Science) اما در فارسی هر دو واژه، «علم» ترجمه شده است.

مشترک بودن واژه علم در فارسی امروز، میان آن معنی اصلی وسیع و این معنی تازه محدود، راه را برای یک مغالطه گمراه‌کننده هموار کرده است. ترکیب این مغالطه چنین است:

۱- هر گونه معرفتی که «علمی» نباشد ارزش ندارد و تنها «معرفت علمی» است که می‌توان براساس آن واقعیتی را اذعان کرد و بدان سندیت و اعتبار داد.

۲- «معرفت علمی» یعنی «معرفت تجربی»، بنابراین هر آگاهی که از راه تجربه به دست نیاید، ارزش و اعتبار ندارد و نمی‌توان در پی آن رفت.

ملاحظه می‌کنید که «علم» در بند اول به معنی عام و گسترده‌اش به کار رفته و در نتیجه از این بند مطلبی استفاده می‌شود که هیچ‌کس در آن تردیدی ندارد: «هر معرفتی که از روی علم و آگاهی نباشد، ارزش ندارد.» اما در بند دوم، «علم» به جای این که در معنی لغوی و گسترده‌اش به کار رود در معنی محدود اصطلاحی به کار رفته است، یعنی خاص «علم تجربی». نتیجه این مغالطه این شده که گروهی بگویند تنها آگاهی که دارای ارزش و

اعتبار است، آگاهی تجربی است. و در این برداشت محدود تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌خواهند روح انسان را در زیر چاقوی جراحی پیدا کنند.<sup>۱</sup> یا خدا را ضمن یک پرواز فضایی در آسمان بیابند، تا آن را بارور کنند.

### ... یک مغالطه دیگر

ملاحظه کردیم که با یک مغالطه لفظی، «علم و معرفت» از حوزه باز خود درآمده و در دایره‌ای تنگ و محدود زندانی شده است. به دنبال این اشتباه، مغالطه دیگری پیش آمده است که می‌گویند چون تنها «علم تجربی» ارزش و اعتبار دارد، پس تنها با مشاهده و تجربه می‌توان واقعیتی را ثابت کرد. بنابراین، اگر چیزی مشهود نبود و امکان «شناخت آزمایشگاهی» و محاسبات ریاضی نداشت حقیقت ندارد و از این جا استفاده کردند که: «رنالیته» همان واقعیتی است که از راه «تجربه» روشن شود.

می‌دانیم که تنها امور مادی است که قابل شناخت تجربی است. بنابراین امور غیر مادی چون قابل شناخت تجربی نیستند و نمی‌توان آن‌ها را در آزمایشگاه تجربه کرد، واقعیت ندارد. همچنین می‌گوید: «ایده» یعنی تصویری ذهنی، بنابراین خواب و خیالی بیش نیستند. سپس نتیجه می‌گیرند که «رنالیسم» فلسفه‌ای است که تنها «ماده» را حقیقت می‌داند و «ایده‌آلیسم» آن جهان‌بینی است که به غیر ماده هم معتقد است. و چون منطق فطرت حکم می‌کند که «رنالیسم» (واقع‌بینی - واقع‌گرایی) مقدم بر «ایده‌آلیسم» (خیال‌گرایی - پندارگرایی) است، پس جهان‌بینی «ماتریالیسم» مقدم بر جهان‌بینی الهی است.

۱. این سخن از «بروسه» نقل شده است. رجوع شود به متن فرانسوی کتاب «روانشناسی و متافیزیک» اثر: فیلسین شاله، پاریس، ۱۹۲۷، ص ۷۴۵.

چه پندارگرایی آشکاری!! با دقت در توضیح فوق ملاحظه می‌کنیم که این سخن تا چه اندازه غیر علمی است و در حقیقت مغالطه‌ای بیش نیست زیرا اگر «رنالیسم» و «ایده‌آلیسم» را به همان معنی که گفته شد یعنی اولی را واقع‌بینی و دومی را خیال‌گرایی معنی کنیم، قبول داریم که «رنالیسم» مقدم بر «ایده‌آلیسم» است، اما باید دید حوزه «رنالیت» و واقعیت چه اندازه است و در حقیقت «رنالیست» کیست؟

«رنالیت» واقعی است عینی که در حقیقت وجود دارد. این واقعیت ممکن است مادی یا غیرمادی باشد. هر چیزی که وجود دارد لازم نیست حتماً مادی باشد همان‌گونه که هر چیزی که «علمی» است لازم نیست حتماً در آزمایشگاه مشاهده شود. بنابراین «رنالیسم الهی» اعتقاد آگاهانه و علمی به حقایق مادی و غیرمادی است، نه اعتقاد به تصوراتی ذهنی و پندارهایی ساختگی، و کسی که معتقد به جهان‌بینی الهی است می‌گوید: من با بینش، بصیرت، علم و آگاهی به «حقیقت مجرد» رسیده و آن را «یافته‌ام»، نه این‌که «پنداشته‌ام». و این حقیقتی است انکارناپذیر که متأسفانه وارونه جلوه داده شده و درست برعکس تفسیر شده است.

### واقع‌بینی (رنالیسم)

از نظر اسلام جهان مجموعه‌ای به هم پیوسته از واقعیت‌های بس گوناگون است. آن بخش از هستی که عالم طبیعت نام دارد نیز مجموعه‌ای است از واقعیت‌ها؛ واقعیت‌هایی که همواره در حال شدن و دگرگونی و حرکتند، شدنی ناشی از خواست خدای یکتا. به همین جهت اسلام از انسان خواسته است که در شناخت خود و محیط خویش به این اصل توجه کند و هر چیز را همان‌طور که هست و در هر مرحله‌ای از شدن و حرکت که واقعاً قرار

دارد، بشناسد. یعنی با همه خصوصیات واقعیتش، با همه بُعدهای مختلف که در او هست و با همه پیوستگی‌ها و وابستگی‌هایش شناخته شود. بنابراین اسلام آیینی است که بر واقع‌بینی (رنالیسم) تکیه دارد.

درباره رنالیسم باید به این نکته حساس توجه شود که رنالیسم این نیست که انسان تسلیم واقعیت‌های موجود گردد. شاید شما هم گهگاه به ناصحان مشفق برخورد کرده‌اید که در مقام نصیحت می‌گویند، آخر انسان باید «رالیست» و واقع‌گرا باشد و همواره به واقعیات موجود گردن نهد و با آن‌ها در نیفتد.

اسلام این نوع واقع‌گرایی را برای انسان نمی‌پسندد و آن را با شأن انسان، رسالت او، و قدرت خلاقیتی که به او داده شده سازگار نمی‌داند. انسان اسلام حق ندارد به آسانی تسلیم واقعیت‌های محیط طبیعی و اجتماعی خویش شود، آن هم با این بهانه که: «این‌ها واقعیت‌های موجودند و آدم عاقل با واقعیات در نمی‌افتد».

از نظر اسلام، انسان برای خلاقیت و دگرگون کردن محیط خود آفریده شده و این رسالت را دارد که قدرت افزایش‌پذیر خلاقیت فکری و عملی خود را به کار اندازد و در محیط طبیعی و اجتماعی خویش دگرگونی‌های لازم را به وجود آورد و تازه‌های سودمند بیافریند تا برای زندگی بهتر و انسانی‌تر خود و دیگر انسان‌ها آماده‌تر شود و هرگز یکسره تسلیم واقعیت‌های موجود نگردد. بنابراین انسان اسلام، «واقع‌بین» هست ولی «واقع‌گرا» نیست بلکه «هدف‌گرا» است.

مبدأ آفرینش

و

عامل گردش جهان هستی

قاطع و سنت‌های ثابت حاکم است و معمولاً هدف آزمایش‌ها و تحقیقات علمی کشف این روابط است.

وجود نظم چندان مسلم گرفته شده است که هیچ حادثه طبیعی را بی حساب و بدون ارتباط با دیگر پدیده‌ها نمی‌دانند و اگر عامل یک پدیده را نشانند چه بسا سال‌ها به آزمایش‌های گوناگون دست زنند تا علت حادثه را بیابند. از طرفی اگر قانونی کشف شد، چندان به عمومی بودن و ثبات آن قانون اطمینان دارند که براساس آن دستگاه‌های عظیم صنعتی راه می‌اندازند و هزاران وسیله و ابزار فنی می‌سازند.

بنابراین جهان با همه ابعاد و در همه سطوحش دارای روابطی منظم و البته پیچیده و دقیق است، به طوری که از نوعی طرح حساب‌شده حکایت می‌کند.

پیروزی علم تجربی در جبهه‌های مختلف معلول کشف صحیح این طرح‌ها و قوانین حاکم بر طبیعت است.

«خورشید و ماه تابع نظم و حسابی هستند، و گیاه و درخت در برابر سنت‌های الهی کرنش می‌کنند و آسمان را برافراشت و برای آن میزان و قانونی قرار داد ...»<sup>۱</sup>

### «شدن» و عامل آن

ما در پدیده‌های طبیعی تطور و تغییر می‌بینیم و مخصوصاً در موجودات زنده این تغییر مشهودتر است: درخت رشد می‌کند، شکوفه می‌دهد، گل به تدریج باز می‌شود و بالاخره پژمرده می‌گردد و با رشد آرام، میوه و دانه پیدا می‌شود.

به منظور بررسی دربارهٔ مبدأ و علت پیدایش جهان و عامل نخستین حرکت و تطورات عالم هستی لازم است به مسائل و اصول زیر توجه دقیق کنیم.

### جهان واقعیت‌دار

جهان واقعیت دارد، قابل لمس و درک و مشاهده و دریافت است. خواب و خیال نیست. ساخته و پرداختهٔ تصورات و افکار این و آن نمی‌باشد. با صرف نظر از اندیشه‌ها و برداشت‌ها و قضاوت‌های ما، عالم هستی حقیقت است و واقعیت دارد، خواه برای انسان‌ها سودمند باشد و در جهت بهره‌گیری آن‌ها قرار گیرد یا نه، خواه پدیده‌های آن را بشناسند و کشف کنند. یا نه. به هر حال جهان حقیقتی است قطعی و غیرقابل تردید. واقعیت داشتن جهان هستی از نظر علم تجربی هم مورد تردید نیست. چه آن همه تلاش‌های علمی برای شناختن روابط پدیده‌هایی است که واقعیت دارند، نه برای بررسی امری پوچ و موهوم. اگر واقعیت داشتن جهان امری مسلم نبود این همه کاوش و تحقیق بیهوده و بر باد بود.

### نظم جهان

تا آنجا که انسان‌ها از طریق مشاهده، تجربه، اندیشه و محاسبه دریافته‌اند، جهان را منظم دیده‌اند، بدان گونه که بین عناصر و پدیده‌های عالم، روابط

۱. سورهٔ رحمن - آیه‌های ۵-۷.

سلول نطفه‌ای یک انسان به تدریج تکثیر شده و به صورت جنین در می‌آید و دگرگونی‌های مداوم و بی‌وقفه جنین را رشد می‌دهد تا آماده تولد شود. به همین گونه نوزاد دائماً رو به رشد و در حال «شدن» است؛ بزرگ می‌شود، پیر می‌شود و ...

«شدن» را می‌توان چنین تبیین کرد که نوعی «هستی» و وجود که سیلان دارد و تدریجی است. در هر مرتبه، «هستی» آن غیر از آن است که بوده و غیر از آن است که بعداً خواهد بود اما به هر حال هست و پیوند مستمری بین این «هستی‌ها» برقرار است و در مجموع یک «هستی سیال» است. ولی باید دید که عامل این «شدن» چیست؟ این یافتن، آمیختن و ساختن از کجاست؟ این تصور که براساس نظم و حسابی دقیق است «چرا» پیدا شده است؟

### عامل نظم و دگرگونی

این همگرایی و ترکیب که در میلیون‌ها پدیده طبیعی دیده می‌شود عاملی می‌خواهد. گیاه به مقدار لازم از عصاره خاک، آب باران، انرژی خورشید و ترکیبات هوا استفاده می‌کند تا گلی و میوه‌ای از گریبان خویش بیرون آورد. این همکاری و جذب و انجذاب و تأثیر و تأثر را چه نیرویی سامان می‌دهد و به چه دلیل این عناصر مختلف به میزان دقیق و در شرایط خاص به هم می‌آمیزند تا ثمری پیدا شود ... چرا؟

### تصادف نیست.

شما مشتی حروف سربی چاپخانه را در جعبه‌ای بریزید و خوب مخلوط کنید و سپس جعبه را وارونه کرده و حروف را روی سطحی صاف پاشید. احتمال این که این حروف تصادفاً چندان منظم و دقیق پهلوی هم قرار گیرند که از گردآمدن آن‌ها یک غزل کامل سعدی ترتیب یابد چه اندازه است؟

احتمالی است بسیار ناچیز نزدیک به صفر. یا یک ماشین تحریر جلوی کودکی دو ساله بگذارید و اجازه دهید که با انگشت‌های کوچکش روی دکمه‌های ماشین فشار دهد. پس از نیم ساعت بازی با دکمه‌ها، ناگهان ملاحظه کنید که بر روی کاغذ یک متن مشکل فلسفی از بوعلی سینا به زبان عربی نوشته شده است. این احتمال تصادف تا چه اندازه درست است؟ آیا این تصور منطقی است؟

می‌گویند:<sup>۱</sup> احتمال این که تصادفاً مواد و شرایط لازم برای پیدایش یک سلول زنده فراهم گردد، رقمی است برابر یک تقسیم بر ۱۰ به توان ۱۶ و دیگری می‌گویند: احتمال این که به طور تصادف مواد زنجیری لازم برای پیدایش یک پروتئین ساده فراهم شود عددی است برابر یک تقسیم بر ۱۰ به توان ۴۸

پس این همه تغییر، تطور، «شدن» و پیدایش، دقیقاً تابع نظم و قوانین علمی حساب شده و حاصل گرد آمدن عناصر گوناگون با اندازه و شرایط خاصی است؛ همان که علم برای کشف آن تلاش و خدمت فراوانی کرده است و تصادفی و بی‌حساب نیست.

### تضاد؛ عامل «شدن»

از نظر منطق ماتریالیسم - دیالکتیک هر موجود مادی در بطن خود جوانه‌ای از مرگ یا جوانه‌ای از تضاد درونی همراه دارد که به تدریج موجبات نابودیش را فراهم می‌کند اما دوباره از دل مرگ، زندگی جدیدی متولد می‌شود.

۱. شال اوژن گوی (زیست‌شناس سویسی).

به عبارت دیگر، هر فکر، هر حادثه و به طور کلی هر «شیئی» (تنز)<sup>۱</sup> همین که به وجود آید، ضمن رشد، مخالفتی از درون خویش، علیه خود برمی‌انگیزد که آن را «ضدشیئی» (آنتی تنز)<sup>۲</sup> می‌گویند و از مبارزه آن دو، مولود جدیدی که «ترکیب» (سنتز)<sup>۳</sup> آن دو و موجودی برتر است به ظهور می‌رسد.

بنابراین: «علت اساسی نشو و نما هر چیز خارج از آن نیست، در درون آن است.» این علت همان سرشت متضاد هر چیز و هر پدیده است. مولد حرکات و نشو و نماها، تضادها هستند ... اساساً در دنیای نباتات و حیوانات رشد ساده یا نشو و نما کمی به تحریک تضادهای داخلی است. همه تطورات دیگر عالم هم بر همین روبه است. پس، همه چیز از بطن ماده برمی‌خیزد و عامل تطور:

۱- همیشه در درون شئی است،

۲- همواره همراه با تضاد و درگیری است،

۳- همیشه آهنگ تکامل دارد.

اما باید دید که: ماده تا چه حد می‌تواند این توان را داشته باشد؟ این نظریه تا چه اندازه می‌تواند علمی باشد؟ تجربیات و تحقیقات انجام یافته آن را تأیید می‌کند؟ آیا این اصول در همه جا قابل تعمیم است؟ آیا هر دگرگونی و تطوری آهنگ تکامل دارد یا در موارد مختلف فرق می‌کند؟ آیا همیشه عامل حرکت تضاد است یا در مواردی التیام و جاذبه و کشش؟

با توضیحات بعدی بدین پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم:

- 
1. Thesis
  2. Antithesis
  3. Synthesis

در علم جدید سیستم‌ها که روی مجموعه‌های متشکل از عناصر مادی مرتبط - اعم از بی‌جان و جاندار - بحث می‌کند و کلیه آن‌ها را در ده طبقه یا در ده سطح تصاعدی قرار می‌دهد، سیستم‌ها به سیستم‌های بسته و باز تقسیم شده و مورد بررسی قرار گرفته است و این اصل علمی اعلام شده که:

فقط سیستم‌های باز - آن هم در شرایط خاص - می‌توانند خصلت حفظ و تولید و تکامل داشته باشند. سیستم باز مجموعه‌ای است که با خارج یا با غیر خود ارتباط و تبادل داشته باشد. مثلاً مواد غذایی و انرژی لازم را جذب نماید و آنچه زائد یا مضر است دفع کند.

اما سیستم‌های بسته چون دارای محتوای محدود و مشخص هستند، ظرفیت تحول و تولیدشان به همان نسبت ناچیز است و هرگز نمی‌توانند بیش از خودشان را بسازند.

نکته مهم‌تر آنکه سیستم‌های بسته به‌خودی‌خود معمولاً تحولی انجام نداده، راکد و خاموش می‌مانند و یا اگر دارای جنب و جوش و حیات و حرکتی باشند، تحول آن‌ها همیشه همراه با افزایش «آنتروپی» و کهنوت، یعنی تنزل و انحطاط و انهدام انرژی مؤثر و از بین رفتن کاردهی و نظم تشکیلاتی است.

ضمناً تنها سیستم‌های متشکل از عناصر زنده که دارای هدف باشند، ممکن است دارای تحول تکاملی، یعنی در جهت افزایش نظم و تقویت و توسعه باشند.

وقتی هیچ ماده ساده یا مرکب و هیچ سیستم بسته‌ای قادر به سازندگی خود نباشد و احتیاج به ارتباط و امداد از خارج داشته باشد، مجموعه مواد و سیستم‌های دنیا نیز، به خودی خود، توانایی ایجاد و اداره یک دستگاه مرتبط، نظام یافته، متحرک و متکامل را ندارند. هم فرد فرد واحدها باید ارتباط و امداد با غیر خود داشته باشند و هم مجموعه آن‌ها.



اکنون که از درون ماده و خودبه‌خود و بدون امداد از غیر، این نظم و سازماندهی و ترکیب نمی‌توانند پیدا شود، باید سراغ عامل و مدیری از برون بود ... و چون نظم حساب‌شده‌ای درکار است خودبه‌خود پای شعور و اراده‌ی نظم‌آفرینی درمیان است.

### تضاد یا جاذبه و التیام

درست است که در تحولات اجتماعی، در مواردی، سیر دیالکتیک (تز - آنتی تز - سنتز) مشهود است و با تضاد درون جامعه ترکیبی تازه پیدا می‌شود، یعنی دگرگونی و تکامل نظام اجتماعی محصول تضاد است - که بحث مفصل درباره‌ی آن را در بخش مربوط به فلسفه‌ی تاریخ در همین کتاب خواهیم دید - اما این رابطه نه در کل جهان و نه در جامعه، کلی و دائمی نیست.

اگر بادقت بیشتر، به وضع کلی پدیده‌های جهان نظر بینداریم و تشبیه و قیاس شاعرانه را با مشاهده‌ی عینی و مطالعه‌ی علمی عوض نکنیم خواهیم دید که روال امور و قانون واقعی به نحو دیگری جریان دارد. از آن جمله در موارد ذیل:

- پدیده‌های فیزیک و مکانیک یکسره محصول تأثیر انرژی‌ها روی مواد است، بدون آن‌که رابطه‌ی دیالکتیک برقرار باشد. مانند گرم و منبسط شدن اجسام، ذوب، تبخیر، جریان برق و آثار آن، انتقال صدا، حرکات اجسام، تغییر شکل‌های ارتجاعی و غیره.

- در فعل و انفعال‌های شیمیایی به ترکیب دو یا چند عنصر برمی‌خوریم که گاهی با دخالت انرژی‌های مختلف صورت می‌گیرد، بدون آن‌که هیچ یک از بطن دیگری بیرون آمده باشد.

گاهی نیز تجزیه رخ می‌دهد که خلاف «سنتز» است. ضمناً به‌جای آن‌که اجسام فعل و انفعال‌کننده ضد یکدیگر باشند مابین آن‌ها میل ترکیبی نیز وجود دارد.

- در قلمرو حیات، به مراحل سه‌گانه متوالی ولادت، رشد و مرگ برخورد می‌کنیم ولی به این اختلاف اساسی نیز می‌رسیم که اولاً، تولید مثل یا پیدایش «آنتی تز» از بطن «تز» بدون وساطت یک «تز» دیگر (زوج نر) امکان‌پذیر نبوده، تولید زنجیری درونی تک پایه محال است. ثانیاً، ترکیب دو تز به‌جای تنازع و تضاد از طریق تمایل و عشق صورت می‌گیرد.

و ثالثاً، مابین مادر و فرزند یا تز و آنتی تز نیز به عوض ضدیت و جنگ و مرگ، علاقه و فداکاری و حیات‌بخشی دیده می‌شود.

- وقتی به عمق درون ماده و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی جهان فرو می‌رویم و دنیای سراسر جوش و خروش الکترون و هسته را تماشا کنیم، کوچک‌ترین نشانه‌ای از جهش‌های سه‌پله‌ای - تز، آنتی‌تز و سنتز - را مشاهده نمی‌کنیم بلکه به یک سلسله ذرات یا عناصر متفاوت برمی‌خوریم که دست به گریبان، دور هم می‌گردند، تا وقتی که در معرض بمباران خارجی ذرات دیگری قرار گرفته و گاهی تجزیه و تبدیل به اتم‌های تازه بشوند.

آن‌چه در همه‌جا کلیت و حاکمیت دارد، به هیچ وجه تولیدهای درونی تک‌پایه‌ای آنتی‌تزاها برای جنگ کردن و ترکیب و جانشین شدن ترها نبوده، چهره‌ی دینامیک واقعی جهان از برخوردهای متقابل عناصر یا واحدها و عوامل بیگانه و جدای از هم تشکیل می‌شود که روی یکدیگر عملیاتی از نوع تحریک، ترکیب، تجزیه، تبادل و استثناً تخریب انجام می‌دهند.

به جای قانون کلی و عمومی - تولید، تنازع و ترکیب - آنچه بیشتر وجود دارد، تلاقی، ترکیب و تولید است. دنیا بیشتر ازدواج است که از دو طرف برای ترکیب یا تحلیل به سوی هم می‌آیند، تا دنیای افراد مولد اضداد.<sup>۱</sup> با وجود این، مقصود آن نیست که چون قاعده «دیالکتیک» عمومیت ندارد و نمی‌تواند صددرصد علمی باشد و بدان اشکالاتی وارد است، ما به خدا رسیده‌ایم، و اگر بدان ایرادی وارد نبود اصول دیالکتیک جانشین خدا می‌شد. خیر، چنین نیست. زیرا: اولاً، مؤسس و الهام‌بخش فلسفه «دیالکتیک» در قرون اخیر<sup>۲</sup>، خود فردی خداشناس است که از همین طرح خود به وجود اراده و شعور مطلق جهان می‌رسد.

ثانیاً، اگر این اصول صحیح باشد و هیچ گونه اشکال علمی و عقلی پیدا نکند، تازه ما توانسته‌ایم برای حرکت و تکامل طبیعت و جامعه قانونی کشف کنیم مثل همه قوانینی که برای پدیده‌های طبیعی داریم. کشف قوانین طبیعی نشانه بی‌نیازی از قانون‌گذار و طراح طبیعت نیست، چون همین نیرویی که از دل «ماده» با قدرت «تضاد»، میلیاردها منظومه و کهکشان و پدیده‌های شگرف طبیعت را به وجود می‌آورد، خود نشانه هدایت آگاهانه و شعوری حکیمانه است که چنین نیروی نظم‌آفرینی اندرون ماده تعبیه کرده و با حساب‌گری دقیق به جهان هستی سامان و سازمان داده است.

---

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «علمی بودن مارکسیسم» مراجعه شود.

۲. هگل.

نشانه‌های خدا

کسب آگاهی بر مبدأ هستی از راه نشانه‌های او شیوه‌های متعدد دارد. ما در این کتاب به چند شیوه اشاره می‌کنیم:

### ۱- اصل علیت (پدید آورنده)

فکر انسان با هر پدیده‌ای روبه‌رو شود بی‌درنگ سراغ علت آن را می‌گیرد زیرا به نظر او هر پدیده علتی دارد که آن را پدید آورده است. این اصل، یعنی اصل علیت، در حقیقت زیربنای همه تلاشهای عادی یا علمی ما انسان‌هاست. انسان هر قدر در راه علم و صنعت پیش‌تر رفته، به این اصل پایبندتر شده است. سماجت و پافشاری یک دانشمند طبیعت‌شناس، انسان‌شناس، جامعه‌شناس و ... در کشف علت هر حادثه طبیعی یا اجتماعی از این جهت است که او هرگز نمی‌تواند باور کند که یک رویداد طبیعی یا اجتماعی خودبه‌خود و بدون دخالت علل و عوامل رخ دهد. بنابراین به صدها آزمایش، بررسی و تجزیه و تحلیل دست می‌زند تا این علل و عوامل را بشناسد و اگر نتیجه همه این بررسی‌ها و آزمایش‌ها منفی بود، به بررسی‌های دیگری بر مبنای فرضیه‌ای دیگر دست می‌زند و اگر آن‌ها هم بی‌نتیجه بود و حتی تلاش پی‌گیر علمی او تا پایان عمر هم به نتیجه روشنی نرسید، باز دانشمند یا دانشمندان دیگری کار او را دنبال می‌کنند، به امید آن‌که سرانجام به شناخت این علل و عوامل موفق شوند ولی هرگز و در هیچ حال پیدایش یک چیز بدون علت را نمی‌پذیرند.

در این بحث توجه به این نکته لازم است که:

چه وقت ما سراغ علت یک چیز را می‌گیریم؟ وقتی که او «پدیده» باشد و به پدیده بودن او توجه پیدا کنیم. تا وقتی که فکر ما به یک واقعیت خارجی، صرفاً به صورت یک «واقعیت خارجی» می‌نگرد، نمی‌پرسد: «از

اسلام عالم طبیعت را با همه بزرگی، با همه ریزه‌کاری‌ها و با همه رابطه‌های متقابل که میان پدیده‌های گوناگونش وجود دارد، واقعیتی می‌داند به هم پیوسته اما نیازمند و «وابسته»، وابسته به واقعیتی بی‌نیاز، مستقل و غیروابسته که «خدا» یش می‌نامیم. این واقعیت غیروابسته واقعیتی است نامحسوس که همچون همه واقعیت‌های نامحسوس دیگر باید از راه نشانه‌های محسوس به هستی به او پی برد و در حدود گویایی و روشنگری همین نشانه‌هاست که می‌توانیم بر آگاهی‌های ارزنده درباره او دست یابیم. قرآن که اساسی‌ترین مأخذ برای شناخت جهان‌بینی اسلام است، در زمینه خدانشناسی همواره از «آیات»، یعنی «نشانه‌های خدا» یاد می‌کند و از انسان‌ها می‌خواهد که به این نشانه‌ها بیندیشند و از این راه سرچشمه هستی را بشناسند. این نشانه‌یابی برای عده‌ای از انسان‌ها کاری است سراسر فطری و در آن‌ها یقینی قاطع، رسا و روشن نسبت به خدا به وجود می‌آورد، چنان که گویی خدا را می‌بینند. البته نه با چشم، بلکه با بینش باطنی و به اصطلاح معروف با «شهود». ولی برای عده‌ای دیگر مطلب به این آسانی و سراسرستی نیست، زیرا آن‌ها به چون و چرا و تجزیه و تحلیل خو گرفته‌اند. در این تجزیه و تحلیل عده‌ای با شکیبایی و بردباری پیش می‌روند و به نتایج روشنی می‌رسند ولی عده‌ای دیگر در پیچ و خم استدلال‌ها خسته و کوفته و می‌مانند، بی‌آن‌که به نتیجه روشنی رسند.

کجا و به چه علت؟». ولی همین که متوجه شد که این واقعیت «پدیده» است یعنی نبوده و بعد پیدا شده، فوراً می‌پرسد «از کجا و به چه علت؟». بنابراین، آنچه علت می‌خواهد «پدیده» است، نه هر «واقعیت خارجی»

### جهان پدیده‌ها

جهان ما پر از پدیده‌ها، یعنی موجوداتی است که نبوده‌اند ولی به وجود آمده‌اند، نیستند و به وجود می‌آیند. با توجه به مطلبی که گفته شد هر یک از این پدیده‌ها باید به وسیله پدیدآورنده یا پدیدآورنده‌هایی پدید آید. آن پدیدآورنده یا پدیدآورنده‌ها اگر خود پدیده نباشد، یعنی واقعیتی پابرجا و ازلی و ابدی باشد، مطلب تمام است و سؤال تازه‌ای پیش نمی‌آید. ولی اگر خود آن‌ها هم پدیده باشند، باز ذهن ما سراغ پدیدآورنده آن‌ها را می‌گیرد.

*این سراغ‌گیری از پدیدآورنده تا کی ادامه دارد؟ تا وقتی که به پدیدآورنده‌ای برسیم که خودش پدیده نباشد. چنین واقعیتی ازلی و ابدی و بی‌نیاز از علت است.*

بنابراین جهان ما که جهان پدیده‌هاست یکسره نشانه‌ای گویا بر هستی پدیدآورنده‌ای است که خود پدیده نباشد تا به پدیدآورنده‌ای نیازمند باشد، بلکه موجودی است ازلی و ابدی برتر از محدوده زمان که همه چیز را پدید آورده است. یک انسان هوشمند و کنجکاو می‌تواند از این راه بر هستی خدا نشانه‌یابی کند.

### ۲- هماهنگی موجودات جهان

در موجوداتی که پیرامون خود می‌یابید دقت کنید. ببینید آیا در ساختمان داخلی و در روابطشان با یکدیگر تابع نظمی استوار هستند یا نه؟

انسان در همان نخستین برخوردش با طبیعت به این نکته توجه پیدا می‌کند که در جهان طبیعت نظمی دقیق حکمفرماست. پیشرفت علوم طبیعی به انسان توانایی بیشتری بخشیده تا نظام نیرومند طبیعت را بهتر بشناسد، نظامی همه‌گیر که از بی‌نهایت کوچک‌ها گرفته تا بی‌نهایت بزرگ‌ها، از اتم و بخش‌های داخلی آن تا کهکشان‌های دور و نزدیک. کهکشان‌هایی که برخی از آن‌ها در حدود ۳۵۰ میلیون سال نوری<sup>۱</sup> با ما فاصله دارند.

از همه جالب‌تر و شگفت‌انگیزتر نظامی است که در موجودات زنده هست، از ساده‌ترین موجود زنده تک‌یاخته‌ای گرفته تا موجودات زنده تکامل‌یافته، به خصوص انسان. شما در سال‌های تحصیل در مدرسه، در کتاب‌های علوم و کتاب‌های گوناگون دیگر، کم یا بیش، مطالبی در این زمینه خوانده‌اید. این که یک بار دیگر همان مطالب را برای آشنایی هر چه بیشتر و عمیق‌تر با نظام گسترده و استواری که در این جهان حکمفرماست، بخوانید و آن وقت به این سؤال بیندیشید که، آیا این نظام دقیق و وسیع و حیرت‌انگیز نشانه‌ای گویا بر هستی باشعور نامحدود و توانا که پدیدآورنده این نظام است، نیست؟

بسیاری از دانشمندان که در کشف اسرار این نظام سهمی بسزا دارند، در برخورد با این سؤال، آوای فطری درونی خود را شنیده‌اند که می‌گوید: این آفریده‌های بزرگ و اسرارآمیز، نشانه آفریدگاری بزرگ‌تر و اسرارآمیزتر است که خدا نام دارد. خدای بزرگ‌تر از همه، بزرگ‌تر از آن که به وصف درآید. الله اکبر.

۱. واحد اندازه‌گیری فضا سال نوری است، یعنی مسافتی که نور در یک سال می‌پیماید. نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر طی می‌کند.

### هماهنگی دو جانبه میان دو موجود ناهمزمان

در نظام هستی گاهی به هماهنگی‌های دو جانبه میان دو موجود ناهمزمان برمی‌خوریم، مثلاً می‌بینیم نیازمندی‌های یک موجود در ساختمان موجود دیگری که پیش از او به وجود آمده، پیش‌بینی شده است. گویی این یک را با توجه به نیازهای آن یک ساخته و پرداخته‌اند. یک نمونه همه کس فهم از این‌گونه هماهنگی را میان مادر و فرزند می‌بینیم. در انسان و جانداران مشابه آن همین که مادر باردار می‌شود، همراه با رشد جنین در رحم و رسیدن آن به مرحله زاده شدن و زندگی در خارج از رحم، غده‌های تولیدکننده شیر تحت تأثیر هورمون‌های مخصوص آرام آرام خود را برای تغذیه نوزاد آماده می‌کنند، به طوری که معمولاً با تولد فرزند غذای او قبلاً آماده شده است. این ماده غذایی هم با قدرت دستگاه گوارش نوزاد و نیازهای غذایی او تناسب فراوان دارد و هم در خزانه‌ای مناسب، یعنی پستان مادر، انباشته می‌شود. خزانه‌ای که هنگام ساختن پیکر مادر، یعنی سالها قبل از به وجود آمدن این کودک، ساخته و برای آن یک دهانه دگمه‌ای با سوراخ‌های ریز و ظریف در نظر گرفته شده، تا امروز کار تغذیه نوزاد را آسان‌تر کند و کودک بتواند با مکیدن آن غذای روزانه خویش را از آن دریافت نماید.

خوب دقت کنید. این‌جا صحبت از تأثیر متقابل دو موجود همزمان در میان نیست. این‌جا سخن از پیش‌بینی نیازهای آینده یک موجود در ساختمان موجود دیگری است که مدت‌ها پیش از او به وجود آمده است. آیا این به‌راستی یک نوع پیش‌بینی، یک نوع کار از روی نقشه و حساب و همراه با آینده‌نگری و بنابراین نشانه روشن‌تری بر این مطلب نیست که پیدایش این همه موجودات به هم پیوسته، کار شعوری تواناست که از عهده این همه ظریف‌کاری و آینده‌نگری برآمده است؟

### نقش شعور توانا

آیا فکر شما هرگز می‌تواند بپذیرد که کیفی که در دست شماست بدون دخالت یک عامل باشعور و صرفاً به‌دنبال یک سلسله فعل و انفعال ناآگاهانه مادی به وجود آمده باشد؟ شما کیف دستی خودتان را به یک متفکر مادی نشان دهید و به او بگویید، درست است که معمولاً کیف به دست کارگر یا به وسیله ماشین با دخالت کارگر ساخته می‌شود ولی به‌طور استثنایی این کیف که در دست من است صرفاً تحت تأثیر عوامل طبیعی و بدون دخالت هیچ سازنده دارای فکر و شعور ساخته شده است. آن‌وقت ببینید این متفکر مادی چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد. آیا رو در روی شما یا لااقل پشت سرتان نخواهد گفت که فلانی هذیان می‌گوید؟

یعنی فکر این متفکر مادی حتی به‌صورت یک در میلیارد هم نمی‌تواند بپذیرد که کیفی که هر یک از اجزای آن روی حساب چیده و بعد به هم دوخته شده است، صرفاً تحت تأثیر عوامل طبیعی فاقد شعور به وجود آمده باشد. به عبارت دیگر او در ساختمان کیف نقش فعال یک شعور سازنده را می‌یابد و هر نوع شاید دیگر، از قبیل این‌که شاید این کیف به‌طور استثنایی و بدون دخالت هر نوع شعور ساخته و پرداخته شده باشد، در نظرش وسواسی است بی‌ارزش و یک نوع شکاکیت است نه یک شک علمی قابل توجه.

### ۳- حرکت به سوی کمال بی‌نهایت

عده‌ای از کاوشگران پس از سال‌ها مشاهده، تجربه، مطالعه و تحقیق بالاخره به این نتیجه رسیده‌اند که جهان بی‌فرض خدا چون لفظی بی‌معنی است. این‌ها می‌گویند هر چه ما در کار جهان دقیق‌تر شده‌ایم به این واقعیت بهتر

پی برده‌ایم که این جهان یکپارچه حرکت و جنب و جوش است. در این جنب و جوش و حرکت عظیم نوعی جهت‌گیری نمایان است و آدمی به خوبی می‌فهمد که جهان به سمتی پیش می‌رود. صفت عمومی این حرکت تکامل است، یعنی جهان بر روی هم به سوی کمال پیش می‌رود، بی‌آن‌که در هیچ یک از این مراحل کمال نسبی توقف کند. گویی هدفی در کار است و مقصدی در پیش. آیا این هدف و مقصد چیزی جز کمال بی‌نهایت می‌تواند باشد؟

این تنها هدفی است که شایسته این حرکت تکاملی است. گویی کمال بی‌نهایت، قطب جاذبه نیرومندی است که همه را به سوی خویش می‌کشد و اگر جاذبه نیرومند او نبود، حرکتی هم نبود. این نوع شناسایی خدا در میان متفکران برجسته، سابقه‌ای طولانی و جایگاهی بس پرارزش دارد. گذشته از آثار عرفا یا فلاسفه بزرگ، بسیاری از دانشمندان طبیعت‌شناس، مخصوصاً دانشمندان فلک‌شناس، اتم‌شناس، زیست‌شناس، روان‌شناس و جامعه‌شناس نیز گفته‌ها و نوشته‌های جالبی در این زمینه دارند.

#### ۴- نشانه‌های گویا که با ما به زبان خودمان سخن می‌گویند

نیاز پدیده به پدیدآورنده و رسیدن این رشته به پدیدآورنده‌ای بی‌نیاز، نقش مشهود شعوری بس توانا در کارگاه هستی، و معنی داشتن و هدف داشتن جنب و جوش عالم‌گیری که در سراسر جهان هستی می‌یابیم، نشانه‌های روشنی بر هستی خدایند؛ نشانه‌هایی که با ما سخن می‌گویند، البته نه در قالب کلمات و جمله‌ها. ممکن است سخن این گویندگان خاموش، برای عده‌ای درست قابل فهم نباشد و نتواند در فکر ناآرامشان دریافت

آرامش بخشی نسبت به هستی آفریدگار جهان به‌وجود آورد. ما به این عده توصیه می‌کنیم که یک‌راست به سراغ نشانه‌های زبان‌دار و گویایی بروند که درباره این راز نهفته با ما به زبان خودمان سخن می‌گویند. این نشانه‌های گویا پیغمبرانند. پیامبران و علوم ویژه آن‌ها، با توجه به سوابق زندگی ایشان و منبعی که برای علوم فوق‌العاده خود نشان می‌دهند، نشانه‌هایی قاطع بر ارتباط آنان با مبدأ فوق طبیعت، یعنی آفریدگار طبیعت می‌باشد.

#### نشانه‌های اختصاصی که پیغمبران با خود می‌آورند

از آنجا که سخن پیغمبران مربوط به یک موضوع فوق‌العاده و غیرطبیعی، یعنی ارتباط گرفتن یک انسان از راه وحی با مبدأ غیرمادی و برتر از حس است، گروهی از مردم حتی با اعتراف به پاکی، راستی و درستی، حسن نیت و فهم و شعور قابل ستایش پیغمبران، باز هم در پیغمبری آنان دچار وسوسه می‌شوند.

این گروه برای این ارتباط فوق‌العاده پیغمبر با مبدأ غیرمادی، نشانه‌های اختصاصی مطالبه می‌کنند و به عنوان نشانه از پیغمبران معلومات یا کارهایی انتظار دارند که از عهده هیچ بشری ساخته و با علل طبیعی و عادی قابل توجیه نباشد، یعنی از آن‌ها معجزه و بی‌نه می‌خواهند. آن‌وقت دیدن یک یا چند معجزه از پیغمبر در آن‌ها چنان ایمان قاطعی به‌وجود می‌آورد که با هیچ وسیله دیگری نمی‌توان به آن رسید.

#### همه‌چیز در همه حال نشانه اوست

برخی تصور کرده‌اند که خدا را باید تنها در آغاز آفرینش جستجو کرد و نقطه اتکاء بحث خداشناسی را بر این قرار می‌دهند که این جهان از کجا پیدا شده؟ پیدایش ماده اولیه عالم از چیست؟ اولین سلول زنده چگونه

به وجود آمد؟ اولین انسان چطور؟ گویی انسانی که امروز متولد می‌شود نمی‌تواند ما را به خدا رهنمون شود! یا هزاران هزار موجود زنده‌ای که هر لحظه پدید می‌آید نمی‌تواند دلیل خدا باشد! حتماً باید به سراغ آغاز حیات یا آغاز پیدایش جهان رفت!

شیوه خدانشناسی قرآن درست برعکس آن است. قرآن همین زادن و مردن‌ها، همین گل و گیاه و سبزه که می‌روید و خشک می‌شود، همین حرکت باد و ابر، تابش آفتاب و گردش ستارگان را «آیات» و نشانه‌های زنده و مشهود بر وجود خدا و قدرت و حکمت او می‌داند.

هر نظمی که در کوچک‌ترین سلول یا مولکول یک جسم یا در دل یک اتم وجود دارد، راهی است به سوی خدا. بنابراین اگر مشکل آغاز پیدایش ماده اصلی جهان، یا آغاز پیدایش حیات همچنان حل نشده باقی ماند، یا اگر راه حل مادی برای آن پیدا شود، باز هم وجود حکمت عالی الهی و تجلی ذات باری از سراسر عالم و تطورات آن مشهود است.

از طرفی، هستند کسانی که از موارد استثنایی و از بی‌نظمی‌ها و نادانسته‌ها بر وجود خدا استدلال می‌کنند. مثلاً اگر هزاران بیمار از طریق دارو درمان شوند سخن از خدا در میان نیست اما اگر بیماری صعب‌العلاج با دعا معالجه شود به یاد خدا می‌افتند. گوئی درمان دارویی و آن همه خواص و آثاری که در ترکیبات گیاهی و شیمیایی گذارده شده نشانه خدا نیست!

اگر طوفان و زلزله‌ای پیدا شود و خرابی‌ها به‌بار آورد سخن از خدا به‌میان می‌آید اما در جریان مستمر باران و رودخانه و رویش گل و گیاه و گردش و پویش کهکشان‌ها و هزاران پدیده روزمره که با آن عادت کرده‌اند، نقش خدا پیدا نیست! یا تا آن هنگام که نمی‌دانستند باران چگونه پیدا می‌شود، رعد و برق و زلزله از کجا می‌آید، علت به‌وجود آمدن

بیماری‌ها چیست، علت همه را خدا می‌دانستند و او را در این همه مؤثر می‌یافتند.

این است که وقتی «علم» قدم پیش گذاشت و «چرا»ها را تا حدودی جواب گفت و روابط را توجیه نمود، سنگر خداپرستی آنان فرو ریخت و راهشان به سوی خدانشناسی بسته شد، و از این رو خود را بر سر یک دو راهی دیدند که: یا با پیشرفت علمی مخالفت کنند و اکتشافات و قوانین را منکر شوند و آن‌ها را دروغ پندارند، یا از دینداری دست بکشند، یا آن‌که تغییر سنگر دهید و باز هم دست به دامن مسائلی شوید که هنوز برای بشر لاینحل مانده است و از آن‌ها بر وجود آفریدگار استدلال کنند.

این منطبق با شیوه قرآن صددرصد مخالف است. این یک روش غلط است که باعث شده در مواردی «علوم جدید» را رو در روی «دین» قرار دهند و تصور شود که دین در تاریکی‌ها و مجهولات جلوه‌ای دارد و بنابراین «علم» با پیشرفت خود حوزه دین را تسخیر خواهد کرد.

قرآن درست برعکس این رویه، با تشویق به علم، اندیشه، تدبر، تعقل و جستجو، مردم را به سوی خدا رهبری می‌کند و با صراحت اعلام می‌دارد که پدیده‌های طبیعی تابع نظم و حسابی است و همه چیز قانون مربوط به خود را دارد و با وادار کردن مردم به «مشاهده طبیعت» و پرس و جو از «چرایی حوادث» یاد خدا را در دل آنان زنده می‌کند و اصولاً خضوع در برابر خدا را در پرتو «عالم شدن» - و نه جاهل ماندن - می‌شمرد.<sup>۱</sup>

بنابراین، در منطق قرآن ریشه «خداگرایی» جهل مردم نیست تا علم با آن درافتد، بلکه «علم» مرکب راهواری است به سوی خدا و تلاش علمی هم مولود «دین» و هم رهنمود آن است، نه دشمن آن.

۱. اَتَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.



### آیا جهان متحول هدف دارد؟

دانستیم که جهان طبیعت دائماً در دگرگونی و تغییر است، از اتم تا کهکشان همه در حرکت هستند. همه چیز در حال «شدن» است و سکون و ثبات وجود ندارد.

علم، «چگونگی» این حرکت را تا حدودی حل کرده، اما به «چرایی» آن پاسخی روشن نداده است. چرا این عالم در حال دگرگونی و شدن است؟ این حرکت رو به کجاست؟ به سوی کدام هدف و برای چه منظوری است؟ باید توجه داشت که دید انسان درباره هدف حرکت عمومی عالم، مستقیماً در بینش وی درباره هدف زندگی و جهت حرکت و تلاش خود او مؤثر است.

در پاسخ به سؤال‌های بالا سه نظریه مهم درخور بررسی است:

**الف - بی‌هدفی -** براساس این نظر، برای تطورات جهان هیچ‌گونه هدف و منظوری نمی‌توان پیدا کرد و برای آن تفسیری به‌جز پوچی و بیهودگی وجود ندارد. همه چیز در ابهام و سردرگمی فرو رفته و جهان بی‌معنی است.

همین بینش - نه تنها در جهت حرکت عمومی جهان - بلکه در هدف پیدایش انسان و تلاش‌های او هم جاری است، گوئی زندگی آدمی هم پوچ و بی‌معنی است (نیهیلیسم)

در عصر ما پوچ‌انگاری جهان به‌صورت بافت اصلی برخی از مکتب‌های فلسفی و اجتماعی درآمده است.

حقیقت این است که این وضع کم‌وبیش معلول و واکنش اوضاع و احوالی است که در جوامع کنونی گریبان‌گیر بشریت شده است. انسان عصر ماشین از اسارت چرخ‌های عظیم صنعتی و از آن همه انضباط و اصول و

مقرراتی که به احترام ماشین و تولید ماشینی به او تحمیل می‌شود خسته شده و خود را همچون شیئی بدون اراده و بی‌شخصیت در اسارت قدرت‌ها و بهره‌کشان می‌یابد. گویی هر دستور و راه و رسمی که برایش تعیین می‌کنند، قدمی است در راه رام کردن و به بند کشیدن او تا طعمه سرب‌زیری برای منافع دیگران باشد.

انسان از این همه قید و بند و تشریفات زائد و دست و پا گیر و مقررات خشک و خشن به ستوه آمده و از این همه خط‌مشی‌ها که با انواع دستگاه‌های تبلیغاتی به خوردش می‌دهند دچار سرگیجه گشته است و خود را در دام‌هایی رنگارنگ اسیر می‌یابد. از این رو، به همه چیز پشت پا می‌زند و ناگهان اعلام می‌کند که ارزش‌ها بی‌ارزش شده و همه چیز پوچ و توخالی است. همه اصول و ضوابط تحمیلی را باید کنار زد، حتی در لباس پوشیدن، غذا خوردن، انتخاب شغل و مسکن و رفت و آمدها باید خود را از اسارت آداب تحمیل شده نجات داد.

«نیهیلیسم» در این حدش طغیانی است علیه بیهوده‌ها که به نام ضرورت‌ها و اصول به انسان تحمیل کرده‌اند و نمی‌تواند مورد نکوهش قرار گیرد، اما از این فراتر چطور؟

گروهی در همین مرحله می‌مانند و تمام جهان را هیچ و پوچ و زندگی را بیهوده می‌دانند و هیچ‌گونه فروغ رهگشا و قانون دلپذیری برای زندگی پیدا نمی‌کنند و در سرگردانی و ناامیدی و بدبینی بسر می‌برند و بهترین چاره‌ای که برای خود می‌اندیشند بریدن از متن زندگی و احياناً انتحار است. و این چه آفت بزرگی است برای انسانیت! هرزه شدن و سقوط!

اما برای گروهی دیگر، این مرحله سکوی جهشی است به سوی هدف‌یابی و جهت‌گیری راستین و صادفانه برای زندگی. آری، اگر نفی

ارزش‌های موجود در واقع نفی ارزش‌نماها باشد در راه دست یافتن بر ارزش‌های اصیل، و اگر طرد ضوابط، پشت پا زدن به مقرراتی باشد که در جهت اسارت انسان و شیئی شدن او وضع شده و به دنبال آن تلاشی باشد سازنده برای شکوفا شدن انسانیت انسان و راه‌یابی او به راه درست زندگی، در این صورت این «نفی» خراب‌کننده می‌تواند زمینه «اثباتی» سازنده باشد. همان‌گونه که در جهان‌بینی توحیدی اسلام دو مرحله به چشم می‌خورد: یکی نفی شرک و شکستن همه بت‌ها، و دیگر رسیدن به خدا. یعنی حرکت از «لا اله» به «الا الله»

**ب - تکامل طبیعی برخاسته از متن ماده - نظریه دوم، هدف حرکت جهان هستی را «تکامل» می‌داند، البته صرفاً تکامل طبیعی. یعنی این زایش و پویای جهان برای آن است که در جهت مادی و طبیعی پیشرفت کند و تا حد اعلای ممکن، تنوع و زیبایی و رشد و گسترش داشته باشد.**

توجه چنین تکاملی از جهات گوناگون با اشکال روبه‌رو می‌شود:

۱- از نظر اصل علمی افزایش جهان (آنتروپی)، عالم رفته رفته رو به کھولت و یک‌نواختی و از دست دادن انرژی لازم پیش می‌رود، مگر آن‌که برای مواد پراکنده و بی‌رمق آینده، زایشی از نو به صورت انفجاری عظیم در انبوه اتم‌های انباشته تصور کنیم که هنوز تصور و فرضیه‌ای بیش نیست تا بتوان هدف و حاصل این انفجار را بررسی کرد.

۲- در بحثی که از سیستم‌های باز و بسته پیش آمد این نکته یادآوری شد که اگر تکاملی برای کل جهان وجود داشته باشد، ناگزیر باید با دخالت عاملی خارجی باشد و در صورت دخالت عامل خارج از ماده، هدف تکامل مفروض نمی‌تواند به صورت صرفاً مادی باقی بماند.<sup>۱</sup>

۱. برای توضیح بیشتر این دو بحث به صفحه‌های ۴۰-۴۳ همین کتاب مراجعه کنید.

**ج - حرکت به سوی کمال مطلق - براساس این نظر، هدف حرکت جهان تکامل معنوی و سیر به سوی خداست، سیر و تکاملی که از بستر ماده آغاز می‌گردد و به خدای آفریدگار آن می‌انجامد:**

«ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنهاست بازبچه نیافریدیم، ما آنها را جز براساس حق نیافریده‌ایم، اما بیشتر مردم نمی‌دانند (و از اصالت داشتن جهان و حکمت و نظم آن آگاه نیستند)»<sup>۱</sup>  
«هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست و همه امور به او باز می‌گردد»<sup>۲</sup>

«سلطه آسمان‌ها و زمین برای خداست و بازگشت به سوی اوست.»<sup>۳</sup>  
«ای انسان تو با تلاش به سوی پروردگارت سیر می‌کنی و سرانجام به او خواهی رسید.»<sup>۴</sup>

بر این اساس عالم طبیعت که عالم پویایی، حرکت، تطور و تحول است، در درون خود یک آهنگ تکاملی دارد و از موجودات طبیعی ساده‌تر با روندی خاص موجودات پیچیده‌تر و کامل‌تر پدید می‌آیند و سفره گسترده طبیعت به تدریج رنگین‌تر می‌شود تا نوبت به پیدایش حیات و موجود زنده فرارسد.

این روند همچنان ادامه پیدا می‌کند تا انسان پدید آید. انسان موجودی مادی با روحی الهی است. موجودی که می‌تواند با حرکت تکاملی خویش به صفات خدایی آراسته گردد.

در بحث‌های آینده این تطور و سیر تکاملی را با توضیحی بیشتر تعقیب می‌کنیم.

۱. سوره دخان - آیات ۳۸ و ۳۹.

۲. سوره آل عمران - آیه ۱۰۹

۳. سوره حج - آیه ۷۲

۴. سوره انشقاق - آیه ۶

توحيد قرآن

در دریا به سود مردم روانند، و آبی که از آسمان فرستاده و با آن زمین را پس از مرگ باز زنده کرده، و در آن انواع جانوران را پراکنده، و گردش بادها و ابری که در میان آسمان و زمین تحت فرمان است، نشانه‌هایی است برای مردمی که خرد خود را به کار اندازند.<sup>۱</sup>

ده‌ها آیه دیگر از سوره‌های مختلف قرآن با تعبیرهای گوناگون توجه انسان را به نشانه‌های گویایی که در نظام استوار جهان بر یگانگی آفریدگار و کردگار جهان هست جلب می‌کنند.

### ابطال فرضیه چند خدایی

قرآن فرضیه چندخدایی را به صورت زیر طرح و ابطال کرده است:

«خدا کسی را به فرزندی نگرفته و هرگز با او خدایی نبوده، و گرنه هر خدا با آنچه خود آفریده (به گوشه‌ای) می‌رفت و خدایان در صد برتری جویی بر یکدیگر برمی‌آمدند.»<sup>۲</sup>

اگر جهان چند آفریدگار داشته باشد، رابطه این آفریدگاران با جهان به یکی از چند صورت زیر خواهد بود:

۱- یکی این که هر یک از آنها صاحب اختیار و فرمانروای بخشی از جهان باشد که خود آفریده است. در این صورت باید در هر یک از این بخش‌ها نظامی باشد مستقل از نظام بخش‌های دیگر و بدون هیچ وابستگی به آنها، ولی ما می‌بینیم که سراسر جهان قلمرو یک نظام است؛ نظامی یگانه و به هم پیوسته.

۱. سوره بقره - آیه‌های ۱۶۳ و ۱۶۴

۲. سوره مومنون - آیه ۹۱

توحید در بحث‌های دینی به معنی «یکی دانستن خدا و مبدأ هستی» است. اعتقاد به یگانگی «او» از هر جهت، از جهت ذات، آفرینش، اداره و چرخاندن چرخ هستی، بندگی و پرستش یا راز و نیاز و نیایش و از جهات بسیار دیگر.

آیات توحیدی قرآن بیشتر روی توحید در خلق یعنی آفریدن، و امر یعنی کارگردانی جهان، و توحید در عبادت و اطاعت یعنی یکتاپرستی تکیه دارد. قرآن توجه انسان را نخست به «یگانگی آفریدگار» و «یگانگی کردگار» جلب می‌کند و پس از روشن کردن این که «خلق و امر»، یعنی آفریدن و گرداندن چرخ آفرینش و فرمانروایی بر جهان، مخصوص خداست، نتیجه می‌گیرد که نیایش و پرستش نیز مخصوص اوست.

### دلیل قرآن بر توحید در خلق و امر

قرآن، نظام یکسره، به هم پیوسته و یگانه‌ای را که در سراسر جهان است دلیلی روشن بر یگانگی آفریدگار و فرمانروای جهان می‌شمرد و از ما می‌خواهد که به این نظام و استواری و همه‌گیری آن بیندیشیم و از این راه به «توحید در خلق و امر» پی ببریم:

«خدای شما خدایی است یکتا، جز او، آن مهربان مهروز، خدایی نیست. در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی هم آمدن شب و روز، و کشتی‌ها که

۲- دیگر آن که از میان این آفریدگاراها و فرمانرواهای منطقه‌ای، یکی از همه برتر و بر دیگران حاکم باشد و به کار آنها وحدت و هماهنگی عمومی بخشد. در این صورت تنها همین یکی است که واقعاً فرمانروای کل جهان است و دیگران کارگزاران اویند.

۳- سوم این که هر یک از این خدایان به تنهایی بر سراسر جهان فرمانروایی داشته باشد، در هر مورد هر طور بخواهد فرمان دهد و عمل کند. در این صورت کار به هرج و مرج می‌کشد و دیگر قانون و نظامی باقی نمی‌ماند.

به گفته قرآن، لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَةُ اللَّهِ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ.

«اگر در آنها (یعنی در آسمان و زمین) به جز خدا، خدایان دیگری بود، نظام آن دو بر هم می‌خورد. بنابراین پیراسته باد خدا، خداوندگار تخت (فرمانروایی جهان) از آنچه اینان درباره‌اش می‌گویند.»<sup>۱</sup>

به این ترتیب، یگانگی و سرتاسری بودن نظام عالم، فرضیه «چند خدا با چند قلمرو» را نفی می‌کند و استواری این نظام، فرضیه چند خدا در یک قلمرو را. و اما فرض دیگر که دو خدا یا چند خدا بر سراسر جهان فرمانروایی کنند ولی هم‌وقت و همه‌جا با هم هماهنگ باشند - یک‌جور بخواهند و یک‌جور فرمان دهند - فرضی خیالی است زیرا دو تا بودن یا چند تا بودن، خودبه‌خود ایجاب می‌کند که خدایان لااقل در یک جهت با هم ناهمسان باشند و این ناهمسانی، خودبه‌خود در اراده و خواست و فرمان آنها، ولو در یک مورد هم باشد، اثر خواهد گذارد.

### علل و اسباب، ارزش و نقش آنها

قرآن، در عین آن که روی «توحید در خلق و امر» بدین پایه تکیه دارد، وجود علل و اسباب و نقش واقعی آنها را انکار نمی‌کند.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ.

«و خدا از آسمان آب فرستاد و با آن زمین را پس از مرگش باز زنده کرد. در آن نشانه‌ای است برای مردمی که می‌شنوند.»<sup>۱</sup>

از جمله «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ» یعنی «با آن و به وسیله آن زمین را زنده کرد» و سیله شناختن آب برای زنده کردن زمین فهمیده می‌شود.

آنچه از قرآن درباره «علل و اسباب و نقش آنها» استفاده می‌شود این است که آفریدگار توانا و دانا همه‌چیز را می‌داند و بر همه کار توانایی دارد، ولی جهان را با نظامی خاص آفریده و در این نظام برخی از آفریده‌ها را عهده‌دار نقش معینی در پیدایش برخی دیگر کرده است، اما آنها در ایفای این نقش، کارگزاران فرمانبردار او هستند؛ کارگزارانی که وظیفه‌ای را که بر عهده آنها گذارده شده، بی‌چون و چرا و بدون کم و زیاد، انجام می‌دهند و سر مویی از دستورش تخلف نمی‌کنند و یکسره زیر فرمان اویند.

نیروی عظیم جاذبه خورشید در میدان اثر پهناورش موجودی بس پراثر است، ولی هر چه می‌کند طبق فرمان آفریدگار می‌کند. نیروی پرتوان جاذبه زمین هم نیرویی است پراثر، اما آن هم در برابر اراده و فرمان خدا خاضع است. آیا نمی‌نگرند آن‌جا که آفریدگار اراده کند به یک پرنده کوچک توانایی می‌دهد تا در برابر نیروی بزرگ جاذبه زمین بایستد و ساعت‌ها در فضا بماند.

## خدای سبب‌ساز و سبب‌سوز

بنابراین نظام علت و معلول از نظر قرآن نظامی است نیرومند، پراج و دارای اعتبار و انسان با آن که به کمک نیروهای خداداد و دانش و تدبیر روزافزونی می‌تواند در داخل این نظام به کارهایی شگفت‌انگیز دست زند، باز باید در همه تلاش‌هایش مواظب این نظام باشد و در همان حدود که روابط متقابل علت و معلول به او امکان عمل می‌دهد عمل کند، وگرنه کوشش‌هایش بی‌اثر می‌ماند. البته همین نظام نیرومند و پراعتبار نیز مقهور اراده خداست و اگر برای انسان و موجودات دیگر عالم چهارچوبی نیرومند است، برای خدای سبب‌ساز، کم‌ترین نقش «چهارچوب بودن» ندارد زیرا همان خدای توانا و دانا که این اسباب را آفریده و به هر یک اثر و خاصیت یا اثرها و خاصیت‌ها داده، در هر لحظه می‌تواند اثر و خاصیت یک یا چند سبب را بگیرد و آن‌ها را خنثی کند.

قرآن در سرگذشت حضرت ابراهیم(ع) می‌گوید:

«آن‌ها گفتند اگر اهل کار هستید، او (یعنی ابراهیم) را بسوزانید و (از این راه) خدایانتان را یاری کنید. ما هم گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و بی‌گزند باش. آن‌ها خواستند به او نیرنگ زنند اما ما آن‌ها را ناکام کردیم.»<sup>۱</sup>

به این ترتیب خدا، آن‌جا که لازم بداند با یک فرمان، با همان اراده و فرمانی که جهان و نظام آن را آفریده، «آتش» را از «سوزاندگی» می‌اندازد. مگر نه انسان امروز تا آن‌جا پیش رفته که با استفاده از فرمان‌های موجی و الکترونیکی، مین یا بمب آشنایی را که خود ساخته خنثی می‌کند؟ پس چرا خدا نتواند چیزی را که خود ساخته از کار و اثر بیندازد و خنثی کند؟

## معجزات

با توجه به رابطه علل مادی با خدا و اراده و فرمانش، معجزات به صورت رویدادهایی درمی‌آیند که از نظر یک انسان آگاه و هوشمند به راحتی قابل فهم هستند و مشکلی در پذیرش آن‌ها باقی نمی‌ماند. جهان‌بینی اسلام اصل روی دادن معجزات را تأیید می‌کند ولی در این رویدادها کم‌ترین منافاتی با معتبر شناختن قانون علیت نمی‌بیند، زیرا قانون علیت می‌گوید: «هیچ پدیده‌ای بدون علت پدید نمی‌آید.» معجزه نیز پدیده بدون علت نیست، پدیده‌ای است با علت که علت آن، اراده خاص خداست.

رویداد معجزات نه تنها با اعتبار اصل کلی علیت منافات ندارد بلکه با اعتبار و ارزش علمی و عملی نظام عادی علت و معلول نیز ناسازگار نیست، زیرا بشر در ارزش نهادن به قوانین علمی و تجربی هرگز در انتظار شناخت قوانین مطلق و استثنای پذیر طبیعی ننشسته است. همه کسانی که با علوم پیشرفته تجربی سر و کار دارند می‌دانند که بیشتر قوانینی که در این علوم پذیرفته شده‌اند مشمول «قانون نسبیت» اند. طبیعت‌شناسان هشیار و آگاه و پیراسته از غرور هیچ‌گاه به ارزش و اعتبار مطلق و صددرصد این قوانین معتقد نیستند، ولی با وجود این، در ادامه بررسی‌های علمی و نتیجه‌گیری‌های عملی و فنی، از همین قوانین نسبی استفاده و بر آن‌ها تکیه می‌کنند مگر این که با پیشرفت‌های علمی بعدی بی‌اساس بودن یک قانون علمی تجربی ثابت شود.

در زندگی عادی و روزمره هم قرار همه ما بر این است که در انتظار ارزش و اعتبار صددرصد یک وسیله نشینیم. همه مردم عاقل دنیا برای مسافرت از ماشین، قطار، کشتی یا هواپیمایی که به وسیله مکانیسیت‌های ورزیده سرویس و به وسیله راننده، ناخدا یا خلبان ورزیده و وظیفه‌شناسی

هدایت شود استفاده می‌کنند، با این‌که همه می‌دانند که بر هیچ یک از این وسایل صددرصد نمی‌توان اعتماد کرد. مجهزترین وسایل نقلیه که به وسیله مطلع‌ترین، ورزیده‌ترین و وظیفه‌شناس‌ترین اشخاص سرویس و هدایت می‌شود ممکن است در بین راه آسیبی ببیند یا دچار نقص فنی شود و سرنگون گردد.

همه این‌ها به خاطر این است که انسان در ارزش نهادن علمی و عملیش به قوانین علمی، علل و اسباب طبیعی یا وسایل صنعتی، روی وضع و شرایط عادی حساب می‌کند، نه روی حوادث استثنایی؛ به‌خصوص حوادث استثنایی که طبق قانون احتمالات، احتمال رخ دادن آن‌ها خیلی ضعیف باشد، مثلاً یک در هزار یا از این هم کمتر. بنابراین، با توجه به این‌که نسبت حوادث معجزه‌آسا و خارق‌العاده که در مواردی بسیار استثنایی به فرمان الهی رخ می‌دهند، به مجموع حوادث عادی و طبیعی که در جهان روی می‌دهند بسیار ناچیز و حتی از یک در میلیون هم کمتر است، این نکته به‌خوبی روشن می‌شود که، اعتراف به وقوع معجزات به اراده و فرمان خدا به ارزش و اعتبار علمی و عملی نظام عادی علت و معلول لطمه نمی‌زند.

### سبب‌شناسی دور از پندارهای موهوم

یکی از تعالیم پرارزش قرآن درباره علل و اسباب و ارزش و اعتبار آن‌ها این است که:

در شناسایی علل و میزان تأثیر آن‌ها باید فقط بر علم، یعنی آگاهی روشن و بی‌ابهام، و بینه، یعنی دلیل روشن‌گر و ابهام‌زدا، تکیه شود، نه بر پندارهای واهی و بی‌اساس. اعتقاد واهی به عوامل خیالی فیزیکی موجب عقب‌ماندگی در علم و صنعت و محرومیت از بهره‌گیری بیشتر از طبیعت

می‌شود، نظیر آنچه بشر قرن‌ها در زمینه «درد و درمان» گرفتارش بود و از تلاش صحیح در راه شناخت علمی آن دو روی می‌گرداند و یا نظیر اعتقاد بی‌اساس و واهی که به تأثیرات مرموز ستارگان داشت و فلک‌شناسی علمی و ابزارهای ارزنده فنی آن مانند اسطرلاب را در خدمت طالع‌بینی از روی افلاک درآورده و خود را در موارد بسیار از تحرک باز داشته بود.

اعتقاد واهی به تأثیر عوامل موهوم و خیالی در زمینه متافیزیک از این هم بسی زیان‌بارتر است زیرا انسان را از اصل عالی توحید منحرف می‌کند و به دام خطرناک شرک می‌اندازد. به همین جهت آیات قرآن در زمینه عدل و اسباب متافیزیکی با صراحت و قاطعیت بسیار تأکید می‌کند که باید از اتکا به هر گونه ظن و گمان پرهیزیم<sup>۱</sup> و تنها بر «علم» یعنی آگاهی قطعی و روشن که از «برهان»<sup>۲</sup> و «سلطان»<sup>۳</sup> یعنی دلیل نیرومند، چیره و توانا و «بینه»<sup>۴</sup> یعنی دلیل روشن‌گر به‌دست آید، تکیه کنیم.

### دعا

یکی از علل و اسبابی که خدا در کنار انسان مؤثر قرار داده است «دعا» است. یعنی این‌که آدمی با تمام وجودش به خدا توجه کند، با او به راز و نیاز پردازد، خواسته خود را با او در میان نهد و از او کمک بخواهد. درست است که خدا همه‌چیز را می‌داند و از خواست قلبی و راز درونی همه‌کس آگاه است ولی همان‌طور که او در مناسبات بشر با طبیعت، نظام کار و

۱. سوره‌النجم - آیه‌های ۲۸ و ۱۲۳

۲. سوره بقره - آیه ۱۱۱

۳. سوره یونس - آیه ۶۸

۴. سوره انعام - آیه ۵۷

کوشش و عمل و بازده عمل را مقرر کرده و نابرده رنج گنجی و ناکرده کار مزدی میسر نساخته، در مناسبات انسان با خدا نیز نظام «دعا و استجابت» را مقرر ساخته است.

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاتِّبِ قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.

«و اگر بندگان من درباره من از تو بپرسند، من نزدیک و دعارس هستم، به دعای آن کس که مرا می خواند پاسخ می دهم، پس آن ها هم دعوت مرا بپذیرند و مرا باور دارند، باشد که به راه آیند.»<sup>۱</sup>  
درباره دعا گاهی به این سؤال برمی خوریم که: «مگر با دعای ما اراده خدا عوض می شود، که از ما می خواهد دعا کنیم و از او چیزی بخواهیم؟ اراده خدا که قابل تغییر نیست!»

پاسخ جهان بینی اسلام به این سؤال این است که:

خدا ازلی و اراده او نیز ازلی و تغییرناپذیر است، ولی همان اراده ازلی و تغییرناپذیر مقرر کرده که در بخش بزرگی از جهان هستی، یعنی بخش طبیعت، هر لحظه پدیده و پدیده های تازه ای به وجود آیند که در پیدایش آن ها عوامل قبلی مؤثرند، از جمله در برخی موارد کار تو و دعای تو، که باز هم کاری از کارهای توست، نقشی و تأثیری دارد، نقشی که همان اراده ازلی بر عهده آن گذارده است.

بنابراین هم خدا و علم و اراده او ازلی است و هم در هر لحظه پدیده های نو پدید می آیند که گاهی تو، خواست تو، کار تو و دعای تو در پیدایش آن ها مؤثرند و نقشی دارند. بنابراین اگر در دام سختی ها گرفتار آمده ای

نومید مشو و دست از تلاش مکش، حرکت کن و از خدا بخواه زیرا تو هرگز نمی توانی پیش بینی قطعی کنی که راهی به سوی نجات از این سختی ها نداری. «او هر روز در کاری است» پس تو از کجا می توانی صد درصد خود را شکست خورده بدانی، شاید فردا وضعی نو پیش آید.

در قرآن نمونه های متعددی از این رویدادهای نو، که برخلاف پیش بینی انسان بوده، آمده است، از قبیل کمک خواهی حضرت موسی (ع)<sup>۱</sup> و فرزند خواهی حضرت زکریا (ع)<sup>۲</sup>. با بررسی این نمونه ها به روشنی فهمیده می شود که از نظر قرآن، «دعا» خود علت و سببی است مؤثر، همچون علل و اسباب دیگر. یعنی همان طور که آفریدگار جهان در نظام علیت بر عهده نور، حرارت، الکتروسیته، جاذبه و ... نقشی گذارده و فلان گیاه یا فلان ترکیب شیمیایی را در درمان فلان بیماری مؤثر قرار داده، بر عهده دعای واجد شرایط نیز نقشی گذارده و آن را در رسیدن انسان به خواسته هایش مؤثر قرار داده است. این تأثیر منحصر به آثار روانی و تلقینی دعا نیست. البته دعا از این نظر نیز آثار شناخته شده فراوان دارد. امید را زنده، اراده را قوی و بسیاری از توان های خفته را در آدمی بیدار می کند و او را به کار و کوششی که هرگز از او انتظار نمی رفت و او می دارد ولی تأثیری که قرآن برای دعا بیان می کند چیزی است بیش از این ها و رساترین عبارت برای بیان این تأثیر این است که:

«از دید قرآن دعا خود سببی مستقل است و تأثیر آن منحصر در آثار روانی آن، از قبیل تقویت اراده و نظایر آن نیست.»

۱. سوره طه - آیه های ۲۵ و ۲۶

۲. سوره مریم - آیه های ۱ تا ۹

۱. سوره بقره - آیه ۱۸۶



## توحید در عبادت، یکتاپرستی

همان‌طور که قبلاً گفتیم، توحید قرآن بیش از هر چیز روی «یکتاپرستی» و «توحید در عبادت» تکیه دارد و آن را نتیجه منطقی «توحید در خلق و امر» می‌شمرد. وقتی معلوم شد که در کار این جهان، چه در جهت آفرینش، چه در جهت کارگردانی و تدبیر آن، هیچ‌کس و هیچ‌چیز جز خدا دست‌اندرکار نیست، یعنی از جانب خود کم‌ترین نقشی ندارد و هرکس و هر چیز تنها نقشی را ایفا می‌کند که از جانب آن «نقش‌آفرین» به او سپرده شده است. وقتی معلوم شد همه منابع تأثیر در جهان، خورشید و ماه و ستارگان، ابر و باد و باران، رعد و برق، آب و خاک، دیوان و فرشتگان و ... همه زیر فرمان او هستند، دیگر نیایش و پرستش در برابر این کارگزاران فرمانبردار یا تصویر یا مجسمه آن‌ها چه معنی دارد؟

«ای مردم خدایان را پرستید که شما و پیشینیان شما را آفریده است، باشد که به راه تقوی درآید. هم او که زمین را زیر پایتان گسترده و آسمان را (بر فرازتان) ساخته و از آسمان آب فرستاده و به وسیله آن باروبرها بیرون داده تا روزی شما باشد، حالا که این حقایق را می‌دانید دیگر برای خدا هم‌طرازانی مسازید.»<sup>۱</sup>

«دیوان را شریک خدا شمرند با این‌که او آفریدگار آن‌هاست، و ندانسته برای او پسران و دخترانی تراشیدند، پیراسته و والا باد خدا از آن‌چه اینان در وصفش می‌گویند، پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، او که همسری نداشته، پس از کجا فرزندی برایش آمده؟ او هر چیز را آفریده و بر همه چیز آگاه است. آن است خدا، خداوندگار شما، جز او خدایی نیست، آفریدگار همه چیز، پس او را پرستید که اختیار همه چیز در دست اوست.»<sup>۲</sup>

۱. سوره بقره - آیه‌های ۲۰ و ۲۱

۲. سوره انعام - آیه‌های ۱۰۱ تا ۱۰۳

«از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است، در برابر خورشید و ماه خاضع نشوید و بر خاک نیفتید، در برابر خدایی از سر خضوع بر خاک افتید که آن‌ها را آفریده است.»<sup>۱</sup>

«گروهی از مردم موجوداتی دیگر را هم‌طراز خدا می‌شمرند و نسبت به آن‌ها چون خدادوستی می‌ورزند، ولی مردم باایمان خدا را بسی بیشتر دوست دارند ...»<sup>۲</sup>

پرستش و نیایش اگر از راه نیازخواهی باشد، مخصوص خداست. چون تنها اوست که می‌تواند نیازها را برآورد.

«بگو آیا به جای خدا چیزی را نیایش کنیم که برای ما نه سودی دارد نه زیانی ...»<sup>۳</sup>

و اگر از راه خودباختگی، شیفتگی و شیدایی ناقص در برابر «جلال» و «کمال» و «جمال» موجود کامل باشد، باز هم مخصوص خداست، چون تنها اوست که شایسته چنین «عشق و شیدایی» است.

توحید در سرسپردگی و اطاعت<sup>۴</sup>

اطاعت از نظر قرآن بر دو گونه است:

۱. سوره فُصَّلَتْ - آیه ۳۷

۲. سوره بقره - آیه ۱۶۵

۳. سوره انعام - آیه ۷۱

۴. توحید در سرسپردگی و اطاعت یکی از جنبه‌های پراج توحید اسلامی است که در نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه اسلامی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در این بحث ما صرفاً به بیان اصل این جنبه از توحید اسلامی پرداخته‌ایم و شناخت گسترده آن و آثار گوناگونی را که در زندگی انسان دارد به بحث‌های مربوط به «نظام اجتماعی»، «نظام اقتصادی» و «نظام تربیتی» اسلام وا می‌گذاریم

۱- اطاعت همراه با سرسپردگی و تسلیم بی قید و شرط در برابر آنچه به آدمی گفته شود.

در توحید قرآن این نوع اطاعت که در حقیقت «عبودیت» است، مخصوص خداست و هیچ موجود دیگر شایستگی آن را ندارد.

۲- اطاعت کسانی که به حق بر ما ولایت دارند و رعایت مصلحت خود ما و مصلحت عمومی ایجاب می کند که فرمانبردار آنان باشیم، نظیر اطاعت پیغمبر، امام، زمامداران و پیشوایانی که به فرمان پیغمبر و امام یا برطبق موازین معتبر در عصر غیبت به این منصب رسیده باشند. این نوع اطاعت خودبه خود در محدوده ای است که خدا تعیین کرده و بنابراین همواره مشروط به این است که دستور صاحبان این مناصب از حدود عدل و قانون تجاوز نکند و اطاعت کننده، خود موظف است هر دستوری را که دریافت می کند از این نظر ارزیابی کند و اگر آن را برخلاف عدل و قانون یافت از اجرای آن خودداری ورزد.

لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ. «از هیچ کس فرمانی مبرید که مستلزم نافرمانی خدا باشد.»

به این ترتیب این گونه اطاعت مطلق نیست و به هیچ وجه آهنگ «خودباختگی» و «سرسپردگی» ندارد.

### توحید اجتماعی و پرهیز از جدال های نابجای تفرقه انداز در صف یکتا پرستان

یکی از نتایج توحید در سرسپردگی و اطاعت این است که انسان های خداپرست، هر جا پای مسائل دینی و الهی به میان آید، «یکسره تسلیم حکم و وحی الهی» باشند و در این زمینه اعمال نظر و سلیقه شخصی را کنار بگذارند تا وحدت و همبستگی آنان محفوظ بماند و دچار «صف بندی های مذهبی تفرقه انداز داخلی» نشوند. قرآن در این باره چنین می گوید:

«پیروان انجیل باید به آنچه خدا در آن فرستاده حکم دهند و آن ها که به آنچه خدا فرستاده حکم ندهند، هم آن ها تبهکارند. ما این کتاب را به حق به سوی تو فرستادیم، هم تأییدکننده کتابی که در برابر اوست و هم حاکم بر او، بنابراین تو میان آن ها به آنچه خدا فرستاده حکم کن و در برابر حقی که به سوی تو آمده از تمایلات آنان جانبداری مکن ... و میان آن ها به آنچه خدا فرستاده حکم ده و پیرو تمایلات آن ها نباش و از آن ها حذر کن، مبادا تو را بفریبند و از قسمتی از آنچه خدا به سوی تو فرستاده باز دارند، و اگر آن ها از تو روگردان شدند، بدان که خدا می خواهد آن ها را به برخی از گناهانشان کیفر دهد و بیشتر این مردم تبهکارند.»<sup>۱</sup>

در این آیات قرآن راه حل منطقی و معقولی برای پرهیز از درگیری های بس نابه جای پیروان «وحی» عرضه می کند تا با استفاده از آن همه مردمی که به خدا و راه انبیا ایمان دارند جدال ها و پرخاش های تعصب آمیز را کنار بگذارند و هر فرد و هر گروه با اتکاء بر وحی الهی به سوی «خیرات» و نیکی ها بشتابد و به این ترتیب مسابقه ای عمومی به سوی خیرات و نیکی ها جانشین درگیری های بی ثمر و سردرگم پیروان وحی گردد.

چنین به نظر می رسد که تنها راه به هم بستگی صحیح میان پیروان «وحی» همین باشد، در غیر این صورت چه بسا پیروان یک پیامبر و یک کتاب به جان هم خواهند افتاد و راه راست و روشن الهی را به کلافی پیچیده و سردرگم تبدیل خواهند کرد اختلاف بر سر این اجتهاد یا آن اجتهاد، این مذهب یا آن مذهب، آن ها را به میدان بس آلوده کننده و تاریکی زای «جدال» خواهند کشاند و از آن همه روشنایی دلپذیر «مکتب وحی» جز «سوسوی ضعیف» باقی نخواهد ماند.

۱. سوره مائده (۵) - آیه های ۴۷ تا ۴۹

## توحید قرآن ۱۰۱

به همین جهت قرآن که «یکتاپرستی» را محور نظام عقیده و عمل در آیین خدا می‌داند با قاطعیت تمام این جنگ جدل‌آمیز را از «توحید جامع» منحرف می‌شمرد و برخورد آرا و عقاید دینی را جز در شکل «بحث‌های روشنگر که از ستیز و جدال خودخواهانه و تعصب‌آمیز به کلی پاک باشد» منع می‌کند و آن را نشانه «خودپرستی» می‌شمرد که بی‌شک ضد «خداپرستی» و مانعی بزرگ بر سر راه «توحید در نظام اجتماعی بر محور وحی» است.

اسماء و صفات خدا

بنابراین «مبدأشناسی» پس از یقین به وجود مبدأ فقط در یک سو پیش می‌رود، آن هم سوی «تنزیه و تسبیح» با وسیع‌ترین معنایش، یعنی برتر شمردن مبدأ همه مفاهیمی که ساخته و پرداخته ذهن ماست.

### ارزیابی نظریه دانشمندان

نظریه‌ای که این دانشمندان بدان گراییده‌اند از جهت والا شمردن خدا و پیراستن او از پندارهای نابه‌جا و خرافی که در زمینه خداشناسی گریبان‌گیر انسان شده بسیار جالب و ارزنده است ولی اگر بخواهیم این نظریه را واقع‌بینانه ارزیابی کنیم باید بگوییم در این راه زیاده از حد تند رفته و به جانب افراط گراییده است، زیرا اگر ناتوانی بشر در «خداشناسی» به این حد باشد که از خدا هیچ چیز نداند و فقط بتواند با لفظ «او»، یعنی «ابهام مطلق»، از خدا یاد کند از چه راه به «واقعی بودن او» پی برده است؟

چنین به نظر می‌رسد که اندیشمندان بزرگی که به این نظر گراییده‌اند، شناخت کامل و همه‌جانبه را با شناخت نسبی عوضی گرفته‌اند. ممکن است چیزی دهها نشانه اختصاصی داشته باشد ولی آگاهی ما آن را در برابر چیزهای دیگر مشخص و ممتاز کنند. در این صورت ما بر هر یک از این اختصاصات او آگاه شویم می‌توانیم به وسیله آن او را از چیزهای دیگر باز شناسیم بی‌آن‌که در انتظار شناخت کامل همه و جوه امتیاز او از موجودات دیگر باشیم. نه تنها درباره خدا، بلکه درباره موجودات دیگر نیز وضع ما همین است. شما دو فرزند دارید و به راحتی آن‌ها را از یکدیگر باز می‌شناسید. ولی آیا از همه خصوصیات جسمی و روحی هر یک از آن‌ها مطلع هستید؟

بنابراین در مسأله شناخت خدا، اگر صحبت از شناسایی کامل و همه‌جانبه باشد، باید اعتراف کنیم که قدرت شناخت بشر در حد دستیابی بر

### گامی فراتر در راه خداشناسی

تا این جا توانستیم به یاری نیروی دوربرد شناخت خویش از اصل هستی آفریدگار و یکتایی و بی‌همتایی او آگاه شویم و بدانیم که او سرچشمه هستی و هستی‌بخش ماست. آیا این آخرین حد آگاهی انسان درباره خداست یا او می‌تواند در راه خداشناسی گامی فراتر نهد و بر آگاهی‌های بیشتر درباره این سرچشمه هستی دست یابد؟

برخی از اندیشمندان به این نظر گراییده‌اند که انسان در راه «مبدأشناسی» فقط به یک «شناخت» می‌رسد و بس، آن هم این‌که «جهان را مبدأ و هستی را سرچشمه‌ای است»، بی‌آن‌که درباره این مبدأ به هیچ‌گونه شناخت و آگاهی دیگر دسترسی داشته باشد.

به نظر این اندیشمندان هر نام و هر صفت که برای تعبیر از مبدأ هستی به کار رود، به این منظور که معنی و مفهوم و گویایی‌اش بیش از این باشد، به کلی از «او» بیگانه خواهد بود و چه‌بسا انسان را در مسیر «مبدأشناسی» به بی‌راهه بکشاند.

برطبق این نظر، عالی‌ترین مرحله «مبدأشناسی» همین است که «می‌دانم اوست و می‌دانم که او از هر چه به اندیشه آدمی راه یابد، برتر است.»

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و زهر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

یک چنین شناسایی همه‌جانبه از خدا نیست و ذهن او در این راه وامانده و معطل است.

به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خَسْ به قعر دریا

و اگر صحبت از شناسایی در یک یا چند جهت، یعنی آن مقدار از شناسایی نسبی باشد که «او» را از «ماسوای او» ممتاز کند، البته انسان باید درباره خدا یک چنین آگاهی داشته باشد تا بتواند به وجود «او» پی برد و اصولاً بدون چنین آگاهی صحبت از «خدا» معنی ندارد.

بنابراین، اعتراف به عجز از معرفت کامل و شناخت همه‌جانبه یک واقعیت مستلزم آن نیست که یک‌باره به آن سر دیگر مطلب، یعنی عجز از دست‌یابی بر هرگونه شناخت از آن واقعیت گرایش پیدا کنیم. میان «شناخت مطلق و همه‌جانبه» و «عدم شناخت مطلق و همه‌جانبه» حد وسط، بلکه حد وسطها هست، یعنی «شناخت نسبی از یک یا چند جانب».

دقت بیشتر درباره «معرفت و ارزش و حدود آن» نشان می‌دهد که معرفت انسان درباره همین جهان طبیعت هم غالباً معرفت مطلق یعنی معرفت به کنه طبیعت نیست. به همین جهت طبیعت‌شناسی عملی امروز اصولاً به شناخت «نمودها» توجه دارد نه به شناخت «ذات و جوهر اشیا». در زمینه مبدأشناسی هم مطلب چیزی است در این حدود.

بنابراین انسان هشیار و آگاه وقتی درباره ذات خدا می‌اندیشد، با صدق و صفا می‌گوید:

ندانم چه ای، هر چه هستی تویی.

ولی همین انسان وقتی به آینه آیات، یعنی نمودها و نشانه‌های خدا می‌نگرد و بر قسمتی از نشانه‌های اختصاصی خدا آگاه می‌شود، از «او» نوعی

شناخت پیدا می‌کند که به هر حال با «شناختن مطلق» بسیار فاصله دارد و به او این امکان را می‌دهد که با قاطعیت از بود «او» سخن گوید.

باید گفت هرکس وجود خدا را باور داشته باشد خودبه‌خود «او» را لااقل با صفتی می‌شناسد که متناسب با راهی است که از آن به وجود خدا پی برده است و خداشناسی او دست‌کم با شناخت صفاتی از قبیل «خالق، ربّ و مُدَبِّر، مبدأ، واجب‌الوجود و ...» همراه خواهد بود.

### اسماء و صفات خدا در قرآن

در قرآن اسماء و صفات بسیار برای خدا آمده است:

«اوست خدا و جز او خدایی نیست، دانای نهان و آشکار، او بسی پر مهر و مهرورز است. اوست خدا که جز او خدایی نیست، فرمانروای پاک، بی‌عیب، ایمنی‌بخش، نگهبان، گران‌قدر، پر قدرت، بلندپایه، پیراسته باد خدا از آن‌چه شریک او قرار می‌دهند.

اوست خدای آفریدگار، هستی‌بخش، چهره‌نگار، بهترین نام‌ها از آن اوست، آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح‌گوی اوست و اوست والای کاردان.»<sup>۱</sup>

### لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

آهنگ اصلی اسماء و صفاتی که در قرآن برای خدا آمده، همان است که در این آیه با جمله «له الاسماء الحسنی، بهترین نام‌ها از آن اوست» بیان شده است. مثلاً، توانایی و کارآیی کمال است و خدا کارای توانایی است که بالاترین توان را دارد. او بر همه کار تواناست:

۱. سوره حشر - آیه‌های ۲۲ تا ۲۴

... إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. «... که خدا بر هر کار تواناست.»<sup>۱</sup>  
 دانایی کمال است و خدا دانایی است که بالاترین درجه دانایی را دارد. او از آشکار و نهان باخبر است و همه چیز را می‌داند.

... إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. «... که خدا همه چیز را می‌داند.»<sup>۲</sup>  
 «... هم نهان را و هم آشکار را ...»<sup>۳</sup>

کاردانی کمال است و خدا حکیم است و کاردان:

... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. «... و خدا دانا و کاردان است.»<sup>۴</sup>

مهرورزی به دیگران نیز کمال است و خدا «رَحْمَنٌ وَرَحِيمٌ» یعنی «بسی پر مهر و مهرورز»، آن هم در بالاترین درجه، یعنی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ»، از همه مهرورزها مهرورزتر است.<sup>۵</sup>

بنابراین در نامیدن خدا دستتان باز است و می‌توانید او را به هر یک از این «بهترین نام‌ها» بنامید:

«بگو الله یا گوید رحمن، هر یک را بگویید (یکسان است) زیرا بهترین نام‌ها همه از آن اوست . . .»<sup>۶</sup>

«و بهترین نام‌ها از آن خداست، پس او را با همین نام‌ها بخوانید و به کسانی که در نام‌های او کج‌اندیشی و کجروی دارند اعتنا نکنید. به زودی به کیفر آن‌چه کرده‌اند خواهند رسید.»<sup>۷</sup>

۱. سوره عنکبوت - آیه ۲۰

۲. سوره توبه - آیه ۱۱۵

۳. سوره رعد - آیه ۹

۴. سوره مُنْتَحَنه - آیه ۱۰

۵. سوره حمد - آیه ۳ و سوره یوسف - آیه ۶۴

۶. سوره اِشْرَاء - آیه ۱۱۰

۷. سوره اَعْرَاف - آیه ۱۸۰

### تسبیح و تنزیه، پیراستگی خدا

خدایی که از هر کمال بالاترین مرتبه‌اش را دارد، خودبه‌خود از هر گونه عیب و نقص و فقر و نیاز پیراسته است. قسمتی از آیات قرآن که در ستایش خدا آمده روی این پیراستگی تکیه دارد.

### خدای بی‌نیاز

قرآن خدا را از فقر و نیاز پیراسته می‌داند و روی این «بی‌نیازی» به‌صورت «یک اصل مهم» در خداشناسی تکیه می‌کند، اصلی که می‌توان به کمک آن برخی از انحراف‌های فکری و عقیدتی را که درباره‌ی خدا پیدا شده کشف کرد.

### بی‌نیازی خدا از ایمان، عبادت و اطاعت ما

«موسی گفت، اگر شما و همه مردم روی زمین هم کافر گردید خدا (نگرانی نخواهد داشت چون او) بی‌نیاز و ستوده است (یعنی از هر عیب و نقصی که بر ستایش او آسیبی وارد سازد میراست.)»<sup>۱</sup>

انسان با توجه به اصل بی‌نیازی خدا باید بداند که «او» به ایمان یا عبادت و اطاعت ما نیاز ندارد و اگر از ما ایمان، عبادت و اطاعت می‌خواهد برای ماست نه برای «او».

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریا نشیند گرد

### خدای برتر از زمان و مکان

پیراسته بودن خدا از «فقر و نیاز» خودبه‌خود مستلزم آن است که خدا نه در زمان بگنجد نه در مکان. او موجودی است برتر از زمان و مکان، چون

۱. سوره اِبْرَاهِيم - آیه ۱۴

موجودی که در مکان بگنجد خودبه‌خود به مکان نیاز دارد و موجودی که در زمان بگنجد، موجودی است که تنها در شرایط خاصی که در زمان معین وجود دارد قابل تحقق باشد، وگرنه تحقق یافتنش مخصوص آن زمان نمی‌شد. همیشه می‌توانست باشد و در این صورت، دیگر موجودی زمانی نبود که در داخل چهارچوب زمان گنجیده و هستی‌اش در گرو شرایط خاص زمانی باشد.

### خدای دانا

آفریدگار جهان همه‌چیز را می‌داند. جهان هستی برای ما به دو بخش «غیب» یعنی «نهان» و «شهادت» یعنی «آشکار» تقسیم می‌شود ولی خدا غیب و شهادت، نهان و آشکار جهان را می‌داند و اصولاً برای او «غیبی» وجود ندارد. در برابر او جهان یکسره «شهادت» است.<sup>۱</sup>

«بر خدا هیچ‌چیز پوشیده نیست، نه در زمین، نه در آسمان».<sup>۲</sup>

خدا از کوچک‌ترین جزئیات جهان آگاه است، حتی یک یک کارهای

ما را می‌داند:

«... او از هر کاری که از شما سر زند آگاه است».<sup>۳</sup>

### خدای توانا

خدا بر همه‌چیز و همه‌کار توانایی دارد:

«... که خدا بر هرچیز تواناست».<sup>۴</sup>

او چنان توانا و مسلط است که همین که بخواهد چیزی به‌وجود آید و کاری انجام شود، کافی است که فرمان دهد «شو» و بلافاصله «خواهد شد».

«وقتی او چیزی را بخواهد فرمان او همین است که «شو» و به‌دنبال آن خواهد شد».<sup>۱</sup>

### اراده و مشیت خدا (قضا و قدر)

موجوداتی که از «دانایی» و «توانایی» برخوردار هستند، معمولاً می‌توانند به همه یا قسمتی از آن چه «می‌خواهند» تحقق بخشند یا دست‌کم در راه تحقق بخشیدن به آن تلاش کنند. وقتی از روی آگاهی در صدد آن برمی‌آییم که به خواسته خود تحقق بخشیم، می‌گوییم «اراده کرده‌ایم که فلان کار را به انجام برسانیم» بنابراین «اراده عبارت است از خواستی آگاهانه و نیرومند که در تحقق یافتن خواسته ما مؤثر باشد».

در میان موجودات گوناگون این جهان، جانوران - لااقل جانوران پیشرفته - کم یا بیش از این خصلت برخوردارند که چون در خود «خواستی» بیابند، در راه تحقق بخشیدن به آن آگاهانه بکوشند. از میان جاندارانی که تاکنون شناخته‌ایم، انسان بیش از هر جاندار دیگر از این امتیاز برخوردار و قلمرو و اراده او از قلمرو اراده همه جانداران شناخته شده دیگر گسترده‌تر است. به همین جهت علم و آگاهی در زندگی او بیش از زندگی همه موجودات دیگر نقش خلاق دارد. با این حال بسیاری از کارهای انسان، همان کارها که خود او انجام می‌دهد، ظاهراً از روی اراده نیست. دستگاه گردش خون، دستگاه تنفس، دستگاه گوارش، غده‌های بزرگ و کوچک

۱. سوره یس - آیه ۸۲

۱. سوره رعد - آیه ۹

۲. سوره آل عمران - آیه ۵

۳. سوره نحل - آیه ۹۱

۴. سوره بقره - آیه ۲۰



بدن او که مواد شیمیایی لازم را می‌سازند و ... بدون اراده او کار می‌کنند.<sup>۱</sup> از این‌ها هم که بگذریم، قلمرو تأثیر اراده او به هر حال محدود است. مثلاً تاکنون اراده او در نظام گردش کرات آسمانی نقشی نداشته است. یا هر یک از انسان‌ها را که بنگریم با خصوصیات جسمی و ارثی از مادر به دنیا می‌آیند که خود در داشتن این خصوصیات کم‌ترین نقش ارادی و آگاهانه نداشته‌اند.

بنابراین تأثیر «اراده و مشیت» انسان به هر حال محدود است به‌همین جهت بسیار اتفاق می‌افتد که اراده می‌کند کاری را انجام دهد ولی موفق نمی‌شود و عواملی که از دایره «دانایی و توانایی» او بیرون هستند مانع انجام گرفتن خواست او می‌شوند.

اما خدا که دانا و توانای مطلق است، هر چه بخواهد می‌کند:

«... که پروردگار تو هر چه بخواهد می‌کند.»<sup>۲</sup>

«هیچ چیز نمی‌تواند مانع انجام خواست او شود.»<sup>۳</sup> «خواست او بر همه جهان حکومت و تسلط دارد (قضا) اما خواست دیگران نه»<sup>۴</sup> «دیگران، هر چه و هر که باشند، فقط در چهارچوب و محدوده‌ای حرکت می‌کنند، که

۱. شک نیست که کار هر یک از این دستگاهها به سلسله اعصاب مربوط است و حتی اندام‌شناسی پیشرفته برای هر یک از آنها یک مرکز فرماندهی در ناحیه‌ای از مغز کشف کرده است. ولی به هر کار که فرماندهی آن به مغز مربوط شود «کار ارادی» گفته نمی‌شود. از انسانهایی که به کمک ریاضت و تمرین بر قدرت و تسلط اراده خود بر خویش افزوده‌اند نیز مکرر نقل شده که مثلاً گردش خون خود را تا حدی تحت اراده و کنترل خود درآورده‌اند ولی این تسلط، بر فرض که صحت داشته باشد، محدود و استثنایی است

۲. سوره هود - آیه ۱۰۷

۳. سوره هود - آیه ۳۳ و ...

۴. سوره مؤمن - آیه ۲۰

خداوند به‌عنوان قلمرو کار و حرکت و اراده آن‌ها معین کرده است، چه او برای هر چیز محدوده‌ای معین کرده است (قدر).<sup>۱</sup>

انسان نیز مشمول همین قانون کلی است. توانایی او بر خودسازی و انتخاب راه و چاه در جهات مشخصی از زندگی، در چهارچوب همان اندازه و محدوده‌ای است که «قضا و قدر» الهی برای او معین کرده است. او چنین خواسته که انسان به تشخیص خود و به خواست خود آینده خویش را، نیک یا بد، زشت یا زیبا و تابناک یا تیره بسازد. تازه در همین محدوده‌ها هم نه انسان و نه هیچ موجود دیگر، نباید خود را فرمانروای مطلق و بی‌منزاع در منطقه‌ای محدود بداند. اگر خدا بخواهد خواست او را در همین منطقه هم خستی و بی‌اثر می‌کند. چه بسا فرمان او بیاید و نتیجه تلاش‌های یک فرد یا گروه مغرور را چنان بر باد دهد که برای هیچ‌کس قابل پیش‌بینی نباشد، تا عاملی هشیارکننده برای آن‌ها و دیگران باشد و به آن‌ها بفهماند که حتی در دایره قدرت و سازندگی خویش نیز باید همواره به سایه مشیت و اراده الهی، که در همه جا گسترده است، توجه داشته باشند.

### خدای بخشنده پرمهر

خدا نسبت به همه آفریده‌هایش بسی پرمهر و بخشنده است. او نعمت‌های فراوان و بیرون از شمارش را بر همه ارزانی داشته و امکانات فراوان بهزیستی در اختیار همه ما نهاده است. او پرگذشت و توبه‌پذیر است. اگر گنه‌کاری از راه آلودگی و گناه به راه پاکی و صلاح باز گردد، راه بازگشت را به رویش نمی‌بندد، بلکه توبه و بازگشت او را می‌پذیرد، به شرط این‌که به‌راستی از راه خطا به راه پاکی و صفا بازگشته باشد.

۱. سوره طلاق - آیه ۳ و ...

**خدای سخت کیفر**

نشانه‌های مهر و رحمت خداوند در سراسر هستی فراوان و بیرون از شمار است و انسان نیز همچون موجودات دیگر این جهان از این رحمت بی‌کران بسی برخوردار است، آن هم با یک امتیاز، امتیاز برخوردارگی از یک نعمت استثنایی، یعنی «توانایی بر خودسازی، خودسازی آگاهانه که با شناخت نیک و بد و زشت و زیبا و انتخاب یکی از آن‌ها همراه است». این «خودسازی آگاهانه همراه با انتخاب» در صورتی زمینه دارد که لااقل قسمتی از کارهای انسان بازده مطلوب و بازده نامطلوب داشته باشد و بازده مطلوب برای او مسرت‌بخش (پاداش و ثواب) و بازده نامطلوب بر او دردناک و رنج‌آور (عذاب الیم) و (کیفر و عقاب) باشد.

این «نگرانی و دلهره» نسبت به از دست دادن بازده‌های مطلوب - ثواب - و دچار شدن به بازده‌ها نامطلوب - عقاب - است که می‌تواند آدمی را برانگیزد تا از «خود»، انسانی بسازد که شایسته ثواب باشد و رهیده از عقاب. ایجاد این دلهره و نگرانی در انسان خود رحمتی است الهی، رحمتی که برای ناسپاسان قدرناشناس کیفر و غضب الهی را به دنبال دارد. بر این اساس، قرآن مکرر از خشم خدا، خشمی که دامنگیر انسان‌های سرکش می‌شود و عذاب الیم و کیفر سخت خداوند نیز یاد می‌کند.

**خدای دادگر**

خدا به کسی ستم نمی‌کند. او همواره از ما می‌خواهد که همه کارهایمان براساس «عدل» و «قسط» باشد. در این جهان همه چیز را آن‌طور آفریده که نظام استوار هستی ایجاد می‌کرده، همه هماهنگ و مکمل یکدیگر، و در جهان دیگر پاداش نیکوکار و کیفر تبهکار را در چهارچوب نظام متقن

«عمل و عکس‌العمل» مقرر ساخته است، در آن جهان هرکس آن درود که در این جهان کشته و خود را با آن شخصیت انسانی می‌یابد که در این جهان برای خود ساخته است. هر تلخ یا شیرینی که در آن جهان به او رسد فرآورده کار این جهانی خود اوست که تمام و کمال و بی‌کم و کاست به او رسیده است، بی‌آن‌که بر او ستمی رفته باشد. آینده جاودانی هر انسان در گرو تلاش خود اوست؛ تلاش او در راه خودسازی، چه خودسازی مستقیم چه خودسازی غیرمستقیم، یعنی کوششی که فرد برای محیط‌سازی می‌کند، تا از راه آماده‌تر کردن محیط طبیعی و اجتماعی برای بهزیستی خود و دیگران، راه را برای خودسازی بهتر هموار کرده باشد.



این است فشرده‌ای از خداشناسی قرآن و شناختی که این کتاب الهی از خدای جهان‌آفرین به ما داده است.<sup>۱</sup> شناختی مستند به وحی ولی در عین حال متکی بر آگاهی‌هایی که انسان می‌تواند از راه تدبیر در آیات و نشانه‌ها درباره او و اسماء و صفاتش به دست آورد. شناختی که هم تشنه معرفت را در حدود امکان کم‌وبیش سیراب می‌کند و هم در عمل به‌کار می‌آید و ما را در بزرگ‌ترین مسئله‌ای که با آن روبه‌رو هستیم، یعنی «جهت دادن به زندگی»، یاری می‌کند.

۱. در این کتاب درباره برخی از مسائل از قبیل علم خداوند، عدل او و... بسیار فشرده بحث شده، در صورتی که هر یک از این مسائل شایسته بحثهای گسترده و همه‌جانبه‌ای است که هر یک به صورت کتاب مستقل پر صفحه‌ای درآید. خوشبختانه در زمینه قسمتی از این مسائل، نویسندگان خوش‌قریحه و محقق معاصر کتابهای سودمندی نوشته‌اند که منتشر شده است و امید است در قسمتهای دیگر هم به تدریج چنین آثاری در صحنه مطبوعات فارسی پدیدار گردد.

با الهام‌گیری از یک چنین خداشناسی پیشرفته، واقع‌بینانه و سازنده است که زندگی انسان به خدا، پیوسته سراسر شور و نشاط، امید و تلاش و توانایی و کارآیی می‌شود و مناسبات او با انسان‌های دیگر همواره با رعایت استقلال فکری و عملی خویش، در عین همکاری با دیگران و احترام به استقلال فکری و عملی آن‌ها، همراه می‌گردد. انسان به خدا پیوسته نه بنده خود فروخته دیگران می‌شود نه در صدد آن برمی‌آید که دیگران بنده و غلام حلقه به گوش او گردند. انسانی است آزاده و خواستار آزادی دیگران، پاک و خواستار پاکی دیگران، حتی بنده و برده هوس یا خشم خویشان هم نیست. او بنده حق است. هر جا حقی ببیند به همان سو می‌گراید و هر جا ناحقی ببیند از آن رو برمی‌گرداند. او همواره یاور حق است و با ناحق در ستیز.

نقش جهان بینی الهی  
در زندگی انسان و  
مقایسه آن با بینش مادی

جهان‌بینی الهی در عین اعتراف به نیازهای طبیعی و ضرورت تأمین آن، به ابعاد معنوی انسان هم می‌پردازد. اوج روح، صفای دل، عشق به حق، کمال‌طلبی، پیوند با پاکی و پیراستگی، محبت، وارستگی و از خود گذشتگی و بالاخره انسانیت، همان چه که امروزه نسبت به آن به شدت احساس خلاء می‌شود و جوامع صنعتی خود را تشنه آن می‌یابند و خلاء آن را به خوبی احساس می‌کند و احیاناً عطش خود را به صورت‌های سطحی فرو می‌نشانند، و در قالب نو عرفانی غربی چاشنی زندگی می‌کنند. فراموش نشود جهان‌بینی الهی تنها معنویت و عرفان و نیازهای اخلاقی نیست بلکه توجهی است همه‌جانبه به انسان، انسان از نظر نیازهای مادی و از نظر منش‌های معنوی و خلاصه سیر دادن انسان در جهت کمال همه‌جانبه خود.

### زندگی گسترده و دو مرحله‌ای

از طرفی در جهان‌بینی الهی زندگی انسان گسترده و پایدار دیده می‌شود، نه محدود به همین چند سال این جهانی، و با قاطعیت به انسان تعلیم می‌شود که تو موجودی جاودانی هستی و با مرگ نابود نمی‌شوی بلکه زندگی را در جهانی دیگر دوباره از سر می‌گیری. در آن جهان همه‌چیز با شدت و خلوص و گستردگی بیشتری جلوه می‌کند لذت‌ها و کامیابی‌ها در اوج خود وسیع و فناپذیر می‌باشند و رنج‌ها و محرومیت‌ها هم در شدت خود<sup>۱</sup> و تو ای انسان که از آغاز، بیش از هر چیز به نفع خود می‌اندیشیدی و بر آن بودی که از رنج‌ها و محرومیت‌ها نجات پیدا کنی و به لذت و خوشی و کامیابی برسی، آگاه باش که دامنه این لذت و رنج، این خوشبختی و

بینش مادی، جهان و انسان را تنها از جنبه مادی و طبیعی و محسوسش می‌بیند. و دیگر در ورای این جهان آفریدگار و مدبر و گرداننده‌ای نمی‌شناسد. همچنین نیازهای جامعه و ابعاد وجود انسان را در حدود نیازهای طبیعی محصور می‌کند. و از طرفی زندگی انسان را در چهارچوب زندگی این جهانی منحصر می‌بیند. بنابراین، نه در امر این جهان شعور و فرماندهی، و نه برتر از زندگی مادی نیاز و کششی، و نه به دنبال این زندگی، جهانی می‌شناسد. بدین ترتیب، اگر برنامه و هدفی هم برای زندگی انسان نشان دهد، در همین محدوده است.

پی جهان‌بینی الهی، خدایی حکیم، توانا، مدبر، بینا و شنوایی را بر روابط و عوامل طبیعی حاکم می‌شناسد و جهان را قلمرو فرمانی بیدار و آگاه و مهربان می‌بیند، ضمن آن‌که به همه قوانین طبیعت اعتراف می‌کند و نظم جهان را می‌پذیرد. اما برتر از عوامل و قوانین، اراده خدا را حاکم می‌بیند و همه قوانین علمی و سنت‌ها را طرح خلقت و آفریده خدا می‌داند، خدایی که در عین حال مبدأ فیض، رحمت، حکمت عطا و عدالت است.

بدین ترتیب انسان خداشناس خود را در یک جهان آگاه و هدایت شده و مبتنی بر عدل می‌بیند و نه در جهانی تاریک و کور و بی‌هدف و با چنین ایمانی، خدا را با خود می‌بیند. چه پشتوانه قدرتی! چه منبع نیرو و حرکتی! و چه یاور الهام‌بخش و رهگشایی!

۱. در بحث عدل و معاد، فصل مستقلی خواهیم داشت

بدبختی، این کامیابی و ناکامی به‌صورتی بسیار خالص‌تر و وسیع‌تر به‌دنبال این زندگی خواهد آمد. و همه این آینده ساخته امروز تو است و عکس‌العمل تلاش این جهانی تو.

انسان اندیشمند که به ثمره کار خود می‌اندیشد و هر تلاشی را حساب شده در راه هدفی انجام می‌دهد، باید به‌خوبی از نتایج تلاش خود آگاه باشد و اگر بداند کاری نه تنها او را از محرومیت نجات نمی‌دهد بلکه او را محروم می‌کند، و یا عملی نه تنها به او سودی نمی‌رساند بلکه زیان‌های جانکاه به‌دنبال دارد، در مشی خود تجدید نظر می‌کند.

نتیجه: پس در جهان‌بینی الهی، انسان در محدوده خود اسیر نیست بلکه خدا و خلق خدا هدف او هستند. نیز تنها به نیازهای مادی خود نمی‌اندیشد بلکه هم به کشش‌های مادی و هم به نیازهای معنوی خود فکر می‌کند.

از طرفی تنها نیازهای همین زندگی و آثاری که تلاش‌های مثبت و منفی او در همین محدوده دارد مورد توجه او نیست بلکه خوشبختی این جهان و سعادت آن جهان را می‌جوید و از بدبختی و رنج هر دو جهان‌گریزان است. آری جهان‌بینی دین با چنین زیربنایی به انسان‌ها حرکت می‌دهد.

### آثار روحی و عملی ایمان دینی

انسان در پناه ایمان استوار دینی، در خویش‌ترن پشتوانه نیرومندی احساس می‌کند. با خلوص و پاکی بیشتری دست‌به‌کار خدمت می‌شود، در راه هدف خود به در یوزگی و پستی و مداهنه تن نمی‌دهد، اگر کوشش در راه هدف، او را به رنج انداخت یا از او سلب سودی کرد، متزلزل نمی‌شود.

او انسان‌ها را همچون جان خود دوست دارد و به سعادت همه می‌اندیشد، و از دل با همه کسانی که همچون خود او می‌اندیشند پیوند

متقابل احساس می‌کند. از این‌که در راه نجات جامعه بکوشد و به دیگران خدمت کند لذت می‌برد.

او خود را در هدف الهی خویش غرق می‌بیند و نمی‌تواند با خودپرستان، فریب‌کاران و سودجویان همراه باشد یا تلاش خود را در مسیر منافع آنان قرار دهد. در نتیجه، صراحت، قاطعیت و گذشت بیشتری پیدا می‌کند.

آری خداپرست متعهد بیشتر به سعادت و نجات انسان‌ها می‌اندیشد و در این راه فداکاری بیشتری می‌کند چون او برای هر اقدام کوچکش عکس‌العمل وسیع و امیدزایی در سرای دیگر می‌بیند و هم در این جهان همه تلاش‌ها را تابع نظام عکس‌العمل می‌شناسد. حتی اگر در راه هدف خود جان خویش را از دست بدهد، خود را مغبون احساس نمی‌کند چه با مرگش همه چیز را به‌دست آورده است و زنده و کامیاب و بهره‌مند است. اگر در راه نجات جامعه پولی خرج کرده است، چیزی از دست نداده، بلکه بسیاری چیزها به‌دست آورده است، چون هم در راه ایمان و خواستش قدم برداشته و هم بازده آن را خواهد دید. وانگهی همین خدمت به نوبه خود تأثیری در بهبود جامعه گذارده و خود او از جامعه سامان یافته، بهره بیشتری خواهد برد.

بالاخره اگر نیرویی، فکری، تدبیری، کوششی، قلم یا قدمی یا درهمی به‌طور مثبت و اصولی در راه خدا و نجات خلق خدا صرف می‌کند، سازنده است و امیدزا و سودبخش در راه ایمانش و خودش، در هر دو سرا.

اکنون این‌چنین انسانی را در کنار فردی خودبین - که تنها به منافع خودش می‌اندیشد و حوزه دیدش ماده است و طبیعت و نفع شخصی - قرار دهیم، خواهیم دید که نتیجه مقایسه چه خواهد بود؟ رشد و تکامل همه جانبه جامعه انسانی به چگونه افرادی نیاز دارد؟ خودبینان یا خدابینان؟ خودخواهان یا خداجویان؟

پیامبران؛ رہبران الہی

### امتیازات پیامبران

این انسان‌های نمونه که از طریق وحی با مبدأ هستی اتصال پیدا می‌کنند دارای امتیازات و ویژگی‌هایی هستند که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### ۱- اعجاز

هر پیامبری که از جانب خدا مبعوث شود از قدرت و نیروی خارق‌العاده برخوردار می‌گردد که می‌تواند به کمک آن به اذن خدا یک یا چند اثر مافوق قدرت عادی بشر به وجود آورد و نشان‌دهنده بهره‌مندی او از آن نیروی خارق‌العاده الهی و گواه راستین بودن دعوت و آسمانی بودن سخن اوست. قرآن کریم آثار خارق‌العاده‌ای را که پیامبران به اذن خدا برای گواهی بر صدق گفتار خود نشان می‌دهد «آیت» یعنی نشانه و علامت نبوت، می‌خواند و علمای اسلام از آن نظر که سایر افراد بشر توانایی آن را ندارند که از این قبیل کارها انجام دهند، آن‌ها را معجزه می‌نامند.

قرآن کریم نقل می‌کند که مردم هر زمان از پیامبر زمان خویش تقاضای «آیت» و «معجزه» می‌کردند و آن پیامبر به این تقاضا که تقاضای معقول و منطقی بود و از طرف مردمی صورت می‌گرفت که غرض و مرضی نداشتند و به راستی بدون آن راهی به شناخت پیامبری آن پیامبر نداشتند، جواب مثبت می‌داد ولی اگر تقاضای معجزات به منظوری دیگر جز جویندگی حقیقت صورت می‌گرفت، مثلاً به پیامبران، به صورت یک «معامله»، پیشنهاد می‌شد که اگر معجزه‌آسا برای ما یک کوه طلا بیاورید تا ما به آسانی به ثروت برسیم و ما هم در عوض دعوت شما را می‌پذیریم، پیامبران از انجام آن استنکاف می‌کردند.

در جامعه بشری انسان‌های زبده و برگزیده‌ای هستند که زندگی آن‌ها، گفتار و رفتار آن‌ها نمونه‌ای برجسته از پیوند انسان با ابدیت و نقش خلاق آن در علم و عمل آدمی است. این‌ها پیامبرانند.

پیامبران استعداد آن را دارند که از جهان والای ابدیت پیام‌های مستقیم - «وحی» - دریافت کنند. این پیام‌ها چنان روشن و روشنگرند که سراسر وجودشان را روشن می‌کنند و حقایقی را که از ما پنهان هستند بر آن‌ها عیان می‌سازند، چنان عیان و آشکار که گویی می‌بینند. گویی آن‌ها دستگاه‌های دورنگر و گیرنده‌ای هستند که در پیکر بشریت کار گذارده شده‌اند، تا این پیام‌های روشن و روشنگر شنیدنی<sup>۱</sup> یا دیدنی<sup>۲</sup> را دریافت کنند. خودشان از حقایقی باخبر شوند (نبوت) و به فرمان خدا به دیگران برسانند (رسالت). این دریافت‌ها نخست، اثری ژرف و شگرف بر روحیه و شخصیت خود آن‌ها می‌گذارد و به راستی در آن‌ها «بعثت» یعنی رستاخیزی به وجود می‌آورد و نیروهای درونی آن‌ها را برمی‌انگیزد و انقلابی عظیم در باطن آن‌ها برپا می‌کند، انقلابی سازنده و ثمربخش که به وسیله آن‌ها به محیط اجتماعی‌شان کشانده می‌شود و انقلابی اجتماعی به وجود می‌آورد.

۱. نظیر پیامهای رادیویی

۲. نظیر پیامهای تلویزیونی



## ۲- عصمت

عصمت یعنی مصونیت از گناه و اشتباه. پیامبران نه مرتکب گناه می‌شوند، نه در کار رسالت خود دچار خطا و اشتباه می‌گردند و همین برکناری آن‌ها از گناه و اشتباه است که حداعلای قابلیت اعتماد را به آن‌ها می‌دهد. حالا ببینیم این مصونیت به چه صورت است. آیا به این صورت است که آن‌ها هر وقت بخواهند مرتکب گناه یا اشتباهی شوند یک مأمور غیبی می‌آید و جلوشان را می‌گیرد؟ یا به این صورت است که سرشت و ساختمان آن‌ها طوری است که نه امکان گناه در آن‌ها هست نه امکان اشتباه، آن‌چنان که مثلاً یک فرشته زنا نمی‌کند چون شهوت جنسی ندارد، یا یک ماشین حساب اشتباه نمی‌کند زیرا فاقد ذهن و ادراک است؟ یا گناه نکردن و اشتباه نکردن پیامبران معلول نوع بینش و درجه یقین و ایمان آن‌هاست؟

مصونیت از گناه: همان‌طور که گفتیم به نظر ما عصمت پیامبران از نوع سوم است. انسان یک موجود انتخاب‌گر است و کارهای خویش را براساس منافع و مضار و مصالح و مفاسدی که تشخیص می‌دهد انتخاب می‌کند. از این رو آگاهی و تشخیص، نقش مهمی در اختیار و انتخاب او دارد. انسان معمولی چیزی را انتخاب نمی‌کند که برحسب آگاهی و تشخیص، برایش هیچ‌گونه فایده‌ای ندارد یا حتی زیان و ضرر هم دارد، مثلاً یک انسان عاقل و علاقه‌مند به زندگی هرگز دانسته خود را از کوه پرت نمی‌کند یا زهر کشنده نمی‌نوشد.

افراد مردم از نظر ایمان و توجه به آثار گناهان متفاوتند. هر اندازه ایمانشان قوی‌تر و توجه‌شان به زیان گناهان بیشتر باشد، پرهیزشان از گناه بیشتر و استوارتر می‌شود. بسیاری از افراد را می‌بینیم که «متقی» هستند، یعنی تقوا و پرهیز از گناه برای آن‌ها «ملکه» شده و در روح‌شان رسوخ کرده

است بنابراین اگر کسی به این‌گونه اشخاص گناه زشتی نسبت دهد، جداً او را تکذیب می‌کنیم و می‌گوییم چنین چیزی نشدنی است. درجه ایمان و ملکه تقوا هر اندازه بالاتر باشد درصد احتمال ارتکاب گناه کم‌تر می‌شود. اگر درجه ایمان به حد یقین کامل برسد، تا آن‌جا که آدمی خود را در حین ارتکاب گناه همچون کسی ببیند که می‌خواهد خود را از کوه پرت کند یا زهر کشنده‌ای بنوشد، در این‌جا احتمال ارتکاب گناه به صفر می‌رسد، یعنی هرگز به طرف گناه نمی‌رود. چنین حالتی را «عصمت از گناه» می‌نامیم.

پس عصمت از گناه ناشی از کمال ایمان و شدت تقواست و برای این‌که انسانی به حد «مصونیت» و «معصومیت» از گناه برسد لازم نیست یک نیروی خارجی جبراً جلو او را بگیرد یا سرشت و ساختمان او طوری باشد که اصلاً به کار گناه‌آلود تمایلی پیدا نکند، زیرا اگر انسانی قدرت بر گناه نداشته باشد یا یک قوه جبری همواره جلوگیرش باشد، گناه نکردن برایش کمال شمرده نمی‌شود. او مانند انسانی است که در یک زندان حبس شده و قادر به دزدی نیست. آیا می‌توان دزدی نکردن چنین انسان را به حساب درستی و امانت و کمال اخلاقی او گذارد؟

اما مصونیت از اشتباه: مصونیت از اشتباه نیز مولود نوع بینش پیامبران است. اشتباه آن‌جا رخ می‌دهد که انسان مستقیماً به واقعیت‌های عینی نرسد بلکه از راه محاسبه‌های ذهنی کم‌وبیش با آن‌ها آشنا شود. در این محاسبه‌هاست که گاهی انسان دچار اشتباه می‌شود. اما اگر کسی به کمک یک نیروی شناخت مخصوص، مستقیماً با خود واقعیت عینی ارتباط داشته باشد، دیگر در کار او خطا و اشتباه معنی ندارد.

پیامبران الهی در میدان رسالت خود این چنینند. آن‌ها از درون خود با واقعیت هستی ارتباط و اتصال مستقیم دارند و چون در متن واقعیت خطا و

اشتباه راه ندارد، در تشخیص آن‌ها هم خطا و اشتباه معنی ندارد. مثالی بزنیم: اگر صد دانه گندم را در ظرفی بریزیم و باز صد دانه دیگر را و این عمل را صد بار تکرار کنیم ده هزار دانه گندم در آن ظرف خواهیم داشت، نه کمتر نه بیشتر، ولی هنگام محاسبه ممکن است ذهن ما اشتباه کند و خیال کند نود و نه بار یا صد و یک بار گندم در ظرف ریخته‌ایم و در نتیجه این‌طور پندارد که دانه‌های گندم ظرف نه هزار و نهصد و یا ده هزار و صدتاست. در این صورت ذهن حساب‌گر ما دچار اشتباه شده ولی واقعیت همان است که هست، یعنی مجموع دانه‌ها ده هزار خواهد بود، نه کمتر نه بیشتر. انسانی هم که مستقیماً در متن جریان واقعیت قرار می‌گیرد گندم‌ها را ده هزار تا خواهد یافت، نه کمتر نه بیشتر.

### فرق میان پیامبران و نوابغ

از همین جا می‌توان به یک تفاوت اصلی میان پیامبران و نوابغ پی برد. نوابغ افرادی هستند که نیروی فکر و تعقل و حساب‌گری قوی دارند، یعنی از راه حواس خود با اشیا تماس می‌گیرند و با نیروی حساب‌گر عقل بر روی فرآورده‌های ذهنی خود کار می‌کنند و به نتیجه‌های تازه جالب می‌رسند ولی در این حساب‌گری احیاناً خطا می‌کنند. اما پیامبران الهی علاوه بر برخورداری از نیروی خرد و اندیشه و حساب‌گری‌های ذهنی، به نیروی دیگری به نام وحی مجهزند؛ نیرویی که آن‌ها را مستقیماً با واقعیت‌ها آشنا می‌سازد. این نیرو مخصوص انبیاست و نوابغ از آن بی‌بهره‌اند، به همین جهت حساب پیامبران از حساب نوابغ جداست و آن‌ها را از این نظر نباید با هم مقایسه کرد زیرا مقایسه هنگامی صحیح است که هر دو کار از یک نوع باشد، اما آن‌جا که کار از دو نوع باشد، مقایسه غلط است. مثلاً اگر قوه

بینایی دو نفر را با هم مقایسه کنیم، مقایسه‌ای است به‌جا، اما اگر قوه بینایی یک نفر را با قوه شنوایی یک نفر دیگر مقایسه کنیم و بگوییم بینایی این یک از شنوایی آن یک بیشتر است کار غلطی کرده‌ایم. نوابغ نوابغ مربوط به نیروی تفکر و اندیشه بشری آن‌هاست و فوق‌العادگی پیامبران در درجه اول مربوط به نیروی دیگری است به نام نیروی وحی و اتصال به مبدأ هستی، بنابراین حساب آن‌ها از هم جداست.

### ۳- رهبری و حرکت‌آفرینی

کلمه «نبی» در زبان عربی به معنی «خبرآور» و کلمه «رسول» به معنی «فرستاده» است. در فارسی به جای این دو کلمه، کلمه «پیامبر» به کار می‌رود. پیامبر، پیام خدا را به خلق خدا ابلاغ و از این راه نیروهای آن‌ها را بیدار می‌کند و به آن‌ها نظام می‌بخشد و به سوی خداوند و رضای او، یعنی صلح، صفا، اصلاح‌طلبی، بی‌آزاری، آزادی از غیرخدا، راستی، درست‌ی، محبت، عدالت، جهاد، مبارزه در راه حق و سایر اخلاق حسنه می‌کشد و بشریت را از زنجیر اطاعت هوای نفس و اطاعت انواع بت‌ها و طاغوت‌ها رهایی می‌بخشد.

### ۴- خلوص و قاطعیت بی‌نظیر و درگیری بی‌امان با شرک، جهل، ظلم و فساد

پیامبران به حکم این‌که تکیه‌گاهی الهی دارند، هرگز از یاد نمی‌برند که از طرف خداوند «رسالتی» بر عهده آن‌ها گذاشته شده است و کار «او» را انجام می‌دهند، به همین جهت در کار خود نهایت «خلوص» را دارند، یعنی هیچ منظور و هدفی جز هدایت بشر که خواسته خداوند است ندارند. آن‌ها هرگز

از مردم برای انجام رسالت خود پاداشی نمی‌خواهند. قرآن کریم در سوره شعرا به‌طور خلاصه گفتار بسیاری از پیغمبران را در برخورد با اقوام خودشان نقل کرده است. در این گفتارها هر پیغمبر به مناسبت مشکل یا مشکلاتی که در قوم خویش می‌دیده است یک نوع پیام برای قوم خود داشته، ولی یک مطلب که در پیام همه پیامبران تکرار شده این است که: «من اجر و مزدی از شما نمی‌خواهم.»

پیام پیامبران همواره با «قاطعیت» بی‌نظیری همراه است. آن‌ها به حکم این‌که خود را «مبعوث» احساس می‌کنند و در رسالت خویش و ضرورت و ثمربخشی آن کوچک‌ترین تردیدی ندارند، با چنان «قاطعیتی» پیام خویش را تبلیغ و از آن دفاع می‌کنند که ماندی برای آن نتوان یافت.

موسی‌بن‌عمران به اتفاق برادرش هارون در حالی که جامه‌هایی پشمینه بر تن و عصاهایی چوبین در دست داشتند و همه تجهیزات ظاهریشان منحصر به این بود، بر فرعون وارد شدند و او را به راه خدا دعوت کردند و با کمال قاطعیت گفتند اگر دعوت ما را نپذیری زوال حکومت تو قطعی است و اگر دعوت ما را بپذیری و به راهی که ما نشان می‌دهیم درآیی، ما عزت تو را تضمین می‌کنیم. فرعون با تعجب فراوان گفت این‌ها را ببینید که از تضمین عزت من در صورت پیروی از آن‌ها، و از زوال حکومت من در صورت تخلف از آن‌ها، سخن می‌گویند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال‌های اول بعثت که عدد مسلمانان شاید از شمار انگشتان دو دست هم تجاوز نمی‌کرد، بزرگان بنی‌هاشم را دعوت کرد و رسالت خویش را به آن‌ها ابلاغ فرمود و با صراحت و قاطعیت تمام اعلام کرد که دین من جهان‌گیر خواهد شد و سعادت شما در پیروی و قبول دعوت من است. این سخن بر آنان چنان سنگین و باور نکردنی آمد

که همه با تعجب به یکدیگر نگاه کردند و بی‌آن‌که جوابی دهند متفرق شدند. پیامبران به حکم همین خلوص و قاطعیت بی‌نظیرشان هرگز به راه سازشکاری کشانده نمی‌شوند.

هنگامی که ابوطالب عموی پیغمبر اکرم، پیام قریش را به او رساند، که حاضریم او را به پادشاهی برگزینیم، زیباترین دختران خود را به زنی به او بدهیم و او را ثروتمندترین فرد خود گردانیم به شرط این‌که از سخنان خود دست بردارد، آن حضرت در جواب فرمود: «به خدا قسم اگر خورشید را در یک کفم و ماه را در کف دیگرم قرار دهند، هرگز از دعوت خود دست برنمی‌دارم.»

#### ۵- سازندگی و سعادت‌آفرینی برای همه

پیامبران به انسان‌ها تحرک می‌دهند اما تحرکی که صرفاً در جهت ساختن فرد و ساختن جامعه انسانی در جهت سعادت بشر است. از آن‌ها هیچ کاری سر نمی‌زند که در جهت تباه کردن فرد یا جامعه انسانی باشد.

#### ۶- عادی بودن زندگی شخصی و خصوصی

پیامبران با همه جنبه‌های خارق‌العاده از قبیل معجزات، عصمت از گناه، عصمت از اشتباه، رهبری بی‌نظیر، سازندگی بی‌نظیر، درگیری پی‌گیر با جهل و شرک و ستم، باز هم از جنس بشرند یعنی همه لوازم بشریت را دارند. آن‌ها مانند دیگران می‌خورند، می‌خوابند، راه می‌روند، زناشویی می‌کنند، فرزند می‌آورند و بالاخره می‌میرند. همه نیازهایی که لازمه بشریت است در آن‌ها نیز هست. آن‌ها مانند دیگران مکلف و موظفند و تکالیفی که به وسیله آن‌ها به مردم ابلاغ می‌شود شامل خود آن‌ها هم هست. حرام و حلال‌ها درباره آن‌ها هم هست، حتی احیاناً برخی تکالیف به‌صورتی

شدیدتر متوجه آنها می‌شود. چنان که بر رسول اکرم (ص) بیداری آخر شب و خواندن نماز شب واجب بود. به هر حال پیامبران هرگز خود را از تکالیف استثنا نمی‌کنند. مانند دیگران و بیش از دیگران از خدا می‌ترسند. بیش از دیگران خدا را عبادت می‌کنند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج می‌کنند، جهاد می‌کنند، زکات می‌دهند، به خلق خدا احسان می‌کنند، برای بهبود زندگی دیگران تلاش می‌کنند، برای تأمین زندگی خود هم کار می‌کنند و هرگز باردوش دیگران نمی‌شوند. تنها فرق میان پیامبران و مردم دیگر همان وحی گرفتن و داشتن صلاحیتهای لازم برای این گیرندگی و رساندن آن به انسان‌های دیگر است. ولی این صلاحیت‌ها موجب آن نمی‌شود که پیامبران از بشریت خارج شوند و نوع زندگی شخصی و خصوصی آنها از زندگی ما انسان‌ها به کلی جدا باشد. اگر غیر از این می‌بود، آنها دیگر نمی‌توانستند «انسان نمونه» و «الگویی» برای زندگی مردم باشند، الگویی که هر انسان سعادت‌خواه باید بکوشد خود را برطبق آن بسازد. به گفته قرآن،<sup>۱</sup> اگر قرار بود خدا فرشته‌ای را مأمور کند که نقش پیامبری را بر عهده گیرد، باز باید به صورت انسانی درآید، تا بتواند در میان آدمیان ظاهر شود و با آنها سخن گوید و زندگی کند.

### نقش وحی در زندگی بشر

همان‌طور که گفتیم، وحی در زندگی خود پیغمبران نقشی اساسی دارد و تقریباً ریشه و مایه همه یا بیشتر امتیازاتی است که در زندگی آنها دیده می‌شود، از قبیل عصمت و مصونیت از گناه و اشتباه، رهبری همراه با خلوص، قاطعیت بی‌مانند و سازندگی بی‌نظیر در جهت سعادت عموم بشر.

حالا می‌خواهیم بفهمیم که این وحی سازنده که در خود پیامبران انقلابی چنین پرشکوه و بعثت و رستاخیزی چنین پراثر و پرتاثر برپا می‌کند، در زندگی ما انسان‌ها چه نقشی دارد.

تا زمانی که پیامبران را نشناخته و از برخورداری آنان از وحی، این سرچشمه فوق‌العاده آگاهی و یقین، باخبر نشده‌ایم، خودبه‌خود وحی نمی‌تواند در زندگی ما نقشی داشته باشد. در این حالت ما هستیم و خودمان و فرآورده‌های فکری و تجربی خودمان، یعنی تنها منبع معرفت و آگاهی که در اختیار داریم. ولی بعد از آن که پیامبران را شناختیم و با دقت و موشکافی در احوال آنان و توجه به نشانه‌های اختصاصی پیامبری که در آنها یافته‌ایم، اطمینان کامل پیدا کردیم که این انسان‌های برگزیده به یک سرچشمه جدید آگاهی دسترسی دارند و از راه ارتباط مستقیم مبدأ هستی برای ما تعالیمی می‌آورند که بازده اندیشه شخصی یا نتیجه تجربه خود آنها نیست، بلکه پیامی است روشنگر از جانب آفریدگار برای آفریده‌ها، آن‌وقت خودبه‌خود وحی آنها در زندگی ما هم نقشی حساس و جهت‌دهنده پیدا می‌کند. از این پس ما هم از طریق انبیا و به وسیله آنها بر یک سرچشمه تازه آگاهی دست می‌یابیم که آگاهی‌های پرارجی درباره جهان، آغاز و انجام آن و راه راست زندگی انسان در اختیار ما می‌نهد؛ آگاهی‌هایی که روشنگر راه زندگی ماست. بنابراین انسان بریده از انبیا تنها به یک منبع آگاهی، که همان تجربه و تفکر اوست، دسترسی دارد در حالی که انسان پیوسته به انبیا به دو منبع یعنی هم به تجربه و تفکر خود و هم به وحی پیامبران، دسترسی دارد.

### هماهنگی میان علم و عقل و وحی

با استفاده از آنچه تا این‌جا گفته‌ایم، می‌توانید این هماهنگی را به خوبی بشناسید و دریابید که همه این‌ها رو به یکسو دارند، به سوی دنیای بی‌کران

۱. سوره توبه - آیه ۹

حقایق و واقعیت‌ها، و در پی یک هدفند، در پی شناخت روشن آن‌ها و کاربرد این شناخت در زندگی انسان. البته از نظر روشنی و قاطعیت در یک ردیف نیستند. روشنی و قاطعیت وحی صد درصد است یعنی دور از هر اشتباه، ولی روشنگری علم و عقل همه‌جا خالص و صد درصد نیست، چه بسا که در کار آن دو اشتباهی رخ دهد. مقایسه میان فراورده‌های قطعی و مسلم وحی و فراورده‌های قطعی و مسلم علم و عقل نشان می‌دهد که میان آن‌ها کم‌ترین ناسازگاری دیده نمی‌شود. هر جا ناسازگاری به چشم می‌خورد یا استناد مطلب به وحی قطعی و مسلم نیست، یا شناخت و داوری علم و عقل درباره آن قطعی و صد درصد نیست، صرفاً یک حدس و تخمین علمی است که به شکل یک قانون علمی بیان شده و فقط تا وقتی از ارزش علمی و عملی نسبی برخوردار است که یک قانون دیگر در برابرش قد علم نکرده باشد و بنابراین قطعیت ندارد.

به همین جهت است که می‌بینیم قرآن، این وحی خالص الهی، همواره مشوق تفکر، تعقل، تدبیر و تعلم است و از همه می‌خواهد که بیندیشند، خرد خود را به کار اندازند، دورنگر باشند، بیاموزند و بیاموزند. و باز علم تجربی و خرد واقع‌نگر و ناآلوده به غرور را هم می‌بینیم که نه تنها با قرآن و راه قرآن سر جنگ و ستیز ندارد، بلکه نیاز انسان را به پیوستن به خدا و انبیا و راه انبیا تأیید می‌کند و از او می‌خواهد که با استفاده از این دو منبع پیرایه‌آگاهی که خدا در اختیارش نهاده، قدم به میدان عمل نهد: عملی مصمم و با نشاط، در جهت «خودسازی» و «محیط‌سازی».

عدل و میدان گسترده آن  
در اسلام

در کل جهان، هرگونه تخلف از نظم عمومی و روابط حاکم بر آن، باعث اختلال و آشفتگی است و اعتدال در سایه قرار گرفتن در حوزه قوانین و سنت‌های قاطع طبیعی است تا هر چیز به جای خود، در مسیر خود و در روند تکاملی مخصوص به خویش حرکت کند.

نظم و اعتدال از سنن جبری حاکم بر طبیعت است و پدیده‌های طبیعی اختیاری در انتخاب نوع روابط یا حفظ اعتدال یا تخلف از آن ندارند و حتی عکس‌العمل‌هایی که در برابر پیدایش نوعی اختلال در طبیعت پیدا می‌شود تا موجبات فساد و موانع تکامل را در هم کوبد و مجدداً نظم را برقرار کرده و راه را برای رشد و کمال باز کند، نیز سنت‌هایی جبری در طبیعت هستند. هر چند اختلال‌ها هم خود نظمی مخصوص به خود دارند که البته اعتدال و نظمی بزرگ‌تر را مختل می‌کند، اما در خود طبیعت عواملی از برون یا درون به صورت تضادی سازنده، مانع را از پیش پای برمی‌دارد.

نفوذ میکروب و ویروس یک بیماری در بدن انسان و تشنج و ناراحتی که به وجود می‌آورد و عکس‌العمل گلبول‌های سفید، یا داروهایی که از بیرون بدن به مدد این مبارزه می‌رسد و سرانجام نظم و اعتدال عمومی و سلامت را به بدن برمی‌گرداند، نمونه‌ای از این سنت جبری مبارزه با فساد است.

### عدل اراده یا عدل ارادی

عدل بر انسان، به خاطر برخورداری از اراده، به صورتی خاص حاکم است زیرا در بین همه عوامل، عامل اراده و قدرت انتخاب انسان نقش اساسی دارد. مقایسه نقش عوامل و سنت‌های جبری و حدود برد عامل انتخاب، یکی از بزرگ‌ترین مسائل فلسفی جهان را به وجود آورده است. باید گفت

### عدل عمومی جهان

براساس بینش اسلام سراسر جهان واقعیتی است که براساس عدالت برپاست: «بالعدل قامت السماوات و الارض» آسمان‌ها و زمین به عدالت برپاست. همه چیز تابع نظم و حساب است: «السماء رفعها و وضع المیزان»<sup>۱</sup> آسمان را برافراشت و برای هر چیز «میزان» قرار داد. همه چیز به سوی هدفی پیش می‌رود، هیچ چیز بی‌هوده و نابسامان و آشفته نیست، از نظمی که در یک سلول زنده نهفته است و آنچه در دل یک اتم مشاهده می‌شود تا ارتباط و نظم دقیقی که در اندام‌های یک موجود زنده است. از رابطه و نظم دقیق بین منظومه شمسی تا کهکشان‌ها و سمایی‌ها و آن همه قوانین دقیق و شگفت‌انگیزی که بر سراسر جهان حکمفرماست و علم در تلاش کشف این روابط و شناختن و به کار گرفتن آن‌ها است، همه از وجود انتظام حساب‌شده‌ای خبر می‌دهد.

براساس گفتاری از حضرت علی(ع)<sup>۲</sup> «عدل» عبارت است از این‌که: «هر چیز به جای خود قرار گیرد». در برابر آن: «جور» آن است که «چیزی از جای اصلی خود خارج شود»

۱. سوره رحمن - آیه ۷

۲. نهج البلاغه

از قدیمی‌ترین و در عین حال یکی از حساس‌ترین اندیشه‌های بشر همین مسأله است و جالب این است که حل این مسأله و نوع بینش انسان در این زمینه، با برد تلاش و عمل شخص و کارآیی وی در خودسازی و جامعه‌سازی رابطه مستقیم دارد.

در بین مسلمانان نیز بحث درباره «جبر» و «اختیار» مشاجره فراوانی برانگیخت و بحث‌های کلامی و فلسفی فراوان به راه انداخت.

گروهی با توجه به آیاتی که عزت و ذلت، هدایت و ضلال و ... را به دست خدا می‌داند، بدین نتیجه رسیدند که انسان از خود هیچ نوع اراده و آزادی ندارد و در حقیقت آلت بی‌اراده‌ای در دست مشیت الهی است و بر این مطلب اصل دیگری را هم مورد استناد قرار می‌دهند و آن این‌که: "اعتقاد به توحید در حیطة حاکمیت و سلطه مطلقه که برای خدا قائل هستیم، ایجاب می‌کند که همه پدیده‌های جهان - حتی اعمال و کردار انسان‌ها - در حوزه اراده و مشیت خدا قرار گیرد و هیچ اراده و اختیاری در برابر مشیت مطلق پروردگار وجود نداشته باشد و گرنه کاری که دیگری از پیش خود بکند از حوزه نفوذ خدا خارج شده و با تمرکز امر و اراده در ذات پروردگار سازگار نیست."

این بینش از نظر حکومت‌های فرصت‌طلب زمان تأیید می‌شد زیرا زبان مردم را از اعتراض می‌بست و اگر آن همه عزت و شکوه و ثروت و تجمل را در دستگاه حاکم می‌دیدند و خویشان را دچار فقر و ذلت، نایستی دم در آوردند، چون همه چیز به دست خداست و او به هرکس بخواهد ثروت و عزت می‌دهد و هر که را بخواهد خوار و ذلیل می‌دارد و مردم مجبورند وضع موجود را تحمل کنند و با همه بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها بسازند چون چنین توجیه می‌شد که تمام آن موارد، خواست خداست.

درست همان‌گونه که توجیه طبقاتی امپراتوری ساسانی مردم را با محدودیت‌ها و محرومیت‌های طبقه خویش سازگار نگاه می‌داشت، چون در این طبقه قرار گرفته بودند و انتقال از یک طبقه به طبقه دیگر امکان نداشت، بنابراین باید ذلت و فشار طبقه خویش را در کنار قدرت و تنعم بی‌حساب طبقات بالا یا مقامات فوق طبقه تحمل نمایند.

و نیز بینش طبقاتی هندوئیسم، گروه «نجس‌ها» را با محرومیت‌های شدید حقوقی و اجتماعی براساس جبری تحمیل شده محکوم می‌دانست و انتقال از این طبقه و پستی‌ها و رنج‌های آن قابل تصور نبود.

در اسلام هیچ‌گونه راهی برای درجه‌بندی نژادها، قبایل، طبقات و گروه‌های اجتماعی باز گذارده نشده و همه مردم از نظر خلقت، سرشت و پدر و مادر در یک صف قرار گرفته‌اند.

اما «طرح مسأله مشیت جبری الهی» که حاکم بر سرنوشت و شرایط اجتماعی مردم باشد، مخصوصاً با توجیه و تفسیر خاصی که از آن داشتند، به خوبی می‌توانست در ساکت نگاه داشتن مردم نقش داشته باشد. از این رو مذهب «اشاعره» که به نوعی جبر‌گرایش داشتند غالباً به صورت «مذهب رسمی حکومتی» درآمده بود و حتی مخالفان که به نوعی آزادی معتقد بودند (معتزله) در برابر دستگاه حکومت قرار داشتند و مورد تهدید و فشار بودند.

جمعی دیگر از مسلمانان با توجه به آیاتی که از آن مسأله اختیار مطرح می‌شود<sup>۱</sup> بدین معتقد شدند که کارهای انسان‌ها یکسره به خود آن‌ها واگذار شده و خودشان تصمیم می‌گیرند و خود سرنوشت می‌سازند (تفویض).

۱. از قبیل: «فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر»، «ليس للانسان الا ماسعى»، «لا اكراه في الدين...»، «من اراد الاخرة وسعى لها سعيها...».



اینان آمدن پیامبران و انذار و تبشیر آنها و نیز مسأله تکلیف و معاد و بهشت و جهنم را نیز شاهد این مدعا گرفتند.

وانگهی این مسأله طرح شد که اگر بنا باشد نظر مخالفان درست باشد و کارهای مردم هم در واقع کار خدا باشد، بنابراین باید گناهان و مظالم و فسادهای آنها هم عمل الهی تلقی شود و ساحت مقدس پروردگار از آلودگی به «ظلم» و هر کار ناروای دیگری پاک و منزّه است. بنابراین در برابر استنادهای اشاعره مسأله «تنزیه» خدا را طرح کردند.

### بینش عدلیه

مذهب عدلیه که همان بینش اصیل شیعه است، در بین دو نظر افراط و تفریط، بینش معتدل و حد واسطی از اسلام را معرفی کرد. به قول امام صادق(ع) چنین اعلام کرد که: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» یعنی نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی بین این دو است. برای توضیح این نظر باید مسائل زیر دقیقاً مورد توجه قرار گیرد:

۱- اصل «توحید» را با همه ابعادش در بخش اول شناخته‌ایم و احاطه و حاکمیت مطلق و امر و فرمان الهی را آشنا هستیم. همه چیز را در کل جهان در حوزه اراده خدا می‌دانیم که وسع کرسیه السماوات و الارض - قلمرو فرمانروایی او آسمانها و زمین را فرا گرفته است.

۲- امر الهی به صورت سنت‌های حاکم بر طبیعت و انسان است و علل و عوامل و روابط طبیعی جهان.

۳- رفتار انسان هم پدیده عواملی است که از آن جمله «اراده» انسان است و این «اراده» هم یک سنت الهی است، یعنی خدا خواسته که انسان بتواند تصمیم بگیرد.

بدین ترتیب «آزادی» انسان هم حاصل «امر» الهی است. پس هیچ مشکلی در مسأله «توحید» پیش نمی‌آید و احاطه مطلق خدا بر سراسر عالم هستی و از جمله انسان برقرار است.

۴- البته «اراده» انسان به صورت «آزادی مطلق» نیست. خواستی است که به بسیاری شرایط طبیعی، محیطی، وراثتی، فطری و ... که به تفصیل درباره‌اش بحث خواهد شد، مرتبط می‌باشد. بنابراین «تفویض» و به خود و انهادگی مطلق نیست، مخصوصاً با توجه به این‌که:

۵- وحی و پیام الهی، وجود ضوابط و قوانین دینی، امر و نهی‌ها و بالاخره مسأله معاد و بازده قطعی عمل، مراحل تشریحی و اعتقادی متعددی فراراه «انتخاب ارادی» انسان قرار می‌دهد.

۶- این خود انسان است که با «سوء اختیار»، «شر و فساد» به بار می‌آورد پس اگر در جامعه ظلم و فساد وجود دارد، حاصل کار خود مردم است نه مخلوق اراده خدا. بنابراین ساحت مقدس پروردگار از هر گونه «آلودگی و تبهکاری» پاک است و تبهکاری و شر از مردم است.

پاسخ این سؤال که چرا خدا این چنین مردمی آفرید که شر و فساد کنند؟ آیا بهتر نبود که طوری آفریده می‌شدند که نتوانند هیچ کار شری کنند و انسان‌ها همه خوب و صالح باشند؟ این است که اگر بدین صورت آفریده می‌شدند، موجوداتی مجبور و بی‌اراده می‌شدند. «موجود آزاد» است که گاهی «خیر» می‌کند و زمانی «شر». افرادی به راه «صلاح» می‌روند و دیگرانی به سوی «فساد». خاصیت آزادی این است. بنابراین باید سؤال را چنین طرح کرد که: اگر انسان به صورت موجودی بی‌اراده و مجبور و محکوم آفریده می‌شد بهتر بود یا چنانکه آفریده شده یعنی موجودی آزاد و دارای قدرت تشخیص و تصمیم؟

جواب روشن است: «موجودی آزاد و آگاه»

اکنون که این پاسخ را انتخاب کردید، به نتیجه‌اش هم تن در دهید: جهانی آمیخته از «صلاح و فساد»، «ظلم و عدالت»، «حق و باطل»، «آزادگی و بردگی»، تضادها و درگیری‌ها در جبهه‌های گوناگون و آماده برای ایفای نقش آزادانه و آگاهانه انسان.

۷- خوب، پس این آیات چه می‌گویند که: «خدایا تو سلطه و قدرت می‌دهی، تو سلطه و قدرت می‌گیری، تو عزت می‌دهی، تو ذلت می‌دهی ... همه چیز به دست تو است.» یا «خداوندا تو هدایت می‌کنی، تو گمراه می‌کنی ... و از این قبیل.» اگر مردم آزادند و خود انتخاب‌گر و سازنده سرنوشت، چرا عزت و ذلت و به‌دست خودشان نیست؟!

جواب: مکرر تاکنون خوانده‌ایم که هر پدیده در جهان تابع سنت‌هایی است و سنت‌ها همان طرح خلقت و امر الهی است.

عزت و ذلت، فقر و ثروت، پیروزی و شکست، هدایت و ضلال، مرگ و زندگی، قدرت و محکومیت و ... هم پدیده‌هایی هستند و نمی‌توانند بی‌حساب باشند و دارای قانون و نظم و سنت نباشند. برای یک فرد یا ملت، عزت بی‌جهت به‌دست نمی‌آید. پیشرفت اقتصادی خودبه‌خود حاصل نمی‌شود، مرگ علت دارد، شکست در یک درگیری علت دارد و پیروزی هم علت دارد. قبلاً گفتیم که باید این سنت‌ها را شناخت تا توانست با مهار کردن آن‌ها، راه کمال را انتخاب کرد.

خدا عزت می‌دهد اما به مردمی که سنت‌های دست یافتن به عزت را شناخته‌اند و در آن راه حرکت کرده‌اند. خدا مردم مسلمان را در «فتح مکه» پیروز کرد اما در سال هشتم یعنی پس از تحمل سال‌ها جنگ و مرارت و بسیج نیروها و به کار گرفتن همه تدبیرها و رازداری‌ها و ... یعنی مردمی از

همه «سنت‌ها» و «قوانینی» که باید برای دست یافتن به یک «فتح» به کار گرفت استفاده کرده‌اند تا خدا برای آن‌ها «حاصل و معلول» این سنت‌ها یعنی «پیروزی» را به‌بار آورده است.

آری خدا، خوشه‌های پربار گندم را از گریبان ساقه‌های برافراشته درمی‌آورد اما در مزرعه دهقان پرتلاش و با تدبیری که همه شرایط لازم برای رشد محصول و مبارزه با آفات را بسیج کرده باشد ...

### عدل و معاد

عدل الهی در معاد تجلی خاصی دارد: عدل در پاداش و مجازات و درجه‌بندی اعمال و مراتب انسان‌ها و جدایی دقیق صفوف از یکدیگر و ظهور نهادها و خصلت‌های انسان‌ها همان‌گونه که بوده است. همچنین سایر چیزهایی که درباره معاد از قرآن فرا می‌گیریم رابطه عدل را با معاد آشکار می‌کند.

وقتی قرار شد عمل آدمی محصول اراده آزاد خود او باشد و انسان در برابر عمل و آینده‌اش مسؤول شناخته شود و به قدر کافی باارزش و بازده عمل یا اثر منفی آن از طریق دعوت پیامبران و تشخیص عقل و وجدان آگاه شده باشد و بر این اساس، عملی آگاهانه و ارادی انجام دهد و یا تلاشی برای شکل دادن و جهت بخشیدن به خصلت‌های روحی خود و تعدیل یا انحراف تمایلات درونی خویش داشته باشد و بالاخره تمام آنچه را که در راه بهسازی یا تباه‌سازی خود و جامعه انجام دهد،

در این صورت عدالت کامل آن است که: تمام این موارد بازدهی دقیق و متناسب و درست با حفظ حدود و اندازه این اعمال و آثار مثبت و منفی‌اش در پی داشته باشد.

«هرکس نسبت به علمی که کرده است درجه و مرتبه‌ای دارد، تا به طور کامل اعمال خویش را دریافت کنند و به آنان ستم نمی‌شود.»<sup>۱</sup>  
 «هرکس آنچه را که در راه آن کوشش کرده، به تمام می‌یابد و به آنان ستم نمی‌شود.»<sup>۲</sup>

هیچ اقدامی فراموش نمی‌شود و همه با مراقبت کامل محفوظ می‌ماند، حتی آنچه را که خود افراد فراموش کرده‌اند: «خدا آنان را به همه آنچه کرده‌اند، آگاه می‌سازد. خدا آن‌ها را به حساب آورده اما خودشان فراموش کرده‌اند.»<sup>۳</sup>

هر چند کوچک، و به هر صورت و در هر شرایطی که انجام شده باشد به حساب می‌آید چنانچه قرآن ضمن سفارش‌های لقمان به فرزندش چنین می‌گوید:

«فرزندم! اگر عمل به اندازه سنگینی یک دانه خردل هم باشد، و این دانه خردل در دل سنگی سخت یا در آسمان‌ها یا در زمین نهفته باشد، خدا آن را بیرون می‌کشد. به‌راستی که پروردگار ریزبین و آگاه است.»<sup>۴</sup>  
 و چندان بین بازده عمل و خود عمل هماهنگی و تناسب است که گویی خود عمل تجلی می‌کند: «روزی که هرکس هر عمل خیر و شری را که کرده است حاضر می‌یابد.»<sup>۵</sup>

۱. ولکل درجات مما عملوا و لیوفیهم اعمالهم و هم لا یظلمون (احقاف - ۱۹).  
 ۲. و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون (آل عمران - ۲۵).  
 ۳. . . . فینثم بما عملوا احصیه الله و نسوه (مجادله - ۶).  
 ۴. یا بنی انما ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخرة او فی السماوات او فی الارض یات بها الله، ان الله لطیف خبیر (لقمان - ۱۶).  
 ۵. از قبیل: «فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر»، «لیس للانسان الا ماسعی»، «لا اکراه فی الدین . . .»، «من اراد الاخرة وسعی لها سعیها . . .».

از طرفی مسؤل عمل هرکس «خود» اوست و نه هیچ‌کس دیگر که در این عمل نقشی نداشته باشد: «هیچ باربرداری، بار دیگری را حمل نمی‌کند . . .»<sup>۱</sup>  
 «هر که عمل شایسته‌ای کند، به نفع «خود» اوست و هرکس بدی کند به ضرر «خود» اوست.»<sup>۲</sup>

حتی در آن دادگاه عدل، موقعیت فامیلی، نفوذ اجتماعی، مال و منال، ساخت و پاخت‌ها و واسطه‌ها گرهی کاری نمی‌کشایند: «روزی که ثروت و فرزندان سودی نبخشند»<sup>۳</sup>

«در آن روز ستم‌کاران یار و طرفدار و نه واسطه‌ای که کسی به حرفش گوش دهد، نخواهند داشت»<sup>۴</sup>

«از آنچه به شما روزی بخشیده‌ایم انفاق کنید، پیش از آن‌که روزی برسد که در آن سوداگری و دوست‌بازی و شفاعتی در کار نیست.»<sup>۵</sup>

«و هنگامی که در شیپور رستاخیز دمیده شود، بین آنان حب و بغضی در کار نیست . . .»<sup>۶</sup>

آری آن‌جا «نفس انسان» است با «ایمان» و «عمل» و «روحیاتش» و موازنه عمل هم با «حساب دقیق» و «میزان عدل» انجام می‌شود و در «صراط مستقیم» و براساس پرونده‌ای که همان «صحیفه زندگی» است با تمام خطوط و شیارها و ابعادش. «داورش» نیز، خدای «عادل»، «خبیر»، «غنی مطلق» و برتر

۱. و لاتزر و ازرة و زر اخری (انعام - ۱۳۲).

۲. من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها (فصلت - ۴۶).

۳. یوم لا ینفع مال و لابنون (شعراء ۸۸).

۴. ما للظالمین من حمیم و لاشفیع یطاع (غافر - ۱۸).

۵. انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا ینفع فیه و لا خلة و لاشفاعه (بقره - ۱۲۳).

۶. و اذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم (مؤمنون - ۱۰۱).

از هرگونه وابستگی و سودجویی و ضعف و انعطاف در برابر تهدید و تطمیع است. «شاهد» هم خود انسان است و تمام وجودش که همه آن‌چه را که ساخته است شکوفا می‌کند و از سر و رویش برون می‌تابد. زبان لازم نیست تا بگوید بلکه همه اقدام‌ها خود گویا و نمایشگر کردار و خصلت‌ها است...<sup>۱</sup>

### معاد، میدان گسترده ارضای همه خواسته‌ها

جهان آخرت، جهان بهره‌برداری از ثمر تلاش‌های دنیاست در سطحی بسیار وسیع و روزگار تجلی خصلت‌ها و رفتار آدمی است با روشنی و قاطعیت. در آن سرا لذت‌ها و کامیابی‌ها همچنین رنج‌ها و ناکامی‌ها مطلق است و گسترده وهم صاف و خالص. به‌خلاف این جهان که همه آن‌ها در آن نسبی و آمیخته است. بدین ترتیب کامیابی پاک و مطلق در همه ابعاد زندگی انسان، یعنی از نظر جسمی و روحی، مادی و معنوی و در مسیر همه تمایلات، خواسته‌های انسان به‌صورت بهشت جلوه می‌کند و رنج و ناکامی در همه زمینه‌ها به‌صورت دوزخ.

دامنه و گستردگی برخورداری‌های بهشت را در این چند آیه ملاحظه کنید: پیش به‌سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهناوری آن همانند پهناوری آسمان و زمین است.<sup>۲</sup> اما آنان که خوشبخت شدند، در بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود، مادام که آسمان‌ها و زمین برپاست، جز آن‌چه پروردگارت بخواهد. این موهبتی است که قطع نخواهد شد.<sup>۳</sup> «... هر آن‌چه بخواهند برایشان پیش پروردگارشان فراهم است».<sup>۴</sup>

۱. (نور- ۲۴) و (یس- ۶۵) و ...

۲. سوره حدید - ۲۱.

۳. سوره هود - ۱۰۹.

۴. سوره فصلت - ۲۳.

هر چه نفس آدمیان بدان رغبت داشته و چشمها از آن لذت ببرد در بهشت فراهم است.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، وسعت بهشت و بُعد مکانی آن بسی گسترده است، کران تا به کران، افق تا به افق، هر جا چشم کار می‌کند و هر چه فکر بتواند اوج گیرد خود را در بهشت می‌یابد. از نظر زمان هم با تصویری که از آن در این جهان داریم ابدیت است و خلود و فراتر از زمان اندازه و چگونگی این نعمت‌ها و بهره‌مندی‌ها هم تا اوج آرزوها و ایده‌آل‌ها و در حد وسعت خواست و تمایل انسان‌ها، بی‌هیچ کمبود و محدودیت.

این نعمت‌های گسترده، هم در زمینه‌های مادی و جسمی و لذات طبیعی است و هم در بعد معنوی و روحی. به عنوان نمونه از آیات ۴۱ سوره صافات به بعد از میوه‌ها، باغ‌ها، تکیه‌گاه‌ها، جام‌های گوارای لذت‌بخش سخن به‌میان آمده و در آیه ۴۸ همان سوره و نیز در سوره رحمن ۴۶ تا ۷۱ و سوره واقعه، آیه ۳۶ از «حور» و زیبایی و نشاط و طراوت و انس و صمیمیت و دیگر خصوصیات آن سخن می‌گوید و در آیاتی دیگر از هوای مطبوع نهرها، درختان سرسبز و خرم، کاخ‌های مجلل و زیبا، نسیم عطرآگین و غیره یاد می‌کند که در مجموع شامل لذت‌ها و کامیابی‌های مادی در سطحی بسیار عالی و فوق تصور است. با وجود این‌ها در بعد روحی و عاطفی و تمایلات عالی انسانی آیاتی از این قبیل داریم:

«... و آنان در بهشت نعمت، برخوردار از "کرامت و احترام" اند».<sup>۲</sup>

«... و به گفتار پاک و پاکیزه راه یابند».<sup>۳</sup>

۱. سوره زخرف - ۷۲.

۲. سوره معارج - آیه ۳۵.

۳. سوره حج - آیه ۲۲.

«در آن جا شادباش ورود و آرامش دریافت می کنند»<sup>۱</sup>

«و هر کینه که در دل آنان بود برکندید و برادروار زندگی می کنند»<sup>۲</sup>  
«نشاط و شادمانی آنان را فرا می گیرد»<sup>۳</sup>.

از این آیات و نظایر آن استفاده می کنیم که در بهشت انبساط خاطر و آرامش و شادی و خرمی و شکوفایی وجود دارد و انسان ها از هر گونه ترس، اضطراب، کینه، بدزبانی، برخورد ناراحت کننده و نگرانی به دورند. روشن است که اگر در بهشت نعمت های بی پایان و غیرقابل زوال است و برای همه بدان اندازه که آرزو کنند و بخواهند همه چیز فراهم باشد، بنابراین تزاخم و تضاد منافی در کار نیست تا احساس خطر، حسد، انتقام و وحشتی وجود داشته باشد. در هر حال می بینیم که تمایلات و خواست های انسانی در همه جهت و از هر نوع به خوبی اشباع و ارضاء شده و در نتیجه انسانی برخوردار در همه ابعاد وجودی خود، حقیقت زندگی انسانی را لمس می کند.

در عین حال در حال حرکت و افزایش و سیر کمالی (والله یضاعف لمن یشاء ...) به خصوص آنان که عقل ها و فکرهای خود را بارور و جوشان و متکامل ساخته اند، همان گونه که ساخته شده اند، بارور و پیشتاز وجودشان به زندگی بهشتی خویش ادامه می دهند.

از همه آن چه گفتیم بالاتر این که انسان بهشتی به موهبتی عظیم دست می یابد که عالی ترین اوج کامیابی برای یک روح بلند و متعالی است و آن «رضوان الهی» و خشنودی پروردگار است: " و رضوان من الله اکبر"<sup>۴</sup>

انسان درمی یابد که خدا - مظهر تمام کمالات و فضایل، حقیقت مطلق و مقصد و منتهای حرکت و تکامل کل جهان - از او راضی است پس گویی همه چیز را یافته است و سراسر هستی را با خود مأنوس می بیند و همه کمال ها و خوبی ها را به خود نزدیک و بین او و روح جهان و سرچشمه تمام خوبی ها، خیرها، نعمت ها، امیدها و تلاش ها فاصله ای نیست. احساس می کند به وصال مطلق رسیده و به قرب حق و لقاء الله نایل شده است.

### نقش اعتقاد به معاد در اعتدال زندگی

با همه آن چه تاکنون درباره انسان و آینده او و بازده قطعی اعمال و تلاش های او و تجلی انسان با همه ابعاد وجودش در معاد خواندیم بدین نتیجه می رسیم که اگر چنین پای بندی و عقیده ای در انسان پیدا شد و به راستی به چنین آینده ای باور داشت، اهتمام و مراقبت بیشتری در ساختن خود و شکل دادن به تلاش های خویش خواهد داشت. وقتی می بیند هر گونه انحرافی در اشباع غرائز و تمایلات و هر گونه زیاده روی و طغیانی باعث اسارت ها و سقوطها و فسادها می شود و تجلی این چنین شخصیت نامعتدل و فاسدی در آخرت جز رنج و تباهی و دوزخ به دنبال نخواهد داشت، در رشد دادن به همه ابعاد وجود خود کوشش خواهد نمود.

دیدیم که بهشت، مظهر یک زندگی کامل و جامع انسانی است و هدف اسلام ساختن این چنین زندگی است. حتی در این جهان در حدود شرایط و امکانات آن در این زندگی ایده آل، هم جسم خوب پرورده می شود و هم جان، هم سلامت تن تأمین و هم سلامت روان، هم باغ و مسکن و غذا و لباس است، و هم آرامش در روابط حسنه و روح پاک و سالم.

۱. سوره حج - آیه ۲۲.

۲. سوره حجر - آیه ۴۷.

۳. سوره دهر - آیه ۱۱.

۴. سوره توبه - آیه ۷۲۲۲.

بنابراین با اعتقاد به چنین سرانجامی زندگی این جهانی خود را در همهٔ جهات سامان می‌دهد: کار، آبادی، تلاش، تحصیل، بهداشت، علم و صنعت، ترقی، قدرت و در عین حال عدالت، برادری، آزادگی، حقوق انسانی، صفا و صمیمیت، آرامش، فکر روشن، دل بیدار، عقل شکوفا، رشد و هشیاری، انسان‌دوستی، خیرطلبی و معنویت. آری، عقیدهٔ درست به معاد، انسان متعادل و همه‌سونگر و تلاشگر می‌سازد.

حیات انسان و تکامل

۱- «حیات» نخست توسط سلول حیاتی آن از کرات دیگر به زمین آمده است.

۲- مواد لازم برای تشکیل سلول زنده با گرفتن انرژی لازم در شرایط خاصی، به طور تصادفی تبدیل به واحد موجود زنده شده و از آن، حیات در سراسر کره خاک پراکنده شده است.

۳- نخستین موجود زنده یکباره و بدون مقدمه با مشیت الهی در کره زمین پیدا شده و موجودات زنده تکامل یافته‌تر از نسل آن به وجود آمده‌اند.

۴- هر یک از انواع موجودات زنده به طور مستقل با افاضه الهی در زمین پدید شده‌اند. و نظراتی دیگر.

در این جا بحث ما آن نیست که کدام یک از این فرضیه‌ها درست است. این بحثی است که تحقیقات وسیع‌تر دانشمندان باید بدان پاسخی قطعی و علمی دهد. آنچه باید در این مبحث به صورت یک اصل یادآوری کنیم این است که «حیات» یکی از آیات و نشانه‌های خداست، هر حیاتی و هر موجود زنده‌ای، خواه حیات نخستین و خواه حیات در تطورات و جلوه‌های بعدی آن. و این منطبق قرآن است که:

«در آفرینش خود شما شاهد گویایی است بر خدا، آیا نمی‌اندیشید؟»<sup>۱</sup>

«خداست که از آسمان آبی می‌فرستد و زمین را پس از آن که مرده است زنده می‌کند. به راستی که در این، نشانه‌ای است برای مردم شنوا.»<sup>۲</sup>

### ساختن سلول زنده

بدین ترتیب، اگر تلاش‌های دانشمندان در ساختن سلول زنده به ثمر رسد، منطق خداپرستان واقعی هیچ‌گونه تزلزلی پیدا نخواهد کرد، همان‌گونه که

۱. سوره ذاریات - آیه ۲۱.

۲. سوره نحل - آیه ۶۷.

### حیات

از میان پدیده‌های طبیعی که با آن‌ها آشنایی داریم موجودات زنده مکانیسمی پیچیده‌تر و شگفت‌انگیزتر دارند، گویی موهبت حیات نقطه کمالی است در روند حرکت طبیعت.

هیچ دانشمندی با هر نوع تفکر فلسفی و بینش اعتقادی که دارا باشد، در این مسأله شکی ندارد که موجود زنده خواص و آثاری دارد که در موجود غیرزنده یافت نمی‌شود. موجود زنده دارای خاصیت صیانت نفس و دفاع از خود، انطباق با محیط، تغذیه، رشد، تولید مثل و در مراحل بالاتر، جابه‌جا شدن و بالاخره احساس و شعور است. لذا قوانین شیمی آلی با شیمی معدنی متفاوت است و نیز قوانین مربوط به فیزیولوژی و بیولوژی با قوانین مربوط به زمین‌شناسی.

تا آن جا که مشاهده و تجربه علمی نشان داده، پیدایش موجود زنده از موجود زنده دیگری است، نه از ماده غیرزنده و به صورت پیدایش خلق الساعه نیز نیست. در عین حال شک نیست که موجود زنده در مرحله خاصی از مراحل تکامل طبیعت پدید آمده و طبعاً پیدایش حیات را آغازی بوده است. بنابراین این سؤال پیش می‌آید که منشأ حیات چیست؟ در مورد آغاز پیدایش حیات در روی کره زمین فرضیه‌های مختلفی عنوان شده، از جمله:



پرواز بشر به آسمان‌ها، ایجاد باران مصنوعی، پیوند اعضا موجود زنده به بدن دیگری، ساختن مغز الکترونیک و هزاران دستاورد ریز و درشت بشر، درگیری با خدا و هم‌وردی با او نیست بلکه تلاشی است در راه بارور کردن قدرت سازندگی و ابتکار انسان و بهره‌وری از مواد طبیعی و نیروهای نهفته آن، همان که قرآن بدان فرا می‌خواند، چنانچه اندیشه‌ها و مهارت‌ها به کار افتد و نعمت‌های طبیعی، ساخته و پرداخته شده و آماده مصرف و استفاده شود.

همان‌طور که بارها گفته‌ایم، سیر علمی حرکتی است در جهت هدایت الهی، نه در جهت مبارزه با او. البته فراموش نشود که خلاقیت انسان، به معنی ایجاد یک پدیده یا سنت طبیعی نیست بلکه بهره‌گیری از مواد و انرژی موجود در طبیعت و تنظیم و ایجاد شرایط لازم در جهت کاربرد همان سنت‌های علمی و قوانین طبیعی است که در آن نهاده شده است. اگر به‌راستی این امکان وجود داشته باشد که از ترکیب مواد طبیعی در شرایط خاصی خاصیت حیات پیدا شود - که هنوز بشر بدان دست نیافته است - در این صورت، بشر قانون پیدایش حیات و شرایط و سنت‌های مربوط به آن را کشف کرده است، همان‌گونه که قبلاً بسیاری از سنت‌های مادی و غیرحیاتی را کشف و از آن بهره‌مند شده است. اما مگر کشف یک قانون و استفاده از آن، به ساحت طراح و قانون‌گذار خللی وارد می‌کند؟ در سطحی پائین‌تر، مگر زوج نر و ماده‌ای که مقدمات پیدایش فرزندی را فراهم می‌کنند، به وجود خدا و آفرینندگی او لطمه‌ای وارد می‌سازند؟ یا کشاورزی که زمینه را برای کشت و رشد محصول فراهم می‌سازد، خدای آفریننده محصول را دست‌بسته کرده است؟

اگر از ماده در شرایطی «حیات» پیدا شد کشف می‌کنیم که ماده در حرکت تکاملی خود می‌تواند به حدی برسد که خاصیت حیاتی را بپذیرد و با دریافت «حیات» مرحله‌ای بالاتر در سیر وجودی خود پیدا کند. جالب است که قرآن حتی در آفرینش انسان صریحاً می‌گوید: «از آیات الهی است که شما را از خاک آفرید ...»<sup>۱</sup>

آری، این خاک تیره است که پس از تطورات گوناگون، «انسان» عالی‌ترین موجود زنده می‌شود. یا درباره آفرینش انسان از «لجن»<sup>۲</sup> و «گل چسبنده»<sup>۳</sup> سخن می‌گوید:

یا آفرینش هر موجود زنده‌ای را از «آب» می‌داند.<sup>۴</sup>

با این افق باز قرآن، دیگر جای آن نیست که مسلمان پیرو قرآن در چهارچوب‌های تنگ و محدودکننده اسیر بماند.

### حیات، پدیده الهی

ممکن است یادآوری شود که قرآن صریحاً آفرینش حیات را به خدا نسبت می‌دهد:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ . . .» اوست که مرگ و زندگی را آفرید.

«... الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ» آن‌که شما را زنده کرد و سپس می‌میراند.

آیا معنی این‌گونه آیات آن نیست که کسی دیگر نمی‌تواند موجود

زنده درست کند؟ در پاسخ باید گفت:

۱. سوره روم - آیه ۲۰.

۲. سوره حجر - آیه ۲۶.

۳. سوره صافات - آیه ۱۱.

۴. سوره انبیاء - آیه ۳۰.

اولاً، قرآن همه دگرگونی‌های طبیعت را به خدا نسبت می‌دهد، از آمدن باران و رام کردن دریاها و کوه‌ها تا آفرینش انسان را. اما در موارد دیگر همین دگرگونی‌ها را به عوامل طبیعی نیز نسبت می‌دهد و این دو دسته آیات مخالف یکدیگر نیستند بلکه کاملاً یکدیگر را تأیید می‌کنند. چرا که قوانین علمی که حاکم بر دگرگونی‌های طبیعی است، همان سنت‌های الهی و طرح خلقت است و معنی مشیت خدا، انجام مستقیم و بی‌رویه حوادث طبیعت نیست. ایجاد نظم و سنت در تحولات طبیعی، خود مشیت است.

ثانیاً، اگر در زمینه حیات، عنایت مخصوصی در قرآن می‌یابیم، نشان اهمیت و ارزشمندی آن است، چنان‌چه وقتی نوبت به «حیات انسان» می‌رسد، خدا آن را نفخه روح الهی می‌داند، که در بحث انسان بدان خواهیم رسید.

ثالثاً، هر جهش تکاملی در پدیده‌های طبیعت، تجلی تازه‌ای است از مشیت الهی و طرح خلقت. خاصه، اگر این جهش، حرکت حیاتی باشد و موجودی مادی بتواند بدان مرحله از تکامل برسد که افاضه حیات را بپذیرد و موجودی زنده شود و سرانجام به حیات انسانی دست یابد.

### انسان و تکامل

نظریه تکامل، در شکل کلی سابقه‌ای دیرینه دارد. لامارک از پیش در این زمینه اصولی عنوان کرد و داروین در مطالعات گسترده و شایان توجهی که روی موجودات زنده و شیوه پیدایش آن‌ها انجام داد، قرائن علمی فراوانی بر تکامل موجودات زنده به دست آورد و بر آن شد که:

الف - هر موجود زنده در هر محیطی که زندگی کند به تدریج خود را با آن محیط تطبیق می‌دهد، یعنی نیازهای طبیعی خود را از قبیل تأمین غذا و

دفاع از خود در شرایط آن محیط انجام می‌دهد و این تلاش‌ها احیاناً موجب تغییراتی در اعضاء بدن او خواهد شد. (مانند پیدا شدن پرده در لای پنجه‌های پای اردک در محیطی که برای تأمین غذای خود مجبور به شنا در باتلاق‌ها شده یا بلند شدن گردن زرافه وقتی مجبور شد از برگ شاخه‌های بلند درختان استفاده کند).

ب - این تغییرات عضوی - هر چند به تدریج طی چندین نسل انجام می‌شود - از طریق وراثت به نسل‌های بعد منتقل می‌گردد.

ج - موجودات جاندار برای ادامه حیات و به دست آوردن غذا و انتخاب جفتی مناسب در کشمکش هستند و این تنازع بقا و درگیری با عوامل محیط زیست و دیگر جانداران، اصلی ثابت در زندگی جانداران و از عوامل تغییر شکل آن‌هاست.

د - در نتیجه این تنازع موجوداتی باقی می‌مانند که بهتر بتوانند خود را با محیط تطبیق داده و شرایط لازم برای زندگی در محیط طبیعی خود را فراهم کرده باشند و موجودات ناتوان‌تر و ناسازگارتر به تدریج از بین خواهد رفت. بدین ترتیب، انواع جانداران رفته رفته به یکدیگر تبدیل شده و نوع بهتر می‌ماند و تکامل انواع صورت می‌گیرد.

اعلام نظریه پیدایش موجودات زنده، از جمله انسان، بر مبنای این اصول، در زمان داروین و پس از وی، معرکه‌ای از برخورد آراء موافق و مخالف به وجود آورد. این برخورد آراء گاهی به راستی آهنگ تحقیق علمی داشت و گاه هم از تعصبات مذهبی یا ضدمذهبی ریشه می‌گرفت، چون گفته می‌شد آن‌چه داروین اظهار داشته است با آن‌چه در سفر پیدایش تورات درباره پیدایش جهان و انسان آمده مخالف است.

آنچه مسلم است این که نظریه تکامل از زمان داروین تا امروز، حتی در میان موافقان هم به همان صورت نخستین باقی نمانده و با گسترده‌تر شدن میدان تحقیقات تجربی و استفاده از کشفیات تازه دیرینه‌شناسی طبیعی، بخصوص در زمینه انسان‌های باستانی، دچار تغییراتی شده است و تقریباً در همه اصول یاد شده، مسائل جدیدی طرح شده است:

- آیا پیدا شدن عضو جدید یا هر گونه تغییر عضوی در اثر استعمال عضو و کوشش برای سازش با محیط است، یا برای این تغییرات ناگهانی که به صورت جهش (موتاسیون)<sup>۱</sup> صورت می‌گیرد علل دیگری وجود دارد؟  
- اصولاً آیا صفات اکتسابی قابل وراثت است یا تحقیقات ژنتیک این مسأله را رد می‌کند؟

- آیا تغییرات عضوی - به هر دلیل که صورت گیرد - همیشه در جهت بقا و تکامل است یا احیاناً باعث ناسازگاری با شرایط محیط و مرگ و نابودی؟

- آیا انتخاب طبیعی همانند انتخاب مصنوعی است که نژاد موجود زنده را به سوی تکامل می‌برد یا چنین نیست؟ زیرا در گیاهان و حیوانات وحشی، همسانی و وجود نوع متوسط بیشتر به چشم می‌خورد، برخلاف انتخاب مصنوعی که به گیاهان و حیوانات اهلی تنوع و تکامل بیشتری می‌بخشد. و «آیا»های دیگر از این قبیل.

با وجود این، اصل نظریه تکامل در محافل علمی طبیعت‌شناسی به صورت یک اصل موضوعی برای علوم طبیعی مورد قبول قرار گرفته است. در عین حال، شک نیست که طبیعت‌شناسان برجسته غیرمتعصب، هرگز برای این نظریه همچون نظریات علمی بسیار دیگر، به قطعیت کامل

معتقد نیستند و راه را به روی کاوش‌های علمی و تجربی جدید که در جهت مخالف اصول تکامل باشد، بسته نمی‌دانند و همین اندازه می‌گویند که کاوش‌های علمی هنوز به اصول تازه‌ای که جانشین اصل تکامل باشد دست نیافته‌اند.

اینک می‌گوییم: یک کاوش‌گر برخوردار از دقت نظر و خالی از تعصب وقتی به نتایج مشاهدات عینی درباره پیدایش موجودات زنده توجه کند اصول زیر را استنتاج می‌کند:

- ۱- موجودات زنده برحسب درجه تکامل، توالی تاریخی دارند، یعنی معمولاً در بستر تاریخ نوع کامل‌تر پس از انواع دیگر پیدا شده است.
- ۲- این توالی تاریخی شبیه همان توالی تاریخی است که در میان کلیه موجودات جهان می‌شناسیم. گویی نشو و نمای همه جهان هستی از وضعی یکنواخت و بسیط، تدریجاً به صورت کهکشان‌ها و منظومه‌ها درمی‌آیند و از محیط‌های خالی از آثار حیات به شرایط پیدایش آن، و به همین گونه از جانداران گیاهی به جانوران پیش‌رفته، و جانوران در دوره‌های تکاملی به ترتیب دنبال یکدیگر قرار گرفته‌اند. به طور کلی در طبیعت موجودات پیچیده‌تر پس از موجودات ساده‌تر پدید آمده‌اند.
- ۳- بین نخستین موجود زنده و کامل‌ترین موجود زنده‌ای که می‌شناسیم، تشابه کلی ارگانیک وجود دارد.

- ۴- جنین انسان در دوره کوتاه تکامل جنینی، مراحل را می‌گذراند که به مراحل تکامل کلی موجودات زنده در بستر تاریخ شباهت کلی دارد. وقتی قرائن بالا را پهلوی هم می‌گذاریم می‌توان «حدس علمی» زد که انواع موجودات زنده از نسل یکدیگر باشند (ترانسفورمیسم)، نه این که هر نوع جداگانه و مستقلاً به وجود آمده باشند (فیکسیسم).

### حدس علمی، نه اصل قطعی

اما انصاف این است که ارزش این استنتاج در حد یک حدس علمی است که قرائنی آن را تأیید می‌کند و هرگز نمی‌تواند یک اصل قطعی و تردیدناپذیر تلقی شود، زیرا همین کاوش‌گر دقیق و دور از تعصب وقتی به تاریخچه پیدایش ماشین‌های مختلف نیز نگاه کند، کیفیت تازه‌ای از تکامل را می‌یابد که با هیچ یک از آن چهار نتیجه که گفتیم منافات ندارد، با آن‌که پیدایش ماشین‌ها بر مبنای «ترانسفورمیسیم» به معنی امروزی آن نیست، یعنی انواع ماشین‌ها از یکدیگر پیدا نشده‌اند.

آری، از بررسی عالمانه تاریخ پیدایش ماشین‌ها هم نتیجه‌های زیر به‌دست می‌آید:

- ۱- ماشین‌ها برحسب درجه تکامل، توالی تاریخی دارند (یکی پس از دیگری کامل‌تر شده‌اند).
  - ۲- این توالی تاریخی چیزی است شبیه آن‌چه در پیدایش کلیه موجودات جهان سراغ داریم.
  - ۳- بین نخستین ماشین و کامل‌ترین ماشین که می‌شناسیم، تشابه کلی ارگانیک وجود دارد.
  - ۴- مراحل کلی ساخته شدن آخرین ماشین تکامل‌یافته در کارخانه، شبیه مراحل کلی تکامل ماشین‌هاست ولی به‌صورتی فشرده‌تر.
- با وجود چهار اصل فوق، همه‌کس می‌داند که پیدایش انواع کامل‌تر ماشین‌ها به‌دنبال نوع ساده‌تر، به‌صورت «ترانسفورمیسیم» نیست، یعنی ماشین‌های کامل‌تر از نسل ماشین‌های ساده‌تر نیستند.

تکامل ماشین‌ها ناشی از تکامل فکر و اندیشه و ابتکار و کارایی انسانی است که سازنده و پدیدآورنده آن است و حاصل تجربه‌ای که از پیش اندوخته است، اما در هر حال نوع برتر، متولد از نوع سابق نیست.

درست است که در ماشین اصولاً این امکان وجود ندارد که ماشین کامل‌تر از ماشین ساده‌تر متولد شود اما در جانداران این امکان هست. لیکن امکان تولد در جانداران فقط می‌تواند زمینه علمی تولد کامل از ناقص را تأیید کند، نه این‌که دلیل قطعی بر تحقق آن باشد، زیرا امکان یک چیز هرگز دلیل کافی بر تحقق و وقوع آن نیست.

در نمونه‌های دیگر تکامل حتی به مواردی برخورد می‌کنیم که توالی تاریخی مراحل تکامل، به تکامل فکر و تجربه سازنده هم مربوط نیست بلکه به افزایش تدریجی استعداد و پذیرش و قابلیت موجودی مربوط است که در بستر تکامل قرار گرفته است. مانند تکامل در فراگیری معلومات از سنین کودکی تا سنین بالاتر یا تکامل در قدرت یادگیری یک زبان بیگانه که به تکامل استعداد قابلیت یادگیری فرد یادگیرنده مربوط است، نه به تکامل یاددهنده. در نتیجه، یک کاوش‌گر دقیق و خالی از تعصب - خواه موافق یا مخالف - در زمینه تکامل چنین می‌گوید:

- ۱- تا آن‌جا که ما آگاهی داریم، موجودات جهان و موجودات زنده برحسب درجه تکامل، توالی تاریخی دارند.
- ۲- مواردی را می‌شناسیم که موجود کامل‌تر، از نسل موجود ساده‌تر به‌وجود آمده است.
- ۳- قرائن کلی این حدس را به‌وجود می‌آورد که این وضع در کلیه موجودات عمومیت داشته باشد.

۴- با این وجود این صرفاً یک حدس علمی است و راه تحقیق علمی به روی نظرهای مخالف آنچه در بند بالا گفته شد باز است.

۵- برطبق این اصل که جهان را آفریدگاری است دانا و توانا که پدیدآورنده و مدبر عالم هستی است و همواره دست‌اندرکار جهان است، کاملاً این احتمال وجود دارد، که در برخی از موارد پیدایش انواع در بستر تکامل به صورت مستقل باشد، همان‌گونه که در مورد ماشین‌ها گفتیم. البته نه بدان جهت که در ذهن خالق تدریجاً تجربه و تکامل پیدا شده است! نه، بلکه بر آن اساس که اصولاً طرح خلقت، حرکت تکاملی موجود است. یعنی مشیت الهی چنین خواسته است که به تدریج انواع کامل‌تر به وجود آیند، همان‌گونه که در مراحل رشد جنین، یک حرکت تکاملی وجود دارد.

### در خصوص پیدایش انسان

در مورد پیدایش انسان، طبیعت‌شناسی علمی براساس روند کلی خود بر این نظر است که انسان در بستر تکامل، به تدریج از نسل جانداران پیش از خود پدید آمده است. شواهدی که بر این مطلب بدست آمده زیاد است، اما قرائنی هم که برخلاف آن به دست آمده است کم نیست. بررسی و اظهارنظر درباره ارزش آن شواهد و این قرائن را به طبیعت‌شناسی علمی وامی‌گذاریم. اما آنچه به طور کلی باید درباره پیدایش انسان یادآور شویم چند مطلب است:

۱- آنچه درباره دنیای نخستین بشر بر مبنای اصول تکامل گفته شده یا گفته می‌شود، مشمول همان اصل کلی است که قبلاً درباره اصل تکامل گفتیم، یعنی از حد یک حدس علمی فراتر نمی‌رود و قرائنی آن را تأیید می‌کند که برای ادامه کاوش‌های علمی به صورت یک اصل موضوعی پذیرفته می‌شود و هرگز نباید یک اصل صد درصد قطعی تلقی شود.

۲- مهم‌تر آن‌که، پیدایش بشر بر مبنای اصول تکامل که او را از نسل جانوران پیش از خود می‌داند، به خودی خود هیچ‌گونه منافاتی با اصول ادیان آسمانی، بخصوص اعتقاد به آفریدگار دانا و توانای جهان ندارد. ما بارها در کتاب‌های تعلیمات دینی این اصل را یادآوری کرده‌ایم که خدا به خصوص آن‌گونه که در قرآن از آن سخن می‌رود، آفریدگار و مدبر طبیعت است، بنابراین نظام متقن طبیعت، آیتی از آیات و نشانه‌ای از نشانه‌های اوست، نه واقعیتهایی در برابر او و یا نفی‌کننده او. پس، همه این تلاش‌ها و یا مشاجرات علمی برای شناختن نظام واقعی طبیعت است.

۳- تنها نکته‌ای که سبب ایجاد این تصور شده است که میان مذهب و اصول کلی تکامل تضاد وجود دارد این است که از سفر پیدایش عهد عتیق و ظواهر برخی آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که انسان‌های موجود در زمین از دودمان انسانی برگزیده به نام آدم هستند و آفرینش آدم، آفرینی مستقل بوده است، نه این‌که او از نسل جانداران پیش از خود پدید آمده باشد. که در این بخش خاص باید به چند نکته توجه شود:

الف - آنچه در سفر پیدایش عهد عتیق در این زمینه آمده از نظر محققان نمی‌تواند سندیت قطعی دینی داشته باشد زیرا عهد عتیق مجموعه‌ای است که در اصالت قسمت‌هایی از آن ابهام تاریخی وجود دارد.

ب - تکیه قرآن در عموم آیات مربوط به آفرینش آدم روی این نکته است که در آفرینش او کاری خاص و برجسته صورت گرفته و آن حلول روح الهی در پیکر مادی و خاکی است و این خود «موتاسیون» و جهشی است در کار آفرینش. زیرا بدین ترتیب بر روی زمین موجودی خاکی به وجود آمده که از آن پس یک‌تاز روی زمین خواهد بود؛ یک‌تازی بی‌معارض که هیچ موجودی از موجودات مرئی و نامرئی جهان خلقت

توانایی ندارند او را کاملاً محدود کنند، نه در جهت گرایش به خدا و نه در جهت گرایش به هوا و اهریمن.

ج - در میان آیات قرآن تنها یک آیه است که روی آفرینش معجزه‌آسای آدم تکیه دارد که در آن آیه چنین آمده است:

«سرگذشت عیسی پیش خدا نظیر سرگذشت آدم است، او را از خاک برداخت، سپس به او گفت باش! و به دنبال آن پدید آمد.»<sup>۱</sup>

این آیه به دنبال آیاتی آمده است که مربوط به حضرت عیسی (ع) است و همواره تأکید می‌کند که عیسی مخلوق خداست، نه فرزند خدا و آنچه در سرگذشت عیسی آمده که وی از مریم عذرا به دنیا آمده، بی آن که پای انسان دیگری به عنوان پدر در کار باشد، دلیل آن نمی‌شود که عیسی پسر خدا خوانده شود زیرا پیدایش این فرزند از مادر - بدون دخالت پدر - یک رویداد خارق‌العاده بود که به اراده خدا رخ داد. همچنان که پیدایش آدم، یعنی جاندار دارای روح الهی نیز یک رویداد خارق‌العاده بود که به اراده خدا روی داد.

ملاحظه می‌کنید که در خود این آیه، این نکته نهفته است که آفرینش آدم و با آفرینش عیسی همسان است. آیا کسی هست ادعا کند که قرآن با آنچه درباره آفرینش عیسی گفته، روند طبیعی و عمومی پیدایش انسان‌ها در طول زمان و تولد آن‌ها را از پدر و مادر نفی کرده است؟ هرگز! قرآن در ده‌ها آیه نظام توالد و تناسل را از نشانه‌های قدرت و حکمت آفریدگار جهان شمرده است.

بنابراین، معجزه خلقتی که از نظر قرآن در آفرینش آدم، یعنی نخستین جاندار برخوردار از روح الهی روی داده، هرگز نمی‌تواند مایه این اندیشه

۱. سوره آل عمران - آیه ۵۹.

شود که قرآن با نظریه پیدایش موجودات جهان یا پیدایش جانداران براساس روند تکاملی مخالف است. بلکه تنها از این سخن استفاده می‌شود که در این جهش فوق‌العاده انسانی، عنایت خاص الهی در کار است.

### موجودات استثنایی

صرف‌نظر از آنچه به آفرینش عیسی یا آدم مربوط می‌شود، هرکسی می‌تواند این سؤال را بر طبیعت‌شناسی علمی عرضه کند که آیا در مجرای عمومی پیدایش موجودات طبیعی ممکن نیست موجودات استثنایی به وجود آیند؟

همه می‌دانیم که روند عمومی، این است که هر دست و هر پای انسان پنج انگشت داشته باشد ولی همه دیده یا شنیده‌ایم که به‌طور استثنایی کودکانی شش انگشتی هم به دنیا می‌آیند. یا همه می‌دانیم که معمولاً نوزاد انسان با یک سر به دنیا می‌آید ولی در گزارش‌ها خوانده‌اید که احیاناً کودکی با دو سر و یک بدن به دنیا آمده است. وقتی این استثناها را بر طبیعت‌شناسی علمی عرضه کنید، آن‌ها را انکار نمی‌کند، بلکه می‌پذیرد اما با آسان‌گیری توضیح می‌دهد که: این‌ها ناشی از نوعی اختلال در کار طبیعت است. آسان‌پذیرها هم زود به این پاسخ قانع می‌شوند اما کنجکاوها به راحتی قانع نمی‌شوند. آن‌ها می‌گویند شما در توجیه مادی پیدایش جهان و انسان همواره تأکید دارید که پیدایش تکاملی جهان و انسان نتیجه فرمانروایی قوانین طبیعی است که بر همه ذرات این جهان، از خرد و کلان حکم می‌راند. اگر همه جهان قلمرو این قوانین است، عامل اختلال چیست؟

آیا عاملی خارج از جهان طبیعت و قوانین آن در کار طبیعت و نظام قانونی آن اخلال می‌کند که در این صورت باز به ماورای طبیعت رسیدیم،

## ۱۷۳ حیات انسان و تکامل

یا خود قوانین طبیعت در کار خود اخلاص می‌کنند که در این صورت چرا در برابر امکان استثناء در حوادث طبیعی - که احیاناً به صورت معجزه عنوان می‌شود - تا این اندازه سرسختی نشان داده می‌شود؟!

به هر حال، اگر رویدادهای استثنایی منافاتی با ارزش علمی و عملی نظام طبیعت و قوانین آن ندارد، رویدادهایی که در فرهنگ ادیان از آن‌ها به عنوان آیات و معجزات یاد شده نیز هرگز نباید ضد علم و منافی با نظام طبیعت تلقی شود. و از مجموع آن‌چه گفته شد استفاده می‌کنیم که میان اصول کلی تکامل در مورد جهان و انسان با اصول ادیان الهی و تعالیم آن‌ها و آن‌چه در قرآن در زمینه پیدایش انسان و آدم آمده، کم‌ترین ناسازگاری وجود ندارد، ضمن آن‌که قاطعیت علمی اصول تکامل هم در گرو تحقیقات بیشتری است، خاصه در قالب «اصول داروینیسیم» که دستخوش انتقاد و تردید فراوانی قرار گرفته است.

اینک از بحث درباره پیدایش انسان فارغ شدیم و به بحثی اساسی‌تر رسیدیم. بحث درباره خود انسان، حقیقت و ارزش او و راه و هدفی که در پیش دارد. همان‌چه که امروز مهم‌ترین مسأله و در عین حال گمشده عصر ماست. ابتدا به تاریخچه‌ای کوتاه از «موقعیت انسان» در غرب اشاره می‌کنیم و پس از آن «انسان قرآن» را بررسی می‌کنیم تا با توجه به برداشت مکاتب معاصر از انسان، اصول بینش اسلام را در این زمینه دریابیم.

انسان



اندیشه‌ها در خدمت بحث و تفسیر متون و راه کمال در وابستگی به سازمان‌های کلیسایی قرار گرفت. بدین ترتیب انسان رانده شده، رودرروی خدای پشیمان و برآشفته، در اسارت متولیان حریم این خدا، همه چیز خود را از دست داد و دست بسته وادار به تسلیم شد و از آن چه در این بین اثری نماند «خودی انسان» بود.

### ظهور اومانیسیم جدید

عکس‌العمل این وضع روشن است. نهضت «رنسانس» علیه این خدا شورش کرد و به احیاء «انسان» روی آورد و «اومانیسیم» (انسان‌مداری - انسان‌گرایی) در شکل جدیدش پا گرفت. اومانیسیم جدید تلاش کرد تا انسان را از اسارت آسمان، یعنی همان خدایی که بر او تحمیل کرده بودند، نجات دهد اما دریغاً که انسان از بند رسته را به چنگ خداوندگاران خاکی تازه و اسارت‌های نو پدید می‌آورد - «ماشینیزم» - سپرد: افزایش و تنوع مصرف، مسابقه در سودجویی و بهره‌وری ...

اندیشه از جزییات قرون وسطی آزاد شد و علم رونق گرفت اما همین علم از یک طرف برده قدرت‌ها شد و از طرف دیگر در خدمت تولید و بهره‌برداری بیشتر برای «مصرف بیشتر» درآمد. اگر هم بر گسستن همه بندها و رسیدن به آزادی مطلق تأکید شد، انسان به دست بی‌بند و باری، بی‌پناهی، سردرگمی و بی‌هدفی سپرده شد.<sup>۱</sup> باز هم «انسان» فراموش شد و این سؤال همچنان باقی ماند که: انسان چیست؟ چه باید باشد؟ چه کند تا انسان بماند و به کمال انسانی برسد؟

۱. به همان جا که «لیبرالیسم» غربی کشانیده شده است.

### موقعیت انسان در جهان غرب پیش از رنسانس

فلسفه «اسکولاستیک»، خدای پرداخته کلیسای قرون وسطی را که از بینش باستانی یونان درباره خدایان مایه می‌گرفت، با آمیزه‌ای از اساطیر مذهبی به جای «انسان» نشانید. همان خدایانی که با انسان رابطه خصمانه داشتند، از دست یافتن انسان به آتش مقدس و معرفت و قدرت هراس داشتند و انسان را در زمین رقیب خود می‌یافتند که باید به هر ترتیب مهارش کرد.

رب‌النوع‌ها که سردمداران قوای طبیعت تصور می‌شدند از این که انسان بتواند بر این نیروها فائق آید و طبیعت را تسخیر کند بیم داشتند. داستان بهشت آدم هم تلاشی از طرف خدا معرفی شد برای نادان نگاه داشتن انسان و شجره ممنوعه که آدم ناپستی از آن بخورد. وانمود شد که انسان از دست یافتن به درخت معرفت ممنوع شد، مبادا با خدا به رقابت برخیزد! و بالاخره، عصیان آدم را موجب طرد و گناه ابدی انسان دانستند که سرانجام خدا برای نجات انسان توسط روح القدس در کالبد عیسی می‌رود و این «روحانیت»، مخصوص جانشینان عیسی و ارباب کلیسا می‌شود.

و از این دید، انسان ذاتاً گنه‌کار و منفور و مطرود به حساب می‌آید و این فقط کارگردانان مذهبی هستند که با روح و ریحان الهی سروکار دارند و کلید خزانه‌های غیب در دستشان است و انسان باید برای نجات خویش به دامان آنان متوسل گردد. علم و آگاهی در اسارت جزییات کلام مسیحی و

## انسان از دیدگاه قرآن

ماجرای آفرینش آدم در قرآن چنین ترسیم شده است که آدمی در جریان تحول مادی و دگرگونی‌های فیزیولوژیک<sup>۱</sup> به مرحله‌ای رسید که با «نفخه روح الهی»<sup>۲</sup> آفرینش دیگر یافت<sup>۳</sup> و در مسیر عادی طبیعی خود به یک جهش الهی و ملکوتی دست یافت و موجودی برتر شد،<sup>۴</sup> بدان‌گونه که حتی فرشتگان مأمور شدند در پیشگاه او خضوع کنند<sup>۵</sup> و نیروهای معنوی جهان هم رام او باشند.

شجره ممنوعه بهشت، نه آن شجره معرفتی است که نباید بدان دست یافت، بلکه وسیله‌ای برای سودجویی و کامجویی است که باید مهار شود و بدین وسیله، انسان نیروی اراده و خودداری خویش را بیازماید. حتی عصیان او، نشان اراده آزادی است که به او داده شده است.

دست یافتن به «معرفت» نه تنها برایش ممنوع نیست، بلکه بدین موهبت مخصوص شده که «خدایش به او آنچه را که نمی‌داند تعلیم می‌کند»<sup>۶</sup> و اصولاً یکی از عوامل شرفش بر فرشتگان، آگاهی‌هایی است که پیدا می‌کند، همان‌چه که فرشتگان بر آن‌ها دست نیافتند.<sup>۷</sup>

۱. و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين، ثم جعلناه نطفه في قرار مكين، ثم خلقنا النطفة علقه... (سورة حج - آية ۲۲).
۲. ثم سوّه و نفخ فيه من روحه (سورة سجده - آية ۹).
۳. ... ثم انشأناه خلقا آخر... (سورة حج - آية ۲۲).
۴. و فضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا (سورة اسراء - آية ۷۰).
۵. فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين (سورة ص - آية ۷۳).
۶. علم الانسان ما لم يعلم (سورة علق - آية ۵).
۷. و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة... (سورة بقره - آية ۲۲).

حتی اخراج از بهشت، مقدمه نوعی خودکفایی و بروز استعدادها و تکاپوی خلاق است<sup>۱</sup> و حرکتی است از مرحله پیش‌ساختگی به مرحله خودسازی. «هبوط» گرچه به دنبال عصیان است اما به طرد و نفرت دائم نمی‌انجامد و با استغفار و خودآگاهی مورد مرحمت قرار می‌گیرد.<sup>۲</sup>

رابطه خدا با انسان، نه موضع‌گیری خصمانه است و نه رقابت؛ چون خدا غنی بالذات و قادر مطلق است که اگر همه انسان‌ها از فرمانش سرپیچی کنند به او زیانی نمی‌رسد و در او کمبودی حاصل نمی‌شود،<sup>۳</sup> لذا از نگرانی و حسد به درو است. وانگهی عصیان انسان نه با قدرت حاکمانه‌ای است که دست خدا را ببندد، بلکه با همان قدرت انتخاب و نیروی اراده‌ای است که خدا به او عطا کرده است.

خدا انسان را در روی زمین «خلیفه» قرار داد،<sup>۴</sup> یعنی حاکمیت و سلطه زمین برای اوست که بر آن حکم براند و در آن تصرف کند و این نه تنها در زمین که در آسمان نیز.<sup>۵</sup> مواهب سماوی که قابل مهار کردن و تصرف انسان‌هاست در چنبر تسخیر آنان قرار داده شده است.

خدا را از افزایش سلطه انسان‌ها بر طبیعت و اهمه‌ای نیست بلکه او را بر این تشویق می‌کند و از او می‌خواهد تا زمین را آباد کند<sup>۶</sup> و از نیروهای

۱.. و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین (سورة اعراف - آية ۲۴).

۲. و عصی آدم ربه فغوی، ثم اجتبیه ربه فتاب علیه و هدی (سورة طه - آیات ۱۲۲-۱۲۳).

۳. ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعاً فان الله لغنی حمید (سورة ابراهیم - آية ۸).

۴. و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه... (سورة بقره - آية ۳۰)

- و هو الذی جعلکم خلایف الارض... (سورة انعام - آية ۱۶۵).

۵. الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض (سورة لقمان - آية ۲۰).

۶. هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها (سورة هود - آية ۶۱).

نهفته کوه‌ها و دشت‌ها بهره برمی‌گیرد.<sup>۱</sup> از لوازم کرامت انسان، حاکمیت، قدرت تصرف و تسلط بر خشکی و دریا است.<sup>۲</sup>

انسان در بینش قرآن، نه موجودی پیش‌ساخته و محکوم طرح جبری تقدیر است، و نه موجودی تهی و رها و برخورد واگذار شده<sup>۳</sup> در محیطی تاریک و بی‌هدف،<sup>۴</sup> بلکه انسان سرشار از استعدادها و تمایلات و انگیزه‌ها و سائقه‌ها<sup>۵</sup> و همراه نوعی رهبری درونی<sup>۶</sup> و هدایت فطری است<sup>۷</sup> که اگر آلوده نگردد به‌سوی حق فراخوانده می‌شود. انسان استعداد یافتن آگاهی<sup>۸</sup> و پیدا کردن مهارت‌های خلاق را دارد: هم در مرحله کشف مجهولات تازه با استناد به تجارب و پیش‌یافته‌های قبلی، هم در زمینه ابزارسازی برای بسط سلطه خود بر طبیعت و هم گسترش توانایی و کارایی خویش در مبارزه با موانع.

۱. هو الذی جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی مناکیبها و کلوا من رزقه (سوره ملک - آیه ۱۵).

۲. ولقد کرمانا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر... (سوره اسراء - آیه ۷۰).

۳. ایحسب الانسان ان یترک سدی... (سوره قیامه - آیه ۳۶).

۴. افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لاترجعون (سوره مؤمنون - آیه ۱۱۵).

۵. انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً (سوره انسان - آیه ۲).

۶. و نفس دما سویها فالهمها فجورها و تقویها (سوره الشمس - آیه ۸).

۷. فطرت الله التي فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم... (سوره روم - آیه ۳۰).

۸. والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده لعلکم تشکرون (سوره نحل - آیه ۷۸).

در عین حال این انسان حامل بار «امانت الهی»<sup>۱</sup> است که همان «شعور» و «اراده» نافذ و انتخاب‌گر است که «مسئولیت»<sup>۲</sup> و رمز انسانیت انسان است. و این موهبت بزرگ همان است که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها یارای پذیرش آن را نداشتند و برازنده آن نبودند و چون واجد استعداد و لیاقت حمل آن نبودند، آری انسان توانست «نیروی انتخاب آگاهانه و اراده آزاد» را بپذیرد.

### حوزه انتخاب و اراده انسان

برای آن‌که بدانیم «قدرت انتخاب» انسان دارای چه زمینه و چه شرایط و حدودی است و کاربرد این نیرو در انسان چه اندازه است و چه عواملی در نوع انتخاب انسان نقش دارد، ناگزیر باید مسائل زیر را مورد توجه قرار دهیم:

### ۱- فطرت و تمایلات انسان

در انسان انگیزه‌ها و سائقه‌هایی است که هر یک او را به حرکت در جهت خود وا می‌دارد. برخی از این سائقه‌ها از وجهه مادی و طینت خاکی انسان سرچشمه می‌گیرد و برخی دیگر از وجهه ملکوتی و روح الهی.

این سائقه را می‌توانید غرائز، تمایلات، نهادها، نیازها یا کشش‌ها بنامید که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

- تمایل و نیاز به خوراک، پوشاک و مسکن
- سائقه صیانت نفس و دفاع در برابر هجوم دشمن
- نیاز و تمایل جنسی

۱. انا عرضنا الامانة علی السماوات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان... (سوره احزاب - آیه ۷۲).

## ۲- تعدیل تمایلات

تعدیل و هدایت تمایلات و نهادها کاری است. ضروری و در عین حال سخت، خودجوشی می‌خواهد و آگاهی کافی و سخت‌کوشی و ... . این مطلب یافتنی است که هر یک از این خواستها به نوبه خود ضرورت زندگانی است.

- اگر تمایل جنسی نباشد، انگیزه‌ای برای تولید نسل و تشکیل کانون‌های خانوادگی وجود ندارد.

- اگر تمایل به غذا نباشد، آدمی برای تأمین نیاز خوراکی بدن خود اقدام نمی‌کند و در اثر کمبود مصرف خوراک از پای درمی‌آید.

- اگر تمایل به شرف و حیثیت اجتماعی نباشد بسا که به هر نوع ذلت و رسوایی تن در دهد. حتی نوعی رغبت به مقام و احترام اجتماعی، انگیزه‌ای است برای کوشش‌های ثمربخش و مطلوب اجتماعی. اما اگر همین تمایلات طغیان کرد مثلاً جاه‌دوستی در حد جاه‌پرستی درآمد و به دست آوردن مقام و قدرت همچون بتی، عزیزترین انگیزه کوشش‌های انسان شد و این تمایل بر دیگر انگیزه‌ها چیره گشت، در این صورت بیداد می‌کند. چنین فردی فقط در پی تحصیل قدرت است، از هر راه که باشد، ولو با خرج کردن پول و تملق و چاپلوسی و زبونی. حتی در مواردی با تحمل گرسنگی و سختی. و پس از تحصیل قدرت هم، برای حفظ و افزایش آن هر گونه جنایت، دروغ، تهدید و کشتار صورت می‌گیرد.<sup>۱</sup> یعنی زیر پا گذاردن تمایلات عالی انسان‌دوستی، حقیقت‌گرایی، عدالت‌خواهی<sup>۲</sup> ...

۱. کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی (سوره نجم - آیه ۵۲).

۲. فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا ... (سوره نساء - آیه ۱۳۵)

- فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله (سوره ص - آیه ۲۶).

- سائقه جمال دوستی، هنر و ...

- سائقه جاه‌طلبی، مقام دوستی، احترام‌خواهی

- نهاد حق‌طلبی و حقیقت‌دوستی

- نهاد علم‌دوستی و شوق به آگاهی

- نهاد عدالت‌دوستی

- نهاد خیرخواهی

- عشق به کمال یا کمال‌طلبی

این نهادها و مانند آن‌ها واقعیت‌هایی است موجود در فطرت انسان که با سرشت آدمی عجین شده است<sup>۱</sup> و تعلیم دادنی و اکتسابی و عارضی نیست اما وجود این نهادها به معنی آن نیست که انسان در چنگال آن‌ها اسیر است بلکه این سائقه‌ها تنها نوعی کشش و تمایل ایجاد می‌کند. این‌ها محرک و مشوق است، نه بند و زنجیر. مددکار اراده آزاد انسان است و شوق‌انگیز، نه این‌که انسان را پیش ساخته باشند و در مسیری تعیین شده قرار دهند، چرا که انسان در پیروی کردن و مخالفت با این تمایلات یا محدود کردن، اشباع نمودن، تغییر مسیر دادن، نظارت و هدایت آن‌ها توانایی دارد. و بالاخره فرمانده اصلی این تمایلات «اراده متکی به اندیشه انسان» است.

۱. فطرت الله التي فطر الناس عليها ... (سوره روم - آیه ۱۳)

- ان الانسان خلق هلوعا ... (سوره معارج - آیه ۱۹)

- زين للناس حب الشهوات من النساء و البنين و الفناطير المقنطرة ... (سوره آل عمران - آیه ۱۴)

- و انه لحب الخیر لشدید (سوره عادیات - آیه ۸).

درست ملاحظه می‌کنیم که چگونه طغیان یک نهاد و مهار نکردن آن تمایلات، جهت مخالف را سرکوب می‌کند و رفته رفته بر آدمی چیره می‌شود اما فراموش نکنیم که این بتی است که به دست «خود انسان» برایش تراشیده شده<sup>۱</sup> و این سوءاستفاده از «نیروی انتخاب» بوده که او را به چنین روزگاری انداخته است. و باز هم این «خود» اوست که می‌تواند این بت را بشکند و تمایلات عالی خود را پروبال دهد و با نهادهای طغیان کرده و افراطگر درافتد تا اصلاح شود و از سقوط برهد:

«و اما آن کس که بازگشت کند و ایمان و عمل صالح پیشه نماید، چه بسا از رستگاران باشد.»<sup>۲</sup>

«اما هر که پروای خدا را داشته باشد و «خویشتن» را از «هوس» باز دارد بهشت جایگاه اوست.»<sup>۳</sup>

«هرکس از آز و سرکشی نفس درامان ماند، همینان رستگارانند.»<sup>۴</sup>

و آیات فراوان دیگری موجود است که عدم تعادل در تمایلات را به شدت مورد نکوهش قرار می‌دهد و راه حل مشکل را رشد دادن و پروراندن تمایلات عالی از طریق تلاش مثبت می‌داند<sup>۵</sup> و در هر حال خود انسان را

۱. افرايت من اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم.

۲. ... فاما من تاب و امن و عمل صالحا فعسى ان يكون من الفلحين (سورة قصص - آية ۶۷).

۳. اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هى المأوى (سورة نازعات - آية ۴۰).

۴. و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون (سورة حشر - آية ۱۰).

۵. و لئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعنا منه انه ليؤس كفور. و لئن اذقناه نعماء بعد ضراء، مسته ليقولن ذهب السيأت عنى انه لفرح فخور. الا الذين صبروا و عملوا الصالحات ...

(سورة هود - آيات ۹ الی ۱۱)

مسئول این «خودسازی» و تلاش معرفی می‌کند و اوست که باید این تمایلات را هدایت کند، نه می‌توان هیچ یک از چشمه‌های جوشان سرشت آدمی را خشکانید نه می‌توان به آن‌ها مهار نشده فرصت طغیان داد.

### ۳- نقش محیط طبیعی و جغرافیایی

محیط طبیعی و جغرافیایی زندگانی انسان نمی‌تواند در نوع روحيات و حالات عاطفی و کاربرد کشش‌های فطری او بی‌تأثیر باشد. انسان صحرائشین که با آفتاب سوزان و بیابان‌های خشک و شنزارها و با بروبورو محصول آن مناطق بزرگ شده است، با انسان ساحل‌نشین که در سرزمین‌های سرسبز و خرم و هوای مرطوب و جنگل‌های انبوه زندگی کرده است دارای روحيات کاملاً مساوی نیست، همان‌گونه که دارای قیافه و نیروی عضلانی یکسان نمی‌باشد. مسلماً هوای سرد با گرم، جلگه با کوهستان، آب شور با شیرین و ... نمی‌تواند تأثیر همسنگ در تمایلات انسان داشته باشند، همان‌گونه که در کالبد و اندامش. اما هیچ یک از این شرایط گوناگون فیزیکی و طبیعی جبر و ضرورتی در جهت‌گیری انسان ایجاد نمی‌کند، هر چند ممکن است حوزه مساعدتری برای نوعی گزینش بوجود آورد. هیچ یک از این مناطق، مردم را وادار نمی‌کند که زبون باشند یا شرف خود را حفظ کنند. تن به بردگی دهند یا در راه آزادگی خود تلاش کنند. فاسد باشند یا صالح. تنبل باشند یا تلاشگر.

- ان الانسان خلق هلوعا، اذا مسه الشر جزوعا، و اذا مسه الخير منوعا، الا المصلين، الذين هم على صلواتهم دائمون. والذين فى اموالهم حق معلوم، للسائل و المحروم ... (سورة معارج - آيات ۱۹ الی ۳۵).

و باز هم این خود انسان است که علی‌رغم موانع و مشکلات و محیط‌های نامساعد باید کوشش کند تا جاده را هموار نماید. اراده خود را نیرومند سازد و روحیات سازنده و انسانی خویش را تقویت نماید.

#### ۴- نقش عوامل تاریخی - اجتماعی و اقتصادی

عوامل تاریخی، محیط اجتماعی، روابط اقتصادی و دیگر شرایط اجتماعی در گرایش‌های انسان و انگیزه‌ها و دید و جهت‌گیری او در زندگانی‌اش نقش اساسی دارد، بدان‌گونه که گاهی به‌صورت موانعی سهمگین در برابر قدرت انتخاب و آزادی انسان درمی‌آیند و یا اصولاً نوع بینش و تربیت و شرایط محیطی به‌طور ناخودآگاه، انسان‌ها را به‌سویی سوق می‌دهد و «انتخاب»‌هایی بر آنان به‌صورت نامرئی تحمیل می‌شود. اما فراموش نکنیم که انسان‌هایی چنین شرایطی را به‌تدریج به‌وجود آوردند و انسان‌هایی دیگر باید در سایه «آزادی و آگاهی» با این عوامل مزاحم دست و پنجه نرم کنند، به رشد فکری و آگاهی خود بیفزایند و بازمانده اراده و قدرت تصمیم‌گیری خویش را به‌کار اندازند و با فساد درافتند.<sup>۱</sup> در این مورد در بحثی که دربارهٔ بینش تاریخی اسلام در همین کتاب خواهد آمد توضیح بیشتری خواهیم داشت.

#### ۵ - نقش ضوابط و اصول در حوزه انتخاب

تاکنون دانستیم که انسان دارای نهادها و تمایلاتی است که باید هدایت و تعدیل شود. همچنین عوامل طبیعی و شرایط محیطی در نوع انتخاب و جهت زندگانی انسان مؤثر است. لذا باید برای سازندگی و بهبود و

دگرگونی محیط اقدام کرد. اکنون باید دید که این هدایت و تعدیل و این سازندگی و بهسازی باید براساس چه اصول و ضوابطی انجام گیرد؟ این مسأله یکی از مهم‌ترین گذرگاه‌های بحث مربوط به «انتخاب و اراده» انسان است.

چگونه خود را بسازد؟ در چه جهت هدایت کند؟ چه چیز را انتخاب کند؟ چه ضابطه‌ای؟ آیا اجازه دهد چشم و گوش بسته «اصول» را به او تحمیل کنند و او آزادانه! همان را انتخاب کند که برای آن، او را ساخته‌اند و به همان راه رود که به‌طور نامرئی او را بدان راه می‌کشاند؟<sup>۱</sup> آیا بگذارد که براساس برخی مکاتب جبر حاکم بر ماده یا دیالکتیک، تاریخ او را در یک درگیری جهت‌دار بیندازد و آنگاه او با ایجاد تضاد بیشتر در این مسیر به تحول و حرکت تاریخ توان بیشتر بخشد.<sup>۲</sup> یا نه اصلاً، انسان باید فارغ از همهٔ اصول، جبر، تحمیل‌ها، پیش‌یافته و پیش‌ساخته‌های ذهنی خود با کمال آزادی انتخاب کند و انتخاب اوست که «اصول و ضابطه» می‌آفریند<sup>۳</sup> و وراء انتخاب، هیچ اصلی وجود ندارد؟ یا راهی دیگر در پیش است؟ آن راه چیست با چه توضیحی؟

اسلام از دید فلسفی (تکوینی) ارادهٔ انسان را از همهٔ این جبرها آزاد می‌داند و هیچ یک از اصول و طرح‌های پیش‌ساخته را به‌صورت جبری قابل تحمیل بر او - بدان‌گونه که آزادیش را سلب کند و قدرت انتخاب را از او بگیرد - نمی‌داند. آدمی باید خود اصول و ضوابط خودسازی و جامعه‌سازی را با اندیشهٔ آزاد و در پناه گسترش آگاهی‌های خود پیدا کند و انتخاب

۱. نوع شایع دموکراسی.

۲. در این دو مورد بحث مفصل‌تری خواهد آمد.

۳. در این دو مورد بحث مفصل‌تری خواهد آمد.

۱. لو لا كان من القرون من قبلکم اولوا بقية ينهون عن الفساد فی الارض ...

نماید.<sup>۱</sup> آن همه اصراری که قرآن در زمینه تفکر و تدبر و تعقل دارد - آن هم تفکر آزاد از همه هوی‌ها، طاغوت‌ها، خرافات و کژاندیشی‌های محیط و سنن و نیاکان - برای آن است که به‌راستی تفکر آدمی رهگشای او به‌سوی یافتن حقایق و راه‌های درست گردد.

## ۶- وحی الهی

یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های آگاهی و حوزه‌های اندیشه وحی الهی است. جهان تاریک و تهی نیست. خدای آفریدگار و حکیم، علاوه بر سرچشمه‌های درونی که در نهاد آدمی قرار داده و او را در یافتن حقایق کمک می‌کند، با فرستادن پیامبران، هدایت خویش را به مدد تلاش عقل فرستاده تا راهنمای او گردد.

این هدایت نه به معنای تحمیل جبر و مشیت است نه به معنای خاموش کردن فروغ اراده خلاق انسان، بلکه نوعی حمایت، دستگیری و دعوت همراه با لطف و رأفت و داد است و این هدایت نوری است بصیرت‌افزا، نه قفل و زنجیری برای اراده آدمی. استفاده از این هدایت باید آگاهانه باشد. با رشد و بصیرت باید تشخیص دهد، بیندیشد، ارزیابی کند و سرانجام خود انتخاب نماید و اگر علی‌رغم تشخیص خود کفر ورزد و لجاجت کند محکوم است.<sup>۲</sup>

۱. در مورد هدفها و اصول زندگی از دید اسلام در یک بند مستقلاً بحث خواهیم کرد.
۲. تقریباً برای همه جملات این بحث شواهد فراوان قرآنی است که با برخی از آنها در گذشته آشنا شده‌اید.

## ۷- عمل انسان سرنوشت‌ساز است

- مسأله دیگری که به اراده انسان و انتخاب آدمی حرکت و جهت می‌دهد، توجه به این اصل است که «عمل» انسان سخت سرنوشت‌ساز است و هر «عمل» دارای عکس‌العمل زودرس و دیررس است. آینده انسان در گرو اعمال خودکرده اوست که: «آدمی جز به نتیجه تلاش خود نمی‌رسد»<sup>۱</sup>، «و عمل مردم است که خشکی و دریا را به فساد می‌کشاند»<sup>۲</sup>، «دفاع و مقاومت انسان‌ها است که جلوی فساد را می‌گیرد»<sup>۳</sup>، «و بهشت و دوزخ هم، برآمده و تجلی اعمال مردم است»<sup>۴</sup>، «آری عمل انسان با حساب‌گری و مراقبت کامل باقی می‌ماند»<sup>۵</sup>.

همانا که جهان قلمرو مدیریت و تدبیری بیدار و آگاه است و هیچ چیز هرز و بیهوده و برباد نیست همه اعمال نقش دارد و سازنده است.

با این بینش مسئولیت شدید در «انتخاب» به‌خوبی چهره نشان می‌دهد و آدمی نمی‌تواند بی‌حساب و بدون دقت و مراقبت دست به‌کار شود. هم ناگزیر است حق را انتخاب کند، هم نمی‌تواند بی‌پروا تصمیم بگیرد. لذا اندیشناک و نگران است و شاید بتوان این دلهره رهگشا و سازنده را همان تقوای فکری و پروایی از خدا دانست که تقوای عملی را ایجاب می‌کند.<sup>۶</sup>

۱. و ان لیس للانسان الاماسعی.

۲. ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس.

۳. لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض (سوره بقره - آیه ۲۵).

۴. و تلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم تعملون... (سوره زخرف - آیه ۷۲)

- بلی من کسب سیئته و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار... (سوره بقره - آیه ۸۱).

۵. اولئک لهم نصیب ما کسبوا و الله سریع الحساب (سوره بقره - آیه ۲۰۲).

۶. ذلک یخوف الله به عباده یا عباد فاتقون... (سوره زمر - آیه ۱۶).

## ۸- هدف کوشش‌های انسان

اما به هر حال باید دید که هدف تلاش‌های انسان چه باید باشد؟ دانستیم که اسلام هدف‌ها و اصولی پیشنهاد می‌دهد و آدمی را بدان فرا می‌خواند که این خود ادامه لطف و فیض الهی نسبت به انسان است. اما این انسان است که باید با اندیشه و تدبیر راه را «انتخاب» کند.

یکی از تعبیرات قرآن در مورد هدف کوشش‌های انسان «فلاح» است. فلاح یعنی رستگاری و نجات.

به کشاورز فلاح می‌گویند چون زمین را می‌شکافد و آماده کشت و زرع می‌کند و شرایط رشد و حرکت تکاملی بذر را فراهم می‌سازد. دانه از شرایط مساعد خاک، آب و زمین استفاده کرده و می‌تواند دل خاک را بشکافد و رو به پیش برای رشد و کمال خود از اسارت خاک برهد و از نیروهای طبیعت در جهت رشد سالم خود بهره‌گیرد.

انسان اگر شرایطی را بسیج کند تا در جهت رشد و کمال انسانی، در حوزه همه ابعاد فطرت و سرشتش استفاده کند بدان‌گونه که «خود انسان» با تمام وجودش شکوفا گردد و از بندها آزاد شود - حتی از بند خودخواهی و هوس‌ها و اسارت‌های اجتماعی در عین استفاده از مواهب طبیعی و بهره‌گیری سالم از آنها - و بتواند در جهت رشد فکری و شکوفایی استعدادها و جوانه زدن نهادهای متعالی خود بکوشد، در این صورت درباره او می‌گویند: انسان فلاح یافت. قرآن فلاح را در گرو خودسازی<sup>۱</sup>، تعدیل

۱. قد افلح من زکیها (سوره اعلی - آیه ۱۴).

غرائز،<sup>۱</sup> عمل صالح،<sup>۲</sup> تلاش‌های سازنده و مثبت،<sup>۳</sup> مقاومت، همکاری و تقوی،<sup>۴</sup> بهسازی محیط و نشر خوبی‌ها و جلوگیری از فساد<sup>۵</sup> و ... می‌داند.

## ۹- آرمان‌های انسانی

انسان، در یک جهش تکاملی دارای «آرمان» می‌شود، آرمانی که در آن «خود» فراموش می‌شود و «ایمان» او و «نجات انسان‌ها» جایش را می‌گیرد و در آن حد اوج، نه تنها از لذت‌ها و هوس‌ها و پول و مقام و آسایش می‌گذرد، که از جان عزیز خویش نیز!

- تلاش خالصانه یک محقق دانشمند را برای یک کشف - نه در خدمت جباران و طاغوتی‌ها یا به هوس سود و شهرت - بلکه تنها برای شناخت بیشتر و خدمت به انسان‌ها؛

- کوشش یک انسان خدمتگزار و صدیق را در راه درمان بیماران محروم و نجات گرفتاران و حمایت گرسنگان و ستم‌دیدگان، بدون هیچ امید و پاداش نه به صورت تشریفاتی یا حرفه‌ای یا به غرض‌های تبلیغاتی، بلکه فقط برای انسانیت و خدمت؛

۱. و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون (سوره حشر - آیه ۱۰).

۲. و اعدوا ربکم و افعلاوا الخیر لعلکم تفلحون (سوره انفال - آیه ۷۷).

۳. قد افلح المؤمنون، الذین هم فی صلواتهم خاشعون، و الذینهم ... (سوره مؤمنون - آیات ۱ الی ۱۱).

۴. یا ایها الذین امنوا صبروا، و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون (سوره مائده - آیه ۳۵).

۵. ... و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون (سوره آل عمران - آیه ۲۰۴).



- فداکاری یک پیکارگر باهدف را که با همه رنج‌ها و خطرهای دست و پنجه نرم می‌کند و اوج پیروزی خود را در جانبازی برای در هم شکستن زنجیرها و نجات یک ملت می‌داند؛ چه می‌نامید؟ این آرمان‌خواهی را چگونه تفسیر می‌کنید؟

هیچ مانعی ندارد که این‌گونه انسان را «ایده‌آلیست» بدانید، زیرا آن‌چه را که می‌جوید و به دنبال آن می‌خورشد، اکنون به صورت واقعیت (رنالیت) وجود ندارد، نه در طبیعت، نه در جامعه. اما او این چنین «آرمانی» را در ذهن خود ترسیم می‌کند و با جان خویش عجزین می‌نماید و این کمال مطلوب و این ایده‌آل، انگیزه تلاش‌های او می‌شود و نیروهایش را بسیج می‌کند، تا همین «ایده» «تحقق یابد» و تاریخ شکل گیرد.

هیچ مکتب صاحب دعوتی نمی‌تواند خالی از «آرمان» و «ایده‌آل» باشد یعنی همان‌چه که نیست و باید با فداکاری بدان رسید، و این چیزی است که هیچ جبر مادی و تفسیر ماتریالیستی نمی‌تواند آن را توجیه کند و با هیچ معیار علمی و ضابطه مادی و طبیعی درخور تفسیر نیست.

«ارزش‌ها»ی انتخاب شده هم همین «آرمان‌ها»ست، همان‌چه که «خود» برای آن «وقف» می‌شود یا «فدا» می‌گردد، و این و رای خود و برتر از اوست، و اگر برای «انسانیت» مصداقی می‌جویم، حاصل این آرمان‌ها و پیوند خورده با این «ارزش‌ها» را باید جستجو کنیم؛ همان «ارزش‌هایی» که در حوزه قوانین فیزیولوژیک و بیولوژیک انسان قرار ندارد.

#### ۱۰- خداجویی و حق‌طلبی

اسلام همین هدف‌ها و ارزش‌ها را در اوج متعالیش در «خدا» متمرکز می‌یابد و اسلام انسان، را دل‌بسته و خودباخته این کمال لایتناهی و شایسته این اشتیاق و حرکت و سیر به سوی سرچشمه همه فضیلت‌ها و ارزش‌ها بدین

ترتیب انسان با چنین ایمانی، متعالی و متکامل، بی‌وقفه، پیش به سوی چنین مقصد لایزال در حرکت است. اما همین «کمال مطلق»، واقعیت محض است و حقیقت هستی و «رنال» در عین حال ارزش بخش و توان‌آفرین. این حقیقت نیز با یک دید بسته مادی قابل رؤیت نیست، همان دیدی که نمی‌تواند و رای «ماده، انرژی و میدان» به واقعیت و ارزشی یا منبع نیرو و حرکتی بیندیشد.

برای انسان، این حرکت سازنده و پراوج و خلاق نیز از «خود» شروع می‌شود. البته دعوت و جاذبه از طرف ذات حق وجود دارد اما نه در حد جبر و تحمیل که در این صورت این راه‌پیمایی ارزش ندارد، بلکه با تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر «خود» که او «مسؤل» رهیابی و رهنوردی است و به دنبال این پویش سرانجام به مقصد خواهد رسید و این نوید و امید چه شوق‌انگیز است!

«یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه»<sup>۱</sup>

#### انسان از دید آگزیستانسیالیزم

از آنجا که این مکتب معروف‌ترین فلسفه معاصر است که قسمت عمده بحث خود را درباره انسان اختصاص داده است، برای آشنایی بیشتر با نظریاتی که درباره انسان وجود دارد ناگزیر باید اصول بینش این مکتب را بررسی کرد. بدین منظور ابتدا چند بخش از متن گفتار متفکران و شارحان این مکتب را نقل می‌کنیم و سپس به بررسی آن می‌پردازیم.

«وجود انسان مقدم بر ذات (ماهیت و طبیعت) اوست، و از این رو، اولاً هیچ‌گونه نقشه یا عقیده‌ای پیش از پدیدار شدن شخصیت یا وجود انسان

۱. سوره اشقاق - آیه ۶.

درباره او وجود ندارد. ثانیاً ما خود ذات خویش را با انتخاب آزادانه خود و با متحول شدن به حکم اراده خود می‌سازیم.<sup>۱</sup>

«تنها از زیر آب سر در می‌آورم، در برابر اضطراب‌ها و نگرانی‌ها جلو و عقب می‌روم و همان است که وجودم را تشکیل می‌دهد و من هستم که تمام موانع را واژگون می‌سازم و برای وجود خود ارزش فراهم می‌کنم و هیچ چیز غیر از خودم نمی‌تواند به من اطمینان دهد. با دنیا قطع رابطه کرده‌ام، با اصل خود، با این نیستی که خودم هستم نبرد می‌کنم. وظیفه‌ام آن است که معنای دنیا و ماهیت خودم را لباس حقیقت بپوشانم. من تنها خودم تصمیم می‌گیرم.»<sup>۲</sup>

«اما در مورد «یأس» معنی آن این است که ما خود را در اتکاء به آنچه درون اراده ماست یا درون مجموع احتمالاتی است که عمل ما را ممکن می‌سازد، محدود سازیم و از هر چیز دیگر علاقه خود را قطع کنیم و ناامید باشیم. نه، هنگامی که دکارت گفت: «خود را تسخیر کن نه جهان را» منظور او در واقع همان بود که: ما باید بدون امید عمل کنیم.»<sup>۳</sup>

«مفهوم انسان با اضطراب و تشویق مرادف است ... هنگامی که انسان خود را به چیزی ملزم می‌کند و کاملاً تشخیص می‌دهد که این عمل خود نه تنها راجع به خود تصمیم می‌گیرد و اختیار می‌کند که خود چه خواهد شد، بلکه برای همه افراد بنی نوع انسان تشریح حکم می‌کند. در یک چنین لحظه‌ای انسان نمی‌تواند از احساس مسئولیت کامل و عمیق تبری جوید .. قلقلی را که ما با آن سروکار داریم ... آن‌گونه کسانی که مسئولیت‌هایی به

۱. عصر تجزیه و تحلیل، مورتون وایت، ص ۱۲۵، به نقل از «ژان پل سارتر».

۲. اصول فلسفه اگزیستانسیالیسم، سارتر، با تفسیر رنه لافراز، ص ۷۱.

۳. مدرک فوق - ص ۱۳۲.

عهده داشته‌اند خوب می‌شناسند، مانند یک فرمانده نظامی هنگامی که مسئولیت یک حمله را به عهده گیرد. . . .<sup>۱</sup>

و در مورد «سوءنیت» و «اغفال نفس» که باید از آن پرهیز کرد چنین توضیح می‌دهد:

«چون موجودات انسانی موجوداتی آزاد و مختار و موجد غایات اخلاقی خویش هستند، تنها چیزی که می‌توان از آن‌ها خواست این است که نسبت به موازین و ارزش‌های خودشان وفادار باشند ...»<sup>۲</sup>

«... قول به آزادی بشر مستلزم این است که افراد بشر ملعبه خدایان یا هر قوه دیگری ماسوای خود نیستند. بلکه آزادی مطلق دارند و «رها» و مستقل و «غیرمتعلق» و غیر مرتبند و خلاصه «به حال خویشند».<sup>۳</sup>

«... با استشهاده به گفتار داستایفسکی که نوشت: «اگر خدا وجود نداشت هر چیز مجاز بود» می‌گوید: این برای این مکتب نقطه آغاز است. واقعاً اگر خدا وجود نداشته باشد همه چیز مجاز است. در نتیجه انسان غمزده می‌شود، زیرا خواه در درون و خواه در بیرون خود تکیه‌گاهی نمی‌یابد و فوراً کشف می‌کند که هیچ دستاویزی ندارد ... انسان محکوم به آزادی است، محکوم چون خود را نیافریده، با این وصف آزاد است و از آن لحظه که به این جهان افکنده می‌شود، مسؤل کلیه اعمال خویش است.»<sup>۴</sup>

از مجموع آنچه که نقل شد می‌توان اصول زیر را در مورد نظر این مکتب درباره انسان به دست آورد:

۱. عصر تجزیه و تحلیل - مورتون وایت - ص ۱۲۵ به نقل از «ژان پل سارتر».

۲. «ژان پل سارتر» تألیف موریس کرنستن، ص ۷۲.

۳. مگسها - سارتر، ص ۶۵.

۴. عصر تجزیه و تحلیل، مورتون وایت، ص ۱۳۱.

۱- برخلاف همه موجودات طبیعی که ماهیت و طبیعتی مشخص، تنظیم شده و پیش ساخته دارند، برای انسان ماهیت خاصی در نظر گرفته نشده و ماهیتش همان است که خود او دست به کار ساختن آن خواهد شد.

۲- انسان دارای آزادی و قدرت اختیار و انتخاب است.

۳- هیچ گونه مشیت، اصل، قاعده و طرحی، حوزه آزادی انسان را محدود نمی کند.

۴- این خود انسان است که مسئول ساختن خویش است و سرنوشت وی منحصرراً در دست انتخاب شخصی او قرار دارد. نیز او مسئول ساختن محیط اجتماعی و ایجاد دگرگونی در محیط طبیعی خود - البته براساس اصولی که خود ساخته است - می باشد.

۵ - و به همین دلیل، همواره در انتخاب خود گرفتار هیجان و اضطراب شدیدی است، چه هیچ گونه رهنمون و پشتوانه‌هایی از بیرون وجود ندارد و انتخاب کار آسانی نیست.

۶- انسان احساس تنهایی و انقطاع از همه چیز و به خود و انهادگی می کند و گرفتار نومی‌دی و یأس است.

۷- اضطراب و یأسی سازنده است که او را وادار به «عمل» می کند، چون همه چیز از «عمل» او پیدا خواهد شد.

اما در مورد اعتقاد به خدا باید گفت: لازمه این فلسفه «الحاد» نیست و به قول سارتر: «اگرستانسیالیست‌ها بر دو گونه‌اند: از یک طرف اگرستانسیالیست‌های مسیحی که در میان این عده «یاسپرس» و «گابریل مارسل» را نام می‌بریم که هر دو به کاتولیک بودن خود معترف هستند و از

طرف دیگر اگرستانسیالیست‌های خداناشناس هستند که «هایدگر»<sup>۱</sup> و خود من از آن‌ها هستیم. وجه اشتراک این افراد با یکدیگر صرفاً این است که آن‌ها عموماً معتقد به مقدم بودن وجود انسان بر ذات و ماهیت او هستند.»<sup>۲</sup>

و حتی خود «سارتر» در جای دیگر چنین می گوید:

«الحاد در فلسفه اگرستانسیالیزم مفهومی که قصد انکار آفریننده را در برگرفته باشد به خود نمی گیرد، بلکه می گوید به فرض که آفریننده وجود نمی داشت چیزی جابه جا نمی شد ... انسان باید خودش را دریابد و بداند که از هیچ جانب وسیله‌ای برای نجات او نیست ...»<sup>۳</sup>

و باز هم می گوید که:

«اما اگرستانسیالیست از این که خدا وجود نداشته باشد سخت آشفته است، زیرا در این صورت امکان یافتن «ارزش‌ها» در بهشت محسوس به کلی از بین می رود، دیگر هیچ نیکی بالبدیهه‌ای نمی تواند وجود داشته باشد. زیرا هیچ استشعار لایتناهی و کاملی نیست که آن نیکی را از اندیشه خود بگذرانند. هیچ جا نوشته نیست که خوب وجود دارد و شخص باید درستکار باشد.»<sup>۴</sup>

ملاحظه می کنیم که آنان هم که گرفتار الحاد شده‌اند، بدان تصور بوده که آزادی مطلق انسان در صورتی حاصل می شود که ورای او «مشیت و اراده‌ای» نباشد و حتی گاهی تصریح می کنند که:

۱. البته هایدگر بعداً در ضمن مصاحبه‌ای که ژان بوفره با او به عمل آورده، به نحو ضمنی قول سارتر را رد کرده یا لاقول بر آن صحنه نگذاشته است.

۲. عصر تجزیه و تحلیل - مورتون وایت - ص ۱۲۸.

۳. اگرستانسیالیزم یا مکتب انسانیت - نوشته ژان پل سارتر، ص ۷۶.

۴. عصر تجزیه و تحلیل، مورتون وایت، از قول سارتر، ص ۱۳۴.

«اگر خدایی بود که همه چیز را مقدر می‌کرد، یا حتی همه چیز را می‌دانست، آینده به ضرورت چنان بود که خدا در علم قبلی خویش می‌دید. از این رو، نفی خالق عظیم و قدیر، شرط عقلی و منطقی حریت کامل انسان است!»<sup>۱</sup>

حال در بررسی و مقایسه‌ای که از دید اسلام در این زمینه خواهیم کرد به تحلیل مطالب بالا خواهیم پرداخت.

### انسان در اسلام

با توجه به آنچه در بخش گذشته درباره انسان و حوزه اراده و انتخابش از دیدگاه قرآن بررسی کرده بودیم، می‌توان به چند اصل اساسی رسید که هم اینک این چند اصل را به طور فشرده عنوان می‌کنیم. سعی می‌کنیم در طرح این اصول خط خود را طوری تعقیب کنیم که از کنار نقطه نظرهای اساسی مکتب فوق‌الذکر عبور کنیم، تا ریشه‌های مسائل موردنظر روشن گردد:

#### ۱- ماهیت انسان (آنچه دارد و آنچه باید خود بسازد)

انسان دارای ماهیت و طبیعتی عمومی است که بر آن طبیعت زاده شده: دارای سرشت خاکی و ملکوتی، دارای تمایلات، نهادها، استعدادها و کشش‌هایی است اما ماهیت خاص خود را باید در سایه کوشش و اراده شخصی بسازد. تمایلات و استعدادها، همه آمادگی‌ها و زمینه‌هایی است و گرنه خود اوست که باید از این استعدادها بهره گیرد و «ماهیت و چگونگی» خویش را بسازد.

۱. مگسها، ص ۶۵.

### ۲- آزادی انسان و تقدیر الهی

انسان آزاد و صاحب‌اختیار است اما این آزادی را خدا به او داده است و به قول بعضی از نویسندگان معاصر: «انسان محکوم به آزادی است». هیچ مکتبی نمی‌گوید که این آزادی را انسان خودش به خویشتن داده است بلکه همه می‌گویند به او داده شده و از جای دیگر بر او تحمیل شده است. اکنون که چنین است، چرا این افاضه از طرف خدا نباشد،<sup>۱</sup> و چرا آن را موهبت الهی ندانیم.

آنچه درخور دقت خاص است همین‌جاست که ممکن است تصور شود اعتقاد به آفرینش، یعنی اعتقاد به طرح جبری پیش‌ساخته برای انسان و در نتیجه سلب آزادی و اراده او. با آن‌که در جهان‌بینی الهی دانسته‌ایم که اگر جبری الهی در مورد انسان وجود داشته باشد، جبر در «داشتن اختیار و آزادی» است و اگر تقدیر و مشیتی هم از طرف پروردگار وجود دارد این است که انسان باید با «آگاهی و آزادی»، «خود» انتخاب کند. اگر بر علم خدا درباره انسان چیزی گذشته، همان است که آدمی بتواند با عمل ارادی و با آزادی خود «انتخاب» کند. پس لازمه مشیت الهی «حریت» انسان است، نه «محکومیت» او.

### ۳- حوزه انتخاب و نقش هدایت

دانستیم که کشش‌های فطری و هدایت الهی و حتی شرایط محیط، در حوزه انتخاب و آزادی انسان نقش دارند،<sup>۲</sup> اما نه نقش جبری، بلکه صرفاً نقش ایجاد تمایل و روشن‌گری. در هر حال، این اراده آزاد انسان است که باید به این تمایلات شکل دهد و آن‌ها را تعدیل کند، یا با تشخیص و بصیرت از

۱. انا عرضنا الامانة على ...

۲. به بندهای ۳، ۴ و ۵ ذیل عنوان «حوزه انتخاب و اراده انسان» مراجعه کنید.

هدایت‌ها بهره‌گیر و بالخصوص در بند ۶ همان بحث یادآوری شد که وحی الهی، هدایتی است روشن‌گر و بصیرت‌افزا و رهگشا، و لطفی است از طرف خدا که انسان را در تلاش خود برای یافتن راه رهنمایی می‌کند.

#### ۴- هدف‌داری انسان

از پیش بحث شد که جهان آفرینش بی‌هدف و بیهوده نیست. انسان و زندگانی او هم نمی‌تواند بی‌هدف باشد. هدف از آفرینش انسان سیر تکاملی او در همه ابعاد وجودی است و بارور شدن و شکوفا شدن او و سرانجام سیر به سوی کمال مطلق. (به همان ترتیب که قبلاً خوانده‌ایم)

#### ۵- انسان مسؤل

و این خود انسان است که مسؤل ساختن خود و ساختن محیط است، اما مسؤل در برابر چه کسی؟ برخی مکتب‌ها در این زمینه توضیحی ندارند، چون و رای انسان، شعوری و مقام بازخواست‌کننده‌ای نیست. اما در اسلام، هم مسؤلیت هست و هم این مسؤلیت در برابر قدرت عظیم، حکیم و آگاهی که جداً بازخواست می‌کند و عکس‌العمل نشان می‌دهد:

«و لتسئلن عما کنتم تعملون . . .» یعنی «مسئلاً در برابر آنچه می‌کنید مسؤل هستید»<sup>۱</sup>

و اتفاقاً این چنین مسؤلیتی می‌تواند بردی عظیم داشته باشد و کشش و انگیزه ایجاد کند.<sup>۲</sup>

۱. (سوره نحل - آیه ۹۳).

۲. در مورد مسؤلیت آیات فراوانی است، از جمله: تالله لتسئلن عما کنتم تفترون (سوره نحل - آیه ۵۶) و قفوههم انهم مسئولون . . . (سوره صافات - آیه ۲۴۰) لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون (سوره انبیاء - آیه ۲۳).

#### ۶- مراقبت و اضطراب

انسان تربیت شده اسلامی دارای مراقبت و به عبارت دیگر «اضطراب» است زیرا مسؤل انتخاب راه است. چون مسؤل سقوط و انحطاط یا نجات و فلاح خود و جامعه است. چون هر عملش می‌ماند و بازده دارد. چون انتخابش سرنوشت‌ساز است.<sup>۱</sup> و همین اضطراب و مراقبت، حساب‌گری و سازندگی بیشتری به همراه خواهد داشت که در انتخاب او اثر می‌گذارد.

#### ۷- انسان بی‌پناه نیست

در اسلام مختار بودن انسان به معنی بی‌پناهی و به خود و نهادگی او نیست. انسان حمایت می‌شود، مورد مهر و لطف الهی است، راهنمایی می‌شود، اگر براستی حرکت را آغاز کرد و تلاش نمود، توفیق و امداد الهی می‌رسد،<sup>۲</sup> تنها نمی‌ماند. خدا با اوست<sup>۳</sup> گویی همه‌چیز با اوست، اگر به‌راستی با او پیوند برقرار کرد دریچه‌های روشن‌بینی و توان و نیرو به روی او باز می‌شود،<sup>۴</sup> دلگرم و پرشور و بانشاط می‌گردد:

#### ۸- اتکاء به نفس و بیم و امید

و بدین ترتیب، در اسلام «یأس» به‌صورتی خاص مطرح است، به عمل دیگران نباید تکیه کند،<sup>۵</sup> موقعیت خانوادگی و فرزند و مال باعث نجات او

۱. به بندهای ۷ و ۸ ذیل عنوان «حوزه انتخاب و اراده انسان» مراجعه شود.

۲. والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سلنا و ان الله لمع المحسنین (سوره عنکبوت - آیه ۶۹).

۳. و نحن اقرب الیه من جبل الوریث (سوره ق - آیه ۱۶).

۴. و لانتهنوا و لانحننوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین (سوره آل عمران - آیه ۱۳۹).

۵. و لاتترؤزرة و زراخری (سوره فاطر - آیه ۱۸، سوره اسراء - آیه ۱۵، سوره انعام - آیه ۱۶۴).

نیست،<sup>۱</sup> «خودی» او به «خود» او ساخته می‌شود، به عمل خود باید متکی باشد ...

بنابراین در انسان آمیزه‌ای است از «خوف و رجا»،<sup>۲</sup> «وحشت و امید»، «اضطراب و شوق»، ترسی که او را از انتخاب راه خطا بازدارد و از افتادن در گرداب‌های فساد و گناه مانع شود، نه ترسی که او را از پای درآورد و دریچه‌های امید را ببندد و او را به عطلت و بی‌حرکتی بکشانند. امیدی که او را در طریق عمل نیروبخش و توان‌آفرین باشد، نه امیدی که مغرور کند و خودکامه سازد یا اتکایی بار آورد و تنبل سازد.

### انسان از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک

از آن‌جا که براساس این اندیشه فلسفی، از طرفی جامعه اصالت دارد و انسان در جامعه بررسی می‌شود، و از طرفی قوانین تحول جامعه از قانون دیالکتیک حاکم بر طبیعت سرچشمه می‌گیرد، ناگزیر برای آشنایی با بینش فلسفی این مکتب درباره انسان باید پایه‌ها و اصول «ماتریالیسم دیالکتیک» را در طبیعت و جامعه مورد توجه قرار داد. در این‌جا نیز ابتدا از منابع رهبران و متفکران این مکتب عباراتی نقل می‌کنیم، سپس در حوزه این اصول به بررسی نظر اسلام می‌پردازیم.

۱- طبیعت عبارت از تعدادی اشیاء و امور روی هم انباشته یا حوادثی از هم گسیخته نیست بلکه مجموعه‌ای است به هم پیوسته. هیچ یک از

۱. یوم لاینفع مال و لاینون، الامن اتی الله بقلب سلیم. (سوره شعراء - آیه ۸۹).

۲. ... ولا تياسوا من روح الله انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون (سوره يوسف - آیه ۸۷).

- یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون (سوره زخرف - آیه ۶۸)

- تتجا فی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا (سوره سجده - آیه ۱۶)

پدیده‌های طبیعی در صورتی که جدا از دیگر حوادث طبیعی و محیطی در نظر گرفته شود قابل درک و بررسی نیست.<sup>۱</sup>

۲- طبیعت حالت سکون و استقرار ندارد بلکه در حال حرکت و تغییر همیشگی است. چیزی پدید می‌آید و تغییر و تکامل پیدا می‌کند و چیز دیگری نابود می‌شود.<sup>۲</sup>

۳- حرکت تطور اشیاء، حرکت رشد ساده‌ای نیست بلکه تطوری است که در آن تغییرات کمی اندک و پنهان، به تغییرات آشکار و اساسی کیفی بدل می‌شود، آن هم نه تدریجی بلکه سریع و به‌صورت جهش. این تطورات جبری و ضروری است و این حرکت تطور، یک حرکت دایره‌ای و تکرار ساده یک امر نیست، بلکه حرکت رو به جلو و انتقال از حالت کیفی قدیم به حالت کیفی جدید و از پست به اعلی است.<sup>۳</sup>

۴- همه اشیاء و حوادث طبیعی حاوی تضاد داخلی هستند و «تز» قبلی با «آنتی‌تز» متولد شده از او، در جدال است و از آن «سن‌تز»ی نوین متولد می‌شود که به نوبه خود با «آنتی‌تز»ی دیگر که از درون او سرچشمه می‌گیرد به جدال بر می‌خیزد و بدین سان راه تکامل هموار می‌شود. بنابراین همه تطورات از این تضاد درونی ماده سرچشمه می‌گیرد.

حال نوبت به انسان و جامعه و تفسیر تاریخ از نظر این مکتب می‌رسد:

۱- فرد انسان موجودی است مادی و طبیعی که مغز و سلسله اعصابش تکامل پیدا کرده است و به واسطه این تکامل مادی، قدرت فراگیری و تشخیصی برتر از دیگر حیوانات به دست آورده است.

۱. فلسفه مادی دیالکتیک و نظریه مادی تاریخ از کتاب «استالین».

۲. همان کتاب، ص ۲۸-۲۷.

۳. همان.

جامعه اصالت دارد و فرد انسان موجودی ناتوان است که در تمام کوشش‌ها شکست می‌خورد و این جامعه است که می‌تواند انسان را صاحب اراده کند. انسان منهای جامعه پر است از اشتباه و در آستانه نیستی و انهدام.

۲- چون جهان مادی به صورت مستقل و جدا از ادراک و فکر مردم وجود دارد - با آن که ادراک و فکر انعکاس جهان مادی است - پس زندگی مادی جامعه، با وجود مادی جامعه، عنصر مقدم است و حیات عقلی جامعه عنصر ثانوی و مشتق از آن.

۳- زندگی مادی جامعه، وسایل تولید و شیوه تولید است که در مراحل مختلف تحول جامعه این ابزار و شیوه تولید مختلف است. مردم در نظام اشتراکی اولیه یک شیوه تولید دارند و در نظام برده‌داری روش دیگر و در نظام فئودالی روشی و ابزاری دیگر. براساس این روش‌های تولید، نظام اجتماعی مردم و زندگی عقلی و آراء و نظریات و مؤسسات سیاسی آنان نیز در تغییر است.

۴ - بدین ترتیب عامل اصلی محرک تاریخ «تغییر ابزار و شیوه تولید» است. با «روابط تولیدی قدیم» تضاد ایجاد می‌کند و این درگیری و تضاد موجب تغییر روابط تولیدی خواهد شد: تولید اقتصادی و ساختمان اجتماعی که جبراً از آن به وجود می‌آید، در هر دوره تاریخی، اساس تاریخ سیاسی و فکری آن دوره را تشکیل می‌دهد در نتیجه، از زمانی که مالکیت بر زمین جایگزین نظام اشتراکی اولیه گشت، تاریخ عبارت شد از تاریخ مبارزه بین طبقات، طبقات استثمارزده و استثمارگر، طبقات حاکم و محکوم و این مبارزه و تضاد مراحل مختلف تکامل جامعه را به وجود می‌آورد.

۵- در بینش تاریخی این مکتب، تاریخ پنج دوره دارد، که به ترتیب جبراً یکی پس از دیگری جایگزین هم خواهند شد و آن‌ها عبارتند از: دوره

اشتراکی اولیه - برده‌داری - فئودالی - سرمایه‌داری - و بالاخره سوسیالیسم که به کمونیسم منتهی خواهد شد.

۶- در مورد نقش آراء و افکار جدید در تحول جامعه چنین می‌خوانیم: افکار و نظریات اجتماعی جدید تنها هنگامی پدید می‌آیند که تحول زندگی مادی جامعه وظایف تازه‌ای در برابر جامعه به وجود آورده باشد، اما همین که به وجود آمدند به قدرت مهم طراز اول تبدیل می‌شوند که انجام وظایف تازه‌ای را که تحول زندگی مادی جامعه ایجاب کرده است تسهیل می‌کند و پیشرفت جامعه را میسر می‌سازد. چون عامل ایجاد کننده هر تغییر «تضاد» است، باید «تضاد» داخل یک جامعه را تشدید کرد تا حل آن مطرح شود. تشدید تضاد، افکار و نظریات تازه‌ای به وجود می‌آورد که به حل آن کمک می‌کند.

### نظر اسلام

در مورد چهار بند اول بحث، در مباحث گذشته کتاب به تفصیل سخن رفته است و در اینجا برای حفظ نظم مطالب به اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱- نظم و پیوستگی و هماهنگی جهان طبیعت و ارتباط دقیق و حساب شده بین همه عناصر طبیعت و پدیده‌های آن قطعی است. بدین ترتیب شناسایی دقیق و همه‌جانبه هر پدیده طبیعی بدون شناسایی همه عناصر تشکیل دهنده آن و همه علل و عوامل مؤثر در آن و همچنین بدون شناسایی روابط و آثار و روند حرکت تکاملی آن میسر نخواهد بود.

۲- این پدیده‌های طبیعی در حال حرکت هستند، به طور دائم، بی‌وقفه، بدون ثبات و استقرار. رکود و سکون در هیچ عنصر مادی یا پدیده طبیعی وجود ندارد. تغییر، تکامل، تبدیل، رشد، ضعف و نقصان، مرگ و زندگی،

و بالاخره دگرگونی به صورت‌های گوناگون، سنت قطعی حاکم بر ماده است.

۳- در مجموع این حرکت تکاملی و رو به پیش است و هدف‌دار و حساب‌شده و منظم. حاصل سیر عمومی جهان و پدیده‌های آن، نوآوری‌ها، رشد و دست و پنجه نرم کردن با عوامل ضد تکاملی و آفات و موانع کار است و بهره‌گیری از عوامل مثبت برای بهسازی و سیر تکاملی.

۴- حاصل این دگرگونی و حرکت، خواص و آثار و قوانینی است که در ماده و طبیعت گذارده شده؛ در درون هر شیئی مادی، در خارج از او، در روابطش با دیگر پدیده‌ها، به صورت تضاد و درگیری، یا همسان‌سازی و التیام یا حفظ موجودیت خود و افزایش و رشد دادن آن. و مجموع این قوانین و روابط، سنت‌های الهی است، طرح خلقت و حاصل مشیت حکیمانه خدا است. این سنت‌ها، قاطع و بی‌تزلزل، در طبیعت و در جامعه - چنان‌چه خواهیم دید - جاری است.

از این پس به بخش عمده بحث می‌رسیم که مربوط به انسان و جامعه است و نظر اسلام را در این مورد چنین می‌گوئیم:

۱- آزاد از جبر مادی: انسان جزئی است از طبیعت، دارای خواص مادی و طبیعی اما تکامل یافته، بدان حد که شایسته افاضه «روح الهی» و ارزش «فوق طبیعی» شده است که در پرتو آن به «اراده آزاد» و قدرت آگاهی و مسئولیت دست یافته است و همین موهبت، او را نه تنها اسیر و محکوم ماده یا هر پدیده مادی و رابطه تولیدی نکرده، بلکه شایسته حاکمیت و تسلط بر طبیعت و دگرگون ساختن پدیده‌ها و روابط مادی نموده است.

۲- اصالت آمیخته فرد و جامعه: انسان آمیزه‌ای است از موجودی مستقل که در عین حال مرتبط با جامعه است، بنابراین فرد، محکوم جامعه نیست

بدان گونه که اراده شخصی و حق آزادی و انتخاب نداشته باشد و مسیر او را تنها جامعه و تاریخ مشخص سازد. در عین حال فرد را نمی‌توان جدای از جامعه دانست.

۳- منشأ حیات عقلی و ذهنی انسان: از آن‌جا که همه موجودیت انسان، نتیجه مستقیم تکامل ماده نیست، حیات عقلی و ذهنی و فکری انسان هم نمی‌تواند صرفاً ملهم و مشتق از ماده و روابط تولید مادی جامعه باشد. با وجود این، چون در بستر ماده مستقر شده و از گریبان ماده سر درآورده است، نمی‌تواند از شرایط طبیعی، جغرافیایی، فیزیکی و روابط مادی جامعه متأثر نباشد.

۴- تضاد درونی انسان: تضادی که در درون انسان است، تضاد بین جاذبه‌های مادی (خاستگاه انسان) و سائقه‌های ملکوتی (افاضه ماورایی) است. انسان آگاه و آزاد باید از این تضاد بهره گیرد و با تعدیل و هدایت این سائقه‌ها در طریق تکامل خود و بهسازی محیط و تحرک و سازندگی تاریخ گام بردارد.

\*\*\*

چهار بند پایان بحثی که از ماتریالیسم دیالکتیک نقل کردیم مستقیماً درباره بینش تاریخی این مکتب بود. از این رو باید دید که در بینش اسلامی، تاریخ و عوامل سازنده و محرک آن چیست؟ در این زمینه بحثی گسترده خواهیم داشت.



تاریخ در بینش اسلامی

ما اقوامی از گذشتگان را نابود کردیم «چون ستم در بین آنان ریشه دواینده بود» [و روابط اجتماعی آنان ظالمانه گشته بود]<sup>۱</sup>

اگر مردم دیار، ایمان آورند و «تقوی داشته باشند»، ما برکت آسمان‌ها و زمین را به روی آنان می‌گشائیم.<sup>۲</sup>

در سوره فاطر آیه ۴۱ به بعد، سخن از مردمی است که در برابر دعوت پیامبران و حق خواهان ایستادگی می‌کنند و با خودکامگی و غرور و تکبر در صدد بسط قدرت و جلب منافع خویش هستند و از هیچ‌گونه فریب‌کاری و حيله‌گری دست‌بردار نیستند. به دنبال آن می‌فرماید:

«... فریب‌کاری‌ها، سرانجام دامن خود فریب‌کاران را می‌گیرد» و اینان مگر سرنوشتی غیر از سرنوشت پیشینیان را انتظار دارند. هیچ‌گاه سنت خدا تغییر نمی‌کند، آری، در سنت الهی هیچ‌گونه دگرگونی نخواهی یافت. چرا در زمین سیر و سیاحت نمی‌کنند تا سرانجام کسانی را که پیش از آنان بودند، بنگرند، با آن‌که آنان دارای قدرت و شوکتی بیشتر بودند ...»  
در آیات ۱۲۶ تا ۱۴۲ سوره آل عمران ابتدا چنین می‌گوید:

«پیش از شما سنت‌هایی در بین مردم اجرا شده، در زمین سیاحت کنید تا با این سنت‌ها آشنا گردید.»

به دنبال آن می‌خوانیم: «پس سستی نکنید و نگران نباشید، شما برتر خواهید بود، اگر ایمان داشته باشید، و این صحنه‌های تاریخی و دگرگونی‌های روزگاران است که دست به دست اقوام و امت‌ها می‌چرخد، باید آزموده شوید و مردم باایمان از ریاکاران بازشناخته شوند و صف مردم فداکار و مبارز از مردم فرومایه و زبون جدا گردد ...»

۱. سوره بونس - آیه ۱۳.

۲. سوره اعراف - آیه ۹۶.

برای آن‌که با بینش اسلام درباره تحولات تاریخی و عوامل سازنده آن آشنا گردیم، توجه به چند مطلب لازم است:

### قرآن به سنت‌های تاریخ توجه می‌دهد

قبلاً دانستیم که تحولات پدیده‌های طبیعی تابع قوانین و علل و عوامل و در یک کلمه «سنت‌ها» پی است که در طبیعت قرار داده شده است و اسلام بر وجود این قوانین و روابط علمی تأکید فراوان دارد.

براساس بینش اسلام، در «جامعه» نیز قوانین خاصی وجود دارد، یعنی دگرگونی‌های اجتماعی نیز براساس «سنت‌ها» پی است. رشد و سقوط ملت‌ها، قدرت و ناتوانی آنان، سلطه گروه‌های خاص و صلاح و فساد جامعه و ... همه تابع قوانینی در همان جامعه و در روابطش با جوامع دیگر است. بدین ترتیب، حوادث تاریخی، بی‌اساس و تصادفی نیست. تابع جبری کوریا تقدیری بی‌حساب هم نیست. همه چیز در جامعه قانون دارد - همان‌گونه که در طبیعت.

این «قوانین و سنت‌های اجتماعی» هم خودبه‌خودی یا جبری درونی در جامعه نیست بلکه همه آن‌ها طرح خلقت و «سنن الهی» است. اینک چند نمونه از این سنت‌ها که در قرآن بدان اشاره شده است یادآوری می‌شود تا سرانجام ببینیم نقش اراده انسان در حوزه این سنت‌ها چگونه است.

و بالاخره از مجموع آیات استفاده می‌شود که این هدفداری و پایداری و فداکاری و پرهیز از خودخواهی‌ها و پستی‌ها و زبونی‌هاست که باعث دگرگونی تاریخی یک امت می‌شود، و این از همان سنت‌هایی است که در بین مردم اجرا شده است.

از آیات ۷۰ تا ۷۷ سوره اسراء استفاده می‌کنیم که:

اقوام و امت‌ها در سایه «رهبر»ها و رهبری‌ها از یکدیگر مشخص می‌گردند. دیگر این که ثبات در برنامه و هدف (اصالت ایدئولوژیک) لازم است. اگر قومی با رهبران سخت‌کوش و مخلص و فداکارشان درافتند و آن‌ها را از جامعه خود طرد کنند تا به فساد و سودپرستی‌های خود ادامه دهند، چنین قومی مهلت چندانی نخواهد یافت. سپس می‌خوانیم که: «این سنتی است که در مورد فرستادگان پیشین هم اجرا کرده‌ایم»

از آیه ۱۶ سوره اسراء چنین استفاده می‌کنیم که:

هنگامی که بناست سرزمینی نابود شود سودپرستان عیاش آن جامعه، هوسرانی و فساد راه می‌اندازند. آنگاه فرمان قطعی خدا در مورد مردم فاسد و فرومایه‌ای که گرفتار زراندوزانِ عشرت‌طلب گشته‌اند می‌رسد و این سرزمین زیور و گشته و مردمش نابود می‌شوند.

و نیز در سوره الفجر، آیات ۵ تا ۱۳ می‌خوانیم که:

آیا ندیدی خدا با قوم «عاد» چه کرد؟ مردم سرزمین «ارم» که قدرت فراوان داشتند، آن‌چنان شوکتی که در دیگر سرزمین‌ها نظیر نداشت. و آیا قوم ثمود را ندیدی، همانان که دل صخره‌ها را می‌شکافتند و برای خویش کاخ‌ها برمی‌افراشتند، و فرعون که قدرت و سپاه فراوان داشت، همانان که در سرزمین‌ها سر به طغیان و سرکشی و ستم گذاردند و در آن فساد بسیار

کردند و خدا تازیانه عذاب را بر آنان نواخت. آری خدا در کمینگاه ستمکاران است.

این‌ها فقط نمونه‌ای بود از موارد فراوانی که قرآن به سنت‌های تاریخی اشاره می‌کند.

### طغیان تمایلات و انگیزه‌ها

از پیش با انسان به تفصیل آشنا شده‌ایم: دارای سرشت خاکی و الهی، دارای تمایلات گوناگون، انگیزه‌ها و سائقه‌ها و مسئول هدایت و تعدیل این تمایلات. با طغیان و افراط در این تمایلات هم کم‌وبیش آشنا شده‌ایم که چگونه ممکن است سودجویی، جاه‌طلبی، خودخواهی، شهوت‌پرستی و قدرت‌طلبی، آتش افروز گردد و موجب تباهی و سقوط فرد و جامعه شود.<sup>۱</sup> قرآن از این گونه افراد و گروه‌ها به «مترفین»، «مفسدین»، «ظالمین»، «فاسقین»، «مستکبرین» و بالاخره «طاغوت» و «ملا» تعبیر می‌کند که اینان همیشه در طول تاریخ، در هر گونه شرایط اقتصادی، برای جلب مطامع و منافع خود، برای بسط سلطه و حاکمیت خویش، برای بهره‌وری از حاصل کار دیگران و برای استثمار و استعباد دیگران دست به کار می‌شوند و در این راه با زور، حيله، تهدید، دروغ، تطمیع، تخدیر، ایجاد تفرقه و ظلم و فساد پیش می‌روند تا به هدف‌های شوم خود برسند. در این شرایط، فکر و فرهنگ و اندیشه‌هایی بر توده مردم تحمیل می‌شود که زمینه را برای استقرار حاکمیت و بسط مظالم طاغوت‌ها فراهم سازد.

خرافات، کج‌فکری‌ها، بت‌پرستی، سنت‌های پوسیده، خدایان کهنه و نو، بار دیگر احیا می‌گردند تا فکر مردم از رشد و تحرک و اندیشه صحیح باز

۱. به بحث انسان قسمت تعدیل تمایلات مراجعه شود.

ایستد و زمینه استثمار و توجیه آن جایگزین گردد. چه بسیار جنگ‌ها که برافروخته شعله‌های آرزو و حرص و سودپرستی طاغوت‌ها است و چه بسیار ویرانی‌ها و نابسامانی‌ها، کشتارها و اختناق‌ها که حاصل جاه‌پرستی است. قرآن منشأ بسیاری از دگرگونی‌های ویرانگر تاریخ را طغیانگری و عمل تجاوزکارانه و فساد انسان‌ها می‌داند:

از آیه ۲۰۴ سوره بقره استفاده می‌کنیم که: «آن کس که گرفتار جاه‌دوستی ناروا شده است، وقتی قدرتی در جامعه به دست می‌آورد، کوشش می‌کند تا فساد کند و تولید کشاورزی را از بین ببرد و نسلی را ضایع و نابود نماید.» در سوره مائده آیات ۶۷ به بعد آمده است: «سخن از مردمی است که در اثر طغیان و انکار حقایق، به سرعت دست به گناه و تجاوز می‌زنند و آتش جنگ برمی‌افروزند و ترویج فساد می‌کنند.» و در سوره قصص آیه ۵ به بعد می‌خوانیم که:

«فرعون در زمین برتری جویی کرد و مردم را دسته دسته ساخت و جامعه طبقاتی به وجود آورد. گروهی از آنان را خوار و ضعیف کرد، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده نگاه می‌داشت. وی از فسادانگیزان بود.» همچنین در آیه ۵۴ سوره زخرف درباره فرعون چنین آمده است: «او قوم خود را خوار و زبون ساخت تا او را اطاعت کنند، آنان مردمی تبه‌کار بودند.»

آیه ۲۷ سوره نساء نیز چنین می‌فرماید:

«و آنان که از شهوات خود پیروی می‌کنند، می‌خواهند شما را به انحراف و سقوط بزرگی بکشانند.»

این‌ها نمونه‌ای است از آیاتی که نشان می‌دهد: این انسان‌ها هستند که در اثر پیروی بی‌حساب از تمایلات خود و عدم تعدیل و هدایت این تمایلات

این چنین آتش فتنه و فساد را برمی‌افروزند و باعث ایجاد حوادث شوم تاریخ می‌گردند.

### مسئله تضاد

در بینش اسلامی نسبت به توجیه دگرگونی‌های تاریخ، مسأله تضاد نقش مهمی دارد اما نه به معنی تنها عامل محرک تاریخ، آن هم نه تنها تضاد بین روابط تولیدی و ابزار تولید.

انسان در درون خود درگیر دو عامل متضاد است: وسوسه نفس و هدایت عقل. تمایلات حیوانی با نهادهای عالی در تضادند. شیطان که مظهر مجموع عوامل گمراه‌کننده و وسوسه‌گراست، در برابر انسان - یعنی جنبه الهی انسان - قرار دارد. حق و باطل در جامعه همیشه درگیر هستند. از سپیده‌دم تاریخ دو فرزند آدم که مظهر دو جناح انسان‌های تاریخ هستند با یکدیگر در ستیزند. یکی برای ارضاء شهوات خود، برای جلب منافع خویش، به خاطر حسادت و خودخواهی، دیگری را از پای درمی‌آورد و اولین کشتار و تجاوز به خاطر سودجویی و خودخواهی پا می‌گیرد. بالاخره افراد و گروه‌های استعمارگر، خودکامه، عیاش و متجاوز و به تعبیر قرآن: «مترف»، «طاغوت»، «مسرف» و «مفسد»، در برابر مصلحان، حق‌خواهان و عدالت‌دوستان قرار دارند و این درگیری به صورت‌های مختلف در سراسر تاریخ جریان دارد. اما باید مسائل زیر مورد توجه قرار گیرد که:

اولاً: ریشه این درگیری و موضع‌گیری جناح‌های زورگو و محروم، استثمارگر و استثمارزده، ظالم و مظلوم در وجود خود انسان‌ها است و این طغیان هوس‌ها و تمایلات درونی است که چنین موج آتش‌زایی برمی‌انگیزد. البته شرایط اجتماعی و محیطی نیز در این آتش‌افروزی یا جلوگیری از آن مؤثر است.

ثانیاً: حاصل تضاد و درگیری، چه در درون انسان و چه در طبقات جامعه، همیشه نفی یک جناح نیست بلکه در مواردی هم تعدیل و هدایت و حتی هماهنگ‌سازی است بدین توضیح که: در درون اگر مبارزه‌ای بین عقل و نفس است، حاصل مبارزه برای از بین بردن نفس نیست بلکه جهت مهار کردن و تعدیل آن است. اگر بین خواسته‌های مادی و تمایلات عالی انسانی درگیری است، حاصل یک مبارزه اصیل جهت ریشه‌کن کردن گرایش‌های طبیعی و مادی نیست، بدان‌گونه که آدمی دیگر گرد غذا و لباس و همسر نگردد، بلکه حاصل این مبارزه، «خودسازی» است. خودسازی بدان‌گونه که همه این انگیزه‌ها کنترل شود و تحت انضباط درآمد و با میانه‌روی - دور از اجحاف و زیاده‌روی - سازگار گردد. در جامعه نیز گاهی حاصل درگیری بین سودجوی متجاوز با محروم، ریشه‌کن کردن متجاوزان و طرد و نفی آن‌ها است، همان‌چنین که مسأله «قصاص»، «مبارزه»، «مجاهده» و «قتال» اسلامی بدان فرا می‌خوانند و گاهی هم «ارشاد»، «هدایت، تربیت و سازندگی» و بالاخره «امر به معروف و نهی از منکر» در سطوح مسالمت‌آمیز آن که منجر به بهسازی محیط و رام کردن و به راه آوردن فاسد و مجرم می‌شود. بنابراین نقش عوامل سازنده را هم نباید فراموش کرد.

### ضرورت تقویت نیروی مثبت تضاد و مقاومت در برابر فساد

در هر درگیری بی‌شک طرفی پیش می‌رود که نیرومندتر باشد. بنابراین اگر جناح «طاغوت و مترفین» نیرومندتر بود، ظلم و فساد حاکم است و مردم گرفتار زور و فشار و محرومیت. و اگر روزگاری جناح حق و عدالت قوی‌تر شد، عدالت اجتماعی حکمفرما می‌شود و زورگو و ستمگر طرد می‌گردد. تقویت جناح حق امری «ارادی» است و البته مشکل و پرمشقت:

«چرا در بین اقوام و ملت‌ها، مردمی «باغیرت و شرف» نباشند، تا در برابر تبهکاران زمین مقاومت کنند و آنان را از فساد باز دارند.»<sup>۱</sup>

«اگر خدا توسط گروهی از مردم، از تجاوز و ظلم گروهی دیگر دفاع و جلوگیری نکند فساد زمین را فرا می‌گیرد.»<sup>۲</sup>

ده‌ها آیه دیگر مربوط به ضرورت جهاد و کارزار با مفسدین، متجاوزین، جباران و خودکامگان موجود است. و آن همه وعده پیروزی که در سایه «صبر»، «مقاومت» و «استقامت» داده شده است، دلیل این مدعا است. بنابراین تنها تشدید تضاد و افزایش عوامل درگیری، باعث نزدیک‌تر شدن دگرگونی نمی‌شود بلکه بیداری ستم‌دیدگان و رشد و هدایت آنان و تقویت جناح عدالت‌جو، حق‌طلب و افزودن گرایش‌ها و انگیزه‌های مثبت هم می‌تواند به غلبه حق کمک کند.

### - آگاهی بر سنت‌های تاریخ، شناخت فرصت‌ها و استفاده انسانی از آنها

البته هرکس - در هر سطح از شعور اجتماعی و قدرت رهبری - نمی‌تواند سازنده تاریخ باشد. آگاهی بر «سنن تاریخی» و تیزبینی در شناخت بافت جوامع و تفسیر حوادث تاریخ و آشنایی با سرگذشت پیشینیان و روشن‌بینی نسبت به نهادها و گرایش‌ها و سنن و عوامل شکل‌دهنده هر جامعه لازم است تا اقدام‌ها، متناسب و به موقع انجام گیرد و بتواند ثمربخش باشد. از طرفی، علاوه بر آگاهی، هوش و درایت و کاردانی لازم برای بسیج افکار عمومی و سازمان‌دهی و رهبری و هدایت نیروهای مقاوم هم ضرورت دارد. همچنین ایمان، هدفداری، قدرت مقاومت و پایداری نیز از ضروریات است.

۱. سوره هود - آیه ۱۱۶.

۲. سوره بقره - آیه ۲۵۰.

از این رو می‌بینیم تاریخ، افراد یا گروه‌هایی معدود را نشان می‌دهد که این رسالت اجتماعی را به دوش می‌کشند و با خلق فکر و اندیشه‌های سازنده، با پایداری و وسعت روح و با قدرت فوق‌العاده رهبری راهی می‌گشایند و مردمی را بسیج می‌کنند و بالاخره دگرگونی‌های بزرگ در تاریخ یک ملت به وجود می‌آورند. آری تاریخ بشر، تاریخ انسان‌ها است که در آن، انسان‌های بزرگ و برجسته، نقشی برجسته دارند.

### نقش عظیم پیامبران در سازندگی تاریخ

بررسی تاریخ نهضت پیامبران نشان می‌دهد که آنان بیش از همه منشأ دگرگونی فکری و اصلاحی جامعه بودند و فرهنگ عدالت، انسانیت، نوع‌دوستی، برادری، برابری، خدمت به بشر، محبت، آزادی انسانی، صلح، طهارت، تقوی و دیگر فضایل انسانی و اجتماعی را همانان به بشر عرضه کردند.

از طرفی همانان بودند که پیش از همه و بیش از همه چهرهٔ ستمکاران، جباران، ریاکاران و خودخواهان را به مردم شناساندند و بسیج مردمی، جانبازی، فداکاری و مقاومت را تعلیم کردند. مبارزه با اسارت، ذلت و تلاش برای نجات و آزادی در سرلوحهٔ برنامهٔ آنان قرار داشت. در این آیات دقت کنید:

«و لقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت» یعنی: «در هر سرزمین پیامبری فرستادیم که دعوتش چنین بود: خدا را پرستش کنید و از طغیان و سرکشی و تسلیم در برابر طاغوت خودکامه دوری کنید.»<sup>۱</sup>

۱. سوره نحل - آیه ۳۸.

«ما پیامبران خود را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آنان کتاب و معیارهای سنجش حق و باطل فرو فرستادیم تا مردم عدالت را به پای دارند، و آهن را فرو فرستادیم (در اختیار مردم قرار دادیم) که سختی و استحکام فراوان دارد و برای مردم سودهایی دارد تا خدا بداند چه کسی (آماده کارزار و استفاده از سلاح در برابر ستمکاران است) و خدا و پیامبرش را نادیده یاری می‌کند. به راستی خدا توانا و پیروز است.»<sup>۱</sup>

### حضرت ابراهیم(ع)

از آن موقع که بشر توانسته آثاری مدون داشته باشد و یادگارهایی از تعلیم و فرهنگ مردمی را به خاطر بسپارد، ابراهیم به عنوان قهرمان توحید و یکتاپرستی و تلاش برای درهم کوبیدن بت و خرافه‌پرستی شناخته شده است. و همو است که در راه هدف خویش فداکاری و گذشت از جان و مال و فرزند را تعلیم کرد و اوست که با عنصر طغیان و خودخواهی یعنی «نمرود» درافتاد و سرانجام در راه مبارزه با بت و طاغوت به آتش افکنده شد و تا آخرین لحظه باز هم درس مقاومت و جانبازی آموخت و همین که نجات یافت باز هم به راه خویش ادامه داد و قدیمی‌ترین کانون توحید و یکتاپرستی، یعنی کعبه را بنیان نهاد و الهام‌بخش ادیان بزرگ توحیدی سامی در منطقه‌ای عظیم از جهان بود.

### حضرت موسی(ع)

تلاش موسی برای نجات قوم خود و مبارزهٔ وسیع وی با بردگی و زبونی و ایستادگی او در برابر خداوندان زروزور و مجسمه‌های طغیان و جاه‌پرستی، تاریخ مبارزات مردمی و نهضت‌های انسانی را بارور ساخته است.

۱. سوره حدید - آیه ۲۵ و ۲۶.

«به طرف فرعون حرکت کنید که او طغیان کرده است ... به سوی فرعون بشتابید و بگویید، ما فرستادگان پروردگارت هستیم، پس بنی اسرائیل را با ما بفرست (و آنان را آزاد کن) و دست از آزار و شکنجه آنان بردار.»<sup>۱</sup>

«موسی و برادرش هارون را با آیات و معجزه آشکاری به سوی فرعون و دارودسته‌اش فرستادیم، آنان گرفتار تکبر و غرور بودند و افرادی خودخواه و برتری‌جو، و چنین گفتند: آیا به دو بشر که همانند ما هستند ایمان آوریم، با آن‌که قوم آنان بردگان ما هستند و طوق عبودیت ما را به گردن گرفته‌اند.»<sup>۲</sup>

در برابر دعوت موسی، بازار تهمت و تهدید و تخدیر افکار داغ بود:

«جز دسته‌ای از قوم موسی، کسی به او ایمان نیاورد، چون از فرعون و هوادارانش می‌ترسیدند که آنان را شکنجه نمایند و علیه ایشان توطئه‌ای راه اندازند. به راستی فرعون در زمین خودخواه و تجاوزکار بود.»<sup>۳</sup>

«وقتی موسی دین حق را از جانب ما برای آنان آورد گفتند: پسران کسانی را که به او ایمان آورده‌اند، بکشید و زانانشان را باقی گذارید. حیلۀ کافران جز بر باد نیست. فرعون گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او هر چه می‌خواهد خدای خویش را بخواند. من می‌ترسم دین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد و فتنه و آشوبی بپا کند. موسی گفت: من به خدای خود و خدای شما از هر متکبر خودخواهی که به روز بازپسین ایمان ندارد، پناه می‌برم.»<sup>۴</sup>

«فرعون در بین قوم خود ندا در داد که ای مردم! آیا حکومت مصر در اختیار من نیست و این همه جویبارها از زیر کاخ‌های من حرکت نمی‌کند؟ آیا من بهترم یا این خوار و بی‌مقدار؟ اگر راست می‌گوید: چرا بر او زیورآلات و دستبندهای طلا فرو نیفتاده، یا فرشتگان در خدمت او نیامده‌اند.»<sup>۱</sup>

«فرعون به موسی گفت: اگر جز من خدایی برای خود بگیری، تو را جزو زندانیان می‌کنم.»<sup>۲</sup>

اما موسی همچنان پایداری کرد و از دعوت و مبارزه خود دست بر نداشت و به یاران خود در برابر این همه تهدیدها و سختگیری‌ها چنین گفت: «از خدا کمک جویید و پایداری کنید. زمین مال خداست، به هر یک از بندگان خود که بخواهد واگذار کند و سرانجام پیروزی برای پرهیزکاران است.»<sup>۳</sup>

و گاهی چنین نوید می‌داد که: «امید است پروردگار شما، دشمنان شما را از زمین ریشه‌کن کند و شما را در زمین جایگزین کرده و قدرت و شوکتی بخشد تا ببیند شما چگونه عمل می‌کنید.»<sup>۴</sup>

و می‌دانیم که سرانجام موسی (ع) قوم را نجات می‌دهد و دشمن با همه‌جا و جلال و قدرت و شوکتش نابود می‌شود و این نهضت سرآغاز حوادث تاریخی فراوانی می‌گردد. و بدین‌سان فصلی از تاریخ ساخته می‌شود.

۱. سوره زخرف - آیات ۵۱ الی ۵۴.

۲. سوره شعراء - آیه ۲۸.

۳. سوره اعراف - آیه ۱۲۵.

۴. سوره اعراف - آیه ۱۲۶.

۱. سوره طه - آیات ۴۵ به بعد.

۲. سوره مؤمنون - آیات ۴۷ الی ۵۰.

۳. سوره بونس - آیه ۸۳ و ۸۴.

۴. سوره مؤمن - آیه ۲۶ و ۲۷.

**حضرت عیسی (ع)**

نزدیک دو هزار سال است که عیسی (ع) به عنوان نجات‌دهنده و پیام‌آور عدل و محبت در تاریخ شناخته شده است. وی درست در دل خودخواهی‌ها، جنگ‌افروزی‌ها، زراندوزی‌ها، رقابت‌ها، هجوم و کشتارهای رومیان به‌پا خاست. در اوج سودجویی و فریب‌کاری و خرافه‌پردازی گردانندگان نالایق کنیسه‌ها. در آن هنگام که حاملین فرامین الهی و پیشوایان دینی، خود دچار رقابت، پیامبرکشی، حيله و تزویر، رباخواری و رباکاری شده بودند عیسی برمی‌خیزد و با مفاسد زمان خود درمی‌افتد و دین موسی را که گرفتار تحریف و سوءتفسیر شده بود، اصلاح و تجدید می‌کند و به صلاح و پاکی، انسان‌دوستی، محبت و خدمت فرا می‌خواند و خود در کمال سادگی و وارستگی زندگی می‌گذراند و با پایمردی و پشتکار به دعوت خود ادامه می‌دهد و در این راه تا پای جان هم پیش می‌رود.

این دعوت موجی عظیم در فرهنگ اخلاق و بشردوستی در طی قرون، در بخش عظیمی از جهان، به‌وجود می‌آورد و منشأ حرکت‌ها و دگرگونی‌های تاریخ‌ساز می‌شود. تاریخ مسیحیت و کلیسا پر است از حوادث و امواج زیبا و زشتی که آفریده است، زیبایی‌ها که حاصل بهره‌گیری بی‌شائبه از دعوت نجات‌بخش عیسی بود، و زشتی‌ها که حاصل سوءاستفاده و سوءتفسیر و تحریف و انحراف از روح تعلیم و دعوت آن حضرت تا نوبت به عظیم‌ترین و بارورترین نهضت الهی، یعنی دعوت اسلامی، رسید که در این باره مستقلاً در پایان این بحث سخن خواهیم گفت.

**نهضت انبیاء در پرتو وحی**

بی‌شک هر بار دعوت پیامبران در موقعیتی بسیار مناسب آغاز می‌شود. در اوج بی‌عدالتی‌ها، کج‌فکری‌ها، تبعیض‌ها، گمراهی‌ها، اختلاف‌ها و اغفال‌ها

و این چنین محیطی یک حرکت اصلاحی را ایجاب می‌کرد تا از دل تاریکی‌ها فروغ هدایت و صلاح بدرخشد و اوضاع در سایه یک جنبش اصیل فکری و اجتماعی دگرگون گردد، اما این حرکت با فرمان وحی الهی آغاز گردید.

درست است که موسی (ع) از دوران جوانی، از ذلت و اسارت قوم به شدت ناراحت بود و تمرکز قدرت و ثروت را در یک طرف و فقر و بردگی و رنج و شکنجه را در طرف دیگر لمس می‌کرد اما هیچ‌گونه طرحی برای اقدام و اصلاح نداشت. حتی در برخوردی که با یکی از افراد دشمن داشت و او را از پای درآورد، چون خطر توطئه علیه جان او بود، شهر را با اضطراب ترک کرد و نگران و وحشت‌زده خود را نجات داد. اما سال‌ها بعد همین موسی وقتی به پیامبری مبعوث شد و وحی الهی، او را فرمان بسیج داد، به قلب همین شهر بازگشت و یکسره به سوی فرعون، دشمن نیرومند و خطرناک خود و قومش، حرکت کرد و از او خواست تا دست از آزار قوم بردارد و این مردم به بند کشیده را آزاد کند، و ماجراها آغاز شد.

پیامبر اسلام تا چهل سالگی در بین مردمی جاهل و گرفتار انواع نامردمی‌ها و ظلم‌ها به‌سر می‌برد و ذهن پاک و روشنش، فساد و سقوط جامعه را می‌دید و از آن رنج می‌برد و خود به هیچ‌وجه با آلودگی‌های محیط دمساز نمی‌شد و حتی سعی داشت گاه و بی‌گاه برای جلوگیری از تعدی<sup>۱</sup> و رفع اختلاف‌ها<sup>۲</sup> اقدامی کند. اما هیچ‌گونه دعوت و جنبش اصلاحی اجتماعی نداشت تا ماجرای بعث کوه حرا و وحی الهی، راهی به سوی او گشود و نهضت اسلامی آغاز شد.

۱. شرکت در ماجرای حلف‌الفضول.

۲. داستان نصب حجرالاسود.



پس «وحی» الهی، دستمایه و پشتوانه اصلی دعوت پیامبران بود. وحی چیست و آثار آن کدام است؟

### درباره وحی

وحی پیامبران نوعی آگاهی برتر، بی‌شائبه و مستقیم و روشن از حقایق جهان و ارزش‌ها و هدف‌های متعالی زندگی انسانی است که با افاضه خاص الهی بر انسانی پاک و برگزیده پیدا می‌شود.

وحی، نه از نوع درک و شعور و دریافت‌های معمولی است که از طریق حواس و با مشاهده و تجربه در طبیعت پیدا می‌شود، و نه از آن نوع آگاهی‌های ذهنی است که با اتکاء به پیش‌یافته‌های ذهنی و معلومات اکتسابی قبلی، با تلاش خلاق ذهن برای انسان تجلی می‌کند. حتی وحی غیر از شهود و کشف و اشراق عرفانی است. دریافتی است قاطع و پاک، با افاضه الهی و ماورایی.

### آثار وحی:

الف - بعثت درونی: در روح شخص پیغمبر، بعث و برانگیختگی ایجاد می‌کند، گویی تمام وجود او حرکت می‌شود، و شور و نشور تمام نیروهای خفته‌اش را بیدار می‌کند و همه توان‌هایش را به سوی انجام مأموریت بسیج می‌نماید. سراپا شوق و تحرک و انگیزش موج‌آفرین و توانز است. و این همه، با پشت‌گرمی و اتصال به وحی و سرچشمه لایزال آن پیدا می‌شود.

ب - روشن‌بینی: در اثر وحی، در فکر و ذهن پیامبر، روشن‌بینی، شرح صدر و وسعت نظر، خودآگاهی، حکمت و کارایی فوق‌العاده اندیشه و خرد پیدا می‌شود. گویی با چشمه‌های پاک و جوشان آگاهی مرتبط گشته و ذهن صافش سرشار از بینش‌های بارور و بی‌شائبه شده است.

قرآن وحی را، «نور»، «بصیرت»، «بیان»، «حکمت»، «شفاء»، «رحمت»، «برهان»، «مایه حیات» و «علم» می‌داند و پیداست که این‌چنین نور و بصیرتی، قبل از همه، در جان پیغمبر که مهبط وحی است پیدا خواهد شد. و بدین ترتیب، منطق پیامبر هم که ملهم از وحی است، از اسارت خرافه‌ها و کج‌فکری‌ها و هوس‌ها و خودخواهی‌ها پیراسته است: «و ما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی»

پیامبر با چنین روشن‌بینی و دستمایه فکری پاک، به عصمت دست می‌یابد و در دعوت و هدایت خویش اندیشه‌اش از لغزش و خطا مصونیت پیدا می‌کند.

ج - بارور کردن عقل و اندیشه مردم: وحی برنامه هدایت‌گر و رهگشای جامعه است. استعدادهای درونی مردم را شکوفا می‌کند. عواطف مردمی آنان را برمی‌انگیزد. تمایلات و انگیزه‌های برتر انسانی آنان را رشد می‌دهد. اندیشه و فکر آن‌ها را بارور می‌کند و در سایه این بیداری و هشیاری آن‌ها را به راه خیر و سعادت رهنمون می‌گردد.

حضرت علی در اولین خطبه نهج‌البلاغه، پس از آن‌که درباره زمینه بعثت پیامبران در جامعه و کژاندیشی‌ها، نادانی‌ها، بت‌پرستی‌ها و دام‌های وسوسه‌گران سخن می‌گوید هدف بعثت را چنین توضیح می‌دهد:

«پیامبرانش را میان مردم فرستاد و یکی پس از دیگری انبیاء خود را به سوی آنان روانه کرد تا از مردم بخواهد پیمان سرشت خویش را ادا کنند (و فروغ فطرت پاک خود را به سوی خداپرستی و حق‌خواهی خاموش‌سازند) و نعمت‌های فراموش شده‌اش را به خاطر آنان آورد و تا با ارشاد و تبلیغ حق در بین آنان راه بهانه را ببندد. و تا گنجهای نهفته روحشان را برانگیزاند و آنان را از استعدادهای سرشار و بارور درونشان آگاه سازد ...»

د - ایجاد تحول در جامعه: و بالاخره، وحی حامل رسالت عظیم پیامبران در زمینه ایجاد تحول و دگرگونی مثبت در جامعه است، در حقیقت وحی یک رسالت اجتماعی دارد و آن نوپردازی و ساختن جامعه، ایجاد نظامات اجتماعی و روابط عادلانه و توحیدی و نظم نو در یک ملت است.

رسالت‌های شناخته شده تاریخ در این زمینه نقش فراوانی دارد، که در سرلوحه آن‌ها رسالت جهانی اسلام را باید بررسی کنیم.

### تجلی سنت‌های تاریخ در نهضت اسلامی

#### حاکمیت ظلم در آستانه سقوط

از پیش دانستیم که از مهم‌ترین سنت‌های حاکم بر تاریخ، دگرگونی‌هایی است که ناگزیر در محیط‌های گرفتار ظلم و بی‌عدالتی و فساد پیش می‌آید بدین گونه که سقوط و شکست عناصر طرفدار تبعیض و ستم اجتناب‌ناپذیر است.<sup>۱</sup>

با توجه به این سنت قطعی، ملاحظه می‌کنیم که در قرن ششم میلادی، عربستان و امپراتوری‌های ایران و روم و کشورهای معروف و شناخته شده جهان، آماده چنین انفجاری است،<sup>۲</sup> زیرا در آن روزگار نه تنها عربستان شاهد تبعیض، خرافات، بت‌پرستی، اختلافات قبیله‌ای، فقر، ستم و انواع ناروایی‌ها و نابسامانی‌ها است بلکه کشورهای بزرگ و به اصطلاح متمدن آن عصر هم شاهد قدرت‌های عظیم اما متزلزل، مذاهب بزرگ اما گرفتار انواع

۱. فاوحن الیههم ربهم لنهلکن الظالمین (سوره ابراهیم - آیه ۱۳) - و ما کنا مهلکی القری الا و اهلها ظالمون (سوره قصص - آیه ۵۹) و سوره حج - آیه ۴۵، سوره یونس - آیه ۱۳، سوره آل عمران - آیه ۱۱۷، سوره کهف - آیه ۵۹، سوره هود - آیه ۱۱۷، سوره انعام - آیه ۴۷ و ...

۲. برای اطلاع بیشتر به کتاب «جهان در عصر بعثت» مراجعه شود.

خرافات و کج‌فکری‌ها و کشمکش‌های متولیان، فلسفه‌های بر باد رفته، تمدن‌های در حال سقوط، قوانین ظالمانه، اختلافات عمیق طبقاتی، قتل‌عام‌ها، جنگ‌های وحشیانه، تعصب‌های ناروا، عادات و آداب منحط، یورش‌های ضدعلم، اختناق‌ها و فشارهای عظیم مالی نسبت به عامه مردم، سلطه، تنعم و غارت‌گری افراد و گروه‌هایی خاص و هزاران بدبختی دیگر بودند. همان چه که قرآن از آن به «ضلال مبین» (گمراهی آشکار)<sup>۱</sup> تعبیر می‌کند. حضرت علی(ع) وضع دنیا را در آن روزگار چنین ترسیم می‌فرماید: «خدا پیغمبر اسلام را زمانی فرستاده بود که از دیرباز پیغمبری نیامده بود. ملت‌ها در خوابی طولانی فرو رفته بودند. سررشته کارها از هم گسیخته بود. جنگ‌ها همه‌جا شعله‌ور بود. برگ‌های درخت زندگی بشر به زردی گراییده و از آن امید ثمری نبود. آب‌ها فرو خشکیده، فروغ هدایت خاموش شده بود. بدبختی به بشر هجوم آورده و چهره کریه خود را نمودار ساخته بود. این فساد و تیره‌روزی چیزی جز فتنه و آشوب به بار نمی‌آورد. ترس دل‌های مردم را فرا گرفته و پناهگاهی جز شمشیر خون‌آشام نداشتند.»<sup>۲</sup>

بدین ترتیب محیط جهانی، آبستن حادثه‌ای بزرگ بود که بتواند نظام‌های ستم‌بار و پوسیده را دگرگون سازد.

### رشد و بیداری مردم

سقوط ظلم، خودبه‌خود و بدون دخالت عوامل انسانی و تحرک ایدئولوژیک نخواهد بود. باید آگاهی مردم بالا رود و مکتبی رهگشا،

۱. سوره جمعه - آیه ۲.

۲. نهج البلاغه - عده - چاپ بیروت، ص ۱۵۷.

فکرها را روشن سازد و نیروهای خفته را بیدار سازد و برنامه و راه نشان دهد.

«این بدان خاطر است که خداوند مردم سرزمینی را به ستم نابدود نمی‌کند، در حالی که این مردم گرفتار بی‌خبری و غفلت باشند.»<sup>۱</sup>

«هیچ دیاری را واژگون نکردیم جز این‌که برایش کتابی روشن (برنامه‌ای مدون) بود.»<sup>۲</sup>

«ما هیچ سرزمینی را دگرگون و نابود نمی‌کنیم جز این‌که در آن سرزمین ارشادکنندگان و بیم‌دهندگان وجود داشته باشند.»<sup>۳</sup>

و دانستیم که این نهضت فکری و انسانی، در مواردی با بعثت انبیاء پیش می‌آید:

«و اگر ما پیش از آن، آنان را با عذابی از پای درمی‌آوردیم می‌گفتند، پروردگارا چرا ابتدا به سوی ما پیامبری نفرستادی.»<sup>۴</sup>

بنابراین به عنوان یک ضرورت تاریخی و جهانی، خداوند حضرت محمد را مبعوث می‌کند.

### عربستان؛ محیط مساعد

اگر فساد و ظلم و خرافه، چنین نهضتی را ایجاب می‌کرد، طبعاً عربستان برای این منظور محیط مساعدتری بود، چون از آثار پیشرفت فکری و تمدن و دستاوردهای انسانی و مردمی، کم‌تر از سرزمین‌های مجاور برخوردار بود و در لجن‌زار بیشتری دست و پا می‌زد و به قول حضرت علی(ع):

۱. سوره انعام - آیه ۱۳۱.

۲. سوره حجر - آیه ۴.

۳. سوره شعراء - آیه ۲۰۸.

۴. سوره طه - آیه ۱۳۴.

«خدا محمد(ص) را فرستاد تا جهانیان را از راه و رسمی که در پیش گرفته‌اند بیم دهد و او را امین دستورهای آسمانی خود قرار داد. در آن حال، شما ای گروه عرب! بدترین دین را داشتید و در بدترین سرزمین زندگی می‌کردید. در بین سنگ‌های خشن و مارهای گزنده می‌خوابیدید، از آب تیره می‌نوشیدید، غذای خوبی نداشتید، خون یکدیگر را می‌ریختید، پیوند خویش را از نزدیکان می‌بریدید و با آنان ستیزه می‌کردید. بت‌ها در میان شما برپا بود و گناهان، دست و بال شما را بسته بود.»<sup>۱</sup>

بنابراین زادگاه اسلام هم در چنین سرزمین خشک و جامعه منحطی انتخاب شد.

### پیشتان؛ اصحاب خاص

این نهضت مردمی - الهی وقتی می‌تواند پیروز شود و نظام‌های فاسد را دگرگون کند و تاریخ بسازد که گروهی پیشتان را بر بنیان مکتب بسازد و سپس با هدایت و بیداری عمومی، «ناس» را انقلابی تربیت کند و آماده بسیج نماید.

پیامبر اکرم بلافاصله پس از بعثت، شروع به دعوت افراد خاص و پروردن و بارآوردن آنان می‌کند. دعوت ابتدا مخفی و خصوصی است. افراد تک تک انتخاب می‌شوند، تعلیمات ریشه‌ای و بنیانی است، باید یکتاپرست شوند، از هر گونه شرک بیزار گردند، در برابر رهبری وحی تسلیم باشند، همه انسان‌ها را بنده خدا بدانند، خود را پاک کنند و با عمل صالح و مقاومت خو گیرند.

۱. نهج البلاغه - خطبه ۲۶.

«بدین عصر (که عصر تولد انسان راستین است) سوگند که انسان زیان‌کار است، جز آنان که ایمان داشته باشند و عمل صالح کنند و خواستار حق باشند و یکدیگر را به پایداری فراخوانند.»<sup>۱</sup>

مردمی معدود، اما نخبه پا می‌گیرند و با عناصر اصلی مکتب گره می‌خورند: با یکتاپرستی، طرد طاغوت، خودسازی، تقوی، آگاهی و روشن‌بینی و تسلیم در برابر حق و ... کم‌کم - پس از سه سال - دعوت آشکار می‌شود و تیرهای پی‌درپی و نیرومند دعوت به قلب نظام حاکم فرو می‌ریزد. «بت‌پرستی»، ریشه کژاندیشی‌ها و دست‌مایه سودپرستی و سلطه اشراف، محکوم می‌شود. موج آغاز می‌شود. از یک طرف گرایش و اعلام همبستگی جمعی از توده مردم، از بردگان، محرومان، آوارگان و رنج‌دیده‌ها و افرادی بیدار شده از سرشناسان و اشراف که موضع اجتماعی خود را رها کرده و به نهضت نوپا می‌پیوندند، و از طرف دیگر مقاومت دشمن، تهدید، شکنجه، محاصره، تهمت و شایعه‌پردازی و ... ادامه می‌یابد. پس، درگیری اوج می‌گیرد.

آیات الهی به صورت شعارهای حماسی تند و در عین حال حاوی معیارهای سازنده مکتب فرو می‌آید و این گروه انسان‌های نوزاد، با صلابت و قاطعیت در راه خود استوارند و برای ساختن آینده تاریخ مصمم.

### نقش هجرت

هجرت در بینش اسلامی از عناصر سازنده تاریخ است. در این آیات دقت کنید:

۱. سوره عصر.

«آنان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که به خویشتن ستم کرده‌اند، به آنان گفته می‌شود، در چه وضعی به سر می‌بردید؟ گویند: ما در زمین بیچاره و زبون شمرده می‌شدیم. به آن‌ها گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن هجرت کنید؟ اینان جایگاهشان دوزخ و سرنوشتشان ناگوار است جز مردان و زنان و کودکان ناتوانی که هیچ راه چاره ندارند و به جایی راه نمی‌یابند، اینان را ممکن است خدا ببخشد که او بخشنده و آمرزنده است. و هر که در راه خدا هجرت کند در زمین فراخناها و پناهگاه‌های فراوان خواهد یافت و هرکس از خانه خود در راه خدا و رسولش هجرت نماید و مرگ او را دریابد، پاداش وی به عهده خداست و خدا آمرزش‌گر مهربان است.»<sup>۱</sup>

اگر محیط تنگ و محصور، آماده پذیرفتن حق نبود؛ اگر فشار و محاصره، همه ارزش‌ها را در خود خفه کرد و اگر خفقان، از تجلی ایمان و ساختن و پرداختن انسان و جامعه جلوگیری کرد؛ باید محیط مساعدتری را پیدا کرد و به آن‌جا رفت که بتوان ایمان و آزادی داشت و حق پناهگاه و سامانی داشته باشد. هجرت با همه معانی و سیعش در اسلام همیشه گرهگشا و موج‌انگیز است. باید از محیط‌های بسته و کور به سرزمین‌های باز و آماده و از سنگلاخ‌ها به آبادی‌ها رفت. هجرت برای سیر در طبیعت و دانستن تاریخ انسان‌ها و دور شدن از خود بسته به سوی خدا و از تنگناهای خودخواهی و سودپرستی به فراخنای شرف و انسانیت بسیار مفید است. پیغمبر اسلام وقتی یارانش را در فشار می‌یابد ابتدا به آنان فرمان هجرت به حبشه می‌دهد. البته به گروهی محدود از آنان و سرانجام با مساعد کردن

۱. سوره نساء - آیات ۹۷ الی ۱۰۰.

محیط مدینه در ملاقات‌ها و تعهد گرفتن‌های محکم و در عین حال مخفی از نمایندگان مردم مدینه، آمادهٔ هجرت به آن سرزمین می‌شود.

سروسامان، خانه و زندگی، تعلقات فامیلی، همه و همه در گسترش ایمان و بارور کردن هدف و ادامهٔ مبارزه فدا می‌شود و هجرت بزرگ پیامبر اکرم و یاران وفادارش آغاز می‌گردد. بدین‌سان مبدأ تاریخ مسلمانان شکل می‌گیرد. و دیدیم که تا چه حد این اقدام بزرگ تاریخ‌ساز بود و هجرت به مدینه در گسترش وسیع نهضت اسلامی مؤثر افتاد.

تشکیل گروه و جامعهٔ نمونه و آشنای با مکتب، با انضباط و همبستگی از شرایط اساسی پیشرفت یک حرکت اجتماعی است. در مدینه «امت» تشکیل می‌شود، هر چند در واحدی محدود اما کاملاً با معیارهای مکتب. در این جامعه کوچک نژاد، قبیله، طبقه، اشرافی‌گری و هرگونه تبعیض انسان‌ها از بین می‌رود. فرد فرد مردم مهاجر و انصار باید تمرین برابری و برادری کنند. دویه‌دو با هم برادر می‌شوند و در خانه و زندگی یکدیگر شریک می‌گردند.

منشور مدینه که در واقع قانون اساسی نظام اجتماعی این شهر است از طرف پیغمبر اکرم صادر می‌شود. حقوق، روابط و تعهدات تحت ضوابط دقیق و بر اساس وحدت، عدالت و حق تعیین می‌گردد. یاران متشکل می‌شوند و کم‌کم نهضت در تودهٔ مردم گسترده می‌شود.

### ارشاد عمومی

«ناس» غالباً در بی‌خبری نگاه داشته می‌شوند و مورد بهره‌گیری سیاسی و استثمار اقتصادی قدرت‌های حاکم می‌باشند و نقش تاریخی آن‌ها معمولاً همین است که به طور مرئی یا به شکلی فریب‌کارانه به بند کشیده شوند و سیاهی لشکر برای سطوت زورمندان و در عین حال چراگاه و مرتع

سودجویان باشند. اسلام این موضع را به خوبی می‌شناسد و از این اکثریت، گله‌ها دارد،<sup>۱</sup> و در عین حال می‌خواهد این تودهٔ عظیم و نیروی پراکنده را بسازد و در راه بهبود خویش و دگرگونی بنیادی اجتماع بسیج نماید.

دعوت اسلامی دعوت عامی است و می‌رود که همه را در بر گیرد، و به تدریج افراد مردم را در زمرهٔ «صالحین» و «متقین» درآورد:

«بگو ای مردم من پیامبر خدا به سوی همهٔ شما هستم»<sup>۲</sup>

و پس از آن صدها آیه‌ای که «ناس» را به تقوی و عمل صالح و علم و عبادت و طهارت و خدمت و انفاق فرامی‌خواند. درست برخلاف نظام‌هایی که تودهٔ مردم را هدف بهره‌کشی قرار می‌دهند، اسلام آن را هدف دعوت و ارشاد و بهسازی و تکامل قرار داده است. هر فرد مسلمان می‌تواند به گروه پیشتاز و نخبه بپیوندد و اتفاقاً بسیاری از سرشناس‌ترین یاران اسلام همان مردم گمنام و محرومی بودند که در حوزهٔ تربیت اسلامی مقامی ارجمند یافتند، زیرا خویش را بر محور فضائل اسلامی - انسانی ساختند.

مدینه شاهد بیداری عمومی و جنب و جوش خانواده‌های دور و نزدیک در پیوستن به نهضت بود. کم‌کم زمینه برای انجام رسالت اجتماعی جهاد فراهم می‌شد.

### عنصر جهاد

جهاد و درگیری‌های شدید از مهم‌ترین عوامل دگرگونی‌های تاریخ است. وقتی کارزار با هدف‌های آزادی‌بخش و ضدظلم و طغیان و بی‌عدالتی وارد

۱. و لکن اکثر الناس لا یعلمون (سورهٔ جائیه - آیهٔ ۲۶ و موارد فراوان دیگر) - و ما یتبع اکثرهم الاظنا (سورهٔ بونس - آیهٔ ۳۶) - بل اکثرهم لا یعقلون (سورهٔ عنکبوت - آیهٔ ۶۳) و اکثرهم للحق کارهون (سورهٔ مؤمنون - آیهٔ ۷۰) - و لکن اکثر الناس لا یؤمنون (سورهٔ رعد - آیهٔ ۱).

۲. سورهٔ اعراف - آیهٔ ۱۵۸.

میدان شود، حرکت تکاملی جامعه روند تازه‌ای پیدا می‌کند و به اصطلاح قرآن «فوز عظیم»،<sup>۱</sup> «اجر عظیم»<sup>۲</sup> و «نجات»<sup>۳</sup> به دنبال خواهد داشت. و فتح و پیروزی نصیب خواهد کرد:

«ای مردم باایمان آیا شما را به تجارتی رهنمایی بکنم که شما را از رنج دردناک (مظالم، بی‌عدالتی‌ها و فشار و شکنجه‌ها) نجات دهد؟ به خدا و رسولش ایمان آورید و با مال و جانتان در راه خدا پیکار کنید، اگر آگاهی کافی داشته باشید متوجه خواهید شد که این جهاد از همه چیز برای شما بهتر است، خدا آلودگی گذشته شما را پاک می‌کند و شما را در بهشت‌هایی که از زیر آن نهرها روان است و در جایگاه‌هایی پاک و پاکیزه در بهشت‌هایی جاوید وارد می‌کند و کامیابی بزرگ این است. و هدف دیگری که آن را سخت دارید نیز در سایه همین پیکار به دست می‌آید و آن یاری پروردگار و پیروزی نزدیک است، مردم باایمان را بدین پیروزی مژده بده.»<sup>۴</sup>

پیغمبر اسلام وقتی از آمادگی اصحاب و تجهیز نیروی ضربتی نهضت اطمینان یافت دست به کار بسیج عمومی برای ضربه زدن به پایگاه‌های شرک و طغیان گردید. ماجراهای بدر و احد و خندق و جز آن به سرعت حوزه نبرد را گسترش می‌داد و موضع دشمن را تضعیف می‌نمود و روحیه پیکارگران مسلمان را تقویت می‌کرد و استقبال قبایل اطراف و توجه عمومی زمینه را برای نشر سریع مکتب و هلاک و نابودی خصم آماده می‌ساخت.

### جهانی بودن نهضت

با هشدار به کشورها و امپراتوری‌های بزرگ، نهضت را جهانی اعلام کرد. سال ششم هجرت که با پیمان موقت صلح با کفار قریش و پس از پیروزی‌های چشمگیر، فرصتی پیدا شده بود تا رسالت تاریخی اسلام به خارج از مرزها بال بگشاید پیغمبر اکرم به زمامداران بزرگ دنیا نامه نوشت و آن‌ها را به اسلام فراخواند. از همان اولین پیام‌ها روشن بود که دعوت به توحید است و نفی ارباب و خداوندگاران زمینی. هر چند این پیام‌ها عکس‌العمل‌های متفاوتی به دنبال داشت اما هشدارباش محکمی بود که سرآغاز فصلی نو در تاریخ این کشورها بود چنانچه سال‌های بعد شاهد این مدعاست.

تفسیری که برای این بند از بحث می‌توان نوشت این‌که، نهضت‌های تاریخی، گاهی منطقه‌ای یا محلی است و هدف‌های حرکت و اصول و برنامه‌های آن هم متناسب با محیطی خاص است. در این صورت، محدود به همان قوم خواهد ماند همان‌طور که بسیاری از دعوت‌های پیشین پیامبران به دلایل مختلف محدود و منطقه‌ای بوده است. اما اگر منشور دعوت متناسب با سطح جهانی بود و دیگر شرایط هم از نظر زمینه اوضاع اجتماعی، قدرت رهبری، جبهه نیرومند و گسترده و غیره فراهم گردید، به تدریج نهضت به دیگر مناطق سرایت خواهد کرد و موجی بین‌المللی به وجود می‌آورد و اسلام چنین کرد.

### رهبری

با نزدیک شدن وفات پیغمبر اکرم، مسأله حساس «رهبری امت اسلامی» مطرح شد. در طول بیست و سه سال دعوت اسلامی، یکی از مهم‌ترین

۱. سوره توبه - آیه ۱۱۳.

۲. سوره نساء - آیه ۹۵.

۳. سوره صف - آیه ۱۰.

۴. سوره صف - آیات ۱۰ الی ۱۳.

عوامل پیشرفت کار، قدرت فوق‌العاده پیغمبر اسلام در «رهبری» و «سازماندهی» و «هدایت جنبش» بود و این در تحلیل تاریخی اسلام به صورت یکی از شگفت‌انگیزترین پایه‌های پیروزی معرفی شده است. اما پس از رحلت پیغمبر چه؟

از طرفی مکتب در زمان خود پیغمبر اکرم بارور شده، قرآن نازل گردیده، پایه‌های نظام اجتماعی و فکری اسلام مشخص گردیده است، اما تعالیم و محتوای اسلام هم مراقب می‌خواهد و هم مفسر مورد اعتماد آگاه، و گرنه ممکن است دستخوش دگرگونی و دخالت‌های نابجا و تفسیرهای نایاب و سوءاستفاده شود.

پیغمبر اکرم خود برای این منظور چاره‌ای اندیشید و علی، شایسته‌ترین فرد تربیت شده مکتب را که خود در پیشاپیش پیشتازان نهضت، فداکاری و مجاهده نموده و سطر به سطر تعالیم مذهب را بیش از دیگران فرا گرفته و در عمل تجربه کرده بود، انتخاب نمود و در غدیر خم وی را به عنوان «ولی» مردم به آنان معرفی کرد. اما ماجرا در همینجا پایان نگرفت. بلافاصله پس از وفات پیغمبر اکرم اوضاع شکل دیگری به خود گرفت. خلافت توسط شورای محدودی قبضه شد و خلیفه توسط آن گروه تعیین گردید و عملاً داستان رهبری در بین مسلمانان در مسیر دیگری افتاد و پس از چندی خود آفت کار شد و روند همه‌جانبه نهضت را کند کرد، بلکه به برخی زمینه‌ها - از جمله استقرار روابط عادلانه اجتماعی و اصالت فکری و ایدئولوژیک - شدیداً لطمه خورد. (اما در عوض همفکرهایی هم به وجود آمدند و شکل گرفتند.)

### سه اصل مؤثر در کارایی حرکت‌های تاریخی

کارایی نهضت‌های بزرگ تاریخی به سه اصل بزرگ ارتباط دارد: ۱- مکتب، ۲- رهبری و ۳- جبهه و امکانات.

در آستانه وفات پیغمبر اکرم مکتبی زنده و جهانی تأسیس شده بود، جبهه نسبتاً نیرومند و تربیت‌شده‌ای هم از مسلمانان آماده بود. بنابراین هر چند مسأله رهبری رفته رفته دچار کمبود و بالاخره انحراف شد اما برد مکتب و جبهه تشکیل شده به نوبه خود موج‌آفرین بود. پیشرفت سریع اسلام در قرن اول و نهضت عظیم علمی و فکری در قرون بعد و همچنین نقش عظیم اسلام در فرهنگ و تمدن بشری معلول غنای مکتب و تلاش مسلمانان اصیل و مجاهد بود.

### دست انتقام الهی از آستین مردم

به اصلی که در قسمت (حاکمیت ظلم در آستانه سقوط) مطرح شد برگردیم: «شکست ظلم و فساد اجتناب‌ناپذیر است»، اما حتی در دوران‌های پیش که عوامل ماورایی و عذاب‌های آسمانی برای زیر و رو کردن اقوام ستمگر و منکر حق مستقیماً دخالت می‌کرد، این بلاها پس از اتمام حجت و دعوت و انذار بود.<sup>۱</sup> و در دورانی که بشر به رشد عقلی و کمال نسبی دست یافته بود و دیگر می‌توانست نابسامانی‌های اجتماعی، تبعیض‌ها و تبهکاری‌ها را به صورت عذاب و رنج لمس کند و نیز به کمک عقل و راهنمایی‌های وجدان و اندیشه به عواقب اعمال شوم خود پی برد و آینده را پیش‌بینی کند، و از طرفی نیروی اراده و تصمیم را در مقابله با ظلم و فساد بسیج کند<sup>۲</sup>

۱. و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا (سوره اسراء - آیه ۱۷).

۲. نه همچون ماجرای بنی اسرائیل که وقتی به آنها فرمان کارزار داده شد گفتند: اذهب انت و ربک فقاتلانا هیهنا قاعدون.

و خود به پاک‌سازی محیط پردازد،<sup>۱</sup> دیگر انتقام‌های طبیعی که همان سنت قاطع الهی در ریشه‌کنی موانع تکامل است از آستین انسان‌ها درمی‌آید،<sup>۲</sup> و لذا دوران نهضت پیامبر اسلام عذاب‌های آسمانی همراه نداشت<sup>۳</sup> و نقش جهاد و تلاش انسان‌ها در برانداختن نظام‌های فاسد زیاد بود، بدان‌گونه که تاریخ اسلام پر از حمله‌های آزادی‌بخش است.

از پیش دانستیم که محیط بزرگ و اجتماعی آن عصر، گرفتار کژاندیشی‌ها و مظالم و مفاسد فراوان و آماده انفجار بود، بدین ترتیب رسالت نهضت اسلامی از این زمینه مساعد استفاده کرد. استقبال توده‌های عظیم مردم این کشورها از اسلام، به دلیل اختناق و ظلم فراوان محیط از طرفی و عدالت‌گستری و نجات‌بخشی اسلام از طرف دیگر بود. مردم می‌دانستند که این یورش، آزادی و عدالت را به ارمغان آورده است و لذا حتی گاهی دروازه‌ها به روی لشکر مهاجم گشوده می‌شد و صفوف سربازان اسلامی در کنار خود، سربازان فراری دشمن را می‌دیدند که به آن‌ها پیوسته و با نظام ضد مردمی حاکم سرزمین خود دوشادوش آنان مبارزه می‌کنند.

### احترام به فرهنگ و ارزش‌های انسانی دیگران

پیشروی در کشورها، به معنی از بین بردن و زیرورو کردن همه‌چیز نبود. درست است که نظام اجتماعی و روابط ظالمانه زیرورو می‌شد و خدایان ساختگی و هزاران خرافه و اسطوره مذهبی جای خود را به توحید اسلامی و

اصالت‌های فکری می‌داد اما دستاوردهای تمدن، فلسفه، اندیشه و سازمان‌های اجتماعی مفید و پیشرفته درهم ریخته نشد. نهضت اسلامی برای بارور کردن تکامل تاریخ آمده است نه برای ایجاد توقف یا عقب‌گرد از آن. برای تصفیه و بهسازی آمده است نه برای تخریب و تباهی. لذا جالب است که تمدن اسلامی نقش عظیمی در حفظ و احیاء تمدن باستانی هند، یونان، ایران و بین‌النهرین داشت. یعنی اسلام با تشویق به علم و تحقیق در گفتار و اندیشه و پیشرفت‌های دیگران و انتخاب بهترها، و نیز با وادار کردن مسلمانان به سیر و بررسی در تاریخ گذشتگان و سیاحت در سرزمین‌ها و بازمانده‌های تلاش تاریخی انسان‌ها و پندآموزی و فراگیری و دست‌چینی از آثار مثبت آن‌ها، تلاش بی‌سابقه‌ای به‌وجود آورد که نهضت ترجمه و تألیف و تحقیق مسلمانان از اواخر قرن اول و مخصوصاً در قرن دوم به بعد، در تاریخ فرهنگ بشر چشمگیر شد و این از آثار تربیت اسلامی است.

آری مقتضای سنت تکاملی تاریخ همین است که هر چند بشر فراز و نشیب‌های فراوان دارد و انحراف و توقف و ارتجاع در تاریخ ملت‌ها زیاد است اما عکس‌العمل‌های اصلاحی و انقلابی جدید متوجه نقطه‌های فساد و تحریف‌ها و در عین حال دست‌چین کردن و بارور ساختن آثار ارزنده سابق ملت‌هاست و در این زمینه شواهد فراوان مخصوصاً در نهضت اسلامی داریم، لذا در مجموع حرکت تاریخ رو به پیش است.

### رخنه فساد در جبهه مقدم

فراموش نکنیم که حاملین رسالت اسلامی همان «انسان‌ها» بی هستند که به گونه‌ای در حوزه نفوذ اسلام قرار گرفته‌اند. انسان هم دارای غرائز و کشش‌های گوناگون و در معرض طغیان و سرکشی است.

۱. و ما کان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما کان الله معذبهم و هم يستغفرون (سوره انفال - آیه ۳۳).

۲. قاتلوهم يعذبهم الله بايدیکم (سوره توبه - آیه ۱۴).

۳. (سوره انفال - آیه ۳۳).



و این مکتب است که باید تعدیل و هدایت کند و انسان‌ها را در مسیر تکامل اندازد. اما مکتب هم توسط روش بنیانی آگاهی و مورد اعتماد تفسیر، بارور می‌شود و به دست رهبرانی شایسته مستقر و اجرا می‌گردد تا قدرت سازندگی داشته باشد. اگر «رهبری» خود به فساد گرایید و علی‌رغم تعالیم مکتب در زراندوزی و اشرافی‌گری و عیش و عشرت و صدها هوس‌بازی و تجاوزگری غرق شد، در این صورت «مکتب» از حرکت باز می‌ایستد، زیرا حاملان و حامیان صدیقی ندارد.

وانگهی اصول تعالیم مکتب رفته رفته واژگونه توجیه می‌شود، چون نظام حاکم می‌خواهد همه‌چیز را در اختیار منافع و حفظ بقای خویش قبضه کند و مستقیماً هم نمی‌تواند رو در روی مکتب قرار گیرد، زیرا قدرت و موقعیت خود را، هر چند غاصبانه، از مکتب گرفته است و افکار عمومی هم در بستر حمایت و تعلق خاطر به مکتب شکل گرفته است. لذا در سنگر مکتب قرار می‌گیرد و از پشت همین سنگر با حيله‌گری به آن خنجر می‌زند.

در تاریخ اسلام این فاجعه به وجود آمد. حکومت‌های فاسد بنی‌امیه و بنی‌عباس و ... دست‌پرورده‌های اصیل اسلام نبودند و علی‌رغم همه معیارهای اسلامی، رهبری جامعه اسلامی را قبضه کردند و پس از آن نه تنها در زمینه حقوق عمومی و روابط اقتصادی، از خطوط اصلی اسلام منحرف شدند، حتی با دستیاران جیره‌خور خود که از بین مورخان و خطباء و محدثان و مفسران به خدمت گرفته بودند، به مسخ اسلام پرداختند تا بتوانند با حفظ صورتی از آن، کاخ اقتدار خویش را برافرازند و به تدریج کیان انسان‌ساز اسلام را متزلزل کنند.

آری، تاریخ نهضت‌های بزرگ، همیشه با این آفت مواجه است که پس از چندی که پیشقراولان مستقر گشتند، خود گرفتار خودخواهی و اختلاف

و مبارزه بر سر به‌دست آوردن قدرت شوند و به تدریج هدف نهضت فدای اشخاص گردد و مکتب در خدمت رهبران به‌کار گرفته شود، نه رهبران در خدمت مکتب.

### مقاومت داخلی

مسئله فوق‌الذکر حرکتی از درون جامعه ایجاب می‌کند. تاریخ اسلام در برابر فاجعه فوق، درخشندگی قیام‌های داخلی را هم دارد. شورش علیه خلیفه سوم، تصفیه عظیم داخلی زمان حضرت علی(ع)، مقاومت و شهادت حضرت امام حسین، نهضت‌های علمی امام باقر و امام صادق برای احیاء مجدد مکتب و قیام‌های خونین علویون و بنی‌الحسن و ماجراهایی که در ایران، مصر و دیگر سرزمین‌های اسلامی علیه بنی‌امیه و در دوران بنی‌عباس پیش آمد. همه این‌ها عکس‌العمل شرایط ناگوار و تحمیل شده نظام حاکم بود. (توضیح این حرکت‌های داخلی نیاز به کتابی مستقل دارد)

به‌هر حال اسلام در برابر این آفت، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد درون جامعه و اصل نظارت و مراقبت و انتقاد از خود را تشریح کرده است.

### نفوذ در مهاجمین

تبلور عناصر سازنده تاریخ در برخوردها و درگیری‌های عظیم ملت‌ها پیش می‌آید.<sup>۱</sup> جنگ‌های صلیبی هر چند با هدفی ضد‌مردمی و ضد‌مکتبی شروع شد، با جمود، تعصب و وارونه نشان دادن حقایق در شرایط اجتماعی منحنی و گرفتار تبعیض، خفقان، رکود فکری و عقب‌ماندگی علمی و تحجر قرون وسطایی و به منظور مقاومت در برابر مذهبی نو و مکتبی جهانگیر که به

۱. اما الزید فیذهب جفاءً اما ماینفع الناس فیماکث فی الارض.

ارزش‌های انسانی توجه کرده و تبعیض و نابرابری را به عدالت و مساوات، و شرک‌های پیچ در پیچ را به توحید آشکار و قاطع می‌سپارد، مبارزه آغاز کرده بود و کشتارها، ویرانی‌ها و نامردمی‌ها در طی قرن پدید آورد. اما باز هم اسلام نقش سازنده خود را ایفا کرد. مهاجمین صلیبی با مسلمانان درآمیخته و آثار تمدن عظیم و فرهنگ غنی اسلام را دیدند. نظامات اجتماعی پیشرفته، کتابخانه‌ها، مراکز علمی، قوانین و سازمان‌های اجتماعی، عمران شهری و دیگر نوآوری‌های فکری و اجتماعی مسلمانان را از نزدیک مشاهده کردند. چشم و گوششان باز شد و از محیط در بسته و حصارهای تنگ فکری و اجتماعی خویش به‌در آمدند و دستاورد عظیم آن‌ها از این همه جنگ و خونریزی، آشنایی با تمدن اسلام و اصول ایدئولوژیک نهضت جدید بود. کشورهای اروپایی از خواب هزار ساله بیدار شدند و مخصوصاً با رخنه فرهنگ اسلام به اسپانیا و سواحل فرانسه، دروازه‌های تمدن و فکر جدید بر روی آنان گشوده شد.

نهضت ترجمه آثار اسلامی و کتب علمی اوج گرفت و به حق باید گفت پایه‌های تکامل علمی و صنعتی و دگرگونی‌های اجتماعی جدید اروپا پس از دوره رنسانس، از چشمه‌های جوشان تمدن اسلامی مایه گرفت.

### سه جبهه تلاش

تکامل تدریجی انسان در سایه پیروزی در سه جبهه به‌دست خواهد آمد:

الف - در کشف قوانین طبیعت و تسلط و تسخیر قوا و مواهب آن.

ب - در مبارزه با روابط ظالمانه اجتماعی و به‌دست آوردن عدالت، آزادی و حقوق انسانی.

ج - در مبارزه با نفس و سلطه بر خودکامگی‌ها، هوسبازی‌ها و فسادهای درونی.

اسلام در زمینه هر سه جبهه فرمان بسیج داد و طرح و تعالیم خود را عرضه کرد و تجربه نمود و عملاً تا حدودی اجرا کرد:

- دیدیم که در کوشش همیشگی بشر در تسلط بر طبیعت به انسان‌ها کمک کرد و با نهضت علمی و جهان‌شناسی که به‌وجود آورد نقشی مثبت و جهانی در این جبهه به‌دست آورد.

- در ساختن جامعه عادل، آزاد و برابر، هم تجربه کرد و هم خطوط اصلی حقوق بشر را عرضه کرد و آنچه را که رفته رفته بشر پس از جنگ‌های طولانی و تحمل مصائب و نابرابری‌های عظیم به قسمتی از آن دست یافته است از پیش به آن‌ها تعلیم داد.

- مهم‌تر از همه «جهاد اکبر» که همان خودسازی و تسلط بر خویش است را با برنامه وسیع و راه‌های علمی و تمرین‌ها و ضوابط فراوان تعلیم کرد و انسان‌های نمونه‌ای ساخت که بزرگ‌ترین معجزه تاریخ اسلام می‌باشند. انسان‌هایی که همه شیارهای یک چهره تمام‌عیار «انسان» در وجودشان نمودار است و تاریخ اسلام از این نمونه انسان‌ها فراوان دارد.

جهان معاصر به سرعت در جبهه اول پیروز می‌شود و دستاوردهای فراوان علمی و صنعتی، او را در سلطه بر طبیعت کامیاب کرده است و در این پیشروی وقفه‌ای نخواهد داشت، چه به هر حال از حاصل تلاش علمی خود در راه بهره‌گیری مادی و کامیابی و اشباع تمایلات خود استفاده می‌کند.

اما در جبهه دوم، انقلابات عظیم اجتماعی و مبارزات و درگیری‌های وسیع که به هر حال دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی در بین ملت‌هایی به‌وجود آورده است، قابل انکار نیست و در مجموع، تاریخ در این زمینه پیروزی‌هایی دارد اما مسأله به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه باید گفت هنوز

در سپیده دم این راه طولانی قرار دارد. مگر مبارزه قدرت و تسخیر پایگاه های نفوذ و بسط سلطه و حاکمیت و استثمار ملت ها و غارت منابع طبیعی و انسانی با این سادگی پایان می پذیرد. مگر غول های وحشت زای جهان - با هزار گونه افسونی که در اختیار دارند و با شیوه های نویی که در بلعیدن ملت ها ابتکار می کنند - دست از سر انسان محروم و مظلوم می کشند؟!

راهی است طولانی که قربانی ها و تدبیرها و خیلی چیزهای دیگر می خواهد.

پیروزی در جبهه دوم را جز در سایه توفیق در جبهه سوم نباید جستجو کرد، تاریخ تشنه انسان های «انسان» است و امروز این تشنگی به شدت احساس می شود. خلأ معنوی فراموشی انسانیت و لگدمال شدن عواطف انسانی لمس می شود. گذشت و فداکاری، آزادگی روحی، پاکی، درآمدن از خودخواهی ها و خودبینی های تنگ و بالاخره «انسان» شدن یک ضرورت جهانی است تا این انسان های پاک، دستاوردهای مبارزه جبهه اول را نه در خدمت طاغوت و شهوت، بلکه در خدمت انسان قرار دهند و در جبهه دوم به ایجاد محیط های آباد و آزاد انسانی دست یابند که مردم صالح وارث زمین خواهند شد: «ان الارض یرثها عبادی الصالحون»

### پیروزی نهایی حق

اسلام، آخرین و عالی ترین سنت تاریخ را به صورت یک نوید قطعی و اجتناب ناپذیر اعلام می کند که: اوج تکامل تاریخی و سرانجام نهایی تکاپوی انسان، پیروزی همگانی و سراسری حق و عدالت است. البته پس از: ۱- پر شدن جهان از ظلم و جور و اوج تضاد و آمادگی کامل انفجار.

- جنگ های وسیع و طولانی متعدد منطقه ای و جهانی که به کشتارها و ویرانی های بسیار انجامد.

- آمادگی و رشد کافی گروه پیشتاز و یاران اصیل انقلاب جهانی و نهایی تاریخ.

- در سایه رهبری ذخیره الهی و عصاره دعوت های اصلاح گرانه و تحول زای بشر یعنی «مهدی موعود».

- همراه با پاک سازی دائمی محیط، بهسازی و خودسازی مستمر، مراقبت و نظارت قاطع همگانی.

و در نتیجه: تجلی انسان متکامل و متعادل در جامعه واحد جهانی و انسانی و برخوردار از همه مواهب و ارزش ها.

«وَأَنْتُمْ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»<sup>۱</sup>

می خواهیم تا مردم محروم جهان وارث قدرت ها و ثروت ها و صاحب اختیار خویش گردند و در زمین ثبات و آرامش و استقرار پیدا کنند و طغیان گران و هواداران شان به سرنوشت شومی که از آن بیم داشتند برسند. در این زمینه بخشی گسترده تر خواهیم داشت و در آن پس از ذکر مقدمه ای فشرده درباره بینش تاریخی اسلام به توضیح زمان ظهور خواهیم پرداخت.

### پیروزی نهایی حق در بینش تاریخی اسلام (دیدگاه شیعه)

دانستیم که اسلام دگرگونی های تاریخ را چنین تفسیر می کند که در تمام طول تاریخ بین حق و باطل درگیری مستمری وجود داشته و این مبارزه در

۱. سوره قصص - آیات ۵ و ۶.

سطوح و ابعاد گوناگون جامعه ادامه می‌یابد. در جبهه حق، خداجویی، خدادوستی، حق‌پرستی، ایمان، عدالت، برابری، رعایت حقوق همه مردم، ایثار، تفکر صحیح، حق‌پذیری، پاکی و راستی، و در جبهه باطل، خودپرستی، مادیگری، زندگی سراسر مصرفی، ستمگری، خودخواهی، بی‌عدالتی، زور، تبعیض، فساد، تجاوز، پستی و زبونی.

انگیزه اصلی حق و باطل در درون خود انسان‌ها وجود دارد<sup>۱</sup> و به صورت لهیب‌های خودخواهی، سودجویی و هوسبازی، یا در برابر آن، به صورت تمایلات عالی خداجویی و حق‌طلبی و انسان‌دوستی تجلی می‌کند. از پیوستن این انگیزه‌ها در جامعه و گسترش آن موجهای نیرومند تحول‌زا برمی‌خیزد و جوامع را به خاک و خون می‌کشد. گاه انسان‌ها را به زبونی و فساد می‌کشاند و گاه دگرگونی‌های اصلاح‌طلبانه در جهت خیر و سعادت جامعه به وجود می‌آورد. در تحولات اصلاحی، نقش فیض خاص الهی و امداد غیبی فراوان است اما در عین حال، نقش کوشش و تلاش، مبارزات و مقاومت‌های انسان‌ها در پیروزی انکارناپذیر است. پیامبری مبعوث می‌شود و دل‌های آماده‌ای را بیدار می‌کند و ایمان گروهی گروندگان راستین بارور می‌شود و همراه او با فساد می‌جنگند و در این راه زبونی و ناتوانی به خود راه نمی‌دهند و رفته رفته پیش می‌روند<sup>۲</sup> و در جامعه تحولی اساسی پیدا می‌شود.

شرک، خرافه، ظلم و فساد در هم شکسته می‌شود و خداپرستی و حق و عدل پا می‌گیرد. چندی می‌گذرد، مجدداً از درون همان جامعه، خودخواهی، هواپرستی، تمایلات اشرافی‌گری زبانه می‌کشد، و احیاناً همان

جامعه با حفظ قالبی سنتی از ره‌آورد پیامبر مصلح، دگرگون می‌شود، بدان‌گونه که رفته رفته از درون می‌پوسد و به دوران سیاه قبل از تحول رجعت می‌کند، البته با پوشش‌های تازه‌ای از نفاق و شکل‌های جدیدی از باطل و ظلم و فساد.

احیاناً عوامل مخرب بیرون جامعه هم با دستیاری عمال درون جامعه در ایجاد و گسترش این فساد و از هم پاشیدگی مؤثرند و آن‌ها نیز با انگیزه‌های سودجویی و مبارزه قدرت چنین می‌کنند. همین ظلم و فساد و خرافه و فریب، باز هم روشن‌بینان و ستمدیدگانی را برمی‌انگیزد که حرکتی تازه آغاز کنند.

اسلام جولان‌ها و زرق و برق‌های فریبنده حاکمیت طاغوت را در طول تاریخ زودگذر می‌داند و اصولاً همه توطئه‌ها، فریب‌ها، نفاق‌ها و دروغ‌پردازی‌ها را چون کفی بر آب می‌بیند که نمی‌تواند قاطعیت و اصالت داشته باشد و آن‌ها را سرانجام پوک و بربادرفتنی می‌داند.<sup>۱</sup> حق، به صورت عمل فردی یا اقدام گروهی یا حرکت اجتماعی اثر مثبت خود را نگاه می‌دارد اما با وجود این در معرض هجوم باطل است و یارانی می‌خواهد تا برای دفاع از آن تلاش کنند.

اسلام کوشش انسان‌ها و ایمان و هدف‌داری آن‌ها را در دگرگونی اجتماعی مؤثر می‌شناسد و ضعف و زبونی و بی‌رشدی و هواپرستی را موجب سلطه باطل می‌شمرد.

در هر حال این درگیری بی‌امان حادثه می‌آفریند و تاریخ می‌سازد اما آینده نهایی تاریخ امیدبخش است و سرانجامی درخشان دارد حق پیروز

۱. آیه‌های ۱۷ سوره رعد، ۸۱ سوره اسراء، ۱۸ سوره انبیاء، ۲۴ سوره شوری و آیات متعدد دیگر.

۱. سوره الشمس - آیه ۷.

۲. استفاده از سوره آل عمران - آیه ۱۳۶.

می‌شود، عدالت همه‌جا را می‌گیرد، باطل در همه اشکالش ریشه‌کن می‌گردد و زور و ستم از بین می‌رود.

### مشخصات زمان ظهور و نظام الهی:

این تجلی و حاکمیت نهایی حق و این پیروزی همه‌جاگیر و قاطع و جهانی عدالت، در زمان ظهور دوازدهمین امام محقق خواهد شد. در آن دوران جامعه مطلوب اسلامی در سایه حکومت مطلوب اسلامی برقرار می‌شود. در بحث زیر با بررسی صدها روایتی که درباره مختصات زمان ظهور آمده است، دورنمای مختصری از جامعه و نظام حاکم آن روز را ترسیم می‌کنیم. فراموش نکنیم که این چنین جامعه و نظامی، همان طرح جامع اسلام در این زمینه است و چیزی جز آن نیست. این بحث را در چند بخش زیر عنوان می‌کنیم:

#### ۱- در آستانه سقوط

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

«وی هنگامی قیام می‌کند که دنیا را هرج و مرج فرا گرفته و کشورها به یکدیگر شبیخون می‌زنند، نه بزرگ به کوچک رحم می‌کند، نه نیرومند بر ناتوان مهر می‌ورزد.»<sup>۱</sup>

امام باقر (ع) فرمود،

«... قائم (ع) قیام نمی‌کند جز در هنگامی که ترسی شدید مردم را فرا گرفته، و بحران‌ها، آشوب‌ها، گرفتاری‌ها و بیماری آنان را احاطه کرده باشد. کشتار وحشیانه، اختلاف شدید و تفرقه دینی بین مردم افتاده و چندان

۱. ج ۵۲ بحار - باب خصائص زمانه - روایت ۱۸۹.

دچار رنج و افسردگی شده و به‌جان یکدیگر افتاده باشند، که صبح و شام آرزوی مرگ کنند. آری وی در ناامیدی مطلق مردم، خروج خواهد کرد.»<sup>۱</sup>  
و در روایت متعدد دیگر آمده که:

«او وقتی برای بسط عدالت برمی‌خیزد که جهان از ظلم و جور پر شده است.»<sup>۲</sup>

آری، در چنین جهان غرق در ظلم و فساد به‌پا می‌خیزد. وی برای این مبارزه عظیم راهی سخت و سهمگین در پیش دارد و یارانی فداکار و باایمان و واجد همه خصلت‌های لازم یک مجاهد راستین می‌خواهد.

#### ۲- رهبر و یاران انقلاب

از رسول گرامی اسلام نقل شده است که امام قائم را چنین معرفی فرمود:  
«وی امامی است پرهیزگار، پاک و پیراسته، شادی آفرین، پسندیده، راهنما، ره یافته که به عدالت حکم می‌کند و بدان فرمان می‌دهد، خدایش را تصدیق می‌کند و خدای او را تصدیق می‌نماید.»<sup>۳</sup>

و امام صادق (ع) درباره مراتب ایمان و نیروی پایداری یارانش چنین فرمود:

«هر یک از یارانش گویی نیروی چهل مرد دارد، دلش از پاره‌های آهن محکم‌تر است، اگر بر کوه‌های آهن بگذرند آن را می‌شکافند، سلاح خویش را به زمین نمی‌گذارند تا خدای بزرگ را راضی کنند.»<sup>۴</sup>  
و از روایت دیگری استفاده می‌کنیم که در آن روزگار:

۱. روایت ۹۹ همان باب.

۲. روایت سابق، روایات دیگری نیز در این باب وجود دارد.

۳. روایت ۴ باب سیره و اخلاقه.

۴. روایت ۴۴ همان باب.

«مردمی باایمان، پارسا، مخلص، دین‌باور، پرهیزکار، تسلیم در برابر حق، بردبار، پایدار، متین، بی‌رغبت به دنیا و مشتاق پروردگار ... خواهند بود که خدایشان وارث قدرت و ثروت زمین ساخته و دین و آرمانشان را که برایشان برگزیده بود در زمین مستقر گردانیده. جز خدای را پرستش نمی‌کنند. هر گونه شرکی را ریشه‌کن می‌کنند. نماز را به موقع می‌خوانند و زکات را به جای می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند»<sup>۱</sup>

و از امام صادق(ع) نقل شده که دربارهٔ پیروان راستینشان چنین می‌فرماید که:

«ترس از دلشان ریشه‌کن شده و در دل دشمنان افتاده است که هر یک از آنان از سرنیزه پیشروتر و از شیر، بی‌باک‌تر است ...»<sup>۲</sup>

### ۳- تحمل رنج در راه پیروزی

از طرفی باید دانست که پیروزی به‌آسانی دست نمی‌دهد و رنج و مشقت فراوان همراه دارد. مفضل یکی از یاران امام صادق می‌گوید، زمانی در حضور ایشان سخن از قائم(ع) پیش آمد و من گفتم امیدوارم به آسانی کارش پیشرفت کند. امام فرمود:

«چنین نخواهد بود و این پیروزی دست نخواهد داد جز در غرقاب خون و عرق بدن»<sup>۳</sup>

یعنی با برداشتن زخم و جراحات فراوان و تلاش‌های دشواری که عرق از سراسر بدن‌ها فرو ریزد.

۱. روایت ۱۹۴ همان باب.

۲. روایت ۷۰ همان باب.

۳. روایت ۱۲۴ همان باب.

و نیز یکی از یاران امام باقر گوید:

«به آن حضرت گفتم، چنین می‌گویند که وقتی مهدی قیام کند، همه کارها برایش خودبه‌خود رو به راه می‌شود بی‌آنکه قطرهٔ خونی ریخته شود، فرمود: ابتدا چنین نیست، به حق آن‌که جانم در دست اوست اگر بنا بود کارها بدین آسانی پا گیرد، برای پیغمبر اسلام چنین می‌شد، پس چرا در راه مبارزاتش دندانش شکسته شد و صورتش زخم برداشت، نه چنین نیست به خدا، جز این‌که ما و شما غرق در عرق و خون زخم‌های خود گردیم ...»<sup>۱</sup>

یعنی هم رهبران و هم یارانشان در این راه رنج می‌بینند. و نیز از امام صادق ضمن گفتاری چنین نقل شده است:

«... گویی قائم و یارانش را می‌بینم که خطر از هر سو بر سرشان سایه انداخته، توشه‌های آن‌ها تمام شده، جامه‌هایشان فرسوده گشته، سجده بر پیشانی آنان اثر گذارده، روزها همچون شیر ژیان و شب هنگام نیایشگر حق، دل‌هایشان چون پاره‌های آهن ...»<sup>۲</sup>

اما به هر حال این فداکاری‌ها و رنج‌ها سرانجامی نیکو دارد، چنان‌که امام صادق فرمود:

«درست است که اهل حق همیشه در سختی به‌سر می‌برند، اما این تا سرانجامی نه چندان دور خواهد بود ...»<sup>۳</sup>

### ۴- نقش امداد غیبی و حمایت الهی

با وجود این در پیروزی امام قائم، امداد غیبی و حمایت الهی نیز نقش زیادی دارد و در این زمینه روایات فراوانی است.<sup>۴</sup> و سرانجام این فداکاری‌ها و

۱. روایت ۱۲۳ همان باب.

۲. روایت ۲۰۲.

۳. روایت ۱۲۵.

۴. از جمله روایت ۱۸۷، آیهٔ ۳۳ سورهٔ توبه نیز به امدادهای الهی و پیروزی نهایی اسلام اشاره دارد.

لطف و امداد الهی، حاکمیت اسلام حقیقی و نظام اعتقادی، اجتماعی و تربیتی آن است که به عنوان نمونه روایات زیر را ملاحظه می‌کنید:

امام صادق (ع) در توضیح این آیه «خداست آن‌که پیامبرش را برای هدایت و بسط دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان نپسندند» فرمود: «تأویل این آیه جز در زمان قائم نخواهد بود که پس از خروج او دیگر کافر و مشرکی باقی نمی‌ماند ...»<sup>۱</sup>

اما تا بدان روز، اسلام را چندان در خرافه‌ها و شبهه‌ها غرق کرده‌اند که گویی دین جدیدی می‌آید.

امام صادق (ع) فرمود:

«همین که قائم به پا خیزد امری جدید می‌آورد همان‌گونه که پیامبر در آغاز ظهور اسلام امری جدید آورد.»<sup>۲</sup>

و نیز امام صادق درباره حضرت مهدی فرمود:

«همان می‌کند که رسول خدا کرد. آنچه را که پیش از آن بوده در هم فرو می‌ریزد، همانند پیامبر که نظام جاهلی را در هم ریخت، و اسلام را از نو آورد.»<sup>۳</sup>

چندان این نوآوری قائم عجیب می‌نماید که برای گروهی از کسانی که خود را دین‌شناس و طرفدار دین می‌دانند غیرقابل تحمل می‌شود و علیه آن حضرت غائله برپا می‌کنند، اما در برابر این نهضت عظیم جهانی و الهی نابود می‌شوند. چنان که در پایان روایت مفصلی که از حضرت باقر نقل شده چنین آمده است:

۱. روایت ۳۶ و روایت ۸۳ که به تفسیر آیه ۳۳ سوره توبه می‌پردازد.

۲. روایت ۸۲.

۳. روایت ۱۰۸.

«در جریانی که صاحب امر، برخی احکام الهی را می‌گوید و درباره بعضی سنت‌ها سخن می‌سراید، از درون معابد، خروجی علیه او ترتیب می‌دهند و امام به یارانش فرمان می‌دهد تا آن‌ها را اسیر کنند و سپس از پای درآورند. و این آخرین اقدامی است که علیه قائم آل محمد انجام می‌شود.»<sup>۱</sup>

### ۵- افزایش آگاهی‌های عمومی پس از ظهور

وقتی بینش واقعی اسلام ترویج شد و حاکمیت طاغوت و گمراهی‌های دین‌فروشان در هم شکست، محیط برای رشد فکری و عقلی و افزایش آگاهی عمومی مساعد می‌گردد. از حضرت علی (ع) نقل شده که فرمود:

«... گویی می‌بینم که خیمه‌های فراوان سرپا شده و در زیر آن‌ها به مردم قرآن را به همان ترتیب که نازل شده است یاد می‌دهند ...»<sup>۲</sup>

امام باقر (ع) ضمن گفتاری درباره آن دوران فرمود:

«... علم و حکمت چندان عمومی می‌شود که زنان نیز براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا حکم می‌کنند ...»<sup>۳</sup>

و دانش در رشته‌های مختلف گسترده می‌شود، بدان‌گونه که میزان مسائل علمی کشف شده با گذشته قابل مقایسه نیست، به طوری که در روایت امام صادق (ع)<sup>۴</sup> مثالی بدین ترتیب آمده است که اگر ظرفیت علمی بشر هفتاد و دو حرف باشد، تا آن روز فقط دو حرفش را شناخته‌اند اما در آن دوران به تدریج همه هفتاد و دو حرف شناخته خواهد شد. و در مورد رشد عقلی و اخلاقی مردم، امام باقر (ع) چنین فرمود:

۱. روایت ۹۱.

۲. روایت ۱۳۹.

۳. روایت ۱۰۶.

۴. روایت ۷۳.

«در آن روزگار که قائم ما برخیزد و مردم در سایه حمایت وی قرار گیرند، عقلهایشان شکوفا و خصلت‌های انسانی آنان کامل و بارور شود ...»

### ۶- حاکمیت مستضعفین

در آن دوران توده محروم مردم وارث قدرت و ثروت زمین می‌گردند، چنان که آیه زیر را روایات متعددی به آن دوران تفسیر کرده‌اند:

«ما چنین اراده کرده‌ایم مردمی را که ضعیف نگاه داشته شده‌اند مورد لطف خویش قرار دهیم و آن‌ها را پیشوایان و حکمرانان و وارثان قدرت و ثروت زمین سازیم.»<sup>۱</sup>

### ۷- استقرار و عدالت

و بدین ترتیب اقتدار و شوکت ستمگران و سودپرستان در هم فرو می‌ریزد و عدالت در سایه این نظام همه جاگیر می‌شود:

«... زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که قبلاً از جور و ستم پر شده بود ...»<sup>۲</sup>

«هنگامی که قائم برخیزد، به عدالت حکم می‌کند و در روزگارش ستم از بین می‌رود راه‌ها امن می‌گردد و حق به اهلش می‌رسد ...»<sup>۳</sup>

در آن زمان مساوات به صورت کامل اجرا می‌شود. امام باقر(ع) فرمود:

«... همین که قائم قیام کند ثروت را مساوی تقسیم می‌کند و عدالت را در بین توده مردم اجرا می‌کند...»<sup>۴</sup>

۱. سوره قصص - آیه ۵.

۲. ذیل روایت ۳۱.

۳. روایت ۸۳.

۴. روایت ۲۰۳.

### ۸- نعمات و برکات

فراوان شدن وقتی بنا شد کارها به اهلش سپرده شود و محیط، محیط عدالت باشد، روشن است که زمین از هر جهت آباد می‌شود:

«... برکات از آسمان بر زمین فرو می‌ریزد، زمین بهترین حاصل خود را برون می‌دهد، درختان تمام میوه خود را می‌آورند، محیط زمین سرسبز و خرم و عطرآگین می‌شود...»<sup>۱</sup>

و به همین ترتیب در چنین محیطی از معادن و منابع طبیعی حداکثر بهره‌برداری می‌شود.

«... و خدا برایش گنج‌ها و معادن زمین را آشکار می‌کند ...»<sup>۲</sup>

### ۹- رام شدن طبیعت و ازدیاد ثروت

و سرانجام همه قوای طبیعی رام آنان می‌شود و به همه تجهیزات و وسایل دست می‌یابند<sup>۳</sup> و رفته رفته چندان ثروت زیاد می‌شود که هیچ‌کس نیازمند و بیچاره نمی‌ماند.

«... حقوق سالانه و ماهانه مردم دو چندان به آنان پرداخت می‌شود و بین همه مردم مساوات برقرار می‌گردد، تا آن‌جا که دیگر کسی محتاج زکات نیست. به افراد پول می‌دهند و آنان برمی‌گردانند و می‌گویند بدین پول‌ها نیازی نداریم ... همه منابع مالی سطح زمین و زیرزمین در اختیار امام قرار می‌گیرد و خطاب به مردم می‌گوید، این‌ها همه ثروت‌هایی است که به‌خاطر به چنگ آوردن آن از بستگان خویش می‌گسستید و خونریزی می‌کردید و

۱. روایت ۱۹۴.

۲. قسمتی از روایت ۳۱.

۳. قسمت دیگری از روایت ۶.



به حرام آلوده می‌شدید. آن‌گاه از این ثروت‌ها چندان در اختیار مردم می‌گذارد که هیچ‌گاه نظیر نداشته است ...»<sup>۱</sup>

#### ۱۰- ایجاد امنیت

و در چنین شرایطی محیط امن و آرامش به وجود می‌آید:  
«... در آن زمان چندان امنیت بر سراسر زمین گسترده می‌شود، که از هیچ چیز به دیگران زیان نمی‌رسد و ترس و وحشتی وجود ندارد، حتی جنبندها و حیوانات در بین مردم رفت و آمد می‌کنند و به یکدیگر آزاری ندارند ...»<sup>۲</sup> بین مردم محبت و دوستی برقرار می‌شود. با هم مواسات می‌کنند. بین خود ثروت را با مساوات تقسیم می‌نمایند. نیازمند بی‌نیاز می‌شود و گروهی بر گروه دیگر برتری‌جویی ندارند بزرگ به کوچک مهربان است و کوچک بزرگ را احترام می‌گذارد و مردم در برابر حق تسلیم هستند و بدان بازمی‌گردند و براساس آن داوری می‌کنند ...»<sup>۳</sup>

۱۱- نوع دوستی و گسترش محبت و صمیمیت  
بدین ترتیب محبت عمومی، مهربانی، حق پرستی، برادری و برابری مستقر می‌شود و تبعیض و زور از بین می‌رود و چندان یک‌رنگی و صمیمیت به وجود می‌آید که گویی میان آن‌ها، من و تویی وجود ندارد:  
«وقتی قائم برخاست صداقت و صفا به وجود می‌آید، بدان حد که شخص نیاز خود را از جیب دیگری برمی‌دارد و او هم جلوگیری نمی‌کند ...»<sup>۴</sup>

#### ۱۲- رفع غم و درد

ناتوانی، بیماری و نقص عضو وجود ندارد:  
«... کسانی که روزگار قائم را درک کنند، بیمارشان بهبودی می‌یابد و ناتوانشان نیرومند می‌شود ...»<sup>۱</sup>

«در آن روزگار، کور، زمین گیر و دردمندی نمی‌ماند، جز این که گرفتاری و بلا از او دور می‌شود.»<sup>۲</sup>

این حکومت حق و عدل، جهانی می‌شود و شرق و غرب را فرا می‌گیرد و بشر یکپارچه در چنین روزگار امن و عدالت و رفاهی نشو و نما می‌کند<sup>۳</sup> و روابط صمیمانه انسانی بین هم‌ایمانان سراسر جهان برقرار می‌شود چنان که گویی از این طرف و آن طرف جهان با یکدیگر سخن می‌گویند و یکدیگر را می‌بینند و با هم همدردی و همکاری دارند...»<sup>۴</sup>

و این غیر از روابط و قراردادهای صلح بی‌اساسی است که در گذشته برای حفظ منافع قدرت‌ها بسته شده و هر لحظه دستخوش ناپایداری بوده است. حتی این چنین قراردادها با ظهور قائم به کلی در هم می‌ریزد و جای همه آن‌ها را عدالت راستین همگانی می‌گیرد.<sup>۵</sup>  
در آن روزگار دیگر نفاق و ریاکاری بازاری ندارد و سازش و مجامله و پرده‌پوشی در کار نیست. همه باید صمیمانه و به راستی تسلیم حکومت حق گردند و گرنه از پای درآیند.<sup>۶</sup>

۱. روایت ۶۸.

۲. ج ۵۳ بحار - روایت ۵۲.

۳. روایت ۹۹ و ۳۱ و ...

۴. استفاده از روایت ۲۱۳ و بعضی روایات دیگر.

۵. روایت ۱۹۲.

۶. استفاده از روایات ۱۶۷ و ۱۷۷.

۱. روایت ۲۱۲.

۲. قسمتی از روایت ۱۹۴.

۳. قسمتی دیگر از روایت ۱۹۴.

۴. روایت ۱۶۴.

و این حکومت نهایی حق و استقرار کامل عدالت و رشد همه‌جانبه انسان‌ها، آخرین حلقه تاریخ بشر است، پس از آن‌که همه نظام‌ها و مکتب‌ها تجربه شده و توفیق همه‌جانبه جهانی به‌دست نیآورده‌اند. آری، این قیام نهایی الهی، دورانی هر چند محدود، غرق در حق و عدالت است و پایان کار تاریخ.<sup>۱</sup>

---

۱. روایت ۵۸ و دیگر روایات.

خودسازی

البته خوراک و بهداشت جان و روان یا بیماری و آلودگی آن به گونه‌ای دگر است. مثلاً علم و ایمان خوراک جان و روان است، زیرا هر یک به گونه‌ای موجب رشد و پرورش روان می‌گردد و به آن توان و نیرو می‌بخشد، همان‌گونه که غذای خوب و سالم به بدن آدمی توان و نیرو می‌دهد.

به‌همین ترتیب نادانی و بی‌ایمانی یک انسان بلای جان اوست و او را در معرض ابتلا به بیماری‌های گوناگون اخلاقی قرار می‌دهد.

بحث اخلاق اسلامی در همین زمینه است که چه خوی و خصلتی مایهٔ بهداشت و سلامت جان و روان است یا چه خوی و خصلتی مایهٔ بیماری و ناراحتی جان و روان و راه دست‌یابی بر آن یک و پیشگیری یا درمان این یک چیست.

### هماهنگی در رشد

همان‌طور که قبلاً گفتیم انسان دارای دو جنبه است، یکی مادی و جسمانی که از آن به بدن تعبیر می‌کنیم و دیگر معنوی که آن را روح و روان می‌نامیم. پرورش انسان باید در هر دو جهت به‌طور هماهنگ پیش رود. اگر صرفاً به روح و روان خویش پردازد و تن را فراموش کند ناتوان و فرسوده می‌شود و نه تنها از رفاه و لذت مادی محروم می‌گردد بلکه برای سیر و حرکت معنوی هم مرکب راهواری در اختیارش نمی‌ماند، زیرا با بدن بیمار و فرسوده امکان رشد و تعالی برای جان و روان بسیار ضعیف است. همچنین اگر همهٔ زندگیش خورد و خوراک و لذت مادی باشد، دیگر مجالی برای تجلی انسانیت آدمی نمی‌ماند و از سطح چهارپایان پا فراتر نمی‌نهد.

برای تکامل انسان در هر یک از این دو جهت ابزار و عوامل و راه‌های گوناگون هست که باید شناخته شوند و برنامهٔ زندگی با در نظر گرفتن همهٔ

چنانچه دانستیم انسان از نظر اسلام موجودی سازنده است، سازندهٔ خود و سازندهٔ محیط زندگی خود. میزان موفقیتش در سازندگی محیط به میزان موفقیتش در سازندگی خویش بستگی دارد و بالعکس، یعنی توفیق در بهسازی محیط زندگی راه او را برای بهسازی خویش هموارتر می‌کند. توجه به این رابطهٔ متقابل نیرومند میان انسان و محیط زندگیش ایجاب می‌کند که او به مسألهٔ خودسازی توجه کند و اهمیت دهد. خودسازی وسیع و همه‌جانبه، متناسب با دید وسیع و همه‌جانبهٔ یک مسلمان نسبت به انسان و جهان.

اسلام در زمینهٔ خودسازی انسان تعالیم وسیعی دارد که با توجه به اصلی که گفتیم به همهٔ جنبه‌های مختلف زندگی او مربوط می‌شوند؛ به جسم و جان، به نیازهای مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و غیره که در مجموع این تعالیم، نظام تربیتی اسلام را تشکیل می‌دهند.

### رشد و سلامت جان

برای این‌که تن آدمی سالم بماند و رشد کافی بکند، باید از تغذیهٔ خوب، بهداشت لازم، آب و هوا و دیگر عوامل و شرایط زیستی سالم و مساعد برخوردار باشد و از هر گونه آفت و بیماری یا آلودگی دور بماند. روان آدمی نیز برای رشد و سلامت به خوراک سالم و سازگار و بهداشت متناسب نیاز دارد و گرنه فرسوده می‌شود و به تباهی می‌گراید.

این عوامل تنظیم گردد تا رشد او متوقف نشود یا دچار عدم تعادل نگردد. در جهت رشد بدن، تن آدمی به ویتامین‌ها و مواد غذایی گوناگون نیاز دارد که هر یک در حدی معین برای بدن لازم است، به همین جهت زیاده‌روی در مصرف یک نوع ماده غذایی به همان اندازه بیماری‌زاست که کمبود آن. یا برای سلامت بدن حرکت و کار ضروری است. اگر بدن به کلی بی حرکت باشد به‌زودی فرسوده و ناتوان می‌شود. ولی استراحت و آرامش نیز برای بدن لازم است زیرا کار سخت و مداوم نیز انسان را از پایداری می‌آورد و تبلی و بی‌کاری مستمر پژمرده‌اش می‌کند.

در جهت رشد معنوی هم همین‌طور، مثلاً داشتن رأفت و عاطفه برای آدمی لازم است. او باید در برابر رنجی که به دیگران می‌رسد حساس باشد، عاطفه‌اش تحریک شود و در پی علاج ناراحتی مردم دیگر برآید. ولی همین دلسوزی و عاطفه نباید چندان افراطی باشد که او را از مجازات خائن یا ضربه زدن به دشمن متجاوز باز دارد.

از مهم‌ترین امتیازات اسلام آن است که با دیدی همه‌سونگر آن‌چه را که به همه ابعاد انسان تکامل می‌بخشد می‌آموزد و از هر چه ناهماهنگی یا وقفه در کمال و رشد همه‌جانبه او ایجاد کند جلوگیری می‌کند. به همین جهت اخلاق اسلامی نقش سازنده دارد و مایه سلامت بخش روان آدمی است.

### معیارهای اخلاق

آیا اخلاق پایه و مایه و معیارهایی اصیل دارد یا پوششی ساختگی برای اغراض شخصی یا طبقاتی است؟ آیا طبقات مرفه و قدرتمند جامعه‌ها به خاطر آن‌که توده مردم را آماده بهره‌کشی کنند اخلاق را بهانه کرده و

مسائلی از قبیل صبر، قناعت، لزوم رعایت حق دیگران، گذشت و غیره را مطرح کرده‌اند تا خود به چپاول پردازند و استثمار کنند و زحمتکشان را به‌عنوان رعایت اصول اخلاقی به سکوت و تسلیم وادارند؟ آیا طبقات محرومیت کشیده مفاهیم اخلاقی از قبیل محبت، احسان، عدالت یا تواضع و غیره را برای رام کردن طبقات حاکم خلق کرده‌اند؟ یا آنکه برای مسائل اخلاقی زیربناهای اصیل‌تری وجود دارد؟

شک نیست که برخی از تعالیم اخلاقی به‌صورت‌های مختلف مورد سوءاستفاده قرار گرفته و می‌گیرد. آنان که در پی جلب منافع خویش هستند، به‌خصوص اگر نفوذ و امکاناتی داشته باشند، می‌کوشند تا از هر وسیله‌ای که به دستشان برسد استفاده کنند و راه را برای رسیدن به مطامع خویش هموار سازند. آن‌ها در این راه همه‌چیز را به خدمت خود درمی‌آورند، چنان که تحقیقات علمی، با همه اصالت و صفایی که دارد گهگاه در خدمت ظلم و طغیان و به بند کشیدن زحمتکشان درمی‌آید. مفاهیم اخلاقی هم همین‌طور است. چه‌بسا که به نام آزادی، آزادی‌ها سلب می‌شود و به نام عدالت و برابری، بی‌عدالتی‌ها و حق‌کشی‌ها صورت می‌گیرد. اصولاً هر چیز خوب و سودمند ممکن است مورد بهره‌برداری غلط قرار گیرد ولی در این مطلب هم شکی نیست که هیچ‌گاه عدالت و بی‌عدالتی یکسان نخواهند بود، هر چند از نام عدالت به غلط استفاده شود. و هیچ‌گاه آزادی واقعی همانند اسارت و بردگی نخواهد بود، هر چند آن را با مفهومی وارونه به خورد مردم بدهند.

بدین ترتیب اگر از تعالیم اخلاقی بد بهره‌برداری شود یا به‌صورت وارونه بر طبقه محروم تحمیل گردد، دلیل بی‌ارزشی یا عدم اصالت این تعالیم نخواهد بود، بلکه دلیل روشنی بر این وظیفه است که باید تلاش کرد تا در جامعه «فریب» رخنه نکند و ارزش‌ها در خدمت بهره‌کشان درنیاید.

حقیقت این است که اخلاق ریشه‌ای در فطرت انسانی دارد. انسان به حکم سرشت انسانی خویش خواهان خصلت‌هایی است که با شرافت انسانی او سازگار باشد. پیشنهادکنندگان اصلی اخلاق نیز، اعم از پیامبران، حکیمان و اندرزگویان، به خاطر مصالح نوع انسانی و دفاع از منافع همه انسان‌ها مسائل اخلاقی را طرح و پیشنهاد کرده‌اند، نه به خاطر منافع یک طبقه و علیه طبقه دیگر.

از این گذشته باید به فرق میان اخلاق و آداب توجه شود. اخلاق به اصل نظام دادن به غرایز و احساسات و تمایلات و پرورش آن‌ها و کیفیت آن مربوط است. ولی آداب یک سلسله رفتارهای عملی است که تابع یک سلسله مصلحت‌ها و قراردادهاست و گاهی به معیارهای اخلاقی هم مربوط می‌شود. مثلاً خویشن‌داری و قوت اراده، استقامت، شجاعت، تقوا و امثال آن‌ها اخلاق است. در هزارها سال پیش استقامت و شجاعت و امثال آن‌ها خصلت‌هایی شایسته بوده و اکنون نیز چنین است. اما برخلاف آن، آداب غذاخوردن و لباس پوشیدن و امثال این‌ها - که غالباً اموری نسبی و محلی هستند - مستقیماً به نظامات روحی و اخلاقی مربوط نمی‌شوند. البته همان‌طور که خواهیم دید وجود اصول کلی و ثابت اخلاقی مانع آن نخواهد بود که دستورهای اخلاقی، کم‌وبیش قابلیت انعطاف داشته باشند. مثلاً راست‌گویی به‌عنوان یک اصل مسلم از اصول اخلاقی اسلام است ولی اگر گفتن یک راست موجب به خطر افتادن جان یا مال یا حیثیت کسی گردد، در این صورت باید از گفتن چنین راستی صرف‌نظر کرد. ولی وجود یک چنین موارد استثنایی که انسان در آن‌ها بر سر یک دو راهی اخلاقی قرار می‌گیرد، به ارزش و اصالت هر یک از آن دو در شرایط عادی لطمه‌ای نمی‌زند و به‌هر حال راست‌گویی به‌عنوان یک خصلت پاک روحی و

اخلاقی ایجاب می‌کند که مادام که یک مانع اخلاقی دیگر در کار نیست انسان از گفتن راست منحرف نشود. چنان که نماز که یک عبادت لازم همگانی است، در سفر و در حال بیماری ساده‌تر می‌شود یا روزه یک عبادت دیگر اسلامی است که بر همه کس واجب است ولی در مواردی وجوب آن برداشته می‌شود.

### پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک

شعار معروف پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک شعاری ارزنده است، ولی فقط همین اندازه می‌تواند اثر داشته باشد که توجه ما را به نقش نیکی در جنبه‌های مختلف زندگی انسان جلب کند، بی‌آن‌که بتواند تعریف روشنی از اخلاق نیک به دست ما دهد، زیرا مهم این است که بدانیم ملاک و معیار «نیکی و خوبی» چیست. آن‌چه مردم پسندند یا آن‌چه با طبع آدمی سازگار باشد؟ آن‌چه با قوانین موجود محیط منطبق گردد یا آن‌چه با منافع شخص یا گروهی جور آید؟ آن‌چه آسایش و رفاه آدمی را تأمین کند یا چیزی جز این‌ها؟

بسیاری از کارها از نظر برخی از مکتب‌های اخلاقی، پسندیده و اخلاقی است و از نظر مکتب‌های دیگر ناپسند و غیراخلاقی. مثلاً یک مکتب اخلاقی سکوت و تسلیم در برابر زورگو را می‌پسندد و کاری اخلاقی می‌شمرد و می‌گوید اگر به طرف راست چهره‌ات سیلی زدند طرف چپ را پیش بگیر. ولی مکتب دیگر می‌گوید اگر کسی بر تو ستم کرد جلو او را بگیر و او را به همان اندازه که ستم کرده مجازات کن و هر یک از این دو مکتب همان کار را «نیک» و «خوب» می‌داند که خود پیشنهاد می‌کند. اصولاً همه مکتب‌های اخلاقی با همه اختلاف روشی که دارند، بر هر کار و

خصلتی که پیشنهاد می‌کنند برچسب «گفتار نیک» یا «کردار نیک» می‌زنند. پس اگر فعل اخلاقی را بخواهیم به «کار نیک» تعریف کنیم، متضمن هیچ توضیح و تفسیری درباره آن نخواهد بود. بنابراین مسأله مهم در اخلاق، شناخت ملاکها، معیارها، جهت‌ها و زیربنای واقعی نیک و بد است.

### معیارهای اصلی اخلاق از نظر اسلام:

#### ۱- عزت، کرامت و ارجمندی انسان

در یک روایت معروف از پیغمبر گرامی اسلام چنین آمده است:

«من برانگیخته شدم تا مایه‌های ارجمندی و بزرگواری انسان را به حد کمال برسانم.»

در روایت دیگر از امام صادق (ع) چنین نقل شده است:

«خدای بزرگ پیامبران را به مکارم اخلاقی (خوبی‌های بزرگوارانه) اختصاص داده است. هرکس این خصلت‌ها را داراست، خدای را بر چنین مرحمتی سپاس گزارد، و هرکس چنین خوبی‌هایی ندارد با التماس آن‌ها را از پیشگاه خدا درخواست کند.»

راوی می‌گوید: «پرسیدم این خصلت‌ها کدامند؟»

فرمود:

«پارسایی، قناعت، بردباری، سپاسگزاری، شکیبایی، سخاوت،

شجاعت، غیرت، نکوکاری، راست‌گویی و ادای امانت.»

منظور از کرامت و ارجمندی این است که آدمی در جریان خودسازی و حرکت نفسانی خود برخی از کارها را با کرامت و ارجمندی و مقام انسانی خویش ناسازگار می‌یابد یعنی کارهایی که او را پست و زبون می‌کند و بی‌مقدار و بی‌ارج جلوه می‌دهد. و در برابر، کارهای دیگری را مایه

بزرگواری خویش می‌یابد، کارهایی که به او شخصیت روحی می‌دهد و بر ارج و اعتبار او می‌افزاید. مثلاً او به روشنی می‌یابد که حسد آدمی را در درون خود زبون می‌کند. حسود کسی است که نمی‌تواند پیشرفت دیگران را تحمل کند. از موقعیتی که نصیب دیگران می‌شود رنج می‌برد و ناراحت می‌شود و تنها عکس‌العملش این است که بکوشد تا در کار آن‌ها اخلال کند تا آن‌ها همچون خود او محروم شوند و تا به این منظور پست خود نرسد، از پای نمی‌نشیند. هرکس به‌خوبی در خود این دریافت درونی را دارد که این چنین خصلتی زبونی و بی‌شخصیتی است. این بی‌ارزشی و کم‌ظرفیتی یک انسان است که چشم نداشته باشد موفقیت دیگران را ببیند.

همین‌طور صفت بخل، یعنی این‌که شخص چندان به ثروتش وابسته باشد که حاضر نشود آن را در راه رفاه زندگی خود و خانواده‌اش یا در راه خدمت به خلق مصرف کند. پیداست که این چنین انسانی اسیر و زبون مال و منال خویش است و با این خصلت در خود احساس پستی و کوچکی می‌کند.

پس می‌بینیم که احساس کرامت و بزرگواری، احساس صادقی در انسان است. ما در یک سلسله کارها از قبیل احسان، گذشت، عفاف و استقامت در خود شرافت، عزت و بزرگواری احساس می‌کنیم و در یک سلسله کارهای دیگر، نظیر دروغ، ریا، چاپلوسی، حسد و بخل، احساس زبونی. این حالتی است که آدمی در خود می‌یابد بی‌آن‌که تابع آداب و عادت محیط یا تلقین این و آن باشد. اسلام این چنین خصلت‌هایی را به شدت نکوهش کرده و از آن نهی می‌کند. صفاتی مانند «گذشت و فداکاری» مایه کرامت نفس و نشانه علو همت و عظمت روح است. چون انسان فداکار انسانی است که بر خویشتن مسلط است و شخصیتی چنان والا دارد که می‌تواند از آن‌چه مورد علاقه شخصی اوست به خاطر دیگران یا به خاطر هدفش بگذرد.

«تواضع» به معنی احترام گذاردن به دیگران، از پوسته خود درآمدن و ارزش‌های دیگران را هم به حساب آوردن، نه به معنی خودباختگی و زبونی در برابر زورمندان، یک خُلق بزرگوارانه و مایه کرامت انسان است. انسانی که چندان بر خویشتن مسلط است که گرفتار غرور و خودبینی نیست، بلکه با واقع‌بینی فضیلت دیگران را هم می‌بیند و به آن ارج و احترام می‌گذارد. این خصلت‌ها که پایه و مایه بزرگواری نفس است بخشی از اخلاق پاک اسلامی است. از این نمونه‌ها در دو قطب مثبت و منفی فراوان داریم و شاید بتوانیم کلیه مسائل اخلاقی را تا حدودی به اصل «کرامت انسان» مربوط بدانیم. به همین جهت است که پیغمبر بزرگوار اسلام رسالت اخلاقی و انسان‌سازی خود را در «تکمیل مکارم اخلاق و مایه‌های بزرگواری انسان» خلاصه کرده است.

## ۲- تقرب به خدا

کار پسندیده کاری است که انسان را به خدا نزدیک سازد، یعنی او را دارای آن صفات کمال کند که در بحث خداشناسی قسمتی از آن‌ها را برشمردیم. خدا داناست، تواناست، کاردان است و از روی حساب کار می‌کند. عادل، مهربان و بخشنده است و همه از خوان نعمتش برخوردارند. نیکان را دوست دارد و از بدان و ستمگران بیزار است و غیره. انسان به هر مقدار که از این صفات کمال الهی برخوردار باشد، به همان اندازه به خدا تقرب می‌یابد و به او نزدیک می‌شود. اگر این صفات در انسان به صورت خلق و خوی درآید، یعنی به آن‌ها عادت کند و چنان شود که این کمالات از درون او بجوشند، در این صورت می‌توان گفت که او به «اخلاق اسلامی» خو گرفته است:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ. «به اخلاق الهی خو بگیرید و خداگونه شوید.»

این‌ها دو ملاک و معیار اصیل اخلاق اسلامی هستند. انسان اسلام، با صرف‌نظر از هر گونه سود که در یک کار یا یک خلق و خوی برای خود یا دیگران بیابد، و با صرف‌نظر از هر نوع زیان که در یک کار یا خوی برای خود یا دیگران ببیند، همواره در پی آن است که بداند آیا این کار یا این خصلت با کرامت و ارج انسانی او سازگار است و به او در راه تقرب و سیر به سوی حق کمک می‌کند یا نه. هر کار یا خصلت و خوی را که در جهت کرامت او باشد و بر ارج انسانی‌اش بیفزاید و او را به خدا نزدیک‌تر کند، کار و خصلتی روا و پسندیده می‌شناسد. و هر کار یا خصلت و خوی را که بر کرامت انسانی او آسیبی وارد کند و او را در راه تقرب به حق ناتوان گرداند، کار و خصلتی ناروا و ناپسند می‌شمرد و از آن می‌پرهیزد. در عین حال می‌داند که با رعایت همین دو معیار اصیل اخلاق اسلامی، خودبه‌خود انسانی بار می‌آید هشیار، آگاه، پرشور و تلاش‌گر در راه بالاترین مصالح و منافع واقعی خود و کوشا در راه مصالح و منافع واقعی همه انسان‌های دیگر.

## خصلت‌های ناروا

انسان اسلام باید خود را از هر خصلت ناروا که مانع کمال و کرامت نفس است پیراسته سازد تا آماده پذیرش خوی‌های سازنده و پاک انسانی شود و تعادل و رشد لازم برای انسان‌تر شدن و به خدا نزدیک گشتن را به‌دست آورد.

حالا می‌خواهیم چند خصلت ناپسند را بشناسیم و به نقش آن‌ها در انحطاط و سقوط انسان و آسیبی که بر کرامت و ارج انسانی او وارد می‌آورند و به زیان‌های بس بزرگی که برای جامعه بشری دارند، آشنا گردیم.



## ۱- نفاق

نفاق به معنی دورویی و دورنگی است، بدان گونه که زبان چیزی را اظهار کند که در دل نیست و شخص در ظاهر خود را به گونه‌ای بنمایاند که در حقیقت برخلاف آن است.

نفاق اگر به اصل ایمان و مسلمانی مربوط باشد، خطرهای بزرگی برای جامعه اسلامی به بار می‌آورد. کسی که خود را جزو اردوی مؤمنان و مسلمانان معرفی می‌کند ولی در حقیقت با آنها نیست، درست مانند جاسوسی است که به دروغ، خود را هوادار یک ملت معرفی کند، در حالی که دشمن آن ملت و در صدد خیانت به آن است.

نفاق در زمینه‌های دیگر نیز آسیب‌های فراوانی به افراد جامعه وارد می‌کند. مثلاً نفاق در زمینه دوستی و اظهار محبت. وقتی کسی خود را دوست دیگری معرفی می‌کند و اصرار دارد که خود را خیرخواه و نزدیک به او نشان دهد اما در باطن دشمن اوست، طرف مقابل به او اعتماد می‌کند، اسرار خود را با او در میان می‌گذارد، در مشکلات خود با وی مشورت می‌کند و حتی او را در کار و زندگی خود شرکت می‌دهد، بدان اطمینان که وی به راستی دوست باصفا و صدیق اوست در حالی که او در حقیقت دشمن اوست و در مشورت به او خیانت می‌کند، اسرار او را فاش می‌سازد و نه تنها به او خدمتی نمی‌کند و دردی درمان نمی‌کند بلکه به هر ترتیب شده، به او صدمه می‌زند و خیانت می‌کند. رسول اکرم (ص) می‌فرمود:

«منافق چون چوبه نخلی (کج و معوج) است که صاحبش آن را به هر طرف سقف بگذارد جور در نیاید. ناچار باید آن را بسوزاند، چون نفع دیگری برایش ندارد.»<sup>۱</sup>

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۵.

کسانی که خود را خدمت‌گزار، طرفدار مصالح مردم و حافظ دین و منافع اجتماع می‌نمایانند، اما در حقیقت مطامع شخصی خویش را دنبال می‌کنند و در راه خیانت و زیان قدم برمی‌دارند، به هر نسبت که نفوذ و موقعیت بیشتری داشته باشند خطر بیشتری هم دارند، چون ممکن است مردم به آنان اعتماد کنند و کارهای خود را به دستشان بسپارند و صدمه ببینند.

قرآن لبه تیز مبارزه خود را متوجه منافقان کرده است، بدان گونه که در بیش از ۳۵ مورد آنان را مذمت کرده است. شدت لحن قرآن در مورد منافقان چنان است که گاهی از آنها در ردیف کافران و بت پرستان نام می‌برد<sup>۱</sup> و زمانی پایین‌ترین و پست‌ترین درجه دوزخ را به آنان وعده می‌دهد.

منافقان از دید قرآن: از نظر قرآن، یکی از خطرات منافقان برای جامعه این است که آنها مروج فسادند و از کارهای پسندیده جلوگیری می‌کنند: «مردان و زنان منافق همه از یک گروهند، به کارهای ناپسند فرمان می‌دهند و از کارهای پسندیده جلوگیری می‌کنند و دستشان برای پول دادن باز نمی‌شود. آنان خدا را فراموش کرده‌اند، خدا هم آنها را فراموش کرده است. به راستی که منافقان تبهکارند.»<sup>۲</sup>

آنان تا می‌توانند در پیشرفت حق کارشکنی می‌کنند:

«وقتی به آنان گفته می‌شود، به سوی دینی آید که خدا فرستاده و به جانب پیغمبر گرایید، می‌بینی که منافقان نمی‌گذارند که مردم به تو بپیوندند.»<sup>۳</sup>

۱. سوره توبه، آیات ۶۹ و ۷۴.

۲. سوره توبه - آیه ۶۸.

۳. سوره نساء - آیه ۶۱.

حتی از سخت‌گیری مالی و فشار اقتصادی نسبت به مردم باایمان و فداکار دریغ ندارند، بدان امید که اصل حق را از پای درآورده و پراکنده سازند:

«همان‌ها هستند که می‌گویند به اطرافیان پیغمبر پول ندهید تا از دور و بر او پراکنده شوند. سرچشمه‌های ثروت آسمان و زمین در دست خداست، لیکن منافقان نمی‌فهمند.»<sup>۱</sup>

با وجود این سخت و وحشت دارند که مبادا باطن آن‌ها آشکار گردد و رسوا شوند:

«منافقان از آن بیم دارند که مبادا علیه آنان سوره‌ای فرود آید و رازهای درونی آن‌ها فاش شود. بگو هر چه می‌خواهید مسخره کنید، حتماً خدا آن‌چه را که از آن بیم دارید آشکار خواهند کرد.»<sup>۲</sup>

آن‌ها در اضطراب همیشگی به سر می‌برند و از هر گوشه که صدایی برخیزد، آن را سخنی می‌پندارند که علیه آنان گفته شده است:

«... هر فریادی را علیه خود می‌انگارند. آنان به‌راستی دشمنند، از آنان حذر کن ...»<sup>۳</sup>

برای فریب دادن دیگران و خوب نشان دادن خود سوگندها می‌خورند:

«هنگامی که منافقان پیش تو آیند، می‌گویند: شهادت می‌دهیم که تو فرستاده‌ی خدایی - خدا می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی - اما خدا گواهی می‌دهد که منافقان دروغ می‌گویند.»<sup>۴</sup>

اما همین که به دام افتادند و گرفتار شدند، به دست و پا می‌افتند، منکر خیانت‌های خود می‌شوند و باز هم می‌کوشند خود را خیرخواه معرفی کنند:

«پس چرا وقتی در اثر کارهای ناپسندشان گرفتار مصیبت می‌شوند پیش تو می‌آیند و به خدا سوگند یاد می‌کنند که ما جز نیکی کردن و فراهم آوردن وسایل پیشرفت شما نظری نداشتیم.»<sup>۱</sup>

وقتی از آن‌ها به همکاری دعوت شود، وعده‌های طلائی می‌دهند ولی به هنگام عمل کوتاه می‌آیند و خیانت می‌کنند:

«برخی از آنان هستند که با خدا تعهد می‌کنند که اگر خدا در کارشان گشایشی داد و از فضل خویش به آنان مرحمت کرد، حتماً به دیگران انفاق کنند و کارهای شایسته انجام دهند، اما همین که خدایشان از فضل خویش کرامت فرمود، بخل می‌ورزند و سرپیچی می‌کنند و روی می‌گردانند.»<sup>۲</sup>

آری، نفاق و دورویی بلای جان خود منافق و دیگران است. نفاق آلودگی و تیرگی جان آدمی و نشان بی‌شخصیتی و پستی و رذالت اوست، چه آدمی که چند شخصیتی باشد در واقع شخصیت ثابتی ندارد و بدین ترتیب از آن کرامت نفس که شایسته انسان است بی‌بهره و از خدا دور است.

«منافقان به خیال خود به خدا نیرنگ می‌زنند اما خدا نیرنگشان را به خودشان برمی‌گرداند. وقتی در نماز شرکت می‌کنند، با حالت بی‌میلی نماز می‌خوانند، ریا می‌کنند و مردم را فریب می‌دهند، نه این‌که به‌راستی به یاد خدا باشند. در حال دودلی و چندرنگی به سر می‌برند، نه با این جماعتند و نه با آن جماعت. هرکس خدایش گمراه کند، برای او راه روشنی به سوی خدا پیدا نخواهی کرد.»<sup>۳</sup>

۱. سوره منافقون - آیه ۷.

۲. سوره توبه - آیه ۶۴.

۳. سوره منافقون - قسمتی از آیه ۵.

۴. سوره منافقون - آیه ۱.

۱. سوره نساء - آیه ۶۲.

۲. سوره توبه - آیه‌های ۷۵ و ۷۶.

۳. سوره نساء - آیه‌های ۱۴۲ و ۱۴۳.

حضرت علی (ع) درباره منافقان می فرماید:

«ای مردم، من شما را به تقوا سفارش می کنم و از منافقان برحذر می دارم. اینان گمراهند و گمراه کننده، لغزش گرند، و لغزاننده. هر لحظه به رنگی درمی آیند و هر گاه شکل تازه ای به خود می گیرند. شما را به نفع خود بار می آورند. همه جا برای شما کمین کرده اند. دلپایشان بیمار است اما ظاهرشان تمیز و آراسته. پنهانی همه جا سر می زنند. خود درد و رنج می آفرینند اما از دارو سخن می گویند. گفتارشان از درمان است اما عملشان درد و رنج آفرین. به آسایش افراد رشک می برند و برایشان گرفتاری می تراشند. امیدها را بر باد می دهند. به خاطر آنها در هر رهگذر کسی از پای درآمده است. خود را محرم دلها می دانند و بر گرفتاری های مردم اشک تمساح می ریزند. از دیگران ثنا می گویند تا آنان نیز ثناخوانشان گردند. وقتی از کسی چیزی درخواست می کنند پافشاری دارند و اگر با کسی درافتند رسوایش می کنند. اگر حکمی کنند زور می گویند. در برابر هر حق باطلی تراشیده اند و در راه هر تلاشگری پرتگاهی. بر هر انسان زنده جلادی گماشته اند. بر هر در کلیدی ساخته اند و برای هر شب تاریک چراغی فروخته اند تا به مطامع خود دست یابند و با بر باد دادن امیدها بازارشان گرم شود و کالایشان رونق یابد. سخن می گویند اما فریب می دهند. تفسیر می کنند اما تخدیر می نمایند. راه را برای جلب همکار هموار می کنند سپس او را در تنگنا قرار می دهند و راه فرار را به رویش می بندند.»

## ۲- تکبر

تکبر، یعنی بزرگی فروختن به دیگران که گاهی ناشی از «خود بزرگ بینی» و گاهی ناشی از احساس حقارت و «خود کم بینی» است. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«تکبر آن است که دیگران را کوچک بشمری و زیر بار حق نروی.»<sup>۱</sup>

در جای دیگر فرمود:

«هیچ کس نیست که تکبر کند و زور بگوید، مگر در اثر حقارت و

زبونی که در خود احساس می کند.»<sup>۲</sup>

تکبر نشانه کم خردی است. امام صادق (ع) می فرماید:

«در دل هیچ کس چیزی از تکبر پیدا نمی شود، جز این که به همان

اندازه - نه کم، نه زیاد - از عقلش کم می شود.»<sup>۳</sup>

آن کس که در محاسبه مقام و ارزش خویش واقع بین و درست اندیش

است و حاضر است منصفانه قضاوت کند و به فضیلت های دیگران

اعتراف نماید و حقیقت را بپذیرد، خودبه خود تکبر نمی ورزد. متکبر در

عین خودخواهی و بزرگی فروختن، در اعماق جان احساس زبونی

می کند. او درمی یابد که کمبودهای فراوان دارد. از این کمبودها رنج

می برد اما به جای آن که در پی آن باشد تا با تدبیر و پشتکار از کمبودهای

خود بکاهد، بر آنها پرده می نهد و به خود بزرگی می بندد تا عقده

حقارتش گشوده شود. در صورتی که عظمت و کبریای واقعی از آن

خداست، اوست که همه کمالات را در حد بی نهایت داراست. قدرت،

علم، عظمت و حاکمیت مطلق فقط از آن اوست.

او شایسته آن هست که خود را به بزرگی وصف کند و عظمت و

بزرگواری خود را ابراز کند، چون به راستی چنین است. اما دیگران که

آفریده، پرورده و تحت تسلط او هستند، از خود چیزی ندارند و همه بنده

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۸.

اویند، پس شایسته نیست که خود را بزرگ پندارند و کبريایی فروشند. باید با کسب فضایل معنوی و علمی بیشتر و تخلق به اخلاق بهتر و سیر به سوی خدا واقعاً بزرگی بیشتر و عزت و عظمت افزون‌تر کسب کنند، نه آن‌که در عین زبونی و ناتوانی و دور بودن از همه کمالات به خویشتن بزرگی بندند و لباس کبريایی بپوشند.

امام صادق(ع) فرمود:

«تکبر در میان اشرار پیدا می‌شود. کبر و عظمت لباسی است زینده خدا. هرکس با خدا در کبريایی و عظمت هم‌وردی کند و خود را بزرگ جلوه دهد، خدا به او چیزی جز زبونی و پستی نمی‌افزاید.»

متکبران بالای جان جامعه هستند. آنان چندان خودخواهند که تصور می‌کنند تنها رأی و نظر آن‌ها درست است، در حالی که عملاً فقط منافع خود را می‌بینند و شخصیت و احترام خود را می‌پایند. آن‌ها همه شایستگی‌های گوناگون را منحصر در خود می‌دانند، بنابراین، نظر، اعتبار، مقام و حقی برای دیگران نمی‌بینند و چنین انتظار دارند که همه فرمانبردار و برده آن‌ها باشند و همان را بخواهند که آن‌ها می‌خواهند، در هر مجلس برای آنان راه باز کنند، تسلیم نظرشان باشند و در برابرشان کرنش کنند. همین متکبرانند که رفته رفته به صورت طاغوتها درمی‌آیند. یعنی خودکامه‌های سرکشی می‌شوند که به خود حق می‌دهند هر گونه ظلم و زور و تعدی نسبت به دیگران روا دارند و خود را صاحب اختیار مطلق جان و مال و حیثیت مردم پندارند، یعنی همان وضع اجتماعی ناپسند که درست در نقطه مقابل اصول تربیتی و اجتماعی اسلام است.

اسلام همه را برابر می‌داند و بنده یک خدا و دارای حقوق و احترام مشترک می‌شمرد. از نظر اسلام هیچ‌کس حتی ضعیف‌ترین افراد جامعه نباید

مورد تجاوز و هتک حرمت و بی‌اعتنایی قرار گیرد. هیچ‌کس حق ندارد خود را انسانی برتر و مالک‌الرقاب تصور کند.

بنابراین، متکبر هم به خود بد می‌کند و از اعتبار و ارزش معنوی و کرامت انسانی خود می‌کاهد، هم مردم را قلباً از خود بیزار می‌کند، به طوری که به او بی‌اعتنا می‌شوند و ارج و نفوذی در دل آن‌ها ندارند، هم حقوق دیگران را پایمال می‌کند، هم با خدا ستیزه دارد و به خود اجازه می‌دهد که در برابر کبریا و جلال او، خودی بنماید.

«به آنان (یعنی متکبران) گفته می‌شود از درهای دوزخ درآیید و جاودانه همانجا بمانید که جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است.»<sup>۱</sup>

«و موسی گفت: من از هر شخص متکبر به خدا پناه می‌برم، خدایی که پروردگار من و شماست.»<sup>۲</sup>

«و این چنین خدا بر دل هر انسان متکبر و زورگو مهر می‌زند.»<sup>۳</sup>

### ۳- سخن چینی

سخن چینی آن است که شخص مطلبی را که از کسی درباره دیگری شنیده نزد او بازگو کند، بدان‌گونه که میان آنان بدبینی و دشمنی ایجاد کند و بدین ترتیب بین دوستان قدیمی و حتی خانواده‌ها و نزدیکان اختلافات و دشمنی‌های عمیقی به وجود آورد. این نهایت پستی و رذالت انسان است که در صدد باشد بین هم‌نوعان خود آتش کینه و عداوت روشن کند و آن‌ها را به جان هم اندازد. قرآن توصیه می‌کند که به حرف این‌گونه انسان‌نماهای دو به هم زن گوش ندهیم:

۱. سوره زمر - آیه ۷۲.

۲. سوره غافر - آیه ۲۷.

۳. سوره غافر - قسمتی از آیه ۳۵.

«از مردم پستی که زیاد سوگند می‌خورند و فراوان طعنه می‌زنند و سخن‌چینی می‌کنند حرف گوش کن.»<sup>۱</sup>

امام صادق(ع) فرمود:

«بزرگ‌ترین جادو سخن‌چینی است که بین دوستان جدایی می‌افکند و میان افراد هم‌صف دشمنی ایجاد می‌کند. از این راه خون‌ها ریخته می‌شود، خانه‌ها ویران می‌گردد، رازها فاش می‌شود و پرده‌ها بالا می‌رود.

سخن‌چین بدترین کسی است که بر روی زمین قدم گذارده است.»<sup>۲</sup>  
این گناه با چند گناه دیگر همراه است. همان‌گونه که امام حسن مجتبی(ع) فرمود:

«هر که پیش تو آمد و از کسی سخن‌چینی کرد، بدان که در حقیقت علیه خود تو سخن‌چینی می‌کند. شایسته است که سخن‌چین را دشمن داشته باشی و به راست گو بودن او اعتماد نکنی. چگونه می‌توان او را دشمن نداشت، با آن‌که سخن‌چین از دروغ، غیبت، حيله‌گری، خیانت، فریب، حسد، دورویی، تفرقه‌اندازی و نیرنگ جدا نیست؟»<sup>۳</sup>

حضرت علی(ع) می‌فرماید:

«بدترین شما کسانی هستند که سخن‌چینی می‌کنند و بین دوستان جدایی می‌افکنند و برای اشخاص پاک عیب‌تراشی می‌نمایند.»<sup>۴</sup>

مسلمان پاک و شایسته‌کار هرگز خود را به چنین گناه بزرگ نمی‌آلاید. او حتی از گوش دادن به گفتار سخن‌چین و باور کردن حرف او دوری می‌جوید. پیامبر اکرم(ص) فرمود:

«سخن‌چین وارد بهشت نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

#### ۴- دروغ

دروغ را می‌توان ریشه و خمیرمایه بسیاری از بدیها از قبیل تهمت، تقلب، خدعه و نیرنگ، شهادت باطل، داوری نادرست، نفاق و مانند این‌ها داشت. پیغمبر اکرم(ص) فرمود:

«علامت شخص دورو و منافق سه چیز است: ۱- وقتی سخن می‌گوید، دروغ می‌گوید. ۲- هنگامی که وعده می‌دهد خلاف می‌کند و ۳- هنگامی که امانتی به او سپردند، در آن خیانت می‌کند.»

دروغ موجب گمراهی افراد است. کسانی که به گفته خلاف واقع یک دروغ‌گو اعتماد کنند و آن را بپذیرند به گمراهی می‌افتند. این خلاف‌گویی اگر در زمینه مسائل فکری و اعتقادی باشد فکر مردم را تخدیر و عقیده آن‌ها را تباه می‌کند.

دروغ برای شخص دروغ‌گو مایه بی‌اعتباری و سلب اعتماد مردم است. دروغ که همیشه مخفی نمی‌ماند، بالاخره روزی فاش می‌شود و دروغ‌گو را کوچک و بی‌آبرو می‌کند.

دروغ‌گو هم به خود خیانت می‌کند، هم به دیگران. در درون با خود در ستیز است تا آن‌چه را در دل دارد وارونه جلوه دهد و با همه واقعیات جهان در ستیز است تا آن‌چه را که هست خلاف جلوه دهد و جور دیگر بنمایاند. حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود:

«مسلمان باید از دوستی و برادری با دروغ‌گو پرهیزد، چون وی (سرانجام به صورت انسانی غیرقابل اعتماد در خواهد آمد، زیرا) چندان

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۱. سوره قلم - آیه‌های ۱۰ و ۱۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

دروغ می‌گوید تا بدانجا رسد که اگر حرف درستی هم بگوید، کسی باور نکند.<sup>۱</sup>

امام صادق(ع) از قول حضرت علی(ع) نقل می‌فرماید:

«هرکس زیاد دروغ بگوید، ارزش و اعتبارش بر باد می‌رود.»<sup>۲</sup>

چنان که ملاحظه می‌کنیم دروغ‌گو یا از ترس دروغ می‌گوید یا به خاطر طمع و در هر حال دچار زبونی است که با کرامت نفس انسان منافات دارد. دروغ از پاکی جان و صفای ضمیر می‌کاهد و با همه معیارهایی که برای تربیت و اخلاق اسلامی بیان کردیم ناسازگار است.

در برابر، راستی و صراحت لهجه نشان شخصیت انسان و کرامت و عظمت اوست. مردم هرکس را که به راست‌گویی بشناسند مورد احترام قرار می‌دهند و به او اعتماد می‌کنند. او گذشته از آرامش وجدان و روشنی ضمیر خود، اعتبار اجتماعی هم پیدا می‌کند و خدا و مردم همه از او راضی هستند. بله، راست‌گویی نشان بارز ایمان است و با دروغ نمی‌توان خود را مؤمن و مسلمان واقعی دانست. از پیامبر بزرگوار اسلام روایت شده که فرمود:

«ایمان هیچ‌کس راستین نیست مگر آن‌که قلبش راستین باشد و ضمیر و قلب هیچ‌کس راستین نیست مگر آن‌که زبانش راست باشد.»

حضرت علی(ع) فرمود:

«هیچ بنده‌ای مژه‌ای ایمان را نمی‌چشد، تا دست از دروغ بکشد، خواه

شوخی باشد، خواه جدی.»

## ۵- غیبت و تهمت

از امام هشتم حضرت امام رضا(ع) روایت شده که فرمود:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

«اگر کسی پشت‌سر شخصی چیزی بگوید که در او هست و مردم هم از آن خبر دارند این غیبت نیست، و اگر چیزی بگوید که در او هست ولی مردم از آن خبر ندارند این غیبت است. اما اگر به او نسبتی بدهد که در او نیست این تهمت است.»<sup>۱</sup>

غیبت هم از آن جهت زشت و گناه است که آبروی یک انسان را می‌ریزد و او را خوار و خفیف می‌کند و هم از آن جهت که فاش کردن اعمال ناپسند و نقل کارهای زشت این و آن، مایه ترویج فساد می‌شود و رفته رفته زشتی یک گناه را از نظر مردم می‌اندازد. امام صادق(ع) فرمود:

«کسی که از فرد باایمانی کار زشتی نقل کند که با چشم خود آن کار را از او دیده یا از دیگران درباره‌اش شنیده، در شمار کسانی خواهد بود که خدا درباره‌ آنان فرموده است: کسانی که دوست دارند کارهای زشت در بین مردم باایمان شیوع یابد در دنیا و آخرت به عذابی دردناک گرفتار خواهند شد ...»<sup>۲</sup>

اگر عیب یا گناه پنهانی اشخاص بی‌جهت برملا نشود هم آبروی آن‌ها محفوظ می‌ماند، هم کارهای ناروا در بین مردم شایع نمی‌گردد. غیبت چندان در اسلام نکوهیده است که قرآن آن را همانند آن می‌داند که کسی گوشت مرده برادر خود را بخورد:

«... مبادا کسی از شما دیگری را غیبت کند. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد گوشت برادر خود را در حالی که مرده است بخورد؟ حتماً از آن بدتان می‌آید ...»<sup>۳</sup>

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۷. در این حدیق به قسمتی از آیه ۱۹ سوره نور اشاره شده است.

۳. سوره حجرات - آیه ۱۲.

اسلام اصرار دارد که دوستی و برادری در بین مردم عمیق‌تر گردد. از هر گونه نِقار و دشمنی جلوگیری شود و آبروی افراد دستخوش هوس‌های این و آن نگردد. به همین جهت از غیبت، یعنی بدگویی پشت سر دیگران، با این لحن شدید انتقاد کرده است.

برای جلوگیری از غیبت در قدم اول لازم است که از گوش دادن به سخنان غیبت‌کننده خودداری کنیم. بدین ترتیب نه تنها او را تأیید نکرده و به او میدان نداده‌ایم بلکه عملاً هم مانع بدگویی‌های او شده‌ایم، چه وقتی شنونده از خود سردی نشان دهد، سخن گوینده گل نمی‌کند ولی مستمعین زودباور سبب می‌شوند که بدگویان و غیبت‌کنندگان به حرف‌های خود آب و رنگ بیشتری دهند و حتی از غیبت پا فراتر نهند و به تهمت‌های ناروا هم دست بزنند. بدین جهت است که اسلام شنونده غیبت را با گوینده آن در گناه شریک می‌داند.

با این‌که غیبت از نظر کلی با اصول اخلاقی اسلام سازگار نیست، گاهی مصلحت اجتماعی ایجاب می‌کند که عمل ناپسند کسی بازگو شود. علمای اسلام در موارد زیر فاش کردن عیب یا گناه دیگران را جایز دانسته‌اند:

الف - شهادت: در صورتی که دادگاه شرعی از شاهد بخواهد تا مطالبی را که درباره جرم و جنایت یا سرقت و مانند آن می‌داند برای قاضی بگوید، در این صورت روشن است که شاهد درباره اشخاص مطالبی را فاش می‌کند که عیب و گناه است و مرتکبین راضی به افشای آن نیستند اما حفظ حقوق مردم ایجاب می‌کند که شاهد آن‌چه را می‌داند، بی‌کم و زیاد و با در نظر گرفتن خدا و وجدان بیان کند تا حقیقت روشن شود و عدالت اجرا گردد.

ب - نهی از منکر: می‌دانیم که مسلمان وظیفه دارد جلوی ستم و کارهای زشت دیگر را بگیرد. این جلوگیری مراتبی دارد که به تدریج با شدت

بیشتری همراه خواهد بود. اگر موردی پیش آید که خیانتکاری عمل خود را پنهانی انجام دهد، ولی به هیچ‌گونه حاضر نیست دست از خیانت خویش بکشد، جز این‌که کارش برملا شود و از ترس آبرو از ادامه خیانت دست بردارد، در این صورت لازم است زشتکاری‌های وی بازگو گردد تا از این راه از کار ناروای او جلوگیری شود.

ج - شکایت: کسی که بر او ستمی رسیده است باید از خود دفاع و ظلم ستمگر را برملا کند تا جلو او گرفته شود.

د - راهنمایی و مشورت: در صورتی که شخصی می‌خواهد با دیگری در کاری شرکت کند یا همسفر یا زن و شوهر شود، یا همکاری دیگری داشته باشد، ناچار قبلاً درباره وی تحقیق خواهد کرد و به سراغ دوستان و آشنایان او خواهد رفت تا درباره او اطلاعاتی کسب کند. در این مورد لازم است کسی که مورد شور قرار می‌گیرد حقیقت را بگوید و طرف را آن‌چنان که هست - بی‌کم و زیاد - معرفی کند تا فکر مشورت‌کننده روشن شود و در اقدامی که می‌کند صدمه نخورد. در عین حال باید کمال دقت را داشته باشد که بیش از آن‌چه لازم است چیزی نگوید یا بی‌جهت و از روی غرض‌ورزی از او بدگویی نکند که این خیانت است آن هم خیانت به هر دو طرف، زیرا هم با خلاف‌گویی خود مانع همکاری آن دو می‌شود، هم بی‌جهت آبروی شخصی را بر باد می‌دهد.

ه: فاش کردن دروغ کسی که شهادت دروغی داده یا خبری جعل کرده یا رأی و نظر خطایی ابراز داشته است.

و - درجه‌بندی دانشمندان و صاحبان حرف و صنایع و مشاغل برای آگاهی عموم بلامانع است زیرا هرکس بتواند به راحتی طیب یا صنعتگر یا دانشمند شایسته‌تر را پیدا کند.

## ۶- حسد

در هر جامعه معمولاً افرادی پیدا می‌شوند که با تلاش و کوشش پیگیر خود از مزایایی از قبیل معلومات فوق‌العاده، مهارت فنی، فرزندان خوب، درآمد مشروع بیشتر، پیشرفت تحصیلی یا نظایر این‌ها بهره‌مند شده‌اند. عکس‌العمل مردم در برابر این افراد مختلف است:

- بعضی بی‌تفاوتند و مسأله برایشان خیلی عادی و بی‌اهمیت است.  
- بعضی دیگر از نعمت و مکتبی که دیگری دارد خوشحال می‌شوند و از این‌که کسی در رفاه به‌سر می‌برد یا امتیازاتی دارد شاد می‌گردند.  
برخی دیگر به فکر می‌افتند که چرا خود این‌چنین امکاناتی ندارند، بنابراین با رقابت سازنده و مثبت - تلاش می‌کنند که خودشان هم پیشرفت کنند و آن‌چه را ندارند به دست آورند، بدون آن‌که خواستار محرومیت دیگران باشند.

- اما عده‌ای دیگر نمی‌توانند رفاه دیگران را ببینند و همه‌چیز را برای خود می‌خواهند. آنان از آسایش یا پیشرفت دیگران ناراحت می‌شوند. خودخوری می‌کنند و رنج خود را به‌صورت آزار دادن، بدگویی و کارشکنی ابراز می‌کنند، یعنی به‌جای آن‌که بکوشند تا خودشان هم پیش روند، می‌کوشند تا دیگران را ساقط کنند از ارزش بیندازند یا از پیشرفت باز دارند. این واکنش اخیر همان حسد است که خصلتی ناپسند و نکوهیده است که متأسفانه در میان بسیاری از کودکان، نوجوانان، زنان و مردان دیده می‌شود. حتی کسانی که خود اعتبار و امکانات فراوانی دارند گاهی از پیشرفت دیگران رنج می‌برند. حسد تا در عمل انسان بروز نکرده است تنها یک خصلت ناراحت‌کننده برای خود شخص حسود است که در اندرون خود رنج می‌برد، اما همین که در عمل ظاهر شد آدمی را به گناه می‌کشاند

و در قالب اذیت، بدگویی، غیبت، تهمت و ... نمودار می‌گردد. حضرت صادق(ع) فرمود:

«مردی که در او سه خصلت باشد ایمان ندارد: حرص، حسد و بُزدلی.»<sup>۱</sup>  
و نیز فرمود:

«حسود بیش از آن‌که به دیگران زیان برساند به خود ضرر می‌زند.»  
«ریشه حسد کوردلی و درافتادن با فیض الهی است و این‌ها دو بال کفرند.»

«با حسد، آدمی در افسوس همیشگی فرو می‌رود و به مهلکه‌ای می‌افتد که هیچ‌گاه از آن نجات نخواهد یافت.»<sup>۲</sup>  
حضرت علی(ع) فرمود:

«کسی که به تو حسد می‌ورزد همین مجازات برایش بس است، که هنگامی که تو شادی او اندوهگین است.»

«ستمگری ندیدم که به ستم‌دیده بیشتر شباهت داشته باشد، مگر حسود، چه حسود بیچاره گرفتار رنج همیشگی و دل ناآرام و غم مدام است.»<sup>۳</sup>  
حسد در حقیقت نشانه چند نوع کمبود یا بیماری است:

- ۱- حسود خودخواه است و همه‌چیز را تنها برای خود می‌خواهد.
- ۲- کم‌ظرفیت و زبون است و گرنه در برابر مقام یا پیشرفت یا امتیازی که دیگری به دست آورده خود را این‌چنین نمی‌بخت.
- ۳- کوردل و کوتاه‌بین است، به همین جهت دیگران را نمی‌بیند، فکر نمی‌کند که دیگران هم حقی دارند و باید به جایی برسند.

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۵۰.

۳. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۵۰.



۴- متجاوز است، چه حاضر است به طرف ضربه بزند و حیثیت و آسایش او را به خطر بیندازد، تا به خیال خود عقده کمبودی را که در خود می‌یابد بگشاید.

### مبارزه با حسد

تلاش سازنده و مثبت در راه کسب فضایل و امتیازات، وسیله مؤثری برای مبارزه با حسد است. کسی که سرگرم فعالیت است کمتر حسرت دیگران را می‌خورد و چه بسا کم کم دید وسیع، مناعت طبع، بزرگواری و دگربینی در او زنده شود، از پوسته محدود خود به‌در آید، دیگران را هم به حساب آورد، خود را با انسان‌ها پیوند دهد، احساس نوع‌دوستی و خیرخواهی در او زنده شود، و نه تنها از راحت دیگران رنج نبرد بلکه حاضر شود خود رنجی را تحمل کند تا دیگران را به راحت رساند.

### حساسیت علیه نالایقان و تجاوزگران و مبارزه با آن‌ها حسد نیست

تاکنون دانستیم که حسد آفت جان آدمی و نشان زبونی و تنگ‌نظری و مایه رنج درونی او و سلب آسایش دیگران است و باید با چنین آفتی مبارزه کرد. اما نباید نفی حسد را بدان معنی بگیریم که اگر کسی با تجاوز و ستم، حقی را از دیگران تصاحب کرد یا با ساخت و پاخت، بدون آن‌که لیاقت مقامی را داشته باشد آن مقام را اشغال کرد، یا بی‌جهت خود را برتر از دیگران جا زد، جلوی هر گونه اقدامی را که برای احقاق حق و فرونشاندن ظلم و فریب انجام می‌شود ببندیم و آن را نوعی حسد تلقی کنیم. نه این مسأله دیگری است. با زور و بی‌عدالتی و تبعیض و تجاوز - به هر شکلش که باشد - باید از راه‌های مؤثر و اصولی در افتاد و گرنه بی‌تفاوتی و سکوت در این مورد خود گناهی بزرگ است. بنابراین اگر کسی را که با بی‌عدالتی

و زور به ثروت رسیده است به باد انتقاد بگیریم، حسد نیست. یا اگر مقام کسی را که شایستگی آن را ندارد متزلزل کنیم حسد نیست. در برابر امتیاز و مکنت نامشروعی که اشخاص تصاحب می‌کنند نباید بی‌تفاوت ماند بلکه باید تلاش کرد تا حق به حق‌دار برسد و ریشه ظلم کنده شود.

### راهی به سوی پیراستن جان از آلودگی‌ها:

اصول تربیتی اسلامی در پی تزکیه آدمی، یعنی پیراستن جان او از این آلودگی‌هاست. پیراستنی که در جهت سازندگی باشد. البته مبارزه با آفت کار آسانی نیست، مخصوصاً اگر ریشه دوانده و به‌صورت عادت درآمده باشد. اما در انسان، این موجود مرموز که سرشار از نیروست، تغییر عادت هم امری محال نیست، بلکه ممکن و عملی است، منتها باید همه نیروها را در او بسیج و همه شرایط محیطی را برایش آماده کرد.

قبل از هر چیز باید از خود انسان و از جان و درونش مدد گرفت. برای اصلاح نفس و بارآوردن آن دو چیز اهمیت دارد: یکی بینش صحیح، بینشی که خواست او را دگرگون کند، و دیگر اراده قوی و آهنین. باید به اراده آدمی پرداخت و در او جوششی درونی به‌وجود آورد تا بتواند تصمیم بگیرد و دگرگونی‌ها به‌وجود آورد. اگر اراده قوی با بینش صحیح همراه باشد، حرکت اصلاحی آغاز می‌شود. به گفته قرآن:

«... خداوند وضع مردم را تغییر نمی‌دهد تا خود در آن‌چه در خویشان دارند تغییر دهند ...»<sup>۱</sup>

۱. سوره رعد - آیه ۱۱.

به همین جهت اسلام به خودآگاهی و اراده نیرومند، نقش مهمی در کار اصلاح نفس می‌دهد:

حضرت صادق(ع) فرمود:

«تو خود طیب خویشتی، دردت را می‌شناسی و درمانت را هم اکنون بین تا چه حد حاضری برای خود به‌پا خیزی و به خود برسی.»

و نیز فرمود:

«آن‌کس که چه در هنگام شوق، چه در هنگام ترس، چه در حال هوس، چه در حال خشم، چه در حال خشنودی، خویشان‌دار باشد خدا بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند.»<sup>۱</sup>

انسان خویشان‌دار که در هر حال بتواند درست فکر کند و درست تصمیم بگیرد و در برابر احساس برافروخته، میل و شهوت زودگذر یا عادت‌هایی که در او ریشه کرده تسلیم نشود، می‌تواند از آفت‌ها محفوظ بماند و از آتش برهد. اسلام نمی‌گوید صرفاً تلقین کنید یا چشم و گوش بسته کسی را به کار خیری وادارید. می‌گوید کاری کنید که خودآگاهی انسان جرقه زند، از درون بجوشد و تصمیم بگیرد. کاری کنید که زنگارها زدوده شود، جهل و زبونی باقی نماند، سرمایه درونی بشکفتد و به «خود» انسان، استقلال و شخصیتی داده شود که بتواند خوب فکر کند و خوب تصمیم بگیرد. حضرت صادق(ع) فرمود:

«هرکس که نه از خود واعظی برای خویش دارد، نه از همنشین ارشادکننده‌ای برخوردار است، دشمن بر گردنش سوار خواهد شد.»<sup>۲</sup>

پس آزادی و عزت آدمی در گرو «انتقاد از خود» و داشتن اندرزگر درونی است. قرآن به «نفس لوامه» یعنی آن انتقادگر درونی که اگر کارش

را خوب انجام دهد، راه خودسازی را برای انسان هموار می‌کند، سوگند یاد می‌کند و می‌گوید:

«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ.» یعنی «سوگند به روز رستاخیز. و سوگند به نفس انتقادگر.»<sup>۱</sup>

آیات دیگر قرآن که در زمینه خودسازی آمده نیز نشان می‌دهد که از نظر این کتاب الهی، انتقاد از خود، یکی از پایه‌های اساسی خودسازی است. اسلام می‌خواهد احساسات و عواطف انسان در اختیار او باشد و در خدمت او. در این روایت که از حضرت امام جعفر صادق(ع) می‌باشد دقت کنید:

«قلب خود را به‌صورت همدم نکوکار و فرزند باوفایی درآور و علم و آگاهی را به‌صورت پدری که قلب از آن پیروی کند، و آلودگی‌های نفسانی را دشمنی بشمار که با آن مبارزه می‌کنی.»

### تقوا

چنین انسانی دارای «تقوا»، یعنی «پروا» است، او «بند و بار» دارد، «بند و باری» که عشق به حق و حقیقت بر او نهاده است. او در عین «آزادگی» کامل، «بنده» حق است و همین «بندگی حق» و «عبودیت» اوست که ضامن حفظ آزادی و آزادگی او از بندگی و بردگی دیگران است. او با هر کار و هر صحنه که روبه‌رو شود، نخست به این نکته می‌اندیشد که آیا این کار با رضای حق سازگار است و مایه خشم او نیست.

او نارضایتی و خشم هرکس دیگر را می‌تواند تحمل کند ولی نارضایی و خشم حق برایش قابل تحمل نیست. از هر کاری که بیم آن رود که مایه نارضایی و خشم او شود «می‌پرهیزد». این «پرهیز» و «پروا» و «بند و بار داشتن»، «تقوا» است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۳.

۱. سوره قیامت - آیه‌های ۱ و ۲.

انسان باتقوا را نه با تهدید می‌توان تسلیم کرد و به گناه و زبونی کشاند، نه با تطمیع؛ تطمیع به زر یا شهوت یا ریاست. نقش تقوا چنان حساس است که قرآن آن را تنها ملاک و معیار ارزشیابی انسان‌ها شمرده است: «گرامی‌ترین شما انسان‌ها پیش خدا کسی است که تقوای بیشتری داشته باشد.»<sup>۱</sup>

آری تنها انسان پاک و مسلط بر خویشتن است که کرامت دارد و کرامت بیشتر در سایه «تقوای» بیشتر به دست می‌آید.

آیات و روایات اسلامی درباره تقوا فراوانند و اینک برای نمونه ترجمه قسمتی از خطبه معروف حضرت علی (ع) که بنا به درخواست یکی از یاران پاکدلش، هم‌ام، در زمینه تقوا ایراد فرمود، می‌آوریم:

«... پرهیزکاران اهل فضیلت‌ها هستند، گفتارشان راست است و لباس‌شان متوسط، راه رفتن‌شان با فروتنی است. از آنچه خدا برایشان حرام کرده است چشم می‌پوشند. گوش‌های خود را بر شنیدن دانش سودمند می‌گمارند. در هنگام گرفتاری و مصیبت بدان‌گونه امیدوارند که در هنگام رفاه و آسودگی ... خدا چندان در اعماق جان‌شان بزرگ جلوه کرده است که هر چیز دیگر در نظرشان ناچیز است ...»

انسان پرهیزکار در دینداری پایدار و نیرومند و در عین نرمش دوران‌دیش است. ایمانش محکم و با یقین همراه است. به دانش‌اندوزی شوق می‌ورزد ... در حال بی‌نیازی میانه‌رو است. در عبادت خدا خشوع دارد، حتی در حال تنگ‌دستی هم آراسته است. در سختی شکیباست. در جستجوی روزی حلال است و در راه هدایت پرنشاط. از طمع سخت می‌پرهیزد ... خواهش‌های ناروا در او مرده و خشم خود را فرو خورده است. همه به خیر

او امیدوار و از شرّش در امانند ... ناسزا نمی‌گوید، گفتاری نرم و ملایم دارد. کار ناپسند از او دیده نمی‌شود، آنچه دیده می‌شود همه پسندیده است. در اضطراب‌ها آرامش خود را از دست نمی‌دهد. در آسایش سپاس‌گزار است. اگر کسی را دوست داشته باشد به خاطر او به گناه نمی‌افتد ... با نام‌گذاری‌های زشت و نسبت‌های ناروا دیگران را ناراحت نمی‌کند. به همسایه آسیب نمی‌رساند. خودش را به زحمت می‌اندازد اما مردم از دست او در آسایش‌اند. خود را به خاطر سعادت آخرت به رنج و تلاش می‌اندازد اما مردم را از دست خود آسوده می‌گذارد. اگر از کسی دوری می‌کند به خاطر وارستگی است و اگر با کسی نزدیک می‌شود برای مهر و محبت است، نه دوریش از روی تکبر و خودخواهی است، نه نزدیک شدنش به خاطر فریب و کلاه‌گذاری ...»<sup>۱</sup>

### تقویت اراده

در بحث‌های پیش به این نتیجه رسیدیم که انسان در حرکت تکاملی‌اش قبل از هر چیز باید از درون خویش نیرو بگیرد. شکفتگی نیروهای درونی یک انسان به دو چیز بستگی فراوان دارد، یکی به قدرت اراده، دیگر به خودآگاهی و روشن‌بینی.

برای تقویت اراده باید از ورزش‌ها و تمرین‌های مناسب استفاده کرد. یکی از نقش‌های ارزنده و مؤثر تکالیفی که در هر مکتب و مرام بر عهده انسان‌ها گذارده شده همین است که آن‌ها را به صورت افرادی متعهد درمی‌آورد و در آن‌ها نوعی عادت ریشه‌دار به رعایت اصول و ضوابط درست زندگی پدید می‌آورد که پشتوانه ارزنده‌ای برای اراده آن‌هاست تا در برابر خودخواهی‌ها، هوسرانی‌ها و گرایش به بی‌بند و باری مقاومت کنند

۱. نهج البلاغه، قسمتی از خطبه ۱۹۱.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

و تسلیم نگردند. در اسلام هم خواندن نمازهای روزانه در پنج وقت و مراقبت از پاکی لباس و بدن و غصبی نبودن لباس و مکان و رعایت قبله و وقت و غیره یا روزه‌داری و داشتن یک برنامه مخصوص در مدت یک ماه، به آدمی احساس مسئولیت، عادت به نظم در زندگی و نیروی پایداری می‌دهد.

### رابطه روزه با تقویت اراده

قبلاً دانسته‌ایم که بر همه مردان و زنان مسلمان که واجد شرایط تکلیف باشند و مسافر و بیمار یا پیر و از کار افتاده و مانند آن نباشند، واجب است که در ماه رمضان روزه بگیرند، یعنی همه روزه از سپیده‌دم تا شامگاه از خوردن و آشامیدن، آمیزش جنسی و دیگر مبطلات روزه خودداری نمایند. این پایداری در برابر قسمتی از خواست‌های نفسانی به صورت تحمل گرسنگی و تشنگی و مقاومت در برابر نیاز جنسی، باعث برانگیختن و بیدار کردن نیروهای ناشکفته درونی و تمرینی در راه مهار کردن خویشتن است که در برخورد با عوامل طغیان هوس و شهوت یا خودخواهی و غضب، بر خود مسلط باشد و به آسانی تسلیم عوامل انحراف نگردد.

انسان‌ها همیشه در معرض خواست‌های گمراه‌کننده‌اند. حرام‌خواری، آلودگی جنسی، هوس‌بازی، تسلیم در برابر تطمیع و غیره. چه بسیار حرص و آزها که گل می‌کند، و شهواتی که برافروخته می‌شود، و تمایلاتی که زیانه می‌کشد و آدمی را در کام خود فرو می‌کشد و حیثیت و شرافت انسان را می‌بلعد، مگر این که انسان با افزایش قدرت استقامت و خودداری در خود، بتواند در برابر همه شرری، خودی نشان دهد و با هر جذبۀ مجذوب نگردد و به هر ندا پاسخ نگوید. در هنگام طغیان یک هوس نامشروع، به خویشتن برگردد. عقل خود را به کار اندازد. آینده را بنگرد و نتیجه نهایی را در نظر گیرد که مبدا فدای یک خواست زودگذر شود.

برای به دست آوردن این قدرت مقاومت باید در مواردی با خواست‌ها و لذات نفس درافتاد تا کم کم برای آدمی زمینه مقاومت را فراهم سازد. روزه می‌تواند بدین منظور کمک شایانی کند و آدمی را مقاوم بار آورد. قرآن از این نقش خلاق روزه چنین یاد می‌کند:

«ای مردم باایمان، روزه بر شما واجب شد، همان‌گونه که بر آنان که پیش از شما بودند واجب شده بود، باشد که در اثر روزه تقوا پیدا کنید (و در برابر گناهان و لغزش‌ها پایدار باشید).»<sup>۱</sup>

### توبه؛ بازگشت به راه حق

انسان گنه‌کار با گناه آلوده می‌شود و آماده سقوط و پستی می‌گردد ولی همین انسان گناه‌کار می‌تواند با گنه‌کاری و خطای خویش به مبارزه برخیزد. این خود او بوده است که تاکنون کار ناشایستی انجام داده و این خود اوست که باید بر ترک آن تصمیم بگیرد و در خود دگرگونی به وجود آورد.

در وجود آدمی قدرت بازگشت به راه حق، راه پاکی و صفا وجود دارد. خدا نیز راه بازگشت را به روی او باز گذارده و هیچ‌گاه انسان گنه‌کار را از درگاه خود محروم نساخته است. این دعوت مهرپرور خدا همیشه هست که:

«بگو، ای بندگان من که (در اثر کارهای ناروا) به خود ستم کرده‌اید، از رحمت خدا ناامید نباشید، خدا همه گناهانی را (که از روی غفلت) انجام داده (و اینک از آن به راستی بازگشت کرده‌اید می‌آمرزد)، به راستی خدا آمرزشگر و مهربان است.»<sup>۲</sup>

۱. سوره بقره - آیه ۱۸۳.

۲. سوره زمر - آیه ۵۲.

دعوت به توبه و امکان آن مایه امید است، امیدی حرکت آفرین که آدمی را به سوی بازگشت و اصلاح هر چه زودتر خویش تحریک کند، نه امیدی تنبلی‌زا و سست‌کننده. برخی چنین می‌انگارند که چون راه توبه باز است، آدمی می‌تواند تا هر مدت که بخواهد در گناه غوطه‌ور بماند تا سرانجام فرصتی برای توبه پیدا کند. اگر چنین باشد وعده پذیرش توبه در واقع کمکی است به ادامه گناه و غرق شدن در آن. غافل از این‌که آدمی هر چه بیشتر به گناه عادت کند، قدرت تصمیم در او ضعیف‌تر می‌شود و روحش تاریک‌تر و آلوده‌تر می‌گردد، در نتیجه اصلاً فکر بازگشت در او می‌میرد. وانگهی، از کجا معلوم که فرصتی برای بازگشت بماند، چون اجل هرکس روشن نیست و کسی چه می‌داند تا کی زنده خواهد بود و در آینده در چه شرایطی قرار خواهد گرفت.

توبه واقعی این است که انسان به‌راستی از کاری که کرده شرم‌منده و پشیمان شود و در صدد درمان خود باشد. این درمان باید هر چه زودتر عملی شود، عیناً مانند بیماری که گرفتار مسمومیت یا حمله نوعی میکروب شده است - و باید از درمانی که برای مبارزه با مسمومیت وجود دارد یا دارویی که برای مبارزه با میکروب آماده شده، هر چه زودتر استفاده کند تا از خطر مرگ جلوگیری شود و الا اگر بیمار با اطمینان به این‌که یک نوع راه درمان وجود دارد، امروز و فردا کند، معلوم است که بیماریش ریشه‌دار می‌شود و کار بدانجا می‌کشد که دیگر هیچ نوع درمان به حال او سودمند نیفتد.

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود:

«هر دردی درمانی دارد، و درمان گناهان توبه است.»

حضرت صادق (ع) فرمود:

«همین که بنده مؤمنی گناهی کرد، خدا به او هفت ساعت مهلت می‌دهد. اگر آمرزش طلبید و توبه کرد، این گناه بر او نوشته نمی‌شود، و اگر این ساعت‌ها سرآمد و بازگشت نکرد، این زشتکاری به نام او ثبت خواهد شد.»

از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد، بندگان خوب پروردگار چه کسانی هستند؟ فرمود:

«آنان که وقتی کار نیکی می‌کنند خوشحال می‌شوند، و اگر کار بدی کنند آمرزش می‌خواهند و توبه می‌کنند. اگر کسی به آن‌ها خدمتی کرد سپاسگزاری می‌کنند. اگر گرفتار شدند صبر می‌کنند و اگر بر کسی خشم گرفتند از او درمی‌گذرنند.»

احساس پشیمانی در برابر گناه نشانه آن است که در آدمی هنوز ایمان وجود دارد، چون در برابر کارهای خوب و بد بی‌تفاوت نیست، از کار نیک به وجد می‌آید و از کار ناپسند نگران و ناراحت می‌شود. در این صورت روشن است که در ریشه جانش مایه‌ای و کششی است که می‌تواند سرمایه اصلاح او باشد. حضرت صادق (ع) فرمود:

«هرکس از کار نیکش شادمان و خوشحال گردد و از کار بدش دل‌آزرده و ناراحت، این چنین کسی مؤمن است.»

همین وجدان بیدار انگیزه‌ای است برای به راه آوردن آدمی و جلوگیری از بی‌بند و بار شدن او. حضرت علی (ع) فرمود:

«پشیمانی از کار بد آدمی را وادار می‌کند تا آن کار را ترک کند.»

امام صادق (ع) فرمود:

«هیچ بنده خدایی نیست که گناهی انجام دهد و جداً از آن کار پشیمان شود، جز این‌که خدا او را می‌آمزد، پیش از آن‌که استغفار کند.»

گاهی از این حالت شرمندگی وجدانی به «حیا» تعبیر می‌کنند، آن حیایی که اسلام موجب کمال آدمی می‌داند. امام سجاده (ع) فرمود: «چهار چیز است که اگر در کسی باشد ایمانش کامل و گناهش پاک می‌شود:

- به تعهدی که در برابر مردم کرده وفادار باشد.

- زبانش با مردم راستگو باشد.

- از هر کار که پیش خدا و مردم زشت است حیا کند.

- با خانواده‌اش خوش‌خو و خوش‌رفتار باشد.»

در روایات اسلامی از زبور حضرت داوود (ع) چنین نقل شده است که خداوند فرمود:

«ای داوود، آنچه می‌گویم گوش کن که حق می‌گویم. می‌گویم: هرکس پیش من آید و از نافرمانی‌هایی که از من کرده است شرمند باشد و حیا کند، من او را می‌آمزم و بر آنان که گناهانش را حفظ کرده‌اند فراموشی می‌افکنم.»

به همین دلیل، هر چه آدمی از تظاهر به گناه خودداری کند، بار گناهش سبک‌تر است، زیرا هم نشانه آن است که او یک نوع شرم و حیا از کار زشت دارد، هم با گناه پنهان خود مایه شیوع گناهان در بین دیگران نشده است. البته پشیمانی از گناه باید واقعی باشد، بدان‌گونه که آدمی را مصمم به ترک گناه کند. امام باقر (ع) فرمود:

«آن‌کس که از گناه خویش توبه کند، مانند کسی است که گناه نکرده باشد اما آن‌کس که استغفار کند ولی باز هم از گناه خود دست برندارد همانند کسی است که خود را مسخره کند.»

و نیز از امام صادق (ع) درباره تفسیر آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا لِي أَلَّا اللَّهُ تَوْبَةً نَّصُوحًا» سؤال کردند، فرمود: «توبه نصوح آن است که کسی از گناه خویش توبه کند و دیگر مرتکب آن نشود.»

### عواطف و نقش خلاق آن‌ها در زندگی انسان:

در انسان در برخورد با عوامل محیطی گاهی حالتی انفعالی پیدا می‌شود که «عاطفه» نام دارد، از قبیل بیم و امید، مهر و کین و ...

این حالات انفعالی در زندگی انسان نقش بسیار مؤثری دارند. به زندگی هیجان، طروات و شادابی خاصی می‌بخشند و از یکنواختی کسل‌کننده زندگی جلوگیری می‌کنند و گذشته از این‌ها، انگیزه نیرومندی برای بسیاری از جنب و جوش‌های خلاق آدمی هستند و گاهی اراده او را بر تلاش و عمل چنان تحریک می‌کنند که هیچ عاملی نمی‌تواند در برابر آن بایستد. تلاش‌های ناشی از عواطف با گرمی و قاطعیت سرشاری همراه است، گرمی و قاطعیتی که انسان را به فداکاری و تحمل رنج و شکنجه تشویق می‌کند و در راه رسیدن به مقصود مشکلات را بر او آسان می‌سازد، به‌طوری که سختی‌ها را با شادابی و نشاط تحمل می‌کند و در سخت‌ترین شرایط نوعی گشاده‌رویی دلیذر در چهره او نمایان است. گویی او از تحمل این سختی‌ها لذت می‌برد. نمونه‌های جالب و جذاب این عواطف در زندگی ما فراوانند. یک مادر واقعی و باعاطفه، شب‌های پی‌درپی ساعت‌ها بیدار می‌نشیند و بی‌خوابی را با لذت و شادابی تحمل می‌کند تا از نوزاد خود مراقبت نماید. یک فرزند باوفا از خدمت به پدر و مادر لذت می‌برد و در این راه از هیچ‌گونه جانفشانی دریغ نمی‌ورزد. یک زن و شوهر دلسوز در راه تأمین

وسایل رفاه و خوشبختی یکدیگر با دلی سرشار از عشق و شور و نشاط می‌کوشند و اگر خطری کانون گرم خانوادگی آن‌ها را تهدید کند با شجاعتی در خور تحسین به مبارزه با آن می‌پردازند. یک مسلمان دلیر در راه دفاع از سرزمین اسلام جانبازی می‌کند و در این راه از هیچ چیز نمی‌هراسد و غیره. در همه این موارد انگیزه انسان بر کار و تلاشی که می‌کند عاطفه نیرومندی است که غالباً بر عقل حسابگر چیره می‌شود و انسان را به کارها و فداکاری‌هایی وا می‌دارد که عقل حسابگر و مصلحت‌اندیش هرگز اجازه نمی‌دهد به آن‌ها دست زند.

### عاطفه حقیقی، نه عاطفه مصنوعی و مصلحتی

عاطفه انسان در مواردی که به خواسته‌های شخصی او مربوط می‌شود صددرصد طبیعی است. آن‌جا که آدمی از برخورد با یک حادثه تلخ، محرومیت‌زا و خسارت‌بار، اندوهگین می‌شود، یا در برخورد با یک جریان شیرین، موفقیت‌آور و ثمربخش شاد می‌گردد و به وجد درمی‌آید، رنج و شادی، مهر و کین و رغبت و نفرتش صددرصد طبیعی است.

آن‌جا که به فرزندش، به پدر یا مادرش، به همسرش، به برادر یا خواهرش آسیبی وارد آید چگونه؟ در این موارد هم انسان معمولاً متأثر و اندوهگین می‌شود، ولی جهت و آهنگ این تأثر و اندوه در همه افراد جامعه‌ها یکسان نیست.

در برخی از افراد این تأثر و اندوه ناشی از یک نوع وابستگی اصیل و حقیقی است که انسان میان خود و فرزندان، پدر و مادر، همسر، خواهر و برادر یا دوستانش می‌یابد. این وابستگی آنقدر مایه‌دار و اصیل است که گویی حادثه‌ای که برای فرزندش روی داده، برای خود او رخ داده و آسیبی که به فرزند او رسیده، به خود او رسیده است. در این‌جا باز با یک عاطفه

اصیل و حقیقی سروکار داریم. ولی در برخی از افراد وضع این‌طور نیست. علاقه آن‌ها به پدر، مادر، فرزند، همسر، برادر، خواهر، خویشان و بستگان یا دوستان و آشنایان به خاطر آن است که از آن‌ها به شکلی بهره شخصی می‌برند. پدر را دوست دارد، چون به او پول می‌دهد و وسایل زندگی او را تأمین می‌کند. مادر را دوست دارد، چون به کارهای او می‌رسد یا هنگام بیماری از او پرستاری می‌کند. فرزندان را دوست دارد، چون با آن‌ها مأنوس می‌شود و عامل رفع تنهایی او هستند یا امید دارد که در روزهای سختی و از کارافتادگی به درد او بخورند. همسر را دوست دارد، چون وسیله کامیابی او یا سروسامان دادن به زندگی داخلی او یا تأمین نیازهای اقتصادی و اجتماعی اوست. در همه این موارد محبتی که انسان نسبت به دیگران نشان می‌دهد، یک محبت واقعی نیست. در روح او یک حالت عاطفی واقعی، با آن گرمی و دل‌انگیزی که در مهر پاک مادر و پدر از آن یاد کردیم، وجود ندارد. اگر رنجی که متوجه پدر یا مادر یا همسر شده، برای او زیانی نداشته باشد واقعاً دچار ناراحتی نمی‌شود. پدر و مادر، بستگان و دوستان را تا وقتی دوست دارد که برای او سودی دارند. اگر روزی رسید که آن‌ها دیگر به درد او نخورند برایش از بیگانه هم بیگانه‌تر خواهند شد. سال‌ها می‌گذرد، بی‌آن‌که از پدر و مادر یا بستگان و دوستانش یادی کند و سراغی گیرد. این همان اخلاق بی‌روح مادی ماشینی است.

در اخلاق ماشینی مادی، محبت به دیگران و دوست داشتن آن‌ها اصالتی ندارد، ابزاری است برای سامان دادن به زندگی شخصی و تنظیم مناسبات «خود» با «دیگران»، براساس جلب هر چه بیشتر منافع شخصی. باید با مردم دوستانه رفتار کنیم. آداب و رسوم مورد علاقه آن‌ها را رعایت نماییم. با دیگران به گرمی صحبت کنیم، همیشه لبخندی بر لب داشته باشیم، دست

آن‌ها را به گرمی بفشاریم. ادب و فروتنی به خرج دهیم. در معاشرت اصول و آداب را رعایت نماییم، ولی برای چه؟ برای این‌که موقعیت اجتماعی خودمان را بهتر نگه داریم، برای این‌که از یاری و همکاری آن‌ها در جهت تأمین خواسته‌های خودمان بیشتر برخوردار باشیم، نه برای این‌که آن‌ها را به‌راستی دوست داریم، دوستی همنوع، و از شادی آن‌ها لذت می‌بریم. این نوع اخلاق به حق نوعی استثمار است، نظیر خدماتی است که در جامعه‌های صنعتی به کارگر می‌شود، اما نه برای احترام واقعی به حقوق او، به انسانیت او و خانواده‌ی او، بلکه برای کار کشیدن هر چه بیشتر و سودده‌تر از او. مدیر مؤسسه‌ای را در نظر آورید که با کارکنان مؤسسه‌اش با محبت رفتار می‌کند، با آن‌ها گرم می‌گیرد، به آن‌ها اضافه کار و اضافه دستمزد می‌دهد، اگر بیمار شدند از آن‌ها عیادت می‌کند و به کمک آن‌ها می‌شتابد، اما نه برای خدا و نه برای انسان‌دوستی و احترام به حقوق و عدل و مساوات، بلکه صرفاً برای این‌که نظر آن‌ها را به خود جلب کند و به قول معروف «آن‌ها را برای خود نگه دارد».

در این‌گونه موارد انسان‌های دیگر برای خودشان مطرح نیستند، یعنی برای این‌که آن‌ها هم انسانند و باید خوب زندگی کنند، بلکه برای آن مورد توجه و عنایت و محبت قرار گرفته‌اند که «بیشتر به درد من» بخورند، یعنی باز هم جلوه‌ای دیگر از همان «خودخواهی و خودپرستی» ننگین. این «من» هستم که می‌خواهم در کار خودم موفق باشم، مدیر لایقی به حساب آیم و بابت این مدیریت بیشتر حقوق بگیرم. یا اگر مدیر مؤسسه‌ای هستم که خودم به‌وجود آورده‌ام، از سود بیشتر برخوردار گردم، از این رو به «روابط حسنه» میان خود و کارکنان مؤسسه اهمیت می‌دهم.

در این وضع واکنش کارکنان مؤسسه هم چیزی خواهد بود از همین قبیل. آن‌ها هم در برخورد با مدیر، ادبی و تواضعی مصنوعی نشان می‌دهند، همراه با محبتی مصنوعی‌تر، اما در اعماق روحشان کم‌ترین محبتی نسبت به این مدیر به‌اصطلاح لایق ندارند. با او خوش و بشی مصنوعی می‌کنند و در برابر هر خوش و بش مصنوعی توقع پاداشی تازه دارند.

این‌گونه زیربنای روابط اجتماعی به کلی مردود است، چون باز هم «من خودبین و خودخواه» محور همه‌چیز شده است. «من خودپرستی» که اگر روزی برسد که دیگر منافع او از راه محبت به دیگران تأمین نشود بلکه از راه بی‌اعتنایی و حتی ظلم و ستم به آن‌ها تأمین شود، دیگر عاطفه‌اش گل نمی‌کند و در دلش مهری نسبت به آنان به جنب و جوش در نمی‌آید، بلکه ظلم و ستم و خشونت دستورالعمل زندگی او می‌گردد.

در عصر خودمان ملت‌هایی را می‌بینید که به داشتن اخلاق عالی و روابط عادلانه‌ی انسانی در میان خود معروف هستند و زندگی ظاهری آن‌ها نمایشگر اخلاق و تربیتی پیشرفته است. اما همین انسان‌های به‌اصطلاح اخلاقی را می‌بینید که هر جا استفاده از منابع طبیعی دیگران یا به‌دست آوردن بازار فروش برای فرآورده‌های صنعتی‌شان ایجاد کند مردم سرزمین‌های دیگر را تحت فشار قرار می‌دهند، جنگ‌های خونین به راه می‌اندازند، ویرانی‌ها می‌کنند و به آدم‌کشی‌ها و جنایت‌های هولناک دست می‌زنند، چون محور واقعی عواطف و انگیزه‌ی اصلی دوستی‌ها و دشمنی‌های اینان چیزی جز «خود» و منافع شخصی خود» نیست. همین ملت‌ها را می‌بینید که پس از یک جنگ وحشیانه، باز نقاب عوض می‌کنند، چهره‌ی دلسوزی به خود می‌گیرند، به ترمیم خرابی‌های جنگ دست می‌زنند و گروه‌های عمران و خدمت می‌فرستند. اما این خدمت آن‌ها در حقیقت متمم همان جنگ آن‌هاست.



حتی اگر مواد غذایی برای سیر کردن گرسنگان یک سرزمین می‌فرستند، به‌راستی از روی انسان‌دوستی بی‌شائبه نیست بلکه نظیر سوختی است که به ماشین مولد نیروی یک کارخانه می‌دهند تا چرخ‌های کارخانه را به حرکت درآورد و هر چه بیشتر برای آن‌ها کالا ایجاد کند.

### اسلام خواستار عواطف پاک حقیقی است

از نظر اسلام آن‌گونه عواطف مصنوعی که شرحش را باز گفتیم، نمی‌تواند عاطفهٔ انسانی و اسلامی شمرده شود. مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و درخواست کرد که آن حضرت به او روشی یاد دهد که به بهشت برود. فرمود: «هر چه را دوست داری که مردم نسبت به تو روا دارند، تو هم نسبت به آنان روا دار و هر چه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران هم مپسند.»

بنابراین در بینش تربیتی اسلام، «من» با همهٔ جلوه‌ای که در ژرفای درونم دارد، همان‌گونه است که «او» و «تو». یعنی انسان نباید تنها «خود» را ببیند و دیگران را در خدمت خویش بنگارد، بلکه «دیگران» را با هیچ تفاوت به «جای خود» ملاحظه کند و این مبتنی بر فلسفهٔ «مساوات» اسلامی است که در آن «انسان‌ها همه برابرند» و بنابراین هرکس باید خود را به‌جای دیگران ببیند نه در رأس همه و محور برای هر چیز، و تافتهٔ جدا بافته. رسول خدا (ص) می‌فرماید:

«برترین کارها آن است که در مقایسهٔ دیگران نسبت به خویش جانب انصاف را رعایت کنی. با برادر دینی خود اصل برابری را اجرا نمایی و در هر حال به یاد خدا باشی.»

این خصلت بزرگ ملاک ایمان و مایهٔ شرف و عزت انسان و جامعهٔ انسانی است. چنانچه آن حضرت فرمود:

«بدانید هر که بین مردم و خودش انصاف و عدالت را رعایت کند، خدا بر او چیزی جز عزت و کرامت نخواهد افزود. هرکس در زمینهٔ مالش با نیازمندان همبستگی و برابری را رعایت کند و خود را میزان رفتار خود با دیگران قرار دهد، این چنین شخصی مؤمن واقعی است.»

پس آدمی همان‌طور که دوست دارد خود او بین مردم محترم باشد، دیگران به او راست بگویند، نسبت به او وفادار باشند، به او کمک کنند، حق او را رعایت کنند، مؤدب و متواضع باشند، پس او هم باید نسبت به دیگران همین‌گونه رفتار کند و به آنان راست بگوید، مؤدب باشد، وفادار و خدمت‌گزار باشد و حق دیگران را رعایت کند، زیرا میان او و دیگران واقعاً جدایی نیست. در برابر، همان‌طور که دوست ندارد، به او ناسزا گویند، از او بدگویی کنند، به او اهانت نمایند، او را متهم کنند، حقش را پایمال سازند، راه پیشرفتش را ببندند و به او تکبر و خودفروشی کنند، خود او هم باید نسبت به دیگران چنین رفتارهایی نداشته باشد و از هرگونه تجاوز دست بردارد، زیرا دیگران هم چون او انسانند و باید رنج و ناراحتی آنان به‌راستی مایهٔ رنج و ناراحتی او باشد.

### نوع دوستی

از امام باقر (ع) پرسیدند، مقصود از این گفتار خدای بزرگ که می‌فرماید: وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا چیست؟ فرمود:

«بهترین چیزی که دوست دارید مردم به شما بگویند، شما هم به آنان بگویید.»<sup>۱</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۶۳.

در معیارهای تربیتی اسلام خواندیم که هر چه مردم را به خدا نزدیک کند و محبت و رضای الهی را جلب نماید، رفتار اخلاقی محسوب می‌شود. اکنون در این روایت که از رسول خدا(ص) نقل شده است دقت کنید. از پیامبر خدا(ص) پرسیدند: مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ، یعنی: «چه کسی پیش خدا از همه محبوبتر است؟»  
فرمود:

«أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ» یعنی «آن‌کس که نفعش به جامعه بیشتر برسد.»<sup>۱</sup>  
بنابراین مفید بودن به حال انسان‌ها و خدمت به جامعه مایه نزدیکی به خداست. گفتار دیگری در همین زمینه از پیامبر گرامی اسلام آمده است که باید به‌عنوان یک اصل تربیتی در روابط اجتماعی اسلام معرفی گردد:  
«خلق خدا عائله خدا هستند، بنابراین محبوب‌ترین خلق خدا پیش خدا کسی است که به عائله خدا نفع برساند و خاندانی را شاد کند.»<sup>۲</sup>  
با دقت به این‌گونه تعبیرات اسلامی می‌بینیم که اصولاً محور عواطف اجتماعی از «خود» گذشته و به «ناس» (مردم) رسیده است، متنها با پشتوانه و مایه‌ای ریشه‌دار و شکوهمند یعنی «خدا». یعنی چون همه مردم بندگان یک خدا و آفریده و دست‌پرورده یک پروردگارند و در سایه رحمت او زندگی می‌کنند بنابراین همه برابرند و باید یکدیگر را به‌جای خود ببینند و به هم خدمت کنند. با توجه به زیربنای توحید اسلامی باید هدف همه فعالیت‌ها و بیم و امیدها و تکیه‌گاه‌ها «خدا» باشد. برای رسیدن به فیض و رضای خدا باید به «خلق خدا» خدمت کرد. به این ترتیب، انسان‌سازی اسلام پایه صفا و صمیمیت و صداقت در خدمت را می‌ریزد. خدمت به مردم و حسن رفتار با

۱. همان.

۲. همان.

آن‌ها ممکن است صرفاً به خاطر مردم‌دوستی باشد، ولی در این صورت، اگر از این مردم بی‌مهری و بی‌وفایی دیده شود، خودبه‌خود شوق به خدمت در آدمی فرو می‌نشیند، اما اگر برای خدا باشد، همه توجه ما به آن خواهد بود که رضا و عنایت خداوند جلب شود. به همین جهت است که انسان اسلام عاشق خدمت به انسان‌های دیگر است. او هر خدمتی از دستش برآید با شوق و رغبت انجام می‌دهد خواه دیگران بدانند یا ندانند و از او قدردانی بکنند یا نکنند. او گاهی ترجیح می‌دهد خدمتی را پنهانی به انجام رساند، مبادا کارش به ریا و خودنمایی آلوده گردد یا کسی که به او خدمت کرده در خود احساس حقارت کند. خدمت او خدمتی است صادقانه، از روی محبت قلبی نسبت به مردم و عشق درونی نسبت به خدا. او در راه نجات جامعه فداکاری و جانبازی می‌کند، وقت و امکانات دیگرش را در خدمت محرومان قرار می‌دهد و از این گذشت و فداکاری صادقانه لذت می‌برد، چون همه را برای خدا می‌کند، خدایی که از نیت او آگاه است، چه پنهان، چه آشکار.

بنابراین انسان اسلام انسانی است نوع‌دوست، آن‌هم در سطحی بسیار عالی و با زیربنایی بسیار ارزنده، زیربنایی که به نوع‌دوستی او آهنگی بس پاک و صادقانه می‌دهد و پیوندی عالی و استوار میان او و دیگران به‌وجود می‌آورد.

### عواطف خانوادگی

علاوه بر نوع‌دوستی که عاطفه‌ای است عمومی با قلمروی وسیع و دل هر انسان را با همه هم‌نوعانش پیوند می‌دهد، هر انسانی به‌طور طبیعی نسبت به پدر و مادر، فرزندان، خواهران و برادرانش و در درجه بعد نسبت به بستگان نزدیک دیگرش، در خود عاطفه‌ای خاص احساس می‌کند؛ عاطفه‌ای که

خودبه خود پیوندی قوی تر در قلمروی محدودتر به شمار می‌رود. این عاطفه ریشه‌های طبیعی دارد و یکی از نمونه‌های جالب آن عاطفه و مهر مادر نسبت به کودک است. تربیت اسلامی روی این عاطفه سازنده سخت تکیه کرده و همواره کوشیده است آن را تقویت و در جهت صحیح هدایت کند. یکی از یاران امام صادق (ع) از آن حضرت پرسید: چه کارهایی فضیلت بیشتر دارد؟ آن حضرت فرمود:

«نماز خواندن به وقت، نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا.»<sup>۱</sup>

یکی دیگر از یاران آن حضرت می‌گوید:

«روزی به آن حضرت گفتم، پسر اسماعیل با من خیلی خوش‌رفتار است. آن حضرت فرمود: من قبلاً هم او را دوست می‌داشتم اما حال محبتم نسبت به او زیادتر شد. بعد فرمود، روزی خواهر رضاعی پیغمبر (ص) پیش وی آمد، همین که پیغمبر او را دید خوشحال شد. فرشی مخصوص برایش پهن کرد و او را روی آن نشانید و با او به گفتگویی گرم پرداخت تا سرانجام خواهرش برخاست و خداحافظی کرد و رفت. چیزی نگذشت که برادر همان زن وارد شد. پیغمبر (ص) نسبت به او چنان رفتاری نکرد و آن همه محبت و احترام ننمود. یاران پیغمبر که این وضعیت را دیدند پرسیدند: چرا با خواهرت آن‌چنان گرم و صمیمانه رفتار کردی و با این‌چنین نکردی؟! فرمود: خواهرم نسبت به پدر و مادرش بیشتر نیکی می‌کند، از این رو پیش من احترام و شرافت بیشتری دارد.»

روایت دیگری آمده که از امام صادق (ع) پرسیدند خداوند در قرآن مجید فرموده است: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» مقصود از این احسان چیست؟ فرمود:

«احسان آن است که با آنان به نیکی مصاحبت کنی و این‌که آنان را وادار نکنی چیزی را که احتیاج دارند از تو درخواست کنند، هر چند اصولاً غنی باشند - یعنی همین که احساس کردی به چیزی نیاز دارند برایشان فراهم سازی. مگر چنین نیست که خداوند می‌فرماید: هیچ‌گاه به نیکی نخواهید رسید تا از آن‌چه خود دوست دارید به دیگران انفاق کنید.» در ادامه امام می‌فرماید:

«این‌که خدا فرموده است: وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحُ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ، مقصود آن است که حتی به تندی و خیره خیره به آن‌ها نگاه نکنی و با مهر و دلسوزی بر آنان نظر افکنی، و صدای خود را از صدایشان بلندتر ننمایی، و دستت را بالا دست آن‌ها قرار ندهی و پیشاپیش آنان راه نروی.»

تفصیل حقوق و وظایف متقابل پدر و مادر و فرزندان را در بحث خانواده خواهیم دید. اجمالاً دامنه این مسئولیت، تا مسائل مالی و حقوقی، نوع آمیزش و معاشرت با آنان و رعایت ادب و احترام و صفا و محبت نسبت به آنان گسترده است، مخصوصاً در هنگام پیری و ناتوانی پدر و مادر که مسئولیت فرزندان بیشتر است. و پس از مرگ نیز نباید این پیوند گسیخته شود و از آنان غفلت گردد. حضرت صادق (ع) می‌فرمود:

«چه مانعی دارد که هر یک از شما به پدر و مادر خود نیکی کند، خواه زنده باشند خواه مرده. از جانبشان نماز بخواند، صدقه بدهد، حج بکند، روزه بگیرد، تا خود وی هم به همان اندازه از آن کار ثواب ببرد. علاوه بر این به خاطر پیوندی که با پدر و مادر خویش برقرار کرده و نیکی که به آنان نموده، خدایش خیر فراوان عنایت فرماید.»

### صله رحم

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

۱. روایات این بحث از اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۷ تا ۱۶۱ نقل شده است.

«با خویشان خود پیوند داشته باشید، هر چند به یک سلام کردن باشد. خداوند بزرگ می‌فرماید: خدای را پرهیزکار باشید، آن خدایی که درباره او و درباره خویشانان مسئولیت دارید. خدا مراقب اعمال شماست.»<sup>۱</sup>  
در قرآن در وصف مردم خردمند چنین آمده است:

«... و آنان که با هر چه خدا دستور داده با او پیوند داشته باشند، ارتباط برقرار می‌کنند، و از خدای خود پروا دارند، و از نتیجه بدحساب خویش بیمناکند.»<sup>۲</sup>

صله رحم، در زندگی آدمی آثار ارزنده و سازنده‌ای دارد. حضرت باقر(ع) فرمود:

«پیوند با خویشان اخلاق را نیکو می‌کند، دست بخشش و احسان آدمی را می‌گشاید، روان را پاک، روزی را زیاد و عمر را طولانی می‌کند.»  
روشن است که صله رحم هم جنبه محبت اخلاقی و گرم گرفتن دارد، هم خدمت مالی و احسان و هدیه بردن و کمک کردن. این گذشت‌ها مبارزه با خودخواهی و سودپرستی شخصی است که اثر سازندگی و تهذیب نفس هم دارد. علاوه بر این، وقتی آدمی به دیگران محبت کرد خود نیز رفته رفته مشمول محبت و خدمت آنان قرار خواهد گرفت و همین حمایت و کمک تسهیلات بیشتری برای رفاه و وسعت زندگی ایجاد می‌کند به طوری که روزی را زیاد می‌کند و عمر را طولانی می‌نماید. گذشته از این، ممکن است افزایش عمر به دنبال صله رحم یک نوع اثر معنوی باشد که خداوند برای کارهای نیک قرار داده است.

۱. روایات مربوط به صله رحم از اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۵ تا ۱۵۷ نقل شده است.

۲. سوره رعد - قسمتی از آیه ۲۱.

از این آثار دنیوی که بگذریم اجر و ثواب آخرت هم برای آن هست. حضرت صادق(ع) فرمود:

«پیوند برقرار کردن و نیکی کردن به خویشاوندان، حساب آخرت آدمی را آسان و او را از گناه حفظ می‌کند.<sup>۱</sup> بنابراین با خویشان پیوند و ارتباط برقرار کنید. و با برادرانتان نیکی کنید، هر چند به خوب سلام کردن و خوب جواب سلام دادن باشد.»

و برعکس، قطع رحم کردن در ردیف شکستن پیمان خدا و فساد در روی زمین و موجب زیان و خسارت است:

«آنان که پیمان خدا را پس از آن که محکم شده است می‌شکنند و با کسانی که خدا دستور داده پیوند داشته باشند قطع رابطه می‌کنند، و در زمین فساد و تباهی راه می‌اندازند، اینان، آری هم‌اینان زیانکارند.»<sup>۲</sup>

### محبت به همسایگان

جمعی که در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند نسبت به هم حق بیشتری پیدا می‌کنند. درست است که در این جا پیوند طبیعی و خانوادگی وجود ندارد، اما همین که نزدیک یکدیگر زندگی می‌کنند، بیشتر یکدیگر را ملاقات می‌کنند و با هم آشنا می‌گردند، خود آشنایی و سابقه داشتن ایجاد حق می‌کند. به علاوه همسایگان به علت مجاورت در یک سلسله سود و زیان‌ها با یکدیگر اشتراک دارند که دیگران چنین نیستند.

اگر افراد یک منزل جاروجنجال و سر و صدای زیاد راه اندازند، یا آشغال و زباله خانه خود را بیرون بریزند، یا برف بام و آب ناودان خود را در

۱. معاشرت بیشتر با بستگان، دوستان و آشنایانی که خود گنه کار نباشند، از جهات مختلف موجب پاک‌تر ماندن انسان از آلودگی‌هاست.

۲. سوره بقره - آیه ۲۷.

مسیر رفت و آمد دیگران قرار دهند، یا معاشرت‌ها و اعمال نامطلوبی داشته باشند، روشن است که بیش از همه، همسایگان این منزل از این اعمال ناروا آزار می‌بینند. بنابراین، همین قرب جوار یک عده یا یک گروه، خانواده‌ها را به هم پیوند می‌دهد و مسائل مشترکی برای آنان به وجود می‌آورد. از این رو، برای این گروه به هم پیوسته وظایف و حقوق خاصی نسبت به یکدیگر منظور شده است تا احساس مسئولیت بیشتری کنند و محیط مشترک زندگی را باصفا سازند. از تعلیماتی که حضرت فاطمه (ع) از پدر بزرگوارش، پیغمبر اکرم آموخت این بود که:

«هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار ندهد. هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، میهمانش را گرامی دارد. هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، سخن خوب بگوید و گرنه ساکت باشد.»<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌کنید که رعایت حق همسایگان چندان در اسلام مورد توجه است که نشانه ایمان قرار داده شده است و اصولاً ایمان واقعی بدون رعایت حق همسایه ممکن نیست. رسول اکرم (ص) فرمود:

«به من ایمان نیاورده است آن‌که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد. خدا به مردم دیاری که در بین آن‌ها کسی گرسنه بخوابد نظر لطف نمی‌کند.»

مردی از انصار مدینه پیش پیغمبر (ص) آمد و گفت خانه‌ای در فلان محله خریده‌ام. همسایه‌ای که از همه به من نزدیک‌تر است آدم شایسته‌ای نیست، خیری از او نمی‌بینم که هیچ، از شرش هم در امان نیستم. پیغمبر اکرم دستور فرمود، حضرت علی و سلمان و ابوذر و مرد دیگری - که راوی این داستان می‌گوید اسمش یادم نیست و گمان می‌کنم مقداد بود - به مسجد

۱. روایات این بحث از اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۶ تا ۶۶۹ نقل شده است.

بروند و با صدای هر چه رساتر فریاد کنند و به مردم بگویند: «آن کس که همسایه‌اش از مزاحمت‌هایش در امان نباشد ایمان ندارد.» آنان رفتند و سه مرتبه این مطلب را گفتند. سپس پیامبر با دستش اشاره فرمود و گفت، ساکنان چهل خانه از چهار سو، همسایه شمرده می‌شوند.

بنابراین نمی‌توان این دستورهای اخلاقی و تربیتی اسلام را در حاشیه سایر تعالیم قرار داد و جزو تشریفات به حساب آورد، این‌ها تعالیمی است در متن دین و در دل ایمان، بدان‌گونه که اگر این مرزها شکسته شود ایمان متزلزل خواهد گردید.

برای جلوگیری از مزاحمت همسایه حتی‌الامکان باید با بردباری و حوصله و از راه‌های مسالمت‌آمیز و تذکر اقدام کرد اما اگر مؤثر نشد می‌توان به راه‌های تندتری متوسل گردید، چون در هر صورت باید جلوی مزاحمت و تجاوز را گرفت، البته تا بدانجا که شر بیشتری فراهم نگردد. امام باقر (ع) می‌فرماید:

«مردی پیش پیغمبر آمد و از آزار همسایه‌اش شکایت کرد. پیغمبر اکرم به او فرمود: بردبار باش. بار دیگر آمد و شکایت خود را تکرار کرد. پیامبر اکرم فرمود: بردبار باش. سومین مرتبه آمد و همین شکایت را عنوان کرد. پیغمبر (ص) به او فرمود: روز جمعه هنگام ظهر که مردم دسته دسته به سوی نماز جمعه می‌روند، اثاث خانه خویش را در میان راه بریز و هرکس از تو پرسید چرا چنین کرده‌ای بگو: از بس فلان همسایه اذیتم می‌کند خانه را تخلیه کرده‌ام. وی همین کار را کرد. (مردم دسته دسته از این ماجرا خبردار شدند، خبر به گوش همسایه مزاحم رسید که افکار عمومی علیه او تحریک شده و آبرویش در خطر بود) فوری پیش وی آمد و پوزش خواست و

خواهش کرد که اثاثیه‌اش را به خانه بازگرداند و قول داد که دیگر موجبات آزار وی را فراهم نسازد.»

### پیوند عقیدتی و عواطف ناشی از آن؛ برادری ایمانی

در منطق اسلام برادری ایمانی ریشه‌دارترین وحدت پیوندزا و مسئولیت‌آفرین است:

«هر فرد با ایمان نسبت به افراد باایمان دیگر برادر است، همانند یک بدن که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر اعضا هم احساس ناراحتی می‌کنند. روح دو مؤمن از یک روح سرچشمه می‌گیرد و همه به خدا پیوند دارند. روح مؤمن پیوندش به خدا بیشتر از پیوند نور خورشید به خورشید است.»<sup>۱</sup>

همچنین آن حضرت فرمود:

«مؤمن برادر مؤمن دیگر است، چشم اوست، راهنمای اوست، به او خیانت نمی‌کند، به او ستم نمی‌کند، به او نیرنگ نمی‌زند، به او وعده‌ای نمی‌دهد که خلافش رفتار کند.»

می‌بینیم که این پیوند معنوی باید چندان قوی باشد، که جلوی هرگونه بدخواهی و خیانت را بگیرد و دو انسان باایمان از هر نظر از یکدیگر در امان باشند.

محور پیوند ایمانی، ایمان به خداست. اگر حقوق برادری دینی رعایت نگردد، پیوند با خدا هم گسیخته خواهد شد. در روایت زیر که نمونه‌ای از صدها روایت در این مورد است ملاحظه می‌کنیم که حفظ پیوند ولایت با خدا در صورتی خواهد بود که حقوق مسلمانان و هم‌مسلمانان رعایت گردد و گرنه این پیوند متلاشی می‌شود. این روایت قسمتی از حقوق و وظایف

۱. از امام جعفر صادق(ع).

مسلمانان را نسبت به یکدیگر بیان می‌کند: یکی از یاران امام صادق(ع) از او پرسید:

- حق مسلمان بر مسلمان چیست؟

- آن حضرت فرمود:

- هفت حق که همه آنها واجب است، بدان‌گونه که اگر چیزی از آن تضييع گردد او از ولایت خدا و طاعت او خارج شده و از جانب خدا بهره‌ای ندارد.

- این حقوق چیست؟

- می‌ترسم که این حقوق را از بین ببری و رعایت نکنی، بشناسی و عمل نکنی.

- از خدا کمک می‌طلبم.

- آسان‌ترین این حقوق آن است که برای او دوست داری آنچه را که برای خود دوست داری و دشمن داری آنچه را که برای خود دشمن داری.

دوم این‌که از خشم او بپرهیزی و خشنودیش را بخواهی و درخواستش را بپذیری.

سوم این‌که با جان و مال و دست و پا به او کمک کنی.

چهارم این‌که چشم او و راهنمای او و آینه او باشی.

پنجم این‌که تو سیر نباشی و او گرسنه، تو سیراب نباشی و او تشنه، تو پوشیده نباشی و او برهنه.

ششم این‌که اگر تو خدمتکاری داری و او ندارد لازم است او را نزد وی بفرستی تا جامه‌اش را بشوید، غذایش را درست کند و رختخوابش را آماده سازد.<sup>۱</sup>

۱. البته با رعایت این نکته که تحمیل یک کار اضافی بر خدمتکار نباشد.

هفتم این‌که سوگندش را بپذیری، دعوتش را اجابت کنی، در بیماری عیادتش نمایی، تشییع جنازه‌اش بروی و اگر می‌دانی نیازی دارد تلاش کنی تا حاجتش را برآوری و مجبورش نکنی که از تو درخواست کند بلکه تو پیش‌دستی کنی. اگر چنین کنی پیوند ایمانی خود را با او برقرار کرده و ارتباط دوستی و برادری او را با خویش محکم نموده‌ای.

### رفاقت

در تربیت اسلامی، انس گرفتن و رفیق شدن و صفا و صمیمیت با دیگران برقرار کردن مورد سفارش قرار گرفته است. در این بحث، نخست دو سه نمونه از دستورهای پیشوایان دین را در این مورد ذکر می‌کنیم و بعد دربارهٔ رفاقت و جنبه‌های منفی آن توضیح بیشتری خواهیم داد.

حضرت علی (ع) فرمود:

«شخص باایمان با دیگران انس و آشنایی برقرار می‌کند. آن‌کس که با دیگران گرم نمی‌گیرد و کسی هم با او الفت برقرار نمی‌کند، خیر ندارد.»<sup>۱</sup>

حضرت صادق (ع) از قول پیامبر اکرم چنین فرماید:

«خدا رفیق است و رفاقت را دوست دارد و بدان کمک می‌کند.»<sup>۲</sup>

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«هر جا رفاقت باشد، مایهٔ افتخار و سربلندی می‌شود، و از هر جا

رفاقت رخت ببندد، به‌دنبالش خواری و زبونی می‌آید.»<sup>۳</sup>

از همین‌جا چند جمله استفاده می‌کنیم که رفاقت در تربیت اسلامی موقعیت جالبی دارد که موجب خیر و سربلندی و جلب عنایت خدا و هم‌دوش و وظایف دینی قرار داده شده است. برخی از مردم اصولاً دیرآشنا هستند، نه خود با دیگران نزدیک می‌شوند و نه از نزدیک شدن دیگران به خویش استقبال می‌کنند. ریشهٔ این سردی و گوشه‌گیری یکی از چند چیز می‌تواند باشد:

۱- گاهی یک نوع خودبینی و غرور است که شخص دیگران را به حساب نمی‌آورد یا آنان را همسطح خویش نمی‌داند تا با آنان آمیزش کند یا گرم بگیرد. این همان تکبر و خود بزرگ‌بینی است که دربارهٔ آن مستقلاً بحث شد.

۲- بعضی افراد گرفتار نوعی کم‌رویی و خودکم‌بینی هستند. بدان صورت که نگرانند مبدا در آمیزش‌ها و رفاقت‌ها درست از عهدهٔ سخن گفتن یا رعایت ضوابط معاشرت برنیایند یا برخی ندانم‌کاری‌ها و حرف‌های بی‌رویه از آن‌ها سرزند که باعث آبروریزی آن‌ها شود، بدین جهت کم‌تر با دیگران تماس می‌گیرند. در این زمینه آدمی درست در نقطهٔ مقابل فرض اول باید با خودکم‌بینی مبارزه کند و بر اتکابه‌نفس بیفزاید تا از وسوسهٔ ضعف نفس نجات پیدا کند، چون این خصلت ناروا در بسیاری موارد زیان‌بخش است و محرومیت‌ها می‌آورد.

۳- گاهی این حالت از دل‌سردی و یأس سرچشمه می‌گیرد، بدان‌گونه که گرفتاری‌های زندگی و کمبودها و شکست‌ها چندان لطمهٔ روحی می‌زند که شورها و کشش‌ها و امیدها در شخص افسرده می‌گردد و آدمی نسبت به انس و آشنایی و رفت و آمد با دیگران احساس علاقه نمی‌کند، یا نسبت به محیط زندگی خود و برنامهٔ آن به چشم بدبینی می‌نگرد. به کسی اعتماد ندارد و صفا و صمیمیتی احساس نمی‌کند تا متقابلاً رفاقت برقرار کند. البته

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۱۴.

۳. همان.

این یأس و نومیدی یا بدبینی و بی‌اعتمادی، بیماری ریشه‌دار و خطرناکی است که در کارایی شخص و کلیه روابط او با دیگران اثر بد دارد و باید با آن مبارزه جدی به عمل آید.

۴- بعضی از آن جهت به رفاقت و آشنایی با دیگران تن در نمی‌دهند که کارهای مثبت زندگی آنان زیاد است و احساس می‌کنند این نوع دوستی‌ها مزاحم کارهای اصولی آنان خواهد شد. در این مورد باید گفت، در هر چیز باید جنبه اعتدال رعایت گردد. هر کار خوب تا بدان حد مطلوب است که مانع کارهای خوب و ضروری دیگر نگردد. رفاقت و آشنایی با دیگران البته خوب است اما نباید وظایف و مسئولیت‌های دیگر آدمی فدای آن شود و بالعکس.

به طور کلی باید دید، مقصود از رفاقت و آشنایی چیست؟ آیا رفاقت بدان معنی است که انسان مرتباً وقت خویش را تلف کند و با این و آن رفت و آمد نماید و ساعت‌ها با درد دل و گفتگوهای بیهوده وقت بگذارد؟ این که درست نیست. قطع رابطه با مردم و سردی و کناره‌گیری هم که درست نیست، زیرا در این صورت آدمی مهجور می‌ماند و احساس غربت می‌کند. حتی همین عدم آشنایی باعث می‌شود که در کارهای مثبت زندگی هم توفیق چشمگیری نداشته باشد چون همان‌گونه که برقرار کردن رابطه زیاد با دیگران مزاحم کارها می‌شود، رفیق و آشنا نداشتن هم لطمه می‌زند. چه بسیار آشنایی‌ها که برای انسان نتیجه علمی، فکری، تربیتی و عملی دارد.

امام صادق(ع) فرمود:

«هر که در کارش بر پایه آشنایی و رفاقت اقدام کند، آن‌چه را از مردم توقع دارد به دست خواهد آورد.»<sup>۱</sup>

بنابراین با رعایت میانه‌روی و توجه به این‌که باید همه رفت و آمدها و نشست و برخاست‌ها مفید و ثمربخش باشد، لازم است انسان مسلمان با دیگران انس و رفاقت داشته باشد.

از طرفی تذکر این نکته هم مفید است که در رفاقت اسلامی، «صداقت» لازم است یعنی این اظهار محبت‌ها و گرم‌گرفتن‌ها باید ریشه‌دار باشد و از صمیم قلب برخیزد. اسلام در همه‌چیز «راستی» می‌خواهد؛ راستی در سخن، راستی در عمل، راستی در فکر، راستی در اظهار عواطف و مهر ورزیدن و غیره. بنابراین اگر اظهار دوستی و رفاقت، سطحی و مزورانه باشد در واقع پوششی است برای خیانت و آزار یا دامی است برای نیرنگ و سوءاستفاده، و در این صورت، این «نفاق» است؛ نفاق نکوهیده، که به شدت مورد انتقاد اسلام است.

### انتخاب دوست و همنشین

در ذیل همین بحث مناسب است در مورد همنشینان نیز سخنی گفته شود و بدانیم که اسلام سفارش می‌کند با دیگران دوست صمیمی باشیم و در عین حال از هر گونه همنشینی و تماس با افراد ناباب و تبهکار نهی می‌کند، چون چنین معاشرتها موجب انحراف و زیان می‌شود. امام سجاد(ع) به فرزندش حضرت باقر چنین توصیه می‌فرمود:

«فرزندم؛ با پنج گروه همنشینی نکن و با آن‌ها گفتگو نما و همسفر و همراه نشو.

- پدر جان، آنان چه کسانی هستند؟ آن‌ها را به من معرفی کن.

- از همنشینی با دروغ‌گو پرهیز که همچون سراب است، دور را

نزدیک و نزدیک را دور جلوه می‌دهد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۱۵.



از همنشینی اشخاص فاسد و بدکار دوری کن که تو را به یک لقمه یا کم‌تر خواهند فروخت.

از همنشینی بخیل برحذر باش، چون پیش از آن‌که تو به ثروتش نیاز داشته باشی رسوایت خواهد کرد.

از همنشینی شخص ابله بپرهیز که او وقتی بخواهد به تو سود برساند ضرر می‌رساند.

از همنشینی کسی که از خویشان خود بریده است دوری کن که چنین کسی در قرآن، در سه جا مورد لعن و نفرین قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

حضرت علی(ع) در یکی از خطابه‌هایش چنین فرمود:

«شایسته است شخص مسلمان از دوستی با سه طایفه دوری کند:

تبهکار بی‌آزم، ابله و دروغ‌گو.

تبهکار بی‌آزم کارهای بد خویش را برایت خوب جلوه می‌دهد و دوست دارد تو هم مانند او باشی، نه به درد دین تو می‌خورد، نه به درد آخرت.

نزدیک شدن به او ستم است و بدبختی و آمد و رفت با او ننگ توست.

اما ابله، نه او می‌تواند هیچ راه خیری به تو بنمایاند، نه تو می‌توانی به او امید داشته باشی که از تو شری دور کند، چه بسا به خود زحمت دهد

و بخواهد به تو سودی رساند اما زیان می‌رساند. مرگش از زندگی، خاموشی‌اش از سخن گفتن و دور بودنش از نزدیک بودن بهتر است.

اما دروغ‌گو، زندگی با او ابداً برایت گوارا نخواهد بود. گفتار تو را همه جا نقل می‌کند و حرف دیگران را پیش تو بازگو می‌کند. اگر به تو

گزارش راستی دهد، با دروغی دیگر، از بینش می‌برد تا بدانجا که وقتی

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۱.

سخن راستی هم بگویند کسی باور نمی‌کند. در اثر دشمنی با مردم بین آنان جدایی می‌افکنند، و در دل‌ها کینه ایجاد می‌کند. خدای را پرهیزکار و بر خود مراقب باشید.<sup>۱</sup>

### گشاده‌رویی و برخورد گرم

معاشرت دوستانه باید با خوش‌رویی و خوش‌خویی همراه باشد، بدان‌گونه که طرف مقابل از این برخورد صمیمانه لذت برد و نشان‌دهنده

گرمی و محبت ریشه‌دار باشد. رسول اکرم(ص) در این باره می‌فرماید:

«گشاده‌رویی کینه از دل می‌زداید.»<sup>۲</sup>

امام جعفر صادق(ع) نیز می‌فرماید:

«اخلاق نیکو گناهان را آب می‌کند، همان‌گونه که آفتاب یخ را.»<sup>۳</sup>

وقتی که از امام صادق(ع) خواستند حدود حسن خلق را بیان کند، فرمود:

«نرم‌خو باش، خوش‌سخن باش. با برادر دینی خود با گشاده‌رویی برخورد کن.»<sup>۴</sup>

حتی ایمان داشتن با اخلاق نیک مربوط است. چنانچه حضرت باقر(ع) فرمود:

«ایمان کسی کامل‌تر است که خلق و خویش نیکوتر باشد.»<sup>۵</sup>

و امام صادق(ع) می‌فرماید:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹ تا ص ۱۰۴ و ص ۶۳۹.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

«بدخلقی ایمان را تباه می‌کند، همان‌گونه که سرکه عسل را از بین می‌برد.»<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم در این مورد گفتار جالبی با بنی‌هاشم دارد:

«شما که نمی‌توانید با ثروت خود دل همهٔ مردم را به‌دست آورید، با روی باز و برخورد نیکو چنین کنید.»<sup>۲</sup>

اخلاق بد تنها موجب ناراحتی دیگران نمی‌شود بلکه انسان کج‌خلق، خویشان را نیز شکنجه می‌کند. امام صادق(ع) می‌فرماید:

«آن‌کس که اخلاقش بد باشد خودش را عذاب می‌کند.»<sup>۳</sup>

### رعایت آداب معاشرت

برخورد با دیگران و نشست و برخاست با آنان، گذشته از آن‌که اصولاً باید بر پایهٔ محبت صادقانه و گشاده‌رویی باشد، آداب خاصی هم دارد که ضمن ترجمهٔ چند گفتار ارزنده از پیشوایان دینی به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. رسول گرامی اسلام می‌فرماید:

«هر گاه یکی از شما برادر مسلمانی را دوست داشته باشد باید از او بپرسد که اسمش چیست و اسم پدر و فامیل و خاندانش کدام است. این از حقوق واجب او و لازمهٔ برادری صادقانه است، که مشخصات او را بداند و گرنه آشنایی ابلهانه‌ای است.»

پیامبر اکرم یکی از نشانه‌های ناتوانی انسان را چنین بیان کرد:

«... این‌که کسی از شما با شخصی هم‌مجلس شود یا همراه گردد و میل داشته باشد بداند او کیست و اهل کجاست اما پیش از آن‌که از او در این‌باره سؤال کند یا از وضعیتش آگاه شود، از او جدا گردد.»

پس معرفی کردن اشخاص به یکدیگر و آشنا بودن با نام و نشان کسانی که با آن‌ها برخورد داریم یکی از اصول آداب معاشرت اسلامی است. در سخنانی که بین طرفین رد و بدل می‌شود باید مهربانی و لطف نمودار باشد و موجب نشاط و دلگرمی گردد. پیامبر اکرم(ص) در این‌باره می‌فرماید:

«هرکس با گفتار خود برادر مسلمانش را احترام کند، به طوری که او را مورد ملاحظت و مهربانی قرار دهد و رنج و نگرانی را برزداید، در آن هنگام در سایهٔ رحمت الهی که بر سرش گسترده است قرار خواهد داشت.»

دست دادن، مؤدب نشستن و رعایت همهٔ ملاقات‌کنندگان را کردن نیز از آداب اسلامی است. پیامبر اکرم(ص) نگاهش را بین یارانش تقسیم می‌کرد، گاهی به این می‌نگریست و گاهی به آن، به اندازهٔ یکدیگر هیچ‌گاه در حضور دیگران پا دراز نمی‌کرد و اگر کسی با او دست می‌داد دستش را رها نمی‌کرد تا طرف دستش را رها کند. پس از آن‌که مردم دانستند که رسم پیامبر این است، هرکس با او دست می‌داد خود زودتر دست پیغمبر را رها می‌کرد.

پس اگر در هنگام برخورد با کسی، او پیش آمد و دست داد باید گذاشت تا او دست بردارد. همین رفتار در موارد مشابه هم سفارش شده است. مثلاً اگر کسی به دیدن شما آمد پیش از آن‌که او برخیزد و خداحافظی کند، شما از او جدا نشوید. یا اگر کسی با شما آغاز سخن کرد، مادام که گفتگوی خود را تمام نکرده است رهایش نکنید.

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۲۴.

۲. اصول کافی ج ۲، ص ۱۰۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۲۴.

**بدرقه و استقبال**

پیامبر اکرم(ص) فرمود:

«هرکس وارد منزل دیگری می‌شود، از جمله حقوقی که بر اهل آن منزل دارد آن است که هنگام وارد شدن، از او به گرمی استقبال کنند و هنگام بیرون رفتن او را بدرقه نمایند.»<sup>۱</sup>

مشایعت یا بدرقه آن است که هنگام بیرون رفتن مهمان یا جدا شدن شخصی که همراه انسان بوده است، چند قدم به دنبال او راه افیم یا تا در منزل با او برویم و بدین ترتیب به او احترام گذاریم و محبت نشان دهیم. امام صادق(ع) فرمود:

حضرت امیرالمؤمنین(ع) با کافری ذمی، یعنی غیرمسلمانی که در پناه حکومت اسلامی زندگی می‌کرد، هم‌سفر شد. آن مرد علی(ع) را نمی‌شناخت و نمی‌دانست خلیفه وقت است. از او پرسید: بنده خدا کجا می‌روی؟ فرمود: کوفه می‌روم. همین که راهش جدا شد مرد ذمی دید که رفیق مسلمانش هم با او می‌آید. گفت:

- مگر نگفتی به کوفه می‌روم؟

- بله.

- راه را عوضی گرفتی؟

- نه، راه را می‌دانم.

- اگر راه را می‌دانی چرا با من می‌آیی؟

- این یکی از مراسم کمال خوش‌صحبتی است که انسان در هنگام جدا

شدن از همراهش او را مشایعت کند، پیغمبر(ص) چنین فرموده است.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵۸.

- راستی در اسلام این چنین دستوری هست؟

- آری.

- پس پیروانش به‌خاطر این‌گونه خلق و خوی نیکوی وی از او پیروی کرده‌اند، شاهد باش که من هم دین شما را پذیرفتم. آن‌گاه با آن حضرت برگشت و همین که دانست او امیرمؤمنان علی(ع) است در حضور وی مسلمان گشت.<sup>۱</sup>

**فروتنی**

یکی از مسائل تربیتی اسلام که به برخورد و معاشرت شکل سالم می‌دهد و روابط را براساس تفاهم و صمیمیت برقرار می‌سازد، فروتنی است. در بحث‌های گذشته از فروتنی سخنی به میان آمد و دانستیم که تواضع و فروتنی نباید به‌صورت زبونی و خود کم‌بینی درآید. کسی که خود را حقیر می‌کند و به شرافت خود لطمه می‌زند برخلاف روش تربیتی اسلام عمل کرده است. تواضع اصیل اسلامی در روایتی از حضرت رضا(ع) چنین بیان شده است:

«... تواضع درجاتی دارد، از جمله این‌که آدمی قدر خویش را بشناسد و با کمال سلامت نفس، خود را در همان موقعیت که هست قرار دهد. دوست نداشته باشد با دیگران رفتاری کند، جز آن‌گونه که دوست دارد دیگران با او کنند. اگر از کسی بدی دید به خوبی پاسخ گوید. خشم خود را فرو نشاند. از مردم درگذرد و خدا نیکوکاران را دوست دارد.»<sup>۲</sup>

از رسول خدا(ص) چنین نقل شده است:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۰.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۷.

«صدقه دارایی آدمی را افزون می‌کند، پس صدقه دهید تا خدا به شما رحم کند. تواضع، شخص را بلند می‌کند، تواضع کنید تا خدایتان رفعت بخشد. گذشت به انسان عزت می‌دهد، عفو کنید تا خدایتان عزیز فرماید.»<sup>۱</sup>

در اخلاق و رفتاری که از پیغمبر اکرم و ائمه دین شنیده‌ایم مظاهر فروتنی و رفتار صمیمانه فراوان می‌یابیم. هیچ یک از این تواضع‌ها موجب کوچکی و پستی آن‌ها نشده، بلکه بر محبوبیت و شخصیت آنان افزوده است. درباره آنان می‌شنویم که: ساده می‌پوشیدند، ساده می‌نوشیدند، با بیچارگان و ناتوانان می‌نشستند و در سلام کردن پیش‌دستی می‌کردند. مجلس پیامبر اکرم بالا و پایین نداشت، با یاران حلقه‌وار گرد هم می‌نشستند، در هنگام راه رفتن جلو نمی‌افتاد، وقتی نشسته بود اجازه نمی‌داد کسی در برابرش بایستد، حتی با خدمتکارانش همچون یک دوست رفتار می‌کرد. به کسی اجازه نمی‌داد از او تملق گوید و او را از حد یک بنده خدا بالاتر برد. در کارهای خانه کمک می‌کرد. احتیاجات زندگی خود را خود می‌خرد. خانه و زندگی او تجمل و تشریفات خاص نداشت، کوچک‌ترین افراد مردم به سادگی می‌توانست با او سخن گوید. همیشه با ملایمت و گشاده‌روی سخن می‌گفت و لبخند مسرت‌بخشی بر لب داشت.

### مکاتبه

نامه‌نگاری دوستانه و تماس مکاتبه‌ای با رفقای دور از وطن نیز از آداب اسلامی است. چنانچه حضرت صادق(ع) می‌فرماید:

«برای ایجاد ارتباط بین برادران دینی، در حضر باید از آن‌ها دیدن کرد و در سفر با آن‌ها مکاتبه نمود.»<sup>۲</sup>

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱.  
۲. اصول کافی ج ۲، ص ۶۳۷، ۶۵۸ و ۶۷۰.

و در روایت دیگر می‌فرماید:

«جواب نامه مثل جواب سلام واجب است: وقتی دو نفر به یکدیگر می‌رسند، آن‌کس که زودتر سلام کند به خدا و رسولش نزدیک‌تر است.»<sup>۱</sup>

### احترام به بزرگ‌ترها و مهربانی به کوچک‌ترها

امام باقر(ع) می‌فرماید:

«یاران خویش را بزرگ دارید و احترام کنید، به یکدیگر پرخاش نکنید، به هم زیان نرسانید، حسد نورزید، از بخل پرهیزید، بندگان مخلص خدا باشید.»<sup>۲</sup>

اما این حسن برخورد و معاشرت به تناسب موقعیت طرف وضع خاصی پیدا می‌کند. ممکن است طرف مقابل در سن و سال بالاتری باشد، در این صورت این برخورد باید به صورت بزرگداشت و احترام بروز کند. از امام جعفر صادق(ع) است که:

«احترام پیر بزرگ‌سال جزئی از احترام به خداست.»<sup>۳</sup>

و پیامبر اکرم(ص) فرمودند که:

«هرکس به شخصی که در اسلام عمر خویش را گذرانیده و پیر شده، احترام گذارد خدای بزرگ او را از رنج روز قیامت در امان می‌دارد.»<sup>۴</sup>

همچنین:

«هر گاه بزرگ طایفه‌ای پیش شما آمد، شما هم او را گرامی دارید.»<sup>۵</sup>

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

و اگر طرف کوچک‌تر بود، برخورد به صورت محبت کردن و رعایت و مواظبت درمی‌آید و همین مطلب در بین خواهران و برادران باید رعایت شود که کوچک‌ترها احترام بزرگ‌ترها را رعایت کنند و در برابر آن‌ها مؤدب باشند و اطاعت نمایند و بزرگ‌ترها نسبت به کوچک‌ترها مهر بورزند، آن‌ها را دوست بدارند و حمایت کنند.

«بزرگ‌ترهائتان را احترام کنید و به کوچک‌ترانتان مهر ورزید.»<sup>۱</sup>

### مهمان‌دوستی

از آداب اجتماعی اسلام پذیرایی از مهمان است. در منابع اسلامی روایات فراوان در تشویق از این خصلت ارزنده اجتماعی ملاحظه می‌کنیم. از جمله، در سفارش‌هایی که پیامبر اکرم به فاطمه زهرا(ع) فرمود چنین آمده است:

«هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید مهمان را گرمی دارد.»<sup>۲</sup>

و نیز پیامبر اکرم می‌فرمود:

«بهترین شما کسی است که به مردم غذا دهد، بلند سلام کند و شبانگاه که مردم خوابند، نماز بخواند.»<sup>۳</sup>

در شرح حال پیامبر اکرم و امامان(ع) می‌خوانیم که به مهمان‌داری علاقه فراوان داشتند و بسیار اتفاق می‌افتاد که غذای خود را با مهمان می‌خوردند و بعضی از آنان همچون امام مجتبی(ع) مهمان‌خانه مفصل عمومی برای پذیرایی روزانه از جمع کثیری از مردم داشتند.

مهمان‌دوستی و پذیرایی از مهمان باعث ایجاد انس و آشنایی بیشتر، شرکت دادن دیگران در ثروت خود، احترام و بزرگداشت مردم و گذشت

مالی است و این‌ها همه از خواست‌های اسلام است. البته موضوع سیر کردن گرسنه و کمک به مستمندان، خود دستور مهم مستقلی است که درباره‌اش بسیار تأکید شده است.

غیر از مهمانی‌های معمولی، در موارد خاصی، مخصوصاً سفارش شده است که مهمانی ترتیب دهند که به نام «ولیمه» معروف است. پیامبر اکرم(ص) فرموده که:

«ولیمه تنها در پنج مورد است: در عروسی، تولد نوزاد، ختنه‌سوران، خانه نو و بازگشت از سفر مکه.»<sup>۱</sup>

### خودسازی برای کار دسته‌جمعی

قهرمان کسی است که بر خویشان چیره باشد. رسول خدا(ص)

بی‌شک کارایی نیروها، وقتی به هم پیوسته گردد، بیشتر خواهد بود. چه بسیار کارهای بزرگ که با نیروهای فردی انجام شدنی نیست. به ویژه، در روزگاری که روابط جمعی رو به فزونی است و کارها تمرکز و توسعه فراوان پیدا می‌کند.

سرمایه‌های اندک در برابر غول‌های تجارت دنیا کاری از پیش نمی‌برد. نیروهای پراکنده در برابر قدرت‌های عظیم محکوم است. تحقیقات علمی وسیع بدون همفکری و همکاری به‌ثمر نمی‌رسد و طرح‌های بزرگ و در زمینه خدمات و فعالیت‌های اجتماعی با نیروی انسانی پراکنده و سرمایه‌های مالی محدود عملی نیست.

شاید در گذشته، سرپرستی از یک کودک یتیم یا غذا دادن به چند مستمند یا تعلیم چند کودک در یک آموزشگاه کوچک یا ارشاد و تربیت یک فرد، کاری به حساب می‌آمد. اما امروز این چنین اقدامات محدود و

۱. اصول کافی ج ۲، ص ۶۳۷.

۲. وسائل، ج ۶، ص ۴۵۹.

۳. وسائل، ج ۲، ص ۴۴۹.

پراکنده، در کنار موج‌های عظیم مخالف نمی‌تواند گرهی بگشاید و اقدامی چشم‌گیر به حساب آید.

در عصر ما، مؤسسات وسیع آموزشی، علمی، تعاونی، تولیدی، امدادی و فکری و تربیتی لازم است تا حرکتی وسیع و سازنده و موج‌آفرین به وجود آورد و بتواند در جامعه منشأ اثری باشد. بنابراین، انسان‌های مآل‌اندیش و تلاشگر باید علاوه بر کوشش‌های شخصی، در راه اقدامات اجتماعی هم قدم‌های مثبت بردارند و احساس مسئولیت کنند. این کوشش‌ها باید به صورت گروهی انجام شود.

### خصیلت‌های لازم برای کار دسته‌جمعی:

#### ۱- وحدت هدف و خط‌مشی:

افرادی که می‌خواهند با هم کار مشترکی انجام دهند، باید هدفشان از آن کار کاملاً روشن باشد. خود بدانند که چه می‌خواهند و از تلاش‌های خود چه منظوری دارند و با بینش کامل و با ایمان و علاقه، هدف را تعقیب کنند و گرنه، اگر هدف مشخص و یکسان نباشد در جریان عمل، هرکس به راهی می‌رود تا نظر شخصی خود را تأمین نماید و پراکندگی و از هم گسیختگی به وجود می‌آید.

هدف‌داری نه تنها در کارهای جمعی ضروری است، بلکه در فعالیت‌های شخصی هم لازم است. اگر شخص برای تحصیل خود رشته‌ای انتخاب می‌کند، اگر کتابی را برای مطالعه در دست می‌گیرد، اگر تصمیم به مسافرتی می‌گیرد، اگر کار و شغلی برمی‌گزیند و اگر با افرادی رفت و آمد می‌کند، باید برایش روشن باشد که چرا و به چه منظوری چنین می‌کند. چه فایده‌ای برای او دارد و آینده کار چه خواهد شد. بی‌هدفی، سرگردانی، اتلاف وقت، بیهوده‌گرایی و هرج و مرج در زندگی است. این در کار

فردی. اما در کار گروهی، هدف‌داری به مراتب لازم‌تر است، چون در این مورد وقت و نیرو و سرمایه عده‌ای در جریان است و بی‌هدفی خسارت بیشتری بار خواهد آورد. پس، هدفی اساسی و روشن برای کار دسته‌جمعی لازم است و این هدف باید از طرف همه همکاران پذیرفته شده باشد. نیز باید خط‌مشی این گروه یکسان باشد، بدین معنی که همه یک راه و روش برای رسیدن به هدف برگزیده باشند و این در اساسنامه کار معین شده باشد. فرض کنید هدف یک مؤسسه اجتماعی ارشاد فکری جامعه است و همه گردانندگان آن بدین هدف مؤمن باشند، اما باید معلوم باشد که آیا خدمت خود را از طریق آموزشگاه و مدرسه انجام می‌دهند، یا از راه کتاب و نشریات، یا مجامع تبلیغی و غیره. همچنین در هر یک از این روش‌ها، روشن باشد که در چه سطحی، از کجا و به چه ترتیب باید شروع کنند و همه یکسان تصمیم بگیرند.

#### ۲- شناختن حد خود و دیگران:

معمولاً افراد حاضر نیستند به آسانی از پوسته خود به‌درآیند و دیگران را هم به حساب آورند چه بسا هرکس فکر می‌کند که او همه چیز را می‌فهمد و شایستگی هر کاری را دارد. وقتی از تقسیم مسئولیت سخن پیش می‌آید و مثلاً انتخاب اعضای هیئت مدیره، یا رئیس، یا مدیر عامل طرح می‌شود، هر یک فکر می‌کند این سمت شایسته اوست. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«خدا رحمت کند کسی را که قدر و موقعیت خود را بشناسد و از حد خود پا فراتر نهد.»

این خودگذشتگی و شهامت می‌خواهد که آدمی پیش خود اعتراف کند کمبودهایی دارد و از عهده پذیرفتن برخی مسئولیت‌ها بر نمی‌آید، یا درباره

دیگری اعتراف کند که بهتر از خود اوست و مثلاً قدرت مدیریت، قاطعیت، تدبیر، پشتکار یا روشن بینی بیشتری دارد. اگر گروهی چنین بودند و یا هرکس بتواند خود را بدان اندازه که هست بیابد و نقاط ضعف یا شایستگی های خود و دیگران را بشناسد و منصفانه داوری کند، در آن صورت مهره ها آسان تر در جای خود قرار می گیرند و مسئولیت ها براساس صلاحیت تقسیم می شود و کاربرد این همکاری افزون خواهد شد.

### ۳- ارزش گذاری منصفانه به کار خود و دیگران:

ممکن است در کار یک گروه پیشرفتی حاصل شود و رفته رفته ارزش و موقعیتی به دست آورند. در این صورت باید عوامل مؤثر را به خوبی شناخت و از آنان حمایت و تقدیر کرد، نه این که هرکس ادعا کند که این پیشرفت در اثر ابتکارات او بوده و فعالیت و زحمات دیگران را فراموش کند، یا برعکس، اگر رکود یا شکستی پیش آمد، هرکس مسئولیت شکست را به عهده دیگران اندازد و انتقاد از دیگران را شروع کند. این درست نیست. باید با واقع بینی منصفانه، بدون در نظر گرفتن جهات شخصی، مسائل را بررسی و ریشه های هر پدیده را پیدا کرد. اگر به راستی ثابت شد که خود شخص مسئول شکست هاست، یا خویش را اصلاح و گذشته را جبران کند یا کنار رود و جای خود را به شخص لایقی واگذارد و اگر دیگری مسئول بود از او بازخواست کنند و در تربیتش بکوشند و در این داوری چندان جانب انصاف را رعایت کنند که حتی اگر نزدیک ترین خویشان یا دوستان شخص هم مسئول شناخته شدند از داوری صحیح درباره او خودداری نکنند. قرآن کریم می فرماید:

«ای مردم با ایمان! عدالت را به پای دارید و برای خدا گواهی دهید، هر چند بر ضرر خود یا پدر و مادر و خویشانان باشد ...»<sup>۱</sup>  
در برابر، از نقش سازنده و مؤثر افراد قدردانی کنند. به این ترتیب ارزش ها بیشتر شکوفا می شود، نیروهای مثبت بارور می گردد و پیشرفت بیشتری حاصل می شود. و گرنه با قدرناشناسی از افراد اصیل و فعال و جلو انداختن ریاکاران و زدوبندچی ها، و به خود بستن کار دیگران، رفته رفته افراد اصیل دلسرد می شوند و از فعالیت خود می کاهند و ناشایسته ها هم که از خود چیزی ندارند. پس رفته رفته همه گروه از حرکت باز می ایستد و جمع از هم می پاشد.

### ۴- پرهیز از خودخواهی و خودرایی:

خودخواهی آفت مهم کارهای دسته جمعی است. اگر هرکس تنها خود را دید و نظر خویش را اصیل شناخت، به دیگران اعتنایی نمی کند. در جلسات تنها برای خود حق سخن گفتن قائل است. توقع دارد همه حرف او را بشنوند و رأی او را بپذیرند یا اگر از پیش خود تصمیمی گرفت و به نام گروه اقداماتی انجام داد، دیگران هم تصویب کنند و بر او اعتراضی نداشته باشند. این چنین شخصی تنها خواهد ماند و یا اگر نفوذ زیادی داشته باشد دیگران را تسلیم بی اراده خود خواهد کرد. آن گاه دیگر کار جمعی نیست، بلکه کار یک فرد است و دیگران آلت فعل و کارگزاران او هستند، نه همفکر و همکار او.

اما اگر هرکس به همان اندازه که برای خود حق قائل است، برای دیگران هم حق قائل باشد، به رأی دیگران احترام گذارد، حق سخن گفتن و

۱. سوره نساء - قسمتی از آیه ۱۳۴

اظهارنظر به دیگران بدهد، همه فکرها و نیروها به کار می‌افتد و به کار علاقمند و دلگرم می‌شوند و کار به راستی دسته‌جمعی خواهد بود.

### ۵- احترام به رأی اکثریت:

در مسائلی که بناست افراد رأی خود را ابراز کنند، هرکس دقت کامل کند تا نظر صحیح را برگزیند و از آن دفاع کند و بدان اندازه که ممکن است آن را توضیح دهد و سپس اقدام به رأی‌گیری شود، اگر نتیجه آرا برخلاف او بود و در اقلیت قرار گرفت، نظر اکثر را بپذیرد و تسلیم شود و حتی همکاری صمیمانه کند، نه این‌که خویش را در نقطه مقابل قرار دهد و کارشکنی و منفی‌بافی کند. درست است که اقدام برخلاف میل و نظر خود، امری مشکل است اما مصلحت کار جمعی مقدم بر مصلحت شخصی است و باید آن را تحمل کرد تا کار پیش رود.

روشن است که پیروی از اکثریت در مواردی است که جای رأی‌گیری باشد و رأی اکثریت با اصولی که همه اعضا در ابتدا برای کار خود پذیرفته‌اند منافات نداشته باشد و گرنه رأی اکثریت اگر برخلاف اصول اساسی باشد، ارزشی ندارد. مثلاً جمعی شرکتی تولیدی تأسیس می‌کنند و در متن اساس‌نامه شرکت قید می‌کنند که باید اقدامات این مؤسسه برخلاف موازین شرعی نباشد. در این صورت اگر بخواهند دست به کاری زنند که بدون تردید خلاف شرع است، این تصمیم ولو به اتفاق آرا تصویب شود، ارزش پیروی ندارد. اما اگر این رأی موافق همه اصول پذیرفته شده بود ولی با سلیقه یک یا چند نفر جور نیامد، در این صورت باید دید نظر بیشتر اعضا چیست و همان نظر را گرفت و اجرا کرد، چون این مطلب را همه از ابتدا پذیرفته‌اند که تصمیمات اکثریت قابل اجراست. بدین ترتیب هیچ یک نباید پس از تصویب و تصمیم کناره‌گیری کنند و از همکاری سر باز زنند.

همچنین در انتخاب افراد برای سمت‌های مختلف، ابتدا باید کمال دقت را نمود و هیچ‌گونه ملاحظه‌کاری، رقیب‌بازی و خویشاوندی را در انتخاب افراد دخالت نداد و تنها به مصلحت کار و لیاقت و شایستگی افراد اندیشید اما پس از این‌که دقت‌های لازم به عمل آمد و با بی‌طرفی، انتخابات انجام شد و کسانی برای سمت‌هایی برگزیده شدند، از آن پس باید آنان را با نهایت صمیمیت تأیید کرد و همکاری نمود تا در کار خود موفق گردند، هر چند نتیجه این انتخاب برخلاف نظر شخصی باشد.

از دقت در مجموع شرایط بالا، ملاحظه می‌کنیم که پایه اساسی برای پیشرفت یک کار جمعی، علاوه بر ایمان به هدف، احساس مسئولیت، تسلط بر خویشتن و مبارزه با خودخواهی است. انسان خویشتن‌دار و با اراده که به دیگران هم می‌نگرد می‌تواند در یک کار گروهی شرکت کند و این خودسازی، اصل بزرگی است در تربیت انسان‌ها برای مفید بودن به حال خود و جامعه.

وقتی مسلمانان از جهادی سهمگین برگشته بودند، پیامبر اکرم به آنان فرمود: خود را برای جهادی بزرگ‌تر آماده کنید. با شگفتی پرسیدند: «آن جهاد دیگر کدام است؟» فرمود: «جهاد با خود».

\*\*\*

این است چهره انسان اسلام، در حدودی که در چهارچوب محدود کتاب می‌توانستیم معرفی کنیم.

- انسانی درست‌اندیش و واقع‌بین ولی هدف‌گرا.

- انسانی که طبیعت را می‌شناسد و می‌پذیرد ولی به آفریدگار دانا و

توانا و پرمهر طبیعت نیز ایمان دارد، عشق می‌ورزد و از او هدایت می‌خواهد و همواره در پی آن است که به راهی رود که «او» می‌پسندد.



- انسانی که خود را موجودی وابسته به حق و پیوسته به ابدیت می‌یابد. زندگی بازپسین را که تجلی‌گاه بازده‌های جاوید کار و تلاش خود اوست فرا راه خود می‌بیند و به همین جهت در هر کار روی همه بازده‌های فردی و اجتماعی این جهانی و آن جهانی‌اش محاسبه می‌کند.

- انسانی که هم به اندیشه و تجربه خود و انسان‌های اندیشمند و آزموده دیگر ارج می‌گذارد، هم با «وحی»، این سرچشمه عالی آگاهی، آشناست. او در شناخت راه زندگی از همه این منابع آگاهی استفاده و بر آن‌ها تکیه می‌کند، بی آن‌که میان آن‌ها ناسازگاری بیابد.

- انسانی که به نقش خلاق «خود» در طبیعت و در جامعه آگاه است و دریافته است که «رسالت سازندگی» رسالتی است بس بزرگ و «امانتی» است بس پراح که به او سپرده شده و اگر بخواهد انسان بماند باید همواره مراقب این رسالت و این امانت باشد.

- انسانی که در عین شناخت صحیح قانونمندی‌های جامعه و نقش مؤثر بنیادهای اجتماعی در ساختن افراد و شکل دادن به آن‌ها، به این اصل هم توجه دارد که انسان موجودی است دیگرگونه، موجودی برخوردار از خودجوشی بی‌مانند، موجودی که به هر حال می‌تواند در شکل دادن به خودش مؤثر باشد. موجودی است «خودساز».

- موجودی که خودسازیش او را به بهترین و ارزنده‌ترین مراحل کمال شخصی می‌رساند. همچنین او را برای «محیط‌سازی» آماده‌تر می‌کند یعنی «خودسازی» و «محیط‌سازی»‌اش مکمل یکدیگرند.

- موجودی خودساز که با معیارهای اصیل خودسازی اسلام، «خودی» فعال، باراده، آگاه، پرشور و پرجنب و جوش باتنی سالم و روانی نیرومند و اخلاقی پسندیده می‌سازد که بر خودخواهی‌ها و خودپسندی‌ها چیره شده و

هوس‌های سرکش را مهار کرده و شیفته خدمت به خلق در راه رضای حق است؛ خدمتی همراه با فداکاری خود او و همکاری دیگران، همکاری با همه کسانی که هدف و خطمشی مشترک به هم پیوندشان داده و از آن‌ها امت و جماعتی فعال و پراثر به وجود آورده است.

انسان اسلام با استفاده از این معیارها و راههای روشن، خود را برای تلاش و کوشش جمعی آماده می‌سازد تا «محیط اجتماعی» خویش را بسازد؛ محیطی سالم و نورانی از فروغ اسلام، محیطی برخوردار از عدالت و فضیلت در قلمروی خانه و خانواده، در قلمروی جامعه، همراه با ارج‌گذاری صحیح به عوامل معنوی و روحی، فرهنگی، اقتصادی و اداری.

خانواده

برخی از این اقسام محدود و کوچکند، مانند خانواده، و برخی دیگر گسترده و بزرگند، مانند قبیله، کلان، ملت و ...

### خانواده

ساده‌ترین، کوچک‌ترین و قدیم‌ترین شکل جامعه انسانی خانواده است که از زن و شوهر و فرزندان به وجود می‌آید و کشش‌ها و پیوندهای متعددی اعضای آن را به هم مربوط می‌کند.

### قبیله

وقتی فرزندان یک خانواده بزرگ می‌شوند، معمولاً برای خود همسری می‌گیرند و فرزندان می‌آورند و از آن‌ها خانواده‌های جدیدی پدید می‌آیند. به این ترتیب از یک خانواده به تدریج چند خانواده به هم پیوسته به وجود می‌آیند که با یکدیگر خویشاوندی دارند، به نیای مشترکی می‌رسند و واحد اجتماعی بزرگ‌تری را تشکیل می‌دهند که «خاندان»، «ایل»، «طایفه» یا «قبیله» نامیده می‌شود.<sup>۱</sup>

### کلان<sup>۲</sup>

در برخی از نقاط جهان به یک نوع دیگر از همبستگی میان افراد و خانواده‌ها برمی‌خوریم که از یک پیوند افسانه‌مانند ریشه می‌گیرد. این خانواده‌ها به جای این‌که خود را به یک نیای مشترک، یعنی انسانی که نسب همه آن‌ها به وی رسد، منسوب شمرند، به حیوان، گیاه یا چیزی از این

۱. این واژه‌ها گاهی هم‌معنی‌اند و گاه میان معنی آنها تفاوت مختصری دیده می‌شود.  
۲. Clan: این کلمه در زبان انگلیسی به معنی قبیله و طایفه است ولی اکنون به صورت یک اصطلاح علمی درآمده و بر خانواده و خاندانهای توتمی اطلاق می‌شود.

### فرد و جامعه

#### زندگی دسته‌جمعی

برخی از جانداران اجتماعیند، یعنی به صورت دسته‌جمعی زندگی می‌کنند، از قبیل مورچه، زنبور عسل، موریانه و بسیاری از انواع میمون‌ها. زندگی اجتماعی این جانداران «گروه زی» گاهی از نظامات بس پرمعنی و جالبی برخوردار است.

انسان هم جاننداری اجتماعی و «گروه زی» است که پرتنوع‌ترین و جالب‌ترین نوع زندگی اجتماعی را دارد.

#### جامعه

زندگی دسته‌جمعی معمولاً ناشی از یک سلسله پیوندهای طبیعی یا ارادی است که عده‌ای را به هم مربوط می‌کند و به صورت یک گروه به هم پیوسته درمی‌آورد. این گروه به هم پیوسته را «جامعه» می‌نامند.

#### اقسام جامعه

جامعه انواع گوناگون دارد و از جهات مختلف به اقسام مختلف تقسیم می‌شود.

قبیل وابسته می‌پندارند که به صورتی مرموز بدان پیوسته‌اند و این پیوند مایه خویشاوندی آنهاست. این نیای موهوم «توتیم»<sup>۱</sup> و گروهی که خود را به یک توتیم وابسته بدانند «کلان» نامیده شده است.

### ملت

در جامعه بشری، در مراحل پیشرفته‌تر، به یک واحد بزرگ‌تر اجتماعی برمی‌خوریم که «ملت» نامیده شده است. ملت عبارت است از افراد، خانواده‌ها و قبیله‌های متعدد که نژاد مشترک، یا سرزمین، زبان و فرهنگ مشترک آنها را به هم پیوسته باشد.

### گروه‌بندی‌های دیگر اجتماعی

پیوند اجتماعی منحصر به آنچه گفتیم نیست. پیوندهای اجتماعی گوناگون دیگر نیز وجود دارند که منشأ گروه‌بندی‌های اجتماعی دیگری شده‌اند، از قبیل پیوندهای صنفی، طبقاتی، مذهبی و مسلکی.

### جامعه عقیدتی و مسلکی

یکی از مترقی‌ترین و بارورترین پیوندهای اجتماعی، پیوند فکری و عقیدتی است که انسان‌های معتقد به یک راه، یعنی یک مذهب یا مسلک را به هم می‌پیوندد و از آنها یک «امت»، یعنی جامعه‌ای دارای هدف و خط‌مشی مشترک به وجود می‌آورد. پیوند فکری و عقیدتی می‌تواند آن قدر نیرومند و پراثر باشد که همه پیوندهای دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. در بخش‌های بعد با این مطلب بهتر و بیشتر آشنا خواهید شد.

از میان همه پیوندهای اجتماعی که یاد کردیم، اسلام به دو پیوند اهمیت اساسی داده است؛ یکی پیوند فکری و عقیدتی و دیگر پیوند خانوادگی. ما مطلب را با بحث پیرامون پیوند خانوادگی دنبال می‌کنیم و بحث درباره پیوند فکری و عقیدتی و آثار آن را به بخش مربوط به «جامعه اسلامی» وا می‌گذاریم.

### ازدواج

مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ التَّرْوِيجِ.

«در اسلام هیچ سازمانی به وجود نیامده که نزد خدا محبوب‌تر از ازدواج باشد.»<sup>۱</sup>  
رسول خدا (ص)

### پیوند طبیعی میان زن و مرد

دست آفرینش میان زن و مرد، گرایش و کششی طبیعی نسبت به یکدیگر به وجود آورده که آن دو را به هم می‌پیوندد و به سوی زندگی مشترک با یکدیگر می‌کشاند تا هسته اصلی خانواده را تشکیل دهند. این گرایش یا میل طبیعی همان میل جنسی است که مانند امیال غریزی دیگر باید در جهت صحیح خود قرار گیرد تا در خدمت انسانیت درآید.

### پیوند همسری

زندگی مشترک دو همسر در آغاز غالباً از میل جنسی ریشه می‌گیرد ولی در این حد متوقف نمی‌شود و به تدریج به نوعی همبستگی عمیق روحی و عاطفی، اقتصادی و اجتماعی میان آن دو کشانده می‌شود که از آن به «پیوند همسری» یا «زنشویی» تعبیر می‌کنیم.

۱. من لایحضورالفقیه، شیخ صدوق، ص ۴۰۹.

1. Totem

**پیمان همسری**

زن و مرد به دنبال احساس تمایل قلبی به ایجاد پیوند میان خود با یکدیگر پیمان همسری یا «عقد ازدواج» می‌بندند. این پیمان در زندگی انسان از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا موجودیت دو انسان را از جهات بسیار به هم می‌پیوندد و نخستین محیط زندگی نوزاد انسانی را بنیان می‌نهد و از این راه روی جسم و جان و اندیشه و عمل آینده او بسی اثر می‌گذارد. به همین جهت پیمان ازدواج میان ملل مختلف امری مقدس شمرده می‌شود و در نظام‌های حقوقی مختلف به آن و مسائل مربوط به آن توجه خاصی شده است.

**ارزش و اهمیت ازدواج از نظر اسلام**

اسلام نیز در نظام اجتماعی خود به مسأله ازدواج اهمیت فراوانی داده است. در آیات قرآن و در سخنان پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان عالی‌قدر دیگر اسلامی به تشویق‌های فراوان درباره ازدواج برمی‌خوریم. در گفتار اول بحث که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده، ساختن و بنیان نهادن خانواده پیش خدا از هر بنیان‌گذاری دیگر محبوب‌تر شناخته شده است.

**هدف اساسی ازدواج**

هدف اساسی ازدواج در اسلام عبارت است از:

- ۱- ایجاد کانون آرامش برای دو همسر.
- ۲- به وجود آوردن نسل جدید و تربیت کردن فرزندان تندرست، باایمان و نیکوکار.

درباره هدف اول، در آیه ۲۱ سوره روم چنین آمده است:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

«از نشانه‌های او (خدا) این که از خود شما برایتان همسرانی آفرید تا در کنار آن‌ها آرام بگیرید و میان شما دوستی و دلسوزی به وجود آورد. به راستی که در آن برای مردمی که بیندیشند نشانه‌ها هست.»

زن و شوی مسلمان پیرو قرآن باید همواره «آرام جان یکدیگر» باشند، روابط آن‌ها از کامجویی بسی فراتر رود و به مرحله «مودت و رحمت»، یعنی دوستی پاک و ریشه‌دار، همراه با دلسوزی و خیرخواهی نسبت به یکدیگر رسد.

بر اساس این آیه هدف طبیعی عقد ازدواج باید همان هدف اصلی از خلقت «آزواج»، یعنی همسران و جفت‌ها باشد. بنابراین عقد ازدواج از نظر اسلام صرفاً یک قرارداد برای قانونی کردن کامجویی جنسی نیست، بلکه قرارداد پیوند همه‌جانبه‌ای میان دو همسر است که همه وجود آن‌ها را به هم می‌بندد. به زندگی آن‌ها رنگ و آهنگی کاملاً تازه می‌دهد. آن‌ها را از تنهایی واقعی درمی‌آورد، به طوری که دیگر هیچ یک از آن‌ها «فرد» و «تک» نمی‌ماند. «زوج» می‌شود، یعنی «جفت» و مکمل یکدیگر.

درباره هدف دوم، در آیه ۱۱ سوره شوری چنین آمده:

فَاطْرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

«پدید آورنده آسمان‌ها و زمین، برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید و از چارپایان هم جفت‌ها، تا بر شمار شما بیفزاید، هیچ چیز مانند او نیست و اوست شنوای بینا.»

در روایات اسلامی که در زمینه انتخاب همسر آمده روی این نکته تکیه شده که همسری انتخاب کنید که فرزند بیاورد و عقیم نباشد. در روایت معروفی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود:

«با یکدیگر ازدواج کنید و نسل‌های نو آورید تا بر شمار شما افزوده شود.»

### انتخاب همسر

یکی از حساس‌ترین مسائل مربوط به ازدواج و تشکیل کانون خانوادگی مسأله انتخاب همسر است. در این زمینه باید به چند مسأله توجه شود.

- آزادی در انتخاب همسر.

- کفو بودن، یعنی صلاحیت کلی برای همسری.

- معیارهایی که باید در تشخیص این صلاحیت مورد توجه قرار گیرند.

- کسانی که نمی‌توانند همسر یکدیگر شوند.

- خواستگاری.

### آزادی در انتخاب همسر

آزادی در انتخاب همسر از اصولی است که در اسلام سخت مورد عنایت و توجه قرار گرفته است، زیرا زندگی زناشویی هنگامی مایه آرامش خاطر خواهد بود که میان دو همسر توافق فکری و تناسب روحی و اخلاقی وجود داشته باشد. این هماهنگی وقتی کامل و قابل اعتماد خواهد بود که انتخاب همسر با مطالعه و آزادی و اختیار کامل طرفین انجام گیرد و زن و شوهر درباره اصل تصمیم یعنی ازدواج و در انتخاب همسر که شریک زندگی خواهد بود، اجبار و اکراهی نداشته باشند، در غیر این صورت چگونه

می‌توان انتظار داشت که زندگی همسری پایه‌ای استوار و متین داشته باشد و منشاء صفا و آرامش خاطر طرفین گردد.

طبق مقررات اسلامی اولین شرط صحت عقد ازدواج این است که در بستن این قرارداد، زن در «ایجاب»، یعنی در پیشنهاد ازدواج به همسر مورد علاقه خود، و شوهر در «قبول»، یعنی پذیرفتن این پیشنهاد، رضایت و اختیار کامل داشته باشند. پیشوایان اسلام به مناسبت‌های مختلف، به‌خصوص در مواردی که در زمینه انتخاب همسر با آن‌ها مشورت شده، جداً روی این مطلب تکیه کرده‌اند، که «رضایت کامل طرفین ازدواج شرط اصلی صحت و استحکام عقد ازدواج است و در این مورد هیچ‌گونه تحمیل جایز نیست». جوانی به امام ششم (ع) مراجعه و اظهار کرد که پدر و مادرش می‌خواهند او را به قبول عقد ازدواج با دختری وادار کنند که مورد علاقه‌اش نیست و خود علاقه دارد با دختر دیگری ازدواج کند. اینک وظیفه او چیست؟ امام فرمود:

«ازدواج با همسری را بپذیر که مورد علاقه تو است.»

یادآوری این نکته لازم است که پدر و مادر نباید فرزند خود را به ازدواجی مجبور کنند که او بدان راضی نباشد.

### اجازه پدر برای ازدواج دختر

در تعالیم اسلام توصیه شده که دختران با اجازه پدرها ازدواج کنند و بسیاری از صاحب‌نظران علوم اسلامی این اجازه را شرط لازم برای ازدواج دختران شمرده‌اند. در این زمینه لازم است به نکات زیر توجه شود:

۱- از آن‌جا که ازدواج منشأ ارتباط اجتماعی دو خانواده زن و شوهر است، به پسران و دختران، هر دو، توصیه می‌شود که در انتخاب همسر از

پدر و مادر خود نظرخواهی و با آن‌ها مشورت کنند. این نظرخواهی و مشورت، هم نوعی احترام و محبت نسبت به پدر و مادر و سپاسگزاری از آن‌ها و زحماتی است که برای بزرگ کردن و تربیت فرزندان می‌کشند و هم، کمکی به افزایش تفاهم و پیوند خانوادگی میان بستگان نزدیک دو همسر است و بالاتر از همه راهی مناسب برای استفاده از تجارب شخصی و اطلاعات اجتماعی آن‌ها در انتخاب همسر و رفتار صحیح زناشویی است.

۲- به پدرها و مادرها توصیه می‌شود که در راهنمایی فرزندان، خواسته‌های صحیح آن‌ها و شرایط تازه‌ای را که آن‌ها باید در آن زندگی کنند در نظر گیرند و توجه داشته باشند که ازدواج و همسرگیری در درجه اول مربوط به فرزند آن‌ها و زندگی آینده او و فرزندان آینده اوست، نه به خود پدر و مادر. بنابراین در این مشورت‌ها در درجه اول به ارزش‌های اصیل و اساسی که باید در همسر فرزندان باشد توجه کنند، نه به ارزش‌های درجه دوم یا سوم، چه رسد به این‌که پای‌بند مسائل موهومی از قبیل ثروت یا موقعیت اجتماعی خانواده همسر باشند.

۳- آن دسته از صاحب‌نظران علوم اسلامی که اجازه پدر را شرط لازم می‌شمرند، این شرط را فقط در مورد دوشیزگان پذیرفته‌اند. روشن است که این اقدام برای این گروه اهمیت خاصی دارد و دخالت دادن نظر پدرِ دلسوز و باتجربه و دوراندیش می‌تواند برای آن‌ها ارزش فراوانی داشته باشد.

۴- در مورد بالا، شرط دانستن اجازه پدر تا وقتی است که او به راحتی در راه تأمین مصالح فرزندش بکوشد، نه در راه تحمیل نظر و خواسته خود بر او، هر چند برخلاف مصلحت او باشد. هر جا تشخیص داده شود که پدر برخلاف مصلحت فرزند و به زیان او، دنبال تحقق بخشیدن به خواسته‌های خویشتن است، وظیفه مسئولان اجتماع است که به این کار رسیدگی و با

استفاده از اختیاراتی که قانون الهی به حاکم عادل اسلامی داده مصلحت دختر را تأمین کنند.

### کُفُو بودن یعنی صلاحیت کلی برای همسری

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

«با «کفوها» ازدواج کنید و از میان آن‌ها همسر بگیرید و برای نسلی که باید از شما پدید آید بهترین زمینه را برگزینید». در جامعه‌هایی که با نظام قبیله‌ای اداره می‌شوند، غالباً هر قبیله برای خود امتیازات و افتخاراتی قائل است و به موجب این افتخارات واهی و ادعایی، خود را برتر از دیگران می‌شناسد. این امتیازطلبی‌ها گاهی رنگ نژادی به خود می‌گیرد. نظیر امتیازاتی که سفیدپوست‌ها برای خود نسبت به سیاه‌پوست‌ها یا سرخ‌پوست‌ها قائلند. گاه هم رنگ ملی، نظیر آنچه در میان برخی از ملل، حتی ملل امروز دنیا، دیده می‌شود. در جامعه‌های طبقاتی امتیازهای ادعایی میان طبقات مختلف از قبیل روحانیان، نظامیان، بازرگانان، سیاستمداران، کارفرمایان و ... حکمفرماست.

یکی از آثار این امتیازطلبی‌ها این است که اعضای یک خانواده، یک صنف یا یک طبقه همواره مقید باشند جز در میان خود ازدواج نکنند یا اگر با افراد خارج از این خانواده ازدواجی پیش آید، حتماً از خانواده‌های سرشناس و معروف باشند. سفیدپوست از ازدواج با سیاه‌پوست ممنوع باشد، پسر یا دختر یک روحانی نظامی، بازرگان یا کارفرما حق نداشته باشد با دختر یک کارگر یا کشاورز ازدواج کند. این شیوه ناپسند در میان خانواده‌های به اصطلاح «اشراف» هنوز هم کم‌وبیش معمول است. این خانواده‌ها عملاً با ازدواج فرزندانشان با فرزندان خانواده‌های کم‌درآمد و محروم که مشاغل به اصطلاح «بالا» ندارند، سخت مخالفت می‌کنند.

اسلام این گونه امتیازطلبی را محکوم کرده است. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود:

«الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ»

«انسان‌های باایمان همتای هم‌ارج یکدیگرند.»<sup>۱</sup>

امام چهارم (ع) زنی را برای همسری پسندید و با او ازدواج کرد. دوستی داشت که از گروه انصار<sup>۲</sup> بود و از این که امام با زنی ازدواج کرده که سرشناس نیست ناراحت شد. این ناراحتی و نگرانی او را برانگیخت تا درباره حَسَب و نَسَب او تحقیق کند. پس از تحقیق معلوم شد که آن بانو از یکی از خانواده‌های اشرافی «بنی شیبیان» است. به این ترتیب نگرانی او برطرف شد، با خوشحالی نزد امام آمد و گفت: «از ازدواج تو با این زن همواره دلخور و نگران بودم. با خود می‌گفتم امام با زنی ازدواج کرده که سرشناس نیست. مردم هم همین را می‌گفتند. ناچار به تحقیق و پرس‌وجو پرداختم تا خانواده او را شناختم و معلوم شد از خاندان بنی شیبیان است.» امام چهارم (ع) در پاسخ او فرمود:

«گمان می‌کردم تو خوش‌فکرتر از آن باشی که می‌بینم. خداوند اسلام را آورد و در پرتو آن کسانی را که طبقات پایین اجتماع شمرده می‌شدند بالا برد، کم‌وکاستی‌ها را جبران کرد و کاری کرد که دیگرکسی ناچیز و کم‌ارج شمرده نشود. هیچ مسلمانی در معرض کم‌ارجی و حقارت نیست.»<sup>۳</sup>

بنابراین در جامعه اسلامی نژاد، ملیت، موقعیت خانوادگی و عواملی از این قبیل هرگز نباید مانع ازدواج و همسری دو مسلمانی گردد که خواستار ازدواج با یکدیگرند و صلاحیت ازدواج با یکدیگر را دارند.

### معیارهایی که در انتخاب همسر باید مورد توجه قرار گیرد

۱- ایمان: نخستین معیار در انتخاب همسر ایمان اوست، ایمان به اسلام و راه راست زندگی که بشریت را به آن فراخوانده است. جامعه اسلامی یک جامعه ایدئولوژیک است. در هر جامعه ایدئولوژیک، ایمان به ایدئولوژی آن جامعه محور اصلی گردش چرخ زندگی آن جامعه و موتور محرک آن جامعه به سوی هدف‌هایی است که برای زندگی بشر در نظر گرفته شده است. بنابراین در همه قوانین و نظام‌های اجتماعی چنین جامعه‌ای باید به عوامل تقویت یا تضعیف ایمان توجه شود.

در بحث‌های گذشته گفتیم که از دیدگاه اسلام هدف از ازدواج صرفاً کامجویی جنسی نیست، بلکه تشکیل کانون سالم خانوادگی است که اولاً، برای دو همسر کانون هماهنگی و الفت و صمیمیت باشد. و ثانیاً، محیط مناسبی برای پیدایش و رشد فرزندی که بتواند اعضای ساخته‌شده‌تر و سازنده‌تر برای امت، یعنی جامعه ایدئولوژیک اسلامی باشند.

روشن است که شرط اول رسیدن به این دو هدف این است که هر دو همسر به اسلام مؤمن و معتقد و هر چه بیشتر بدان پای‌بند باشند. گاهی دیده می‌شود که کسانی به حساب روشنفکری، آزادمشی و «تُلرانس»<sup>۱</sup>، به این نظر

۱. Tolerance چون در بحث‌های به اصطلاح روشنفکرانه، زیاد روی این کلمه تکیه می‌شود، ناچار شدیم عیناً آن را بیاوریم. تلرانس در اصل به معنی «تاب و تحمل» است و در محاورات امروز «تاب و تحمل آرا و عقاید دیگران را داشتن» ولی متأسفانه بسیاری از افراد آن را با «بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی به اصول» اشتباه می‌کنند.

۱. وسائل، ج ۱۴، ص ۴۹.

۲. انصار یعنی یاران پیامبر (ص) در مدینه؛ کسانی که اهل مدینه بودند و به اسلام ایمان آوردند.

۳. وسائل، ج ۱۴، ص ۵۰.



گرایش دارند که اختلاف در مذهب نباید مانع ازدواج زن و مرد باشد. چه اشکال دارد که یک مرد مسلمان باایمان با یک زن بی‌ایمان، بی‌ایمان به خدا یا بی‌ایمان به قرآن و پیامبر اسلام ازدواج کند. یا به‌عکس یک بانوی مسلمان باایمان، همسر یک مرد بی‌عقیده به خدا یا بی‌عقیده به اسلام و قرآن گردد؟

این نوع سؤال‌های به‌اصطلاح روشنفکرانه و آزادمنشانه غالباً نشانه آن است که سؤال‌کننده نه از ازدواج آن برداشتی را دارد که در آغاز این بحث گفتیم و نه از مذهب آن برداشتی را که شایسته هر دین، به‌خصوص دین اسلام است. اگر مذهب، همان‌طور که از خود این کلمه فهمیده می‌شود، به‌راستی مذهب، یعنی راه و روش و آیین زندگی باشد، و اگر ازدواج، آن‌طور که در بحث‌های گذشته گفتیم، به‌راستی پیوند روحی و قلبی دو همسر و سازنده محیطی صمیمی و پر از هماهنگی برای هر دو در نظر گرفته شود، چگونه می‌توان از دو انسان، یکی مؤمن و معتقد و دیگری بی‌ایمان و بی‌عقیده یا مؤمن و معتقد به مسلک یا مذهبی دیگر، چنین پیوندی و چنان محیط و کانونی به‌وجود آورد؟

تجربه عملی نشان داده که این نوع ازدواجها یا به سست شدن تدریجی هر دو همسر یا لااقل یکی از آنها در راه و روش و مذهب خود می‌انجامد، یا به سردی و ناسازگاری آنها. این هر دو هم خطری بزرگ برای یک جامعه عقیدتی و مسلکی است و هم خطری برای سعادت و خوشبختی دو همسر و بدتر از آنها خطری بس بزرگ‌تر برای ایمان و سعادت فرزندان ایشان.

راستی آیا در یک خانواده دو عقیدتی می‌توان در انتظار پیدایش و رشد صحیح فرزندان معتقد و مؤمن به راه اسلام بود؟

۲- **درستی، پاکدامنی و فضایل اخلاقی دیگر:** همبستگی عقیدتی میان دو همسر، شرط لازم برای ازدواج است، ولی شرط کافی نیست و باید به مسائل دیگر نیز، به‌خصوص جنبه‌های اخلاقی همسر، توجه شود. یکی از یاران امام دهم (ع) نقل می‌کند که درباره ازدواج به ابوجعفر نامه‌ای نوشتم. پاسخی به خط او به دستم رسید که:

«پیغمبر فرمود: وقتی خواستگاری نزدتان آمد که دینداری و اخلاق او برایتان رضایت‌بخش است، به ازدواج با او اقدام کنید، اگر نکنید در زمین انحراف و بحرانی بزرگ روی خواهد داد.»<sup>۱</sup>

یکی دیگر از یاران آن امام در همین زمینه به او نامه نوشت و آن حضرت در پاسخ او چنین نگاشت:

«هرکس به خواستگاری نزد شما آید که از دینداری و درستکاری او راضی هستید، به ازدواج با او اقدام کنید. اگر نکنید ...»<sup>۲</sup>

در روایت دیگر که از امام صادق (ع) رسیده، روی عفت و پاکدامنی همسر تکیه شده است.<sup>۳</sup>

۳- **توانایی کافی برای تأمین هزینه زندگی:** مرد مسلمان باید بکوشد وسایل زندگی خود و همسر و فرزندان خود را فراهم کند. بنابراین لازم است قبلاً توانایی او بر انجام این مسئولیت محرز شود. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«همسر مناسب کسی است که پاکدامن و بر تأمین زندگی توانا باشد.»<sup>۴</sup>

۱. وسائل، ج ۱۴، ص ۵۱.

۲. وسائل، ج ۱۴، ص ۵۱.

۳. وسائل، ج ۱۴، ص ۵۲، شماره‌های ۵ و ۷.

۴. وسائل، ج ۱۴، ص ۵۲، شماره‌های ۵ و ۷.

۴- تناسب فکری دو همسر و هماهنگی میان خواسته‌های آن دو: یکی از عوامل بسیار مؤثر در موقعیت ازدواج و به دنبال آن سامان یافتن زندگی مشترک دو همسر، تناسب فکری و هماهنگی در خواسته‌ها و تمنیاتی است که در زندگی دارند. این هماهنگی سبب می‌شود که میان آن‌ها کم‌تر اختلاف پیش آید و اگر هم در یک یا چند مورد اختلاف نظر پیدا کنند به آسانی موفق به حل آن شوند. تنها در این صورت است که می‌توان امید داشت که ازدواج مایه‌ی رهایی از رنج تنهایی و منشاء سعادت و خیر و برکت گردد و گرنه ازدواجی که با اصطکاک و درگیری دائمی میان دو همسر همراه باشد از عوامل وحشتناک تباهی زندگی ایشان، فرزندان و بستگان نزدیک آن‌هاست.

همسرانی به زندگی صفا و آرامش می‌بخشند که:

- مفهوم ازدواج انسانی را درک کرده باشند.
- در عین آن‌که برای همسر خود شریک زندگی هستند دوستی مهربان و همکاری وفادار نیز باشند.
- در زمینه‌های مختلف زندگی تشریک مساعی لازم را داشته باشند.
- از هر نوع تکبر و منت‌گذاری نسبت به یکدیگر دوری کنند.
- در جلب رضایت خاطر یکدیگر و احترام متقابل به حقوق طرفین کوشا باشند.

### راه انتخاب همسر متناسب و حدود تحقیق لازم در این زمینه

تحقیق کافی درباره‌ی همسر موردنظر در زمینه‌های مختلف تا آن‌جا که بتوان با روشنی برای انعقاد یک پیمان مستحکم غیرمحدود به زمان، تصمیم قاطع گرفت امری لازم و غیرقابل انکار است.

هر گونه سهل‌انگاری و اتخاذ تصمیم عجولانه در این مورد که تنها تحت تأثیر احساسات جوانی یا ناشی از تحمیل و اجبار بستگان و دوستان باشد چه بسا موجب ناراحتی‌ها و پشیمانی‌های بعدی گردد. اما تحقیق‌های مفید و عاقلانه در این مورد را نباید با معاشرت‌هایی که منشاء آن تنها هوس‌های زودگذر است اشتباه کرد. این‌گونه معاشرت‌های نامحدود را هر چند تحت عناوینی فریبنده از قبیل علاقه به شناخت روحیه‌ی همسر باشد، نمی‌توان تجویز کرد زیرا غالباً مقصود اصلی از این آشنایی ازدواج و تشکیل خانواده نیست.

در این مورد باید راهی حد وسط و دور از هر گونه افراط و تفریط را در نظر گرفت و این همان راهی است که اسلام توصیه کرده است. مردی از امام ششم (ع) چنین سؤال کرد: آیا مرد اجازه دارد زنی را که می‌خواهد با او ازدواج کند قبلاً ببیند و به موی او و زیبایی‌های دیگرش بنگرد؟ امام در پاسخ فرمود: «اگر از روی هوس‌رانی نباشد، مانعی ندارد.»<sup>۱</sup>

### کسانی که نمی‌توانند همسر یکدیگر شوند

نکاح با محارم: کسی را که احترام خویشاوندی او مانع این باشد که بتوان با او پیمان همسری بست (مَحْرَم) می‌گویند. زیربنای این مطلب شاید این باشد که روابط اصیل خانوادگی در این سطح باید به کلی از جنبه‌ی جنسی فراتر بماند، از قبیل رابطه‌ی میان برادر و خواهر یا پدر و دختر یا پسر و مادر.

### محارم نسبی و سببی و رضاعی

محارمی که ازدواج با آنان صحیح شمرده نشده است به طور کلی دو دسته‌اند:

۱. وسائل، ج ۱۴، ص ۶۰.

۱- محارم نسبی: یعنی خویشاوندانی که با آنها از راه همخونی و اشتراک در نسب بستگی داریم.

۲- محارم رضاعی: یعنی کسانی که از راه شیرخوارگی با آنها بستگی پیدا می‌کنیم. رابطه خویشاوندی از جهت شیرخوارگی با شرایط خاصی که دارد ایجاد می‌شود و در واقع نوعی رابطه خونی اکتسابی است.

۳- محارم سببی: یعنی خویشاوندانی که از طریق پیوند زناشویی به آنها بستگی پیدا می‌کنیم.

مقررات منع ازدواج با محارم نسبی و سببی با اختلافاتی کم‌وبیش در دستورهای سایر ادیان یا آداب و رسوم اقوام مختلف وجود دارد. در میان بعضی از اقوام گاهی از روی جهات خاص، از جمله جلوگیری از آمیزش خون آنها با خون بیگانه و حفظ خصوصیات خانوادگی و نژادی، توصیه می‌شده است که رابطه زناشویی تنها با خویشان نزدیک صورت گیرد ولی امروزه به ندرت نمونه‌های آن را می‌توان دید.

### محارم نسبی

خویشاوندانی که به جهت منسوب بودن از راه همخونی با شخص محرم هستند و در نتیجه، ازدواج با آنها صحیح نیست هفت دسته‌اند که عبارتند از:

برای مردان	برای زنان
- مادر (شامل مادر بزرگ هم می‌شود).	- پدر (پدر بزرگ را هم شامل می‌شود).
- دختر (شامل نوادگان نیز هست).	- پسر (شامل نوادگان هم هست).
- خواهر	- برادر
- دختر خواهر و نوادگان او	- پسر برادر و نوادگان او
- دختر برادر و نوادگان او	- پسر خواهر و نوادگان او
- عمه (شامل عمه پدر و مادر می‌شود)	- عمو (شامل عموهای پدر و مادر می‌شود)
- خاله (شامل خاله پدر و مادر می‌شود)	- دایی (شامل دایی‌های پدر و مادر می‌شود)

### محارم رضاعی

این رابطه‌ها اگر از راه شیرخوارگی، با شرایطی که برای آن گفته شده، حاصل شود باز موجب محرم شدن خواهد بود.

### محارم سببی

خویشاوندانی که در اثر پیوند زناشویی با شخص، رابطه خانوادگی پیدا می‌کنند و در نتیجه ازدواج با آنان صحیح نیست پنج دسته‌اند:

برای مردان	برای زنان
- مادر و مادر بزرگ زن	- پدر و پدر بزرگ شوهر
- دختر زن (نادختری) و نوادگانش <sup>۱</sup>	- پسر شوهر (ناپسری)
- زن پدر (نامادری)	- شوهر مادر (ناپدری)
- زن پسر (عروس)	- شوهر دختر (داماد)
- خواهر زن (به صورت موقت)	- شوهر خواهر (به صورت موقت)

ازدواج با خواهر زن تا وقتی حرام است که خواهر دیگر، همسر انسان باشد. یعنی اگر به علت طلاق یا مرگ، به همسری با یک خواهر پایان داده شود، ازدواج با خواهر دیگر مانعی ندارد. بنابراین ممنوعیت ازدواج با خواهر زن آن ابدیتی را که در محارم دیگر هست، ندارد. به همین جهت است که خواهر زن از نظر نگاه و برخورد محرم شمرده نمی‌شود.

### عقد ازدواج

در مقررات ازدواج اسلامی، در صورت وجود شرایط لازم و کافی برای صحت ازدواج، طرفین خودشان مستقیماً می‌توانند با داشتن صلاحیت و رشد

۱. در صورتی که مرد با همسر خود آمیزش جنسی کرده باشد، نه با صرف اجرای عقد.

و اهلیت کافی با یکدیگر پیمان ازدواج ببندند و صیغه، یعنی آن الفاظ روشن را که همچون قالب مناسبی برای این منظور ریخته شده، میان خود مبادله کنند و چنان نیست که اجرای عقد ازدواج بدون دخالت دیگران صحیح نباشد. بنابراین انتخاب وکیل برای این منظور امری لازم و حتمی نیست.

بعد از موافقت کامل دو همسر در مورد زندگی مشترک و روشن شدن کلیه حدود و شرایط مورد نظر و توافق طرفین، اجرای عقد ازدواج معمولاً از طرف زن شروع می‌شود. این خود حاکی از اختیار کامل یک زن مسلمان در مورد انتخاب شوهر و قطعی کردن امر ازدواج با اوست. سپس مرد (شوهر) طبق شرایط مورد توافق آن را قبول می‌نماید. ابتدا زن به قصد ایجاب یعنی ایجاد قرارداد همسری خطاب به شوهر آینده‌اش می‌گوید:

«خودم را به عقد ازدواج دائمی تو درآوردم با صدق معین (طبق قرارداد و شرایط مورد توافق)» که به زبان عربی می‌توان گفت: «أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ» یا «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ».

پس از آن مرد نیز قبول خود را اعلام می‌دارد و می‌گوید «قبول کردم» یا «قَبِلْتُ النِّكَاحَ» یا «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ».

بدیهی است که از نظر اسلام، چنان که قبلاً نیز یادآوری شد، دختر را نمی‌توان به ازدواجی که خودش به آن راضی نیست مجبور کرد و با زور و تهدید یا تطمیع از او «بله» گرفت. همان‌طور که پسر را نیز نمی‌توان به ازدواجی که مورد رضایتش نیست وادار کرد. به طور کلی قراردادی که از روی اجبار و اکراه باشد صحیح نیست.

### استقلال مالی زنان

می‌دانیم که در سیستم اجتماعی اسلام زنان نیز مانند مردان استقلال اقتصادی دارند. می‌توانند از راه‌های حلال کسب مال کنند و مانند مردان اختیار کامل اموال خود را دارند چنان که در قرآن آمده:

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ»

«... مردان از آنچه به‌دست آورده‌اند بهره‌ای دارند و زنان هم از آنچه به‌دست آورده‌اند بهره‌ای دارند ...»<sup>۱</sup>

اما این‌که زنان در منزل شوهران عهده‌دار کارهای جاری خانوادگی می‌شوند، از روی میل و اراده و خواست خودشان است و گرنه هیچ‌گونه الزام و اجباری از نظر شرعی و قانونی در انجام آن ندارند.<sup>۲</sup>

### صداق یا مهریه

«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً»

«به زنان به عنوان پیشکش و هدیه صداقشان را ادا کنید ...»<sup>۳</sup>

۱. قسمتی از آیه ۳۲، سوره نساء.

۲. بد نیست بدانیم که این نوع استقلال اقتصادی در مورد زنان در کشورهای اروپایی نظیر انگلستان، سوئیس، آلمان، فرانسه و ایتالیا از سالهای ۱۸۷۰ میلادی به بعد در نظر گرفته شده است. (در انگلستان سال ۱۸۷۰، در آلمان ۱۹۰۰، سوئیس ۱۹۰۷، ایتالیا ۱۹۱۹) نیز این نکته قابل توجه است که انگیزه اصلی از تصویب این گونه قوانین حمایت از حقوق زنان به عنوان یک عضو از جامعه انسانی آزاد نبوده بلکه در درجه اول به جهت موقعیت خاص زنان و تشویق این قشر اجتماعی به کار گرفتن در مراکز صنعتی و کارگاههای مختلف و بهره‌برداری از فعالیت آنان بوده و کم‌کم به صورتهای امروزی درآمده است. اما در مقررات اسلامی رعایت این استقلال اقتصادی تنها جنبه انسانی و بسط عدالت داشته و دارد و به منظور استعمار اقتصادی نبوده و نیست. به گفته ویل دورانت: «غرب زنان را مالک شناخت که آنان را به خدمت بگمارد».

۳. قسمتی از آیه ۴، سوره نساء.

در پیمان زناشویی اسلامی، مرد تعهد می‌کند هدیه‌ای خوشایند به زن تقدیم کند. این هدیه نه عنوان خرید پیکر زن را دارد، نه آهنگ خرید کالا و خدمات او را در خانه و نه پشتوانه‌ای برای زندگی آینده او در روز جدایی یا مرگ. به‌راستی هدیه‌ای است متعلق و مربوط به خود او که اگر مایل باشد، باید بلافاصله به او تقدیم شود. به‌همین جهت در قرآن، در آیه‌ای که در آغاز مطلب آوردیم، از آن به لفظ (نَحْلَه) تعبیر شده است. شاید تعبیر به «صداق» به جای «مهر» در آیه مورد نظر، اشاره به این مطلب باشد که مهریه و صداق نشانه‌ای از صداقت مرد در دوستی و پیشنهاد همسری به زن است و در واقع وسیله‌ای برای بیان علاقه او به چنین زناشویی و احترام قلبی است که نسبت به همسر آینده خود دارد.

### سبک بودن میزان مهریه

در مورد سبک بودن صداق و آسان قرار دادن شرایط همسری از طرف پیشوایان دینی اسلام توصیه‌های بسیاری شده است تا آن‌جا که زنانی که فقط با تعیین صداق‌های سنگین و شرایط مالی زیاد حاضر به ازدواج می‌شوند، «شوم و بی‌برکت»<sup>۱</sup> شمرده شده‌اند. در صداق، ارزش معنوی حاکی از این امر است که تقاضای وصلت از طرف مردان، ناشی از میل و علاقه قلبی آن‌هاست و به مراتب بیشتر از ارزش مالی و مادی آن می‌باشد. یادآوری: به محض اجرای عقد ازدواج، آن‌چه به عنوان صداق قرار داده می‌شود به مالکیت زن درمی‌آید و اگر زمین یا باغ و مالی باشد تحت اختیار او قرار می‌گیرد تا از منافع آن بهره‌مند شود و تنها با رضایت کامل قلبی اوست که می‌تواند در عهده شوهر باقی بماند یا ثمره و بهره آن در راه اداره زندگی مشترکشان مورد استفاده قرار گیرد.

### تعهدات مالی و اخلاقی طرفین ازدواج

بعد از بیان مفهوم ازدواج از نظر اسلام و اجرای تشریفات آن، لازم است به تعهدات اساسی که با ایجاد قرارداد همسری بر عهده طرفین گذاشته می‌شود اشاره شود. این تعهدات شامل مسئولیت‌های مالی و انسانی است.

### نفقه یا مسئولیت مالی اداره خانواده

یکی از مسائل حقوقی در نظام خانوادگی اسلامی «نفقه» است. نفقه یک نوع مسئولیت مالی است که در موارد خاصی بر عهده اشخاص گذاشته می‌شود. به‌طور کلی نفقه در روابط خانوادگی بر دو نوع است:

نوع اول: نفقه‌ای که شرط آن نیازمند بودن طرفی است که باید این مسئولیت به نفع او انجام شود مانند: نفقه فرزندان که توانایی تحصیل مال ندارند که پرداخت نفقه به عهده پدر یا مادر است، یا نفقه پدر و مادر که از نظر قدرت کار فرسوده شده و نمی‌تواند مخارج خود را تأمین کنند که به عهده فرزندان است.

نوع دوم: نفقه‌ای که شرط آن نیازمند بودن گیرنده نفقه نیست، مانند نفقه زن که به عهده شوهر است. در این مورد مقصود از نفقه، کلیه وسایل لازم برای رفع نیازهای ضروری و عرفی در جهات مختلف است. در زندگی همسری تأمین هزینه‌های لازم زندگی از جهت خوراک، پوشاک، مسکن و آنچه از نظر آسایش همسر و حسن اداره امور منزل مؤثر است بر عهده شوهر است. البته در اجرای این مسئولیت‌های مالی، میزان استطاعت و قدرت مالی شوهر نیز مورد توجه است.

امتیازات نفقه زن را به‌طور خلاصه می‌توان به شرح زیر بیان نمود:

۱. من لایحضر الفقیه، ص ۴۱۰.

- نفقه زن که به عهده شوهر است به اصطلاح حقوقی از «دیون ممتازه» است و باید در درجه اول به پرداخت و تأمین آن اقدام کرد.  
- در آن حق مطالبه وجود دارد و مانند نفقه نوع اول نیست که فقط جنبه تکلیفی داشته باشد و اگر مدتی از ادای آن استنکاف شود قابل مطالبه نباشد.  
- شرط آن نیازمندی نیست بلکه در صورت تمکن مالی زن نیز این تکلیف بر عهده شوهر است. حال آن که در نوع اول از نفقه شرط وجود آن احتیاج داشتن فرزندان و والدین و نداشتن امکانات شخصی برای رفع نیازمندی‌های خویشتن است.

- در صورتی که مردی با وجود توانایی مالی به تأمین نیازهای ضروری زندگی همسرش از قبیل پوشاک و خوراک و مانند این‌ها اقدام نکند، از وظایف امام و متصدی امور مسلمین است که تکلیف آنان را روشن کند و در صورت لزوم، به جدایی آنان حکم دهد.<sup>۱</sup>

### نفقه فرزندان خانواده، مسئولیت سرپرستی و تربیت آنان

با تولد کودک در یک خانواده، تکالیف و مسئولیتهای جدیدی بر عهده هر یک از پدر و مادر گذاشته می‌شود و از آنجا که کودک منسوب به هر دوی آنان است، هر کدام در حدود توانایی و امکانات خویش مسئولیتی را که متناسب با شرایط طبیعی و عاطفی و اجتماعی خودشان است عهده‌دار می‌شوند.

زنان به طور طبیعی مجهز به دستگاه حمل و شیردادن هستند، پس برای هر فرزند غالباً تا مدتی در حدود ۳ سال گرفتار حمل، وضع حمل و

نگهداری می‌باشند و در دوران بارداری و شیردادن و مراقبت از نوزاد مسئولیتهای خاص به عهده دارند. بدیهی است که کودک پس از این مدت باز هم نیاز به مراقبت و تربیت جسمی و اخلاقی صحیح دارد و غالباً رشد روحی و طراوت جسمی و فکری خود را در غیر دامن مادر کمتر باز خواهد یافت. این مهر و عاطفه سرشار و عمیق و مراقبت توأم با گذشت و فداکاری مادر است که به خوبی می‌تواند جوابگوی خواسته‌های کودک و پروراندن غرایز و استعدادهای او باشد. اولین محیط تربیتی کودک همان محیط دامن مادر است.

در دوران‌های اولیه عمر که نقش‌پذیری کودک شدید و اساسی است قسمت عمده ارکان شخصیت کودکان به دست مادران پی‌ریزی می‌شود و سرمایه‌های روحی و نبوغ‌های علمی و اجتماعی و آثار زشت و زیبای هر انسان میوه‌هایی است که بذره‌های اولیه آن غالباً توسط مادران در ضمیر نقش‌پذیر کودکان کاشته شده است. راستی اگر قرار باشد مادر عهده‌دار انجام این مسئولیتهای خطیر در مورد نگهداری و رشد و تربیت اساسی کودک شود، آیا بجاست که باز از او توقع داشته باشیم کاری درآمدها هم بر عهده گیرد و کارهای خارج از محدوده خانواده و مراقبت و تربیت فرزند، در شرایطی مساوی با مرد، انجام دهد و بالاخره در صدد تأمین معاش و نیازهای اقتصادی زندگی هم باشد؟ آیا این انتظار و توقع تحمیلی غیرعادلانه نسبت به او نخواهد بود؟ آیا این صحیح است که بار تکلیف مسئولیت تربیت و نگاهداری فرزند از دوش زنان برداشته شود و آنان عهده‌دار تأمین نیازمندی‌های مالی خود، حتی در دوران زندگی همسری گردند؟ یا بهتر است از راهی شرافتمندانه و متناسب وسایل لازم زندگی مادران فراهم شود، به طوری که با فراغت خاطر بتوانند به امر نگاهداری و

۱. مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أُمْرَةٌ فَلَمْ يُكْسِهَا عَوْرَتَهَا وَلَمْ يُطْعَمَهَا كَانَ حَقًّا عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا «هر که زن دارد، اما خوراک و پوشاکش را تأمین نمی‌کند، وظیفه پیشوای مسلمین است که آنها را از هم جدا کند.» (من لا یحضر الفقیه، کتاب النکاح، ص ۴۲۴، حدیث چهارم).

مراقبت همه‌جانبه از کودک خویش پردازند؟ آیا این روش با تقسیم عادلانه کارها بین دو همسر، به‌طوری که هر یک از آنان متناسب با وضع و توانایی و امکانات روحی و جسمی خود کاری را در راه تأمین نیازهای خانوادگی بر عهده گیرد، از همه شرافتمندانه‌تر نخواهد بود؟

در هر حال آنچه یادآوری مجدد آن لازم به نظر می‌رسد این است که در مورد نفقه، که از مسائل مربوط به نظام خانوادگی در اسلام است، نه مسأله جیره‌خوار بودن زن مطرح است و نه موضوع خدمتگزار بودن او برای مرد که در برابر واگذاری خود و وقت و قوای خویش استحقاق این را داشته باشد که غذا و لباس و مسکن و سایر وسایل لازم زندگی به او داده شود، بلکه این مسأله از یک نوع تقسیم عادلانه کار و وظایف ریشه می‌گیرد و پایه آن روی تشریک مساعی متقابل است. به همین جهت در صورت عدم توانایی کافی مرد برای تلاش معاش، عواطف خانوادگی و روح همکاری و اخلاقی ایجاب می‌کند که زن از هر گونه تلاش مشروع در راه همکاری و اداره امور زندگی مشترک خانوادگی دریغ نکند، چنان که در جامعه‌های اسلامی، به‌خصوص در میان قشرهای کم‌درآمد، نمونه‌های زیادی از آن دیده می‌شود. همچنان که برای مرد نیز این کافی نیست که تنها وسایل زندگی مادی زن را فراهم سازد اما در آن آثاری از خیرخواهی و تشریک مساعی و تعاون و مسئولیت‌های دیگر انسانی وجود نداشته باشد و زندگی همسری خشک و بی‌روح گردد.

یک یادآوری در مورد سرپرستی امر خانواده: نکته‌ای که در این جا شایان تذکر است این است که مسأله سرپرستی امر خانواده که به عهده مرد گذاشته می‌شود تنها یک مسئولیت خطیر است که مانند مسئولیت‌های مشابه آن، مستلزم یک نوع فداکاری و از خودگذشتگی است<sup>۱</sup> چنان که در مورد

اداره امور یک کشور مقام ریاست برای تأمین خواسته‌های شخصی رئیس نیست، بلکه برای حسن اداره امور امت است و در درجه اول آنچه مجوز لزوم اطاعت از اوست توجه داشتن او به مسئولیت‌های مربوط به خود و اطرافیانش در حسن اجرای تکالیف در حدود مسئولیت‌ها و امکانات است. بنابراین همان‌طور که اگر یک حاکم یا رئیس از حدود خود تجاوز کند و بخواهد از موقعیت خود سوءاستفاده کند، دیگر حقی برای او ثابت نخواهد ماند تا توقع رعایت آن را از دیگران داشته باشد، در مورد مسائل خانوادگی نیز حقوقی در نظر گرفته شده است که تخلف از آن جایز نمی‌باشد مانند حق ولایت پدر نسبت به فرزندی که به سن بلوغ نرسیده‌اند، یا اجازه پدر در مورد ازدواج دختر دوشیزه خود<sup>۱</sup> یا حقوقی که برای شوهران در اداره امر خانه ملحوظ شده است. همه این‌ها، مسئولیت‌ها و تکالیفی هستند که به آنان محول شده است تا از اختلال و از هم‌پاشیدگی کانون خانوادگی جلوگیری شود و کارها انتظام و جریان شایسته خود را داشته باشد. بنابراین اگر در موردی تخلفی کنند از حدود اختیارات آن‌ها کاسته خواهد شد و دیگر قدرت نفوذ خود را مانند زمانی که نقش خود را به خوبی ایفا می‌کردند نخواهند داشت.

به‌هر حال مسأله تأمین نیازمندی‌های زندگی به‌وسیله مرد عامل بسیار مهمی در ایجاد راحتی و آسایش خاطر زن از نظر فعالیت‌های اقتصادی و تلاش در راه تأمین معاش است و به او فرصت خواهد داد که با خیال آسوده سهم مؤثر خود را هر چه بهتر و جامع‌تر در تنظیم امور خانواده ادا کند و هرگز نباید به‌صورت ابزاری برای تحکم مرد بر زن و فرزند درآید.

۱. رجوع شود به بحث آزادی انتخاب همسر.

۱. اشاره به آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ».

## تعهدات اخلاقی و انسانی دو همسر

علاوه بر یک سلسله تعهدات و مقررات مالی که معمولاً از نظر تأمین و وسایل لازم برای زندگی همسری از طرف شوهر تعهد می‌شود و نیز کوشش طرفین در راه ارضای تمایلات جنسی مشروع یکدیگر که جواب‌گوی نیازهای متعارف در زندگی زناشویی است، یک سلسله مسائل مهم‌تر و اساسی‌تر نیز در رابطه زناشویی مطرح است که آشنایی طرفین ازدواج با آن مسائل و سعی در رعایت آن‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد و در حقیقت ادامه زندگی همسری، توأم با نشاط و امیدواری، در گرو رعایت آن‌هاست و هم آن‌ها هستند که زینت‌بخش زندگی زناشویی محسوب می‌شوند و آن را از صورت خشک و مادی آن که نوعی مبادله و داد و ستد جلوه می‌کند خارج می‌سازند. در تعالیم اسلامی این حقوق و مسئولیت‌ها در دو جمله زیر خلاصه شده:

- ۱- اعتماد به یکدیگر، که از آثار عملی آن تلاش و تعاون در راه سبک کردن فشارهای زندگی از جانب طرفین است.
- ۲- پرهیز از آنچه موجب ایجاد خلل در خوش‌بینی و اعتماد طرفین نسبت به یکدیگر است.

در روایات اسلامی بهترین همسر کسی شمرده شده که در دوستی خالص و به تعبیر روایات اسلامی «وَدُود» باشد. همسری که در حوادث روزگار و انجام دادن مسئولیت‌های زندگی، چه در امور مادی و چه در امور معنوی، معین و یاور همسرش باشد نه این‌که با اعمال و رفتار خود موجب شود که فشار زندگی بر دوش همسرش بیشتر سنگینی کند و او را فرسوده سازد.

## طلاق یا انحلال پیوند زناشویی

«منفردترین چیزها در نزد خدا طلاق است.» (پیغمبر اسلام)

همان‌گونه که در مباحث گذشته یادآوری شد، شایسته زندگی همسری این است که با علاقه و صمیمیت شروع شود و در سایه فداکاری و محبت و گذشت با خوبی و خوشی ادامه یابد. ولی چنان که در عمل ملاحظه می‌شود، رابطه زناشویی و پیمان همسری چنان نبوده و نیست که در همه موارد تا پایان عمر دوام یافته باشد. در برخی موارد رابطه همسری، به علل و جهت گوناگون، دستخوش عوارض و مشکلاتی می‌شود که ادامه آن را با اشکال مواجه می‌نماید. مثلاً بروز اختلافات و نگرانی‌های ریشه‌دار میان دو همسر و نظایر آن از عوامل مشکل‌زا در زندگی می‌باشند. در این‌گونه موارد مصلحت ایجاب می‌کند که دو همسر از یکدیگر جدا شوند و اگر از نظر قانون راه‌حل مناسبی وجود نداشته باشد و طرفین خود را در هر حال و با هر وضع مجبور به ادامه زندگی با هم ببینند، مسلماً زندگی آنان حالت وحشتناک و اسفباری پیدا می‌کند و چه بسا منشاء بروز حوادث و اتفاقات ناگوار می‌گردد. روشن است که همان‌گونه که اقدام به ازدواج در جای خود یک ضرورت اجتماعی است، اقدام به جدایی و انحلال ازدواج نیز در جای خود یک ضرورت اجتماعی به نظر می‌رسد.

از همین جهت است که در میان مسیحیان نیز با وجود دستور و توصیه‌ای که در کتاب دینی کنونی آنان در مورد منع از طلاق وجود دارد و جدایی دو همسر را جز در موردی که زن زنا کند جایز نمی‌شمرد،<sup>۱</sup> و با این‌که سال‌های

۱. انجیل متی باب ۵، آیه ۳۲: لکن من به شما می‌گویم هر کس به غیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد.



سال از طرف مقامات دینی آنان با طلاق مخالفت می‌شد، با وجود این‌ها به علت نیازهای اجتماعی و برای جلوگیری از اشکالات گوناگون از مدت‌ها قبل قوانین مربوط به طلاق وضع و اجرا شده است.<sup>۱</sup>

### طلاق در فقه اسلامی

**الف - مفهوم و موقعیت طلاق:** انحلال رابطه همسری در ازدواج دائمی را که بعد از آن از نظر رعایت حقوق و تکالیف مربوط به زناشویی، مسئولیتی برای دو همسر نخواهد بود «طلاق» می‌گویند. از نظر اسلام، گسیختن پیوند خانوادگی اصولاً امری ناپسند شمرده شده و در شمار زشت‌ترین و منفورترین کارها نزد خدا به حساب آمده است. در گفتار پیشوایان دینی آمده است که:

«محبوب‌ترین چیزها در نزد خدا خانه‌ای است که با نکاح آباد شده باشد. و چیزی منفورتر از خانه‌ای نیست که به سبب جدایی خراب شود.»  
در حقیقت طلاق را می‌توان به منزله دارویی تلخ و ناگوار دانست که تنها در موقع ضرورت و ناچاری بایستی از آن استفاده شود، نه این‌که بدون علت قابل توجه و صرفاً از روی هوس و دلخواه به آن اقدام گردد. در روایات اسلامی طلاق بدون ضرورت از موجبات دوری از رحمت خدا معرفی شده است.<sup>۲</sup>

**ب - تدابیری برای پیشگیری از وقوع طلاق:** در اسلام برای این‌که از وقوع طلاق تا آن‌جا که ممکن است جلوگیری شود پیش‌بینی‌هایی به عمل آمده و توصیه‌هایی شده است، از جمله:

۱. اخیراً حتی در ایتالیا که مقر پاپ است نیز قانون طلاق را مورد تصویب قرار دادند.

۲. مستدرک، جلد ۳، ص ۲.

- ۱- تأکید فراوان درباره دقت در انتخاب همسر.
- ۲- توصیه مکرر به خوش‌رفتاری و گذشت از غفلت‌ها و تخلفات جزئی همسر که در زندگی معمولاً پیش می‌آید.
- ۳- تسلط بر نفس که خشم‌های آنی غلبه نکنند و اقداماتی عجولانه انجام نگیرد.

۴- تشکیل محکمه داخلی خانوادگی برای حل اختلاف دو همسر. روابط بین دو همسر ممکن است گاهی در اثر اختلافات و گفتگوها تیره شود. دستور اسلام در زمینه بروز اختلافات در خانواده این است که هر چه زودتر و از هر راهی که مناسب‌تر است نگرانی‌ها برطرف شود و به این آسانی سخن از جدایی پیش نیاید، زیرا در تمام مواردی که بین دو همسر نگرانی پیدا می‌شود چنان نیست که واقعاً شعله محبت یکی از آنان یا هر دو به کلی خاموش شده باشد، به طوری که از برقراری مجدد رابطه علاقه و محبت ناامید باشیم. بلکه این امور غالباً اموری هستند که قابل ترمیم و اصلاح و گذشت می‌باشند.

در هر حال چنان‌چه خود دو همسر نتوانند اختلافات خود را به طریقی حل کنند، به کار آنان در یک محکمه خانوادگی مرکب از دو حاکم (داور) رسیدگی می‌شود. داورها از افراد زبده، دلسوز و باتجربه از خانواده هر یک از دو همسر انتخاب می‌شوند تا مطالب طرفین را بشنوند، بر مشکلات هر یک آگاه گردند و با کوشش در راه رفع اشکالات و موانع، زمینه را برای اصلاح و آشتی و ادامه زندگی زناشویی با آرامش و صفا فراهم سازند. قرآن کریم در این باره گوید:

«... اگر از اختلاف میان زن و شوهر بیم داشتید، داوری از طرف مرد و داوری از طرف زن برانگیزید. هر گاه آن‌ها (یعنی دو همسر) به راستی

خواستار سازش باشند خدا سازش و صلح را در میان آنان برقرار خواهد کرد.»<sup>۱</sup>

بدیهی است داور باید شخصی مورد اعتماد، دارای نفوذکلام و شایسته برای داوری عادلانه باشد. انتخاب داوران از میان دو خانواده از این جهت است که آن‌ها به خصوصیات دو همسر و امور خانوادگی آن‌ها بیشتر از دیگران آشنا هستند و معمولاً علاقه برای برقراری اصلاح علاقه بیشتری از خود نشان می‌دهند.

### آثار و نتایج طلاق

طلاق از نظر روانی و حقوقی و اجتماعی آثاری دارد که بعضی از آن‌ها مربوط به خود دو همسر است و بعضی دیگر به خانواده آن‌ها و در صورتی که از آن ازدواج فرزندان هم به وجود آمده باشند، جدایی دو همسر تأثیر بسیار قابل ملاحظه‌ای در وضعیت کودکان آن‌ها از جهات مختلف خواهد داشت.

با توجه به این آثار و نتایج گوناگون، برای طلاق شرایط خاصی در نظر گرفته شده که تا حدود امکان از آن جلوگیری به عمل آید، زیرا چنان که آن را خیلی سهل و ساده بگیرند، چه بسا خانواده‌ها که با اندک بهانه‌ای کارشان به طلاق کشیده شود و در معرض تزلزل و سقوط قرار گیرند و در این میان غالباً آینده کودکان خانواده دچار مخاطره خواهد شد.

### شرایط زنی که طلاق داده می‌شود

این شرایط عبارتند از آن‌که:

۱- زن در عادت ماهانه نباشد.

۲- پس از آخرین آمیزش جنسی یک بار عادت ماهانه شده و از آن درآمده باشد.

۳- اگر زن باردار و وضع حمل کرده، ایام استراحت پس از زایمان او تمام شده باشد. (پاکی از نفاس)

البته در صورتی که زن عادت ماهانه نمی‌بیند یا باردار است، این شرایط ساقط است ولی در غیر این دو صورت بایستی مسأله طلاق تا وقتی این شرایط حاصل شود، به تأخیر افتد.

### شرایط اجرای طلاق

اجرای طلاق در صورتی صحیح و معتبر است که شرایط زیر در آن رعایت شده باشد:

۱- بلوغ و صلاحیت طلاق‌دهنده از نظر عقل و رشد و تمیز (طلاق نابالغ، دیوانه یا سفیه باطل است)

۲- داشتن اختیار (طلاق که از روی اجبار و اکراه باشد صحیح نیست)

۳- حضور دو عادل

از نظر مقررات فقه شیعه - و طبق تصریحی که در قرآن در آیه ۲ از سوره طلاق شده است - طلاق باید در حضور حداقل دو نفر انسان عادل و مورد اعتماد انجام گیرد.

رعایت این شرط، خودبه‌خود، مستلزم آن خواهد بود که دو نفر عادل از تصمیم دو همسر به جدایی باخبر شوند و چه بسا با دخالت و کمک آنان برای جلوگیری از به هم پاشیدگی خانواده، برای آخرین بار، اقدامات مفید و مؤثری صورت گیرد و راه‌حل مناسبی برای سازش پیدا شود. اما در صورتی که کار به طلاق منتهی شود، باز با اطلاع و نظارت آنان مسائل

۱. قسمتی از آیه ۳۵، سوره نساء.

موجود بین دو همسر از جهات مختلف مالی و غیر آن، ترتیب ادارهٔ کودکان و سایر مسائل به بهترین صورت ممکن حل و فصل خواهد شد.

### صیغهٔ طلاق

پس از طی همهٔ مراحلی که گفتیم، اگر سرانجام تصمیم به طلاق قطعی شد، مرد در حضور دو گواه باایمان و درستکار که زن و مرد را بشناسند، به منظور پایان دادن به رابطهٔ همسری که تا آن لحظه میان او و همسرش وجود داشته می‌گوید:

زَوْجَتِي طَالِقٍ «همسر من رهاست.»

### اقسام طلاق

بعد از اجرای طلاق در برخی از موارد بازگشت به زندگی همسری بدون این‌که نیازی به عقد مجدد ازدواج باشد ممکن است و در برخی دیگر برای برقراری مجدد ازدواج نیاز به عقد جدید هست. بنابراین طلاق از این جهت بر دو قسمت است:

قسم اول را طلاق «رجعی» (قابل بازگشت بدون اجرای عقد مجدد) و قسم دوم را طلاق «بائن» (جداکنندهٔ کامل) می‌گویند.

در طلاق رجعی در صورت پشیمانی مرد و تمایل او به برقراری مجدد روابط زناشویی، رابطهٔ همسری خودبه‌خود برقرار خواهد شد و نیازی به عقد جدید نیست، به شرط آن‌که فاصلهٔ میان اجرای طلاق و زمان بازگشت از مدت معینی که آن را «زمان عده» می‌گویند و معمولاً حدود سه ماه طول می‌کشد، بیشتر نباشد.

در طلاق بائن حق بازگشت به زندگی همسری به این ترتیب وجود ندارد.

### اقسام بائن طلاق

طلاق بائن دارای اقسام مختلفی است و عمدهٔ آن‌ها عبارتند از:

۱- طلاقی که به درخواست زن واقع شود و او موافقت شوهر را به جدایی و اجرای طلاق جلب کرده باشد. این طلاق را طلاق «خُلع» گویند.

۲- طلاقی که به علت نگرانی هر دو طرف از یکدیگر و درخواست طرفین انجام گیرد که آن را طلاق «مُبارات» می‌نامند.

۳- طلاقی که تنها به درخواست شوهر واقع شده نیز در موارد زیر طلاق بائن محسوب می‌شود:

الف - طلاق بعد از اجرای عقد و قبل از آمیزش جنسی.

ب - طلاق زنی که عادت ماهانهٔ زنان را نمی‌بیند یا به اصطلاح «یائسه» شده یعنی استعداد آوردن بچه را از دست داده است.

ج - طلاقی که برای دفعهٔ سوم انجام شده باشد.

در این‌گونه موارد اگر طرفین تصمیم به بازگشت به زندگی همسری بگیرند، چون عقد ازدواج اول از اعتبار افتاده، بایستی مجدداً پیمان ازدواج بسته شود.

### یادآوری

۱- ازدواج مجدد با زنی که سه بار طلاق داده شده است، برای شوهر طلاق‌دهنده وقتی میسر است که آن زن با شخص دیگری ازدواج کرده و از او هم جدا شده باشد. (تا مردم مسأله طلاق را امری ساده و عادی تلقی نکنند و بیهوده اقدام به آن ننمایند).<sup>۱</sup>

۱. اگر بین زن و شوهری طلاق‌های مکرر واقع شده باشد (تا ۹ بار)، دیگر هرگز نمی‌توانند به عقد ازدواج یکدیگر درآیند. این محدودیت نیز موجب می‌شود که از اجرای طلاق‌های بی‌مورد حتی‌الامکان کاسته شود.

۲- در طلاق خُلَع و مبارات امکان بازگشت موکول به این است که زن آن‌چه را به شوهر واگذار کرده است مطالبه نماید و این مطالبه هم قبل از تمام شدن زمان عده باشد.

در غیر این صورت چنان‌چه مایل به زندگی همسری با یکدیگر باشند بایستی با عقد ازدواج مجدد، و شرایط مورد توافق، از نو ایجاد رابطه زناشویی نمایند.

### عده طلاق

یکی از مسائل مهم در مورد جدایی دو همسر این است که آیا زن از شوهر سابق خود باردار است یا نه. برای روشن شدن این مطلب در فقه اسلامی مقرر شده که زن تا مدت معینی به دیگری شوهر نکند، تا کاملاً مشخص شود که از شوهر سابق خود حامله نیست. این مدت معین را «عده» می‌نامند.

### مدت عده

مدت عده در زنی که باردار نباشد تا رسیدن سومین نوبت عادت ماهانه اوست که معمولاً حدود سه ماه می‌شود. زن باردار نیز تا وضع حمل نکرده در حال عده است.

### احکام زمان عده

- زن در مدت عده نمی‌تواند شوهر جدیدی اختیار کند و نباید کسی از او خواستگاری نماید.

- نیازمندی‌های زندگی او مانند زنان شوهردار باید از طرف شوهر تأمین شود.

- در طلاق‌های رجعی چنانچه در اثنای عده یکی از دو همسر از دنیا رفتند، دیگری از جمله وارثان او محسوب می‌شود.

### حضانة یا حق سرپرستی فرزند

از جمله مسائل مهم و قابل توجهی که با طلاق پیش می‌آید، مسأله حق سرپرستی و نگهداری و تربیت فرزندان است که به آن حق «حضانة» می‌گویند.

در فقه اسلامی حق نگهداری فرزند در سال‌های اول زندگی - پسر تا ۲ سال و دختر تا ۷ سال - با مادر است، حتی در صورتی که پدر مایل به نگهداری او در نزد خویش باشد و توانایی او برای این نگهداری اثبات گردد.

در صورتی که مادر توانایی مراقبت و سرپرستی فرزند یا صلاحیت آن را نداشته باشد، پدر این مسئولیت را به عهده می‌گیرد. مخارج نگهداری در هر دو صورت بر عهده پدر است. از نظر مراقبت و سرپرستی آن‌چه را به صلاح فرزند باشد بایستی عملی کرد و برای رعایت همین مصلحت است که در قانون اسلامی حق تقدم در نگهداری فرزندی که پدر و مادرش از یکدیگر جدا شده‌اند در سال‌های اول کودکی با مادر است و نیز به همین جهت است که اگر هیچ‌یک از مادر و پدر صلاحیت نگهداری و تربیت فرزند را نداشته باشند برای این امر تصمیم دیگری که سعادت کودک را در بر داشته باشد گرفته خواهد شد، چنان‌که اگر طرفین (مادر و پدر) موافقت کنند که فرزند آنان تحت سرپرستی دیگری تربیت و محافظت شود و این کار را از جهت رشد جسمی و روانی طفل خود بهتر و مناسب‌تر بدانند، همان‌گونه عمل خواهد شد.

### ازدواج موقت: مشکل جنسی جوانان قبل از ازدواج

شک نیست که گزینه جنسی باید در جهت ازدواج دائم و ایجاد کانون خانوادگی هدایت شود اما از آن‌جا که برای همه جوانان، در آستانه نمایان

شدن آثار بلوغ و طغیان خواسته‌های جنسی، زمینه تشکیل خانواده و ازدواج دائم فراهم نیست و غالباً ازدواج‌ها، سال‌ها بعد انجام می‌گیرد، برای بسیاری از آن‌ها انحرافات و آلودگی‌هایی از این نظر پیش می‌آید. در جوامع بشری با تفاوتی کم یا بیش جوانان بسیاری هستند که در اثر فشار غریزه جنسی و محروم بودن از نعمت همسری شایسته، نیروها و استعدادهای ارزنده‌شان بیهوده از دست می‌رود و تلاش آنان به جای آن‌که در امور مؤثر و سازنده متمرکز شود، متوجه راه‌های انحرافی می‌گردد و نتایج تلخ و ناگوار چه از نظر خودشان و چه از نظر اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند به بار می‌آورد و غالباً بهترین ایام جوانی آن‌ها از تلخ‌ترین دوره‌های عمرشان به حساب می‌آید.

### راه‌حل عاقلانه این مشکل در نظام اسلامی

در مقررات اسلامی که خواسته‌های فطری و نیروهای مختلف جسمی و روانی اشخاص از نظر دور نمانده است و همه شرایط و تغییرات احتمالی اجتماعی مورد توجه قرار گرفته‌اند، با واقع‌بینی کامل برای این‌گونه بن‌بست‌های اجتماعی نیز راه‌حل‌های عاقلانه و دور از هر گونه افراط و تفریط ارائه و پیشنهاد شده است تا نه جامعه گرفتار هیجانات و طغیان‌های کوبنده و خانمان برانداز گردد و نه با واقعیت‌ها، درگیری‌های بی‌حاصل صورت گیرد. با توجه به این‌که تمایل جنسی از مهم‌ترین انگیزه‌ها و خواسته‌های افراد است مسلماً در صورتی که راهی صحیح و مشروع برای ارضای آن‌ها در نظر گرفته نشود، خواهی نخواهی کار به انحراف و فساد می‌کشد. در تعالیم و مقررات اسلامی ضمن ارائه راه‌های عملی برای ایجاد مقاومت در برابر هوس‌ها و تمایلات فریبنده، طرح نقشه‌هایی در مورد دور

ماندن از محرک‌های جنسی خارجی و به‌کار انداختن نیروها در امور سازنده و اساسی متناسب با زندگی انسانی، با در نظر داشتن این‌که هرکسی توانایی خودداری در برابر هوس‌های سرکش خویش را ندارد یا گاهی این مقاومت و ریاضت عواقب نامطلوبی را به‌دنبال دارد، برای آسان کردن ازدواج تعالیم فراوانی آمده که قبلاً با قسمتی از آن‌ها آشنا شدید. کم بودن صداق، سبک کردن هزینه ازدواج، حذف تشریفات زاید و برگزار کردن این‌گونه امور با کمال سادگی و بی‌تشریفات از آن جمله می‌باشند. به این ترتیب بسیاری از موانع تحمیلی که در راه اقدام به ازدواج دائمی است برطرف می‌شود و جوانان حتی در دوران دانشجویی و کارآموزی و قبل از فراهم شدن وسایل مجهز زندگی می‌توانند ازدواجی ساده راه اندازند و ناچار نیستند تا حدود سنین ۳۰ یا ۳۵ سالگی و پایان تحصیلات عالی و یافتن تخصص در یک رشته علمی منتظر بمانند و هنگامی آهنگ ازدواج کنند که آن شور و شوق کافی دوران جوانی را از دست داده و اقدام آن‌ها به ازدواج بیشتر بر مبنای نیاز به نجات از سرگردانی و بی‌سروسامانی باشد. علاوه بر این، برای حل مشکل جنسی در مواردی که مردوزن یا پسرو دختر هیچ‌راهی برای ازدواج دائم ندارند، در حقوق اسلامی یک نوع ازدواج موقت و غیردائمی پیشنهاد شده است. در این نوع ازدواج هدف تشکیل خانواده نیست، بلکه داشتن روابط جنسی قانونی در مدتی است که تعیین می‌کنند. به همین جهت باید برای این منظور قراری روشن میان خود داشته باشند و قراردادی مشخص میان آن‌ها بسته شود، قراردادی که در آن همه جهات روشن شده‌باشد.

### صیغه عقد ازدواج موقت

صیغه عقد در حقیقت متن همین قرارداد برای تصریح به مقصود طرفین و استحکام امر مورد توافق آن‌هاست و معمولاً در زبان عربی به این شکل

است که زن می‌گوید: زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ. و مرد در جواب می‌گوید: قَبِلْتُ. یا مثلاً به زبان فارسی زن می‌گوید: «خود را همسر تو برای مدت (معین) قرار دادم با صدق معین.» و مرد هم می‌گوید: «قبول کردم.»

یادآوری این نکته لازم است که فرزندان حاصل از این ازدواج غیردائمی دارای تمامی حقوق و مزایای فرزندان ازدواج دائمی می‌باشند و از این نظر در نظام خانوادگی اسلام مشکلی پیش نمی‌آید. برخلاف تصور کسانی که تجویز ازدواج موقت را موجب اشاعه روابط آزاد و نامحدود و رواج فحشا می‌پندارند، این طرح عامل مؤثری برای جلوگیری از اشاعه فحشا و تزلزل خانواده‌هاست و چنان که در عمل ملاحظه می‌شود، در اثر انحصار ازدواج قانونی به نوع ازدواج دائمی و توجه نداشتن به سایر نیازهای فردی و مشکلات اجتماعی، در همه جامعه‌ها با تفاوتی کم یا بیش، روابط آزاد جنسی با همه آثار نامطلوبش وجود دارد و همان کسانی که به زبان از این نوع ازدواج انتقاد می‌کنند عملاً به نحو دیگری آن را مورد اجرا قرار داده و می‌دهند.

اینک باید دانست ازدواج غیردائمی در مقایسه با ازدواج دائمی چه احکام و مقررات و آثاری دارد.

### احکام ازدواج غیردائمی

علاوه بر تصریح به مدت و صدق در عقد، درباره ازدواج غیردائمی مسائل و احکامی مقرر شده که باید به آن‌ها توجه شود، از جمله:

۱- در این ازدواج چون هدف اصلی تشکیل خانواده دائمی و پذیرفتن مسئولیت سنگین آن از نظر تربیت فرزندان و غیره نیست، هر یک از طرفین

می‌توانند از تشکیل نطفه و پیدایش فرزند جلوگیری کنند و حال آن‌که در ازدواج دائمی تنها با توافق آن‌ها این امر مجاز خواهد بود.

۲- اگر در اثر آمیزش زن و مردی که همسر موقت یکدیگرند، کودکی متولد شد مانند ازدواج دائمی مرد مسئول اداره و تأمین وسایل کافی برای رشد و تربیت آن کودک است.

۳- در ازدواج غیردائمی مرد مسئول نفقه و تأمین هزینه زندگی زن از جهت لباس و غذا و مسکن و غیره نیست مگر این‌که در این مورد تعهدی کرده باشد.

۴- در این نوع از ازدواج حق تورات بین زن و شوهر وجود ندارد.

۵- ممنوعیت ایجاد روابط جنسی زن با دیگران در مدت مورد توافق همانند ازدواج دائمی است.

۶- بعد از تمام شدن مدت، زن و شوهر خودبه‌خود از هم جدا می‌شوند و نیازی به طلاق نیست ولی اگر آمیزش جنسی صورت گرفته باشد، زن باید عده نگاه دارد تا اگر حملی صورت گرفته معلوم شود و پدر که مسئول اداره کودک است مشخص گردد. عده این ازدواج تقریباً دو سوم عده ازدواج دائم، یعنی گذشتن دو بار عادت ماهانه است.

۷- زن و مرد می‌توانند در این نوع ازدواج شرط کنند که بهره‌برداری‌های جنسی آن‌ها محدود باشد و مثلاً آمیزشی صورت نگیرد و مرد مکلف است شروط مورد توافق را که در ضمن عقد می‌شود رعایت کند. بنابراین چنین ازدواجی که با شرط خودداری از آمیزش جنسی همراه باشد، برای دوران نامزدی هم جالب خواهد بود و در حقیقت می‌تواند راهی برای یک نوع آشنایی و آزمایش طرفین ازدواج بدون احساس گناه باشد.

## تفاوت‌های اساسی بین ازدواج دائم و موقت

با تأمل در احکام ازدواج غیردائمی ملاحظه می‌شود که فرق آن با ازدواج دائمی آن است که:

- مسئولیت‌های مربوط به تشکیل خانواده که معمولاً با تهیه منزل و وسایل زندگی و تحمل هزینه‌های روزمره زندگی و غیره توأم است در این ازدواج نیست.

- هر یک از دو همسر می‌تواند از تشکیل نطفه کودک جلوگیری کند تا ایجاد مسئولیتی جدید و احیاناً دست و پا گیر برای آن‌ها نشود. برخلاف ازدواج دائم که جلوگیری از بچه‌دار شدن موقوف به رضایت طرفین است.

- در مورد مسأله جدا شدن از یکدیگر از نظر اخلاقی یا قانونی اشکالی وجود ندارد، حال آن‌که در مورد طلاق‌هایی که بعد از ازدواج دائمی صورت می‌گیرد غالباً یک نوع احساس نگرانی و مسئولیت در برابر طرف دیگر یا فرزندان در میان خواهد بود.

- در این معاشرت مشروع، برخلاف ایجاد روابط نامشروع، با وجدانی آرام و بدون این‌که تصور گناه یا خلاف و تقصیری در ذهن ایجاد شود اقدام خواهد شد. ضمناً تکلیف فرزندی که احتمالاً پیدا می‌شود روشن است. و نیز بلافاصله بعد از جدا شدن از شوهر قبلی، نمی‌توان قبل از انقضای مدتی ایجاد ارتباط ازدواج با دیگری کرد، مگر آن‌که آمیزش جنسی صورت نگرفته باشد.

- به وسیله ازدواج موقت از آمیزش‌های جنسی بی‌بندوبار و بی‌تناسب و ارتباط‌های خانمان برانداز و امور منافی عفت جلوگیری می‌گردد.

از تأمل در این مطالب روشن می‌شود که حل این مشکلات در یک محدوده معقول قانونی ابتکاری است از اسلام که در فقه امامیه ثابت مانده است.

## ازدواج موقت از نظر دیگران

به نظر کسانی که به این مسأله از روی واقع‌بینی توجه کرده‌اند، تجویز یک نوع ازدواج غیردائمی از نظر قانون و عرف راهی معقول و علمی شناخته شده است که هم می‌توان به وسیله آن از فشار غرایز در جهتی خطرناک و در هم ریختگی و آشفتگی کاست و آن را در طریق صحیح به کار انداخت و هم به آسانی خود را از تحمل یک نوع رنج روحی و احساس گناه و عصیان و تخلف از اصول و مقررات اخلاقی و قانونی رها ساخت.

ازدواج موقت نظر عده‌ای از متفکران غربی را نیز به خود جلب کرده است. به گفته یکی از آن‌ها:

«آیا می‌توان به جوانان گفت، ریاضت بکشند و رهبانیت اختیار کنند؟ و آیا با تجویز روابط آزاد جنسی و نامحدود می‌توان اطمینان کرد که چنین جوانانی پس از ازدواج و انتخاب یک همسر افرادی عقیف و وفادار باشند؟ آیا می‌توان افزایش فرزندان غیر قانونی را که محصول این‌گونه روابطند و تأثیرات مختلفی را که در وضع عمومی جامعه دارند نادیده گرفت؟»<sup>۱</sup>

این مشکل را چگونه می‌توان حل کرد؟ تجارب اجتماعی چه راه‌حلی نشان داده‌اند؟ به‌دنباله سخن همین متفکر توجه کنید:

«قاضی لیندزی، که سالیان متمادی مأمور دادگاه دِنُور<sup>۲</sup> (در امریکا) بوده و در این مقام فرصت مشاهده حقایق زیادی داشته پیشنهاد می‌کند که ترتیبی به نام «ازدواج رفاقتی» داده شود. او متأسفانه پست رسمی خود را از دست داد، زیرا مشاهده شد که او بیش از ایجاد حس گناهکاری، در فکر سعادت جوانان است. برای عزل او کاتولیک‌ها و فرقه ضد سیاه‌پوستان از بذل

۱. برتراند راسل.

مساعی خودداری نکردند ... لپندزی متوجه شد که اشکال اساسی در ازدواج، فقدان پول است. ضرورت پول فقط از لحاظ اطفال احتمالی نیست، بلکه از این لحاظ است که تأمین معیشت از جانب زن برآزنده نیست. او به این ترتیب نتیجه می‌گیرد که جوانان باید مبادرت به ازدواج رفاقتی کنند، که از سه لحاظ با ازدواج عادی متفاوت است: اولاً، منظور از این ازدواج تولید نسل نیست. ثانیاً، مادام که زن جوان باردار نشده و فرزندی نیآورده طلاق با رضایت طرفین میسر خواهد بود. ثالثاً، زن در صورت طلاق مستحق کمک خرجی برای خوراک خواهد بود ... من هیچ تردیدی در مؤثر بودن پیشنهادهای لپندزی ندارم و اگر قانون آن را می‌پذیرفت تأثیر زیادی در بهبود اخلاق می‌کرد.»

### تعدد زوجات

یکی از مسائل مورد بحث و گفتگو در زمینه نظام خانوادگی اسلام مسأله تعدد زوجات - چند زنی - است. اینک در این زمینه طرح چند مطلب لازم به نظر می‌رسد:

#### الف - شرایط و موجبات طبیعی یا اجتماعی چند همسری

روشن است که مسأله چند زنی به‌طور طبیعی وقتی صورت می‌گیرد که: اولاً، تعداد زنان آماده ازدواج نسبت به مردان آماده ازدواج بیشتر باشد. ثانیاً، زنانی وجود داشته باشند که حاضر به ازدواج با مردان متأهل باشند و این اقدام را با میل خود انجام دهند و به صلاح خود بدانند. بنابراین اولاً در صورت کمی تعداد زنان آماده به ازدواج نسبت به مردان و ثانیاً در صورت عدم رضایت آنان به ازدواج با مردی که همسری دیگر دارد، این امر خودبه‌خود موردی پیدا نمی‌کند. ولی باید دید در صورت

وجود دو نکته‌ای که قبلاً ذکر شد از نظر حفظ نظام خانواده و نیز رعایت مصلحت این‌گونه زنان چه راه‌حل عاقلانه و قابل اجرایی می‌تواند وجود داشته باشد. در این جا یک مسأله دیگر پیش می‌آید که در حد خود قابل توجه است و آن تفاوتی است که بین زنان و مردان در آمادگی برای توالد و تناسل وجود دارد. این تفاوت در دو جهت محسوس است:

- ۱- سنین آمادگی به ازدواج، به اصطلاح بلوغ جنسی، در دختران غالباً زودتر از پسران شروع می‌شود.
- ۲- از نظر تولید مثل و آوردن بچه، زنان به‌طور محدود و تا سن معینی این آمادگی را دارند به طوری که بعد از گذشتن از آن حد و مرز سنی معمولاً زایمان در آنان به ندرت اتفاق می‌افتد و حال آن‌که در مردان قدرت تولید مثل محدود به سن معینی نیست.

#### ب - سابقه تعدد زوجات قبل از اسلام

این مسئله را باید در نظر داشت که قبل از ظهور اسلام رسم تعدد زوجات در میان اعراب، یهود، ایرانیان و بسیاری از اقوام و ملل دیگر وجود داشته است و کاری که اسلام در این زمینه انجام داد محدود کردن آن بود. در قرون وسطی در اروپا منتشر کرده بودند که رسم تعدد زوجات برای اولین بار توسط پیغمبر اسلام عرضه شده است. ویل دورانت این ادعا را دروغ می‌شمرد و درباره آن می‌گوید:

«علمای دینی در قرون وسطی چنین تصور می‌کردند که تعدد زوجات از ابتکارات پیغمبر اسلام است، در صورتی که چنین نیست و چنان که دیدیم در اجتماعات ابتدایی جریان همسری بیشتر مطابق آن بوده است.»<sup>۱</sup>

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۱.



اروپائیان در طول چندین قرن کوشیدند تا مسأله تعدد زوجات را بدون توجه به موجبات طبیعی و اجتماعی و شرایط و حدود آن در اسلام، به عنوان نقطه ضعفی بزرگ در تعالیم این دین معرفی کنند. ولی سرانجام گروهی از محققین آن‌ها پرده از روی این غرض رانی برداشتند و معلوم شد تصویری که از این رسم و ارتباط آن با اسلام به مردم داده شده تا چه حد غیرمنصفانه و نعل وارونه بوده است.

گوستاولوبون در تاریخ تمدن اسلام و عرب گوید:

«در اروپا هیچ یک از رسوم مشرق به قدر تعدد زوجات بد معرفی نشده و درباره هیچ رسمی هم این قدر نظر اروپا به خطا نرفته است. نویسندگان اروپا تعدد زوجات را شالوده مذهب اسلام دانسته و در انتشار دیانت اسلام و تنزل و انحطاط ملل شرقی آن را علت العلل قرار داده‌اند ... اگر خوانندگان این کتاب از اهل اروپا برای مدت کمی تعصبات اروپایی را از خود دور سازند، تصدیق خواهند کرد که رسم تعدد زوجات برای نظام اجتماعی شرق یک رسم عمده‌ای است که به وسیله آن، اقوامی که این رسم میان آن‌ها جاری است، روح اخلاقی ایشان در ترقی و تعلقات و روابط خانوادگی آن‌ها قوی و پایدار مانده و بالاخره در نتیجه همین رسم است که در مشرق اعزاز و اکرام زن بیش از اروپاست. ما قبل از شروع به اقامه دلیل و اثبات مدعای خود، از ذکر این مطلب ناچاریم که رسم تعدد زوجات ابداً به اسلام مربوط نیست، چه قبل از اسلام هم رسم مذکور در میان تمام اقوام شرقی از یهود، ایرانی، عرب و غیره شایع بوده است ... در مغرب هم با وجود این که آب و هوا و طبیعت هیچ یک مقتضی برای وجود چنین رسمی نیست، با این حال رسم وحدت زوجه رسمی است که ما آن را فقط در کتاب‌های قانون می‌بینیم درج است، و الا خیال نمی‌کنم بشود این را

انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم (رسم وحدت زوجه) نیست. راستی من متحیرم و نمی‌دانم که تعدد زوجات مشروع مشرق از تعدد زوجات سالوسانه اهل مغرب چه کمی دارد و چرا کم‌تر است.»<sup>۱</sup>

### ج - تعدد زوجات و قیود و شرایط آن در اسلام

تعدد زوجات در اسلام با سه قید و شرط اساسی تجویز شده است:

- ۱- حفظ پاکی و صفای زندگی خانوادگی، به طوری که موجب بهم‌ریختگی امور خانواده و تزلزل آن نشود.
- ۲- محدودیت در تعداد، که هرگز نباید از چهار تجاوز کند.
- ۳- رعایت عدالت کامل در رفتار با همسران.

اینک به آیه قرآن در این مورد توجه کنیم:

«فَأَنْكِحُوا مَاطَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»

«پس ازدواج کنید با زنانی که برایتان حلال و پاکیزه‌اند دو و سه و چهار، اما اگر می‌ترسید که نتوانید میان همسران به عدالت رفتار کنید، تنها یک همسر داشته باشید.»<sup>۲</sup>

در مورد تعداد، همان‌طور که سابقاً یادآوری شد، قبل از اسلام از این نظر نوعی نامحدودی وجود داشت و اسلام آن را محدود ساخت و از تشکیل حرم‌سراها که در تاریخ زندگی ثروتمندان و حکمفرمایان و سلاطین دیده می‌شد جلوگیری کرد. علاوه بر این، اسلام اکیداً یادآور شده است که حق استفاده از این اجازه قانونی مشروط به اجرای «عدالت» کامل میان همسران است. رعایت این شرط اساسی خودبه‌خود، مستلزم داشتن روحیه و

۱. گوستاولوبون - تاریخ تمدن اسلام و غرب، ص ۵۰۷.

۲. قسمتی از آیه ۳، سوره نساء.

امکانات خاصی در مردان است که اگر فاقد آن باشند نباید بیش از یک زن بگیرند. (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً ...)

در پایان این بحث تذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که با توجه به هدف اساسی از زندگی زناشویی در اسلام، یعنی سکونت خاطر و آرامش اعضای خانواده، بر مبنای «شدت دوستی و مهربانی» (مودت و رحمت) دو همسر نسبت به یکدیگر، بهترین و مطمئن‌ترین شکل ازدواج همان شکل «تک همسری» است که طرفین کاملاً به عشق و علاقه یکدیگر متکی باشند. بنابراین مردها باید توجه داشته باشند که از تعدد زوجات تنها در موارد لازم و استثنایی استفاده کنند، آن هم با رعایت شرط اساسی آن، یعنی صلاحیت برای اداره زندگی همسران از جهات مادی و معنوی و با رعایت اجرای عدالت.

### اخلاق خانوادگی: رفتار با همسر

رسول اکرم می‌فرماید:

«بهترین مردان شما کسانی هستند که برای زنان خود بهترین شوهر باشند»<sup>۱</sup>

همچنین علی(ع) می‌فرماید:

«- نسبت به همسر خوش رفتار باش که خوش رفتاری و سخت‌گیری نکردن با او برای اصلاح او مفیدتر است، فکرش را آرام‌تر می‌سازد و در حفظ سلامت و زیبایی او مؤثر است. از بذل و بخشش‌هایی که همسر در منزل می‌کند جلوگیری نکنید و در این مورد امساک نداشته باشید. با

پاکدامنی خودتان چشم او را از نظر داشتن به دیگران پوشیده و فکر او را از اندیشه گناه بازدارید. با او آن‌چنان باش که در پناه سنگر خانوادگی و ارضای امیال مشروع خودش، هوس‌های نامشروع پیدا نکند. رفتارت با او طوری نباشد که تو را در حال انکسار و ناتوانی جنسی ببیند.<sup>۱</sup>

و رسول اکرم(ص) درباره رفتار با همسر می‌فرماید:

«بهترین زنان شما آنانند که: با مهر و با محبت باشند. در مراقبت خودشان از نظر حفظ عفت بکوشند. نسبت به شوهر خود حالت نافرمانی و تکبر به خود نگیرند. آرایش و خودنمایی آنان برای شوهرشان باشد. در غیاب او رعایت امانت و حقوق همسری او را بنماید.»<sup>۲</sup>

### قسمتی از تکالیف متقابل والدین و فرزندان

والدین و فرزندان یک سلسله حقوق و تکالیف متقابل نسبت به یکدیگر دارند، به طوری که هر یک از آنان اگر آن تکالیف را نشناسند یا به آن عمل نکنند نسبت به دیگری ستم کرده‌اند و به اصطلاح «عاق» او خواهند شد.

پیشوایان دینی ما یادآور شده‌اند که همان‌گونه که فرزند در اثر نافرمانی و حق‌ناشناسی والدین عاق والدین می‌شود و گناه کار به حساب می‌آید، والدین ناهل و مسامحه‌کار نیز عاق فرزند خود خواهند بود و مجرم و گناهکار محسوب خواهند شد.

از مهم‌ترین تکالیف والدین نسبت به فرزندان این است که:

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۱۰.

۲. وسائل، ج ۱۴، ص ۱۴.

۱. من لا یحضره الفقیه، ص ۴۲۵.

- به عنوان نخستین مربیان کودکان مراقب رفتار و کردار خود باشند تا برای بچه‌ها الگوی بدی نباشند و اعمال آنان فرزندان را به فساد و لابلالی‌گری نکشاند. باید سخت هشیار باشند که خواهی نخواهی وضع آنان سرمشق عملی کودکانشان خواهد بود و در تشکیل تمایلات و عادات اولیه آنان تأثیر مستقیم خواهد داشت.

- به اندازه توانایی و درک اجتماعی خودشان در پرورش و رشد استعدادهای نونهالان کوشش را به عمل آورند و به‌خصوص در آموزش آنان، که یکی از راه‌های مؤثر در پرورش آنان است، از هیچ‌گونه فداکاری و تحمل زحمت مضایقه‌ای نداشته باشند.

- طوری با فرزندان رفتار کنند که آنان با کرامت و با بزرگ‌منشی بار آیند، نه پست همت که به هر اهانت و خواری تن در دهند.

- از نظر جسمی و روحی آنان را افرادی قوی و سالم بار آورند و در محیط و شرایطی از زندگی قرار دهند که امکان رشد جسمی و سلامت و تربیت صحیح اخلاقی‌شان بهتر فراهم باشد.

در قرآن درباره اهمیت حقوق والدین چنین آمده است:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»

«حکم پروردگار تو این است که جز او چیزی و کسی را مورد پرستش

قرار ندهی و نسبت به مادر و پدر رفتاری پسندیده و نیکوکارانه داشته باشی.»<sup>۱</sup>

و باز یادآوری شده است که:

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»

«به آدمی سفارش کردیم که درباره مادر و پدر خود به نیکی رفتار نماید.»<sup>۲</sup>

در مورد طرز رفتار با فرزندان سفارش شده است، به وعده‌هایی که به آنان داده می‌شود با کمال دقت وفا شود. در روایات اسلامی داریم که:

«إِذَا وَعَدَ أَحَدُكُمْ صَبِيَّةً فَلْيُنَجِرْ»

«هر گاه یکی از شما به فرزندش وعده‌ای داد حتما آن را عملی

سازد.»<sup>۱</sup>

و با فرزندانی که در خانواده هستند با مساوات در بخشش و خوش رفتاری رعایت شود.

«سَاوُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي الْعَطِيَّةِ»

«میان فرزندان در مورد بخشش مساوات داشته باشید.»

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۰. این حدیث را امام جعفر صادق (ع) از قول پیامبر (ص) بیان فرموده‌اند.

۱. قسمتی از آیه ۲۳، سوره اسراء.

۲. قسمتی از آیه ۸، سوره عنکبوت.

نظام عادل اجتماعى

### جامعه اتفافی و جامعه ارادی

تشکیل یک گروه گاهی «اتفافی» است و گاهی «ارادی». در اصطلاح علمی اولی را «جامعه اتفافی» و دومی را «جامعه ارادی» می نامند.

### جامعه اتفافی

برای تماشای موزه یا گردش در باغ عمومی شهر از منزل خود خارج می شوید. وقتی به موزه یا باغ می رسید، می بینید اشخاص دیگری هم برای تماشا و گردش به آنجا آمده اند و از مجموع شما و آنها عملاً یک گروه تشکیل شده که خواستار تماشای موزه یا گردش در باغ عمومی شهرند.

روشن است که افراد تشکیل دهنده این گروه از آغاز در پی تشکیل این گروه نبوده اند. هرکس بدون توجه به دیگران از خانه خود به راه افتاده و بدون آن که قصد و اراده قبلی داشته باشد، عملاً به یک گروه پیوسته است، گروهی که قدر مشترک میان آنها همان اقدام شخصی برای تماشا و گردش است. به چنین گروه و جامعه ای «جامعه اتفافی» می گوئیم.

### جامعه ارادی

می خواهید یک مؤسسه فرهنگی، درمانی، اقتصادی یا سیاسی به وجود آورید ولی امکانات فکری و جسمی و مالی شخص شما برای چنین کاری کافی نیست. ناچار در صدد برمی آید همفکران و همکارانی پیدا کنید که در اجرای طرح و ایجاد مؤسسه مورد نظر با شما همکاری کنند. در پرتو این همکاری، یک گروه، یعنی جامعه ای کوچک به وجود می آید که افراد و اعضای آن با قصد و اراده قبلی یکدیگر را پیدا کرده و به هم پیوسته اند. چنین مجموعه و گروه را «جامعه ارادی» می نامند.

### جامعه اسلامی

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ . . .»

«ما شما را بدین صورت جامعه نمونه کردیم تا برای همه مردم الگو باشید . . .»<sup>۱</sup>

خواست صریح قرآن این است که جامعه اسلامی به صورت جامعه نمونه درآید تا برای همه مردمی که خواستار زندگی اجتماعی سالم و سعادتبخشند الگو شود و شاهدی عینی بر این اصل عالی انسانی گردد که: راه سالم زیستن و به عدل و اعتدال رسیدن به روی انسانها بسته نیست، این خود انسانها هستند که باید این راه را بشناسند و با آگاهی و ایمان و تلاش بدان درآیند.

### جامعه

انسان موجودی است زنده که از دیرگاه «گروه زی» بوده و به صورت دسته جمعی زندگی کرده است. مجموعه انسانهایی را که با هم زندگی می کنند جامعه می گویند. در تعریف جامعه می توان چنین گفت: «مجموعه ای از افراد که زندگی آنها به هم مربوط است و ارتباطی ناشی از داشتن خواست یا منافع مشترک میانشان موجود است که باید در تحقق آنها بکوشند.»

۱. قسمتی از آیه ۱۴۲ - سوره بقره.

## مختصات هر یک از این جوامع

### ۱- مختصات جامعه اتفافی:

- افراد جامعه بدون قصد و اراده قبلی به هم می پیوندند.  
 - چنین پیوندی معمولاً موقت و ناپایدار است.  
 - در این نوع جامعه، معمولاً همزیستی وجود دارد، ولی همکاری نیست مگر به صورتی بسیار سطحی، آن هم خیلی جزئی و زودگذر.  
 - در این گروه‌هایی افراد گروه یکدیگر را انتخاب نمی‌کنند. به همین جهت لازم نمی‌دانند قبلاً یکدیگر را بشناسند و درباره صلاحیت هریک برای شرکت در این جمع تجسس و تحقیق کنند. مثلاً مسافر یک اتوبوس، قطار، هواپیما یا کشتی، معمولاً نیازی نمی‌بیند که هنگام خریدن بلیت مسافرت درباره مسافران دیگر، از نظر شخصیت فکری و اخلاقی و انگیزه آن‌ها بر این مسافرت تحقیق کند و معمولاً چنین تحقیقی هم امکان ندارد. آن‌چه او و دیگران می‌خواهند استفاده از این وسیله نقلیه برای رفتن از جایی به جای دیگر است. پس برای تأمین این منظور آشنایی چنان عمیق و گسترده چه ضرورتی دارد؟

### ۲- مختصات جامعه ارادی:

- افراد و اعضای این جامعه با قصد و اراده قبلی به هم می پیوندند.  
 - این پیوند در حدودی که هدف از تشکیل گروه ایجاد می‌کند پایدار است مگر این‌که حوادثی رخ دهد و مایه از هم پاشیدگی گروه گردد.  
 - این نوع جامعه به منظور همکاری و قبول مسئولیت متقابل و مشترک برای تحقق بخشیدن به هدف مورد نظر به وجود می‌آید بنابراین در آن همزیستی با همکاری و شرکت در مسئولیت توأم است.  
 - در این گروه‌هایی افراد گروه یکدیگر را انتخاب می‌کنند و چون طرز فکرو کار هرکس بر سرنوشت دیگران اثر می‌گذارد، برای عضویت در این

جمع ضوابط و معیارهایی در نظر می‌گیرند تا افراد برطبق این ضوابط و معیارها انتخاب گردند.

- همزیستی و همکاری افراد گروه و روابطی که میان آن‌هاست براساس اصول و قواعدی است که قبلاً از طرف یک یک اعضا با بررسی و آگاهی کافی پذیرفته شده است.  
 - افراد دیگر برای رشد و تکامل گروه با کمال صمیمیت می‌کوشند.  
 یک نمونه مشخص از جامعه ارادی خانواده است که در شکل اسلامی آن، الگویی ساده برای جامعه ارادی است و در آن همه خصوصیات جامعه ارادی را می‌توان یافت، از قبیل این‌که: دو همسر با قصد و اراده و آزادی یکدیگر را انتخاب می‌کنند تا زندگی مشترک پایداری برای خود به وجود آورند. این زندگی با مسئولیت مشترک آن دو همراه است. و حقوق و مسئولیت متقابل آن‌ها براساس نظام اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند، مشخص شده است. همچنین زندگی مشترک آن‌ها با همکاری صمیمانه آن دو در راه تأمین زندگی بهتر و تکامل یافته‌تر برای خود و فرزندانشان همراه است.

## فرد و جامعه

از آن‌جا که زندگی انسان گروهی و اجتماعی است، بی‌شک وضع زندگی هر فرد، کم یا بیش به وضع جامعه‌ای بستگی دارد که در آن زندگی می‌کند. اما این بستگی به چه صورت و تا چه حد است؟  
 آیا بدان صورت است که به استقلال کامل فرد، در شکل دادن به زندگی دلخواه خویش کم‌ترین لطمه را نمی‌زند؟ (اصالت فرد)

آیا بدان پایه است که زندگی فرد به صورت تابعی از وضع محیط اجتماعی او درمی آید، تابعی مطلق، بی هیچ گونه استقلال برای فرد؟ (اصالت جامعه) و یا نه آن و نه این، بلکه وضعی میان این دو؟ (اصالت آمیخته فرد و جامعه) این ها سه دید مختلف دربارهٔ مناسبات فرد با محیط اجتماعی خویش است که به توضیح بیشتر دربارهٔ آن ها می پردازیم.

### اصالت فرد

برطبق این نظر عامل اساسی در شکل دادن به زندگی هرکس خود اوست نه جامعه، زیرا جامعه چیزی جز مجموعهٔ افراد نیست. مجموعهٔ افرادی که به تجربه دریافته اند که خواسته هایشان در پرتو همکاری بهتر تأمین می شود و به دنبال این تجربه، به زندگی دسته جمعی کشیده شده اند. بنابراین انگیزهٔ ایشان بر زندگی گروهی نیز همان علاقهٔ هر فرد به رسیدن به خواسته های شخصی خویش است.

نظامات اجتماعی هم به وسیلهٔ خود این افراد وضع شده تا راه رسیدن آن ها را به مصالحی که برای خود در نظر گرفته اند هموار سازد. بنابراین همه جا پای فرد در میان است و نقش اساسی خواستن و عمل کردن فرد. فساد جامعه نیز ناشی از فساد افراد است به همین جهت راه اصلاح هر جامعه نیز جز این نمی تواند باشد که هر فرد خود را اصلاح کند تا جامعه به خودی خود اصلاح شود.

### اصالت جامعه

برطبق این نظر، واقعیت عینی درست برعکس آن چیزی است که صاحبان نظریهٔ اصالت فردی می گویند. آنچه در عالم خارج واقعیت عینی دارد

جامعه و انسان اجتماعی است نه فرد. یعنی فرد مستقل از دیگران معنا ندارد زیرا آنچه ما بر روی کرهٔ زمین می یابیم مجموعهٔ انسان ها هستند که در داخل خود روابطی دارند. یعنی جامعه هستند، جامعه ای انسانی که برای خود روندی دارد، نظیر روندی که در مجموعه عالم طبیعت است. همان طور که در عالم طبیعت هر موجود طبیعی تابع نظام کلی و عمومی طبیعت است و استقلال کامل ندارد، در جامعه نیز فرد جزئی از جامعه است. جزئی تابع کل و دنباله روی بی چون و چرای نظام حاکم بر کل. حتی بینش، طرز فکر، خواسته ها و تمنیات و ارادهٔ او در حقیقت بازتاب عوامل محیط طبیعی و اجتماعی و شکل اقتصادی جامعه و طبقهٔ اوست.

به نظر کسانی که از اصالت جامعه سخن می گویند، فرد انسان در جامعه، چیزی است شبیه سلول در یک پیکر زنده، چون انسان. آیا یک سلول می تواند در برابر مجموعهٔ پیکر انسان و نظام پیچیدهٔ حاکم بر آن، برای خود وضعی مستقل داشته باشد و برای رشد و تکامل جهتی مستقل، صرف نظر از این که مجموعهٔ بدن در حال سلامت و اعتدال است یا در حال بیماری و بی اعتدالی؟ البته نه. به همین ترتیب فرد انسان هم نمی تواند در داخل نظام اجتماعی که در آن زندگی می کند، برای خود و تکامل خود روندی مستقل، برطبق دلخواه خویش داشته باشد، بلکه به همان جا و همان سو می رود که جریان نیرومند اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه او را می برد.

در برخی از مکتب های اجتماعی معاصر، روی اصالت جامعه به شرحی که گفته شد، چنان تکیه شده که گویی فرد انسان موجودی است صد درصد وابسته به جامعه یا طبقهٔ خویش و مجبور به پیروی از راهی که محیط اجتماعی و طبقاتی پیش پایش می نهد، بی آن که کمترین امکانی برای «انتخاب و اختیار» در برابر خویش بیابد. نتیجهٔ این نظر، خودبه خود این

خواهد بود که اصل «هرکس خود را اصلاح کند تا جامعه خودبه‌خود اصلاح شود».

نظریه طرفداران اصالت فرد باید به این اصل تبدیل شود که: «نظام اجتماعی باید دگرگون و اصلاح شود، تا افراد خودبه‌خود اصلاح گردند.»

### اصالت آمیخته فرد و جامعه

برطبق این نظر، فرد انسان موجودی است نه صددرصد مستقل، نه صددرصد تابع جامعه و روند آن، بلکه دارای وضعی آمیخته از این دو.

جای تردید نیست که نظام کلی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه بر روی فرد و بینش و منش او اثر می‌گذارد، در او خواسته‌هایی را برمی‌انگیزد و خواسته‌هایی را فرو می‌نشانند، به او شکل و جهت می‌دهد و اراده‌اش را به این یا آن سو می‌کشاند. ولی این تأثیر هرگز بدان پایه نیست که او را به‌صورت تابعی مطلق از وضع محیط اجتماعی‌اش درآورد، زیرا تأثیر محیط اجتماعی بر روی انسان چیزی است شبیه تأثیر محیط طبیعی بر روی او. همان‌طور که انسان نظیر موجودات دیگر نیست که یکسره تابع محیط طبیعی‌اش باشد - بلکه در موارد بسیار بر طبیعت فرمان می‌راند و با استفاده از خودآگاهی و خودجوشی یعنی بسیج همه نیروهایی که در او نهفته، در صدد دگرگون کردن یا مهار کردن محیط طبیعی خویش برمی‌آید، و به آن در جهت خواسته‌هایی که دارد، تغییر شکل می‌دهد - در برابر محیط اجتماعی خویش نیز وضعی این چنین دارد. او یکسره تسلیم محیط اجتماعی یا طبقاتی‌اش نمی‌شود بلکه می‌کوشد تا جامعه را درست بشناسد. از قوانین علمی مربوط به پیدایش جامعه و دگرگون شدن آن آگاه گردد و به کمک این شناخت و آگاهی، مناسب‌ترین راه برای مهار کردن یا دگرگون کردن

محیط اجتماعی خود را باز شناسد و آن‌گاه با بسیج کردن همه توانایی‌هایی که در او و دیگران نهفته، وضع اجتماعی خود را عوض کند و تا آن‌جا که برایش میسر است در محیط، دگرگونی‌های مؤثر در جهت اهداف و خواسته‌های خویش به‌وجود آورد، نه این‌که صرفاً تابعی از محیط اجتماعی خود شود و در برابر نظام اجتماعی موجود و روند آن یکسره تسلیم گردد و صرفاً سازگاری نشان دهد.

بنابراین، دگرگونی‌های اجتماعی، در عین آن‌که برای خود روند و قانونی دارند - روند و قانونی مربوط به مجموع جامعه و عوامل موجود در آن - به مقدار قابل ملاحظه‌ای هم به آگاهی و تلاش افراد مربوطند و تحت تأثیر کوشش آگاهانه انسان‌های خودجوش، سخت‌کوش و پرتلاش صورت می‌گیرند.

به این ترتیب، نه اصالت فرد و نه اصالت جامعه و نظام اجتماعی، بلکه اصالت آمیخته فرد و جامعه مدنظر ماست.

### نظر اسلام در این زمینه

بررسی همه‌جانبه تعالیم اسلام نشان می‌دهد که زیربنای این تعالیم نیز همین نظر سوم، یعنی «اصالت آمیخته فرد و جامعه» است.

در تعالیم اسلامی می‌بینیم که از یک سو روی مسئولیت فرد نسبت به خودسازی و محیط‌سازی تکیه شده و از سوی دیگر روی تأثیر اجتناب‌ناپذیر محیط اجتماعی در شکل دادن به اندیشه، اراده، اخلاق و عمل فرد؛ تا آن‌جا که گویی سرنوشت انسان‌ها به مقدار زیاد به هم پیوسته است. از این رو است که قرآن از هر یک از انسان‌ها می‌خواهد که دریافتن و پیمودن راه حق مصمم باشد و انحراف محیط را بهانه انحراف خود قرار ندهد.



«فرشتگان، هنگام گرفتن جان، به کسانی که بر خود ستم کرده و به انحراف تن در داده‌اند، می‌گویند: در چه وضعی بودید؟»

گویند: ما در زمین چیزی به حساب نمی‌آمدیم و توانی نداشتیم.

فرشتگان گویند: آیا زمین خدا آنقدر فراخ نبود که کوچ کنید و به جایی دیگر روید؟ این‌ها فرجامشان دوزخ است، چه بد فرجامی!<sup>۱</sup>  
و امیرمؤمنان علی(ع) تأکید می‌کند که در راه حق از کمی رهروان نهراسید:  
«ای مردم، در راه راست از کمی رهروانش بیمناک مشوید.»<sup>۲</sup>

از سوی دیگر به آدمی یادآوری می‌شود که به سروسامان داشتن و در راه بودن خویش قانع و مغرور نگردد و از تلاش در راه بهسازی محیط اجتماعی خویش غفلت نرزد که اگر جامعه به سراشیب سقوط افتد، نیک و بد را با هم به سقوط و هلاک می‌کشاند: امام باقر(ع) می‌فرماید:

«... این جاست که خشم خداوند بر آن‌ها به حد کمال می‌رسد و همه آن‌ها را با هم به کیفر می‌رساند. نیکان در میان تبهکاران و خردسالان در خانه بزرگسالان به هلاکت می‌رسند ...»<sup>۳</sup>

به همین جهت مسلمان در عین توجه به مسئولیت فردی خویش جمع‌گراست، تا آن‌جا که هر چه از خدا می‌خواهد برای «ما» می‌خواهد، نه صرفاً برای «من». به راز و نیازی که در نماز روزانه با خدای خود دارید توجه کنید:

«فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌خواهیم. راه راست را به

ما بنما.»

۱. سوره نساء - آیه ۹۷.

۲. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۱.

۳. کافی، ج ۵، ص ۵۶.

و به درودی که در پایان نماز می‌فرستید:

«درود بر ما و بر همه بندگان درست‌کردار خدا.»

ببینید همواره سخن از «ما» است، نه صرفاً از «من». تأکید اسلام بر امر به معروف و نهی از منکر و مسئولیت متقابل افراد یک امت در هر سمت و مقامی باشند و توجه دادن آن‌ها به تأثیر عمیق پاکی یا آلودگی محیط اجتماعی، فقر یا غنای اقتصادی و عواملی از این قبیل در ایمان و اخلاق فردی، نشانه‌هایی دیگر بر این مطلب است که نظام عقیده و عمل اسلامی بر پایه «اصالت آمیخته فرد و جامعه» نهاده شده است.

نتیجه:

با توجه به آنچه تا این‌جا به صورت فشرده بیان کردیم، به این نتیجه می‌رسیم که:

اولاً جامعه اسلامی جامعه‌ای است ارادی، نه اتفاقی، یعنی جامعه‌ای است که به اراده انسان‌ها، براساس شناخت و انتخاب راه و هدف معین برای زندگی به وجود می‌آید.

ثانیاً جامعه‌ای است که در همه نظامات و قوانین آن هم به فرد انسان و نقش نسبی اراده و انتخاب‌گری آگاهانه او توجه شده، هم به نظام اجتماعی و شرایط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی محیط و نقش نسبی اجتناب‌ناپذیر آن در ساختن و شکل دادن به فرد.

ما توجه به این دو نکته را برای فهم صحیح همه تعالیم اجتماعی و اقتصادی، اخلاقی و عبادی اسلام و تفاوت آن با آنچه در مکتب‌های دیگر آمده، سخت ضروری می‌دانیم و امیدواریم شما نوجوانان جستجوگر هرگز آن‌ها را از یاد نبرید.

**نظام اجتماعی**

در هر جامعه، به خصوص جامعه‌های ارادی، همواره نوعی اداره و نظم وجود دارد که،

– راه و رسم کلی جامعه، – طرز اداره آن،

– مناسبات افراد با یکدیگر، – مناسبات هر فرد با مجموع جامعه،

– و حقوق و مسئولیت‌های متقابلی را که از این مناسبات ناشی

می‌شود، مشخص می‌کند.

برای نمونه به کار یک شرکت بازرگانی یا تولیدی توجه کنید و ببینید چگونه از همان آغاز کار باید هدف شرکت، راه و رسمی که باید برای تحقق یافتن این هدف در پیش گیرد، کیفیت اراده، مسئول کار در هر قسمت، حقوق و حدود اختیارات هر یک از سهام‌داران، مسئولان، مجمع عمومی و مسائلی از این قبیل مشخص گردد و کار شرکت، چه در آغاز تأسیس، چه در جریان عمل و بهره‌برداری بر آن محور بگردد.

آیا می‌شود بدون مشخص کردن این جهات شرکتی را تأسیس یا اداره کرد؟ روشن است که جواب منفی است. همه جامعه‌ها همین وضع و همین روند را دارند، از یک اتحادیه کوچک صنفی گرفته تا جامعه بزرگ و جهانی بشری، در هر یک نظم و اداره و مقررات و معیارهایی لازم است تا کار جامعه براساس آن‌ها جریان یابد. پس مجموعه مقررات، بنیادها و سازمان‌هایی را که به کار جامعه سر و سامان می‌دهد «نظام اجتماعی» می‌نامند.

**نظام عادل اجتماعی**

می‌دانیم که اگر تن از سلامت و اعتدال لازم برخوردار بود، می‌تواند به رشد خود ادامه دهد. هرگونه اختلال در اندام‌ها و دستگاه‌های بدن موجب آشفته‌گی و فساد است. اگر میزان حرارت بدن از آن‌چه باید باشد، فزاینده‌تر رود

باعث تب شدید و بحران عمومی بدن و اگر پائین‌تر رود موجب ضعف و نوعی اختلال دیگر خواهد بود. درجه فشار خون، تعداد گلبول‌های سفید و قرمز خون، اندازه و ویتامین‌های لازم برای بدن و غیره و غیره ... همه تابع نظم و اعتدالی است که هرگونه تخلف و کم‌وزیادی موجب نوعی بیماری و بحران است. در برابر این بیماری‌ها و بی‌اعتدالی‌ها یا باید به‌شدت مبارزه کرد تا از هرجهت اعتدال لازم را به‌وجود آورد، یا آماده سقوط و هلاکت بود.

این اعتدال را در مسائل انسانی و روحی هم بررسی کردیم و دیدیم که افراط و تفریط در ارضاء خواست‌ها و تمایلات، چگونه باعث سقوط انسانیت فرد خواهد شد. اما این اعتدال در جامعه چگونه است؟

با توجه به همبستگی شدید افراد در جامعه، می‌توان نوعی کیان و موجودیت برای جامعه پیدا کرد که در عین حفظ استقلال ارادی و خودی افراد، این کیان اجتماعی وجود دارد.

موجودیت جامعه نیز – همچون موجودیت فیزیولوژیک و کیان انسانی فرد – تابع قوانینی است که البته مخصوص جامعه است و دوام و بقا آن در سایه برخورداری از اعتدال اجتماعی خواهد بود. اگر در جامعه عدالت همه‌جانبه برقرار بود، محیط برای رشد و تکامل فراهم است و روند عمومی حرکت تکاملی جامعه هماهنگ با روند تکاملی کل جهان خواهد بود. در مقابل هر نوع بی‌عدالتی موجب اختلال، فساد، ارتجاع و سقوط جامعه است.

از هدف‌های اساسی اسلام برقرار کردن عدل و قسط در جامعه و به‌وجود آوردن اعتدال کامل در امت و جامعه اسلامی است.

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس

بالقسط ...»

«ما پیامبران خویش را با دلیل‌های آشکار فرستادیم و با آنان کتاب و میزان سنجش حق و باطل نازل کردیم، تا مردم عدالت را به پای دارند.»<sup>۱</sup>  
 برای آن‌که اصول و عوامل ایجاد این اعتدال را بشناسیم، باید مسائل زیر را مورد توجه قرار داد:

### اصول و عوامل ایجاد اعتدال اجتماعی:

#### ۱- برابری انسان‌ها

دانستیم که اعتدال آن است که هر چیزی به جای اصلی خود قرار گیرد. در اسلام برای افراد مختلف جامعه اصولاً موضع خاصی در نظر گرفته نشده، چون مردم از نظر بنیادی دارای تفاوت نیستند، همه از نیای واحدی پیدا شده‌اند و سرشت مشترک دارند. پس اختلاف حقوقی که در بین برخی ملت‌ها به تناسب نژاد، طبقه، وابستگی‌های قبیله‌ای و غیره وجود داشت، از ریشه در اسلام منتفی است. این بینش اسلامی در شرایطی عنوان شد که در عظیم‌ترین کشورهای متمدن و معروف آن روز جهان، مسأله گروه‌بندی‌های اجتماعی و تبعیض موضع و موقف اجتماعی و در نتیجه اختلاف حقوق شیوه‌ای طبیعی و منطقی شمرده می‌شد اما در اسلام هیچ گروهی اصولاً برای بردگی آفریده نشده و گروه‌های دیگر برای سروری. هیچ دسته‌ای نجس آفریده نشده و دیگران پاک. هیچ طبقه‌ای محکوم‌کار بدنی و عضلانی آفریده نشده و دیگران برای مسائل اداری و فرمانروایی. هیچ گروهی در حد حیوان به وجود نیامده و دیگران دارای شرافت انسانی به همان ترتیب که در فرهنگ دینی و حقوقی و اجتماعی نظامات کهن آن عصر وجود داشت. اسلام رسماً اعلام کرد که:

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

«الناس سواسیة کاسنان المشط» یعنی «مردم همانند دانه‌های شانه برابرنند.»<sup>۱</sup>  
 «ابوکم آدم و آدم من تراب»، «نیای شما آدم است و آدم از خاک.»  
 «و ان هذه امتکم واحده و انا ربکم فاعبدون»  
 «یک امت هستید و من هم پروردگار همه شما. پس مرا پرستش کنید.»<sup>۲</sup>  
 آری همه بندگان خدا هستند و برادر یکدیگر و در یک گروه واحد قرار دارند.

#### ۲- عدل حقوقی

با این جهان‌بینی که اسلام نسبت به افراد انسان‌ها دارد، از نظر اصولی و طبیعی بین همه افراد انسان نوعی وحدت، هماهنگی و تساوی در حقوق اساسی ضرورت دارد، چون وقتی از نظر خلقت و سرشت اولیه برای افراد جای معینی در جامعه در نظر گرفته نشده، طبعاً هیچ کس و هیچ گروهی، نمی‌تواند مناصب بالا و مشاغل عالی را در انحصار خود بداند و دیگران را محکوم فرمانبری و تصدی کارهای پست. طبعاً برای هیچ دسته‌ای حقوق خاص و امتیازات معینی وجود ندارد و برای دیگران حقوق و امتیازاتی کم‌تر. براساس این بینش، معنی عدالت، محکومت و محرومیت گروه‌های فراوانی در جامعه و بهره‌وری و برخورداری افرادی معین نیست. چه برای هیچ کس موضع اختصاصی قرار داده نشده بلکه همه دارای استعداد رشد و شکوفایی هستند. عدالت در این‌چنین حوزه فکری، آن است که امکانات مساوی برای پرورش افراد و شکوفایی استعدادها فراهم گردند و همه بتوانند تا سر حد کشش و استعداد خود پیش روند.

۱. پیغمبر اسلام (ص).

۲. سوره انبیاء - آیه ۹۲.

**۳- رفع تبعیض در سایهٔ بینش توحیدی**

اگر انسان را با یک دید صرفاً مادی بنگریم، امکان این چنین لغزش فکری و انحراف ایدئولوژیک بیشتر است. بدین توضیح که اگر انسان عبارت باشد از جاننداری که دارای اندام‌های مختلف برای رشد و تولید مثل و بالاخره سازواره‌ای محصور در رفتارها و فعالیت‌های فیزیولوژیک و بیولوژیک، منتهی با سلسله اعصاب و مغزی رشدیافته، در این صورت ملاحظه می‌کنیم که افراد انسان‌ها مطمئناً از جنبهٔ فعالیت‌های بدنی، رنگ پوست، قدرت عضلات، شکل اندام‌ها و قد و وزن و حدود قدرت تفاوت‌هایی دارند. حتی اگر او را «موجودی ابزارساز» تعریف کنیم از نظر استعداد ابزارسازی و مهارت‌های یدی مختلفند و هم اگر انسان و ارزش انسانی او را در میزان «قدرت تولید» خلاصه کنیم و انسان را با «کار» بشناسیم، باز هم در این زمینه افراد انسان اختلاف فاحش دارند ... و بر این اساس باید اختلاف موضعی اجتماعی و تفاوت حقوقی در طبیعت انسان‌ها وجود داشته باشد و این‌گونه فلسفه‌ای ما را به گروه‌بندی‌های باستانی دربارهٔ جامعه بکشاند و تبعیض را امری طبیعی و معقول جلوه دهد.

اما در بینش الهی اسلام، که انسانیت انسان نه در گرو رگ و پوست و استخوان اوست، و نه در رشد عضلانی و نیروی کار و ابزار سازیش، بلکه به این‌که موجودی است دارای ارادهٔ مستقل و خودآگاهی و قدرت انتخاب و آگاهی - به همان تفصیل که در بحث‌های گذشته خواندیم - بر این اساس همه انسانند و دارای ارزش انسانی، وانگهی از جنبهٔ مادی تأکید بر این‌که خمیرمایهٔ اصلی خاک است و در همه مشترک. دنیای همه «یک نفس» است ... در این بینش جایی برای «تبعیض انسانی و طبیعی» باقی نمی‌ماند.

**۴- عدل اقتصادی**

ریشهٔ مالکیت در خدا متمرکز می‌شود و هر آنچه به صورت منابع طبیعی قابل بهره‌برداری انسان‌ها است اصولاً مال خداست. مردم همه آفریدگار خدا هستند که باید از مواهب الهی معیشت کنند. بنابراین ثروت‌های طبیعی در این جهان بینی، جای خاصی در جامعه ندارد، بدان‌گونه که گروهی آن‌ها را «مال خود» بدانند و دیگران، محروم از آن‌ها و احیاناً «جیره‌خوار» و در خدمت دارندگان ثروت‌ها و قدرت‌ها. نه «مال خداست برای همه» و عدالت این است که به قول قرآن «هر جا بنده روزی داشته باشد» و بنا به گفتار حضرت علی (ع) «هرکس که رمقی دارد، حق استفاده از «قوت» دارد». و عدل اجتماعی در زمینهٔ مسائل مالی بهره‌وری همه - آری همه - از همهٔ نیازهای زندگی است.

**۵- آزاداندیشی و علم‌آموزی**

انسان را از پیش شناخته‌ایم: موجودی مستعد برای حرکت و تکامل. بنابراین موضع اجتماعی هر فرد در جامعه آن است که «راه را به‌سوی رشد و تکامل او باز کند» و حتی او را در این راه حمایت و هدایت نماید تا به حق طبیعی و انسانی خود برسد.

- مثلاً انسان استعداد «اندیشیدن» و «انتخاب کردن» دارد. پس جامعهٔ عادل آن است که برای انسان‌ها امکان اندیشیدن فراهم سازد و «آزادی اندیشه» فراهم باشد، نه تحمیل اراده و فکر و فلسفه‌ای در جهت منافع و خواسته‌های طبقاتی، نه تخدیر و تحریف حقایق و اختناق فکری؛ چه همهٔ این‌ها سد راه تکامل است و مانع حرکت طبیعی انسان و بهره‌وری از حق فطری و خدادادی او.

و «انتخاب کند» البته آگاهانه، نه آن‌که بخوردش دهند، چشم و گوش بسته، یا با زور و فشار، یعنی برخلاف تشخیص و دریافت منطقی او ... که این همه انحراف از سیر طبیعی انسان است و موجب بی‌اعتدالی در جامعه. البته در این مسائل هدایت و ایجاد امکانات سازنده برای «اندیشه» و «انتخاب» انسان یک ضرورت اجتماعی است، اما لغزش‌گاه مهم نیز در همین مسئله است. هدایت باید پاک، بی‌غرضانه و برای «خدمت به انسان» باشد نه «به خدمت گرفتن انسان». برای شکستن استعدادها و «خودی انسان‌ها» باشد نه برای «کور کردن سرچشمه‌های انسانی» او. - و نیز انسان استعداد فراگیری و علم‌آموزی و آگاهی دارد و حق طبیعی اوست که آگاه شود. جامعه عادل آن است که برای همه افراد، امکان باسواد شدن و ترقی علمی و پیدا کردن مهارت‌ها و فنون فراهم سازد.

### ۶- بهره‌گیری در سایه کار و فعالیت همگانی

بهره‌گیری از منابع طبیعی - که حق همه افراد است - در سایه «کار» میسر خواهد شد پس امکان کار و داشتن نوعی تلاش مفید برای هر انسان باید فراهم باشد و حتی در این راه هدایت و تربیت شود تا خلاقیت فکری و ذهنی و عملی او شکوفا گشته و بتواند «سازنده» و «فعال» باشد و در سایه تلاش خود از مواهب طبیعی بهره‌مند گردد.

### ۷- محروم به خاطر تجاوز در بهره‌وری

از طرفی نباید فراموش کرد که انسان موجودی اجتماعی است و فرد باید در جامعه با دیگران زندگی کند. این فقط حق یک «فرد» نیست که باید برای او همه امکانات رشد تکامل فراهم باشد، بلکه حق «همه افراد» است. پس نباید «یاد گرفتن» او به قیمت «نادان» ماندن دیگران تمام شود و «کار» داشتن

برخی افراد به قیمت «بی‌کاری» دیگران و یا «بهره‌برداری از تنعم زندگی» بعضی باعث «محرومیت» دیگران باشد. اما جالب این است که در منطق اسلام این «تأمین حق افراد» نیست که موجب «تضییع حقوق» دیگران می‌شود، بلکه این تجاوز و افراط و طغیان بعضی افراد از «حدود و حقوق خویش» است که باعث «حرمان دیگران از حق» می‌گردد. و به قول حضرت علی(ع): هیچ «ثروت انباشته» ای ندیدم، جز این‌که در کنار آن «حق بر باد رفته» ای بود. و یا: هیچ‌کس گرسنه نماند، جز به خاطر «بهره‌وری فراوان» ثروتمند. اگر کسی در حد «حق» خود قناعت کند، «حرمان» وجود نخواهد داشت.

### ۸- قانون عدل و مجری عدل

در یک جامعه عادل، قوانینی که حقوق افراد را تعیین کند و دستگاه‌ها و عواملی که ضامن «حفظ. اجرا و دفاع» از این حقوق باشد لازم است. اما باز هم یکی از مهم‌ترین گذرگاه‌های لغزش همین دو مسئله است: کدام قانون؟ کدام قانونگذار؟ با چه دیدی؟ از کدام موضع اجتماعی؟ حافظ منافع کدام گروه؟

روشن است که باید قانونی باشد تا اصول بالا فراموش نشود. برای انسان‌ها و در خدمت مصلحت واقعی همه افراد و در طریق ایجاد محیط مساعد برای رشد و بهره‌وری همه انسان‌ها باشد. براساس سرشت انسان و ساختن انسان متعادل باشد و اسلام چنین قانونی است.

وانگهی کدام دستگاه ضامن اجرا و مدافع حق و قانون؟

شاید کمتر جامعه‌ای باشد که از حق و قانون سخن نگوید و کم‌تر دستگاه اداره‌کننده‌ای که خود را حامی حقوق و مصالح جامعه نداند. اما در

تحلیل دقیق اجتماعی باید روشن شود که آیا در همه جا «مجری قانون» اند یا مجری خواست‌های خود؟ آیا مدافع «حق» اند یا مدافع «منافع» خویش؟

### ۹- صلاحیت در احراز مناصب اجتماعی

عدالت در زمینه مدیریت جامعه نیز بدان معنی است که هر چیز به جای خود قرار گیرد و احراز موقعیت‌های اجتماعی براساس شایستگی‌ها و صلاحیت باشد. این صلاحیت براساس «ضوابط و معیارها» بی است که هر مکتب و قانون برای خود تنظیم کرده است. بنابراین، هر گونه خودکامگی، سلطه‌جویی، زورگویی، استعباد و به بند کشیدن برخلاف عدالت اجتماعی است. و نیز «جامعه عادل» دستگاه داوری آگاه، پاک و عادل و بصیر و باراده‌ای می‌خواهد که بتواند براساس مدافع حقوق مردم و مانع تجاوزات و فسادکاری‌ها باشد.

### ۱۰- احساس مسئولیت

احساس مسئولیت اجتماعی از مهم‌ترین عوامل حفظ و ضمانت اجرایی عدالت اجتماعی است و لذا آگاهی عمومی به حقوق، وظایف و مراقبت در حفظ و اجرای آن و اصل انتقاد سازنده و امر به معروف و نهی از منکر در همه مراتب و حدود آن در جامعه ضرورت دارد.

### ۱۱- ولایت اسلامی<sup>۱</sup>

در جامعه اسلامی پیوند روحی و مهر و محبت افراد متقابل است و «ولایت» و «اخوت اسلامی» مورد توجه بسیار است. و این از مهم‌ترین عوامل برقراری

۱. ولایت در اسلام ابعاد وسیعی دارد که شامل مسأله رهبری و زعامت هم می‌شود و در این بند نظر ما تنها ذکر یک جهت از معانی ولایت می‌باشد.

و حفظ نظام عادل است، چه این زیربنای روحی و پیوند عاطفی قلبی و ایمانی، در حفظ حقوق و حدود افراد و تلاش در راه برقراری مصالح اجتماعی نقش اساسی دارد.

### ۱۲- خودسازی و مبارزه با فساد

تأکید اسلام در خودسازی و تلاش مداوم در «جهاد اکبر» و پرورش معنوی اخلاقی افراد، عامل مهم ایجاد و بقاء نظام عادل اجتماعی است. قبلاً دیدیم که آفت نظام‌هایی که از ابتدا براساس حفظ حقوق و مصالح امت به وجود آمده، فساد است که از درون خودگردانندگان نظام ممکن است زیانه کشد. چه بسا خودخواهی، سودجویی، رقابت و سلطه‌طلبی گروه‌های پیشتاز که هدف‌های اولیه را به دست فراموشی می‌سپارد و هم آن‌چه که در حقیقت هدف تلاش‌های گذشته از بین بردن آن بوده است، با چهره‌ای تازه وضع موجود را قبضه کند و جلوگیری از این آفت، جز با انتقام مداوم از خود و تصفیه و سازندگی افراد و احیاء ایمان و احساس معنوی و سازندگی پیگیر میسر نخواهد شد. آری، انسان‌های پاک و آگاه و متحرک می‌توانند به وجود آورنده نظام صالح و عادل باشند و هم پاسدار آن.

### عوامل لازم برای استقرار نظام عادل اجتماعی

به منظور شناختن این عوامل لازم است سه بحث زیر را بررسی کنیم:

الف - قانون، ب - ضمانت اجرای قانون و ج - رهبری و حکومت

#### الف - قانون

هرکس به طور طبیعی خواهان آن است که زندگی‌اش هر چه بهتر و کام‌بخش‌تر باشد، بنابراین می‌کوشد از امکاناتی که خدا برای زندگی بهتر در اختیار عموم انسان‌ها نهاده هر چه بیشتر استفاده کند. ولی تنها یک نفر

نیست که چنین خواسته‌ای دارد. این خواسته طبیعی همه انسان‌هاست. بنابراین آن‌ها هم همواره در پی آنند که هر چه بهتر و کامیاب‌تر زندگی کنند و در این راه به تلاش و کوشش برمی‌خیزند. در این کوشش همگانی خودبه‌خود امکان آن هست که دو یا چند نفر درصدد بهره‌گیری از یک زمینه معین برآیند و اگر برای آن‌ها حد و مرز و میزان و ضابطه‌ای مشخص نشود، ممکن است کارشان به برخورد و کشمکش انجامد.

برای پیشگیری از این برخوردها و کشمکش‌های احتمالی چاره‌ای جز این نیست که حد و مرزها مشخص شود و ضابطه و میزانی در کار باشد که همه موظف به رعایت آن باشند. آنچه در هر نظام این‌گونه حد و مرزها را مشخص می‌کند، «قانون» نام دارد.

بنابراین قانون عبارت است از: «ضوابط و مقررات معین که از طرف یک منبع دارای قدرت و اعتبار اجتماعی مقرر شود و در آن برای همه کسانی که در قلمرو آن منبع قدرت زندگی می‌کنند تکالیف، حقوق، حدود و مسئولیت‌هایی معین گردد و همه، قوی یا ضعیف، به رعایت آن ملزم باشند و به عواقب تخلف از آن گردن نهند.»

### مبدأ قانون

این حد و مرزها را چه کسی معین می‌کند؟

قوانین دنیا از این نظر یکسان نیستند و هر یک از طرف مبدایی خاص مقرر شده است. در این بحث ما قانون را از نظر مبدأ به چهار نوع تقسیم کرده‌ایم:

۱- قانون استبداد فردی ۲- قانون استبدادی طبقاتی ۳- قانون ملی ۴-

قانون مسلکی جهانی.

### قانون استبدادی فردی

این نوع قانون معمولاً از خواست و اراده یک فرد صاحب قدرت سرچشمه می‌گیرد که بنا بر تمایلات و تشخیص خویش مقرراتی وضع و از قدرت خود به عنوان پشتوانه برای اجرا و به کرسی نشاندن آن استفاده می‌کند. طبیعی است که چنین قانونی معمولاً در جهت تأمین تمنیات همان فرد صاحب قدرت و اطرافیان اوست، نه در جهت مصلحت عموم مردم، مگر در برخی موارد استثنایی که فرد صاحب قدرت یا کسی از اطرافیان از روحیه خدمت به دیگران برخوردار باشد یا مصالح شخصی آن‌ها ایجاب کند کمی هم به مصالح مردم بیندیشند و یا احیاناً مصالح خصوصی آن‌ها با مصالح عموم هماهنگ گردد.

### قانون استبدادی طبقاتی

گاهی قانون نه از اراده و خواست یک فرد یا یک گروه، بلکه از اراده و خواست یک طبقه برمی‌خیزد؛ طبقه‌ای که بر جامعه تسلط پیدا کرده است مانند طبقه زمین‌داران، طبقه سرمایه‌داران یا طبقه زحمتکشان.

این نوع قانون هم معمولاً در جهت تأمین تمنیات همان طبقه‌ای است که قدرت را در دست دارد، مگر در مواردی که احیاناً منافع آن طبقه با منافع دیگران هماهنگ گردد.

### قانون ملی

قانون ملی معمولاً به قانونی گفته می‌شود که از خواست و اراده همه یا لاقلاً اکثریت یک ملت ریشه گیرد، نه از خواست یک فرد یا یک طبقه. درباره قانون ملی باید به چند نکته توجه شود:

الف: به فرض اینکه قانون ملی در یک جامعه پیشرفته تحقق پیدا کند، حداکثر در پی تأمین منافع همه یا اکثریت همان جامعه و ملت است، خواه با منافع و مصالح عموم انسان‌ها سازگار باشد، خواه نه.

تجربه تاریخی نشان داده است که جامعه‌ها و ملت‌هایی که به اصطلاح از حکومت ملی برخوردار بوده‌اند، عملاً به صورت قطب‌های قدرتی درآمدند که همه چیز دنیا را در خدمت خود و رفاه و آسایش خود درآورده‌اند و کم‌تر اتفاق افتاده که منافع و مصالح عموم جامعه بشری و خواسته‌های آن در محاسبات و ملاحظات آن‌ها یا در زمینه قانون‌گذاری و اجرای قانون جای مناسبی داشته باشد.

ب: قانون ملی به همان دلیل که از خواست اکثریت یک ملت ناشی می‌شود، خودبه‌خود دنباله‌رو تشخیص اکثریت نیز هست. در این جا این سؤال پیش می‌آید که: آیا تشخیص اکثریت یک ملت همواره با مصلحت واقعی آن‌ها منطبق است؟

تجربه علمی نشان داده که اگر تشخیص اکثریت تنها معیار اصلی قانون باشد، در بسیاری از موارد برای همه و حتی برای همان اکثریت زیان‌های جبران‌ناپذیری به بار می‌آورد و چه بسا که ملت‌ها را به سقوط اخلاقی و اجتماعی بکشاند. نمونه‌های زنده این سقوط را هم اکنون در بسیاری از جامعه‌های برخوردار از حکومت به اصطلاح ملی، مخصوصاً در جامعه‌های پیشرفته صنعتی می‌توان یافت. در این جامعه‌ها حکومت‌ها کوشیده‌اند به مقدار زیاد دنباله‌رو خواسته‌های کسانی باشند که باید با رأی آن‌ها بر سر کار آیند یا بر سر کار بمانند، هر چند این خواسته‌ها مبتذل و برای سلامت جامعه زیانبار باشد.

ج: قانون و حکومت ملی در همه یا بیشتر جامعه‌هایی که گفته می‌شود به صورت ملی اداره می‌شوند، عنوانی کم‌وبیش توخالی و فریبنده است و با

تجزیه و تحلیل دقیق‌تر می‌توان فهمید که آن‌ها غالباً همان استبداد طبقاتی یا فردی هستند که در شکل قانون و حکومت ملی نمایش داده شده‌اند.

### قانون مسلکی و جهانی

قانون مسلکی و جهانی قانونی است برخاسته از یک مکتب و مسلک که در پی تأمین منافع و مصالح همه مردم جهان است - نه منافع ملت، طبقه، گروه یا فرد معین - و قبل از هر چیز پای‌بند به اصول و معیارهای روشن و قاطعی است که در یک جهان‌بینی مسلکی به ثبوت رسیده و از طرف عموم کسانی که در قلمرو آنند پذیرفته شده، نه این‌که در هر مورد تابع خواسته اکثریت گردد.

### قانون و مبدأ آن در اسلام

قانون اسلام از نوع اخیر یعنی «قانون مسلکی و جهانی» است که اصول و معیارهای روشن و قاطع مسلکی آن از راه عقل و وحی شناخته شده است.<sup>۱</sup>

در اسلام قوانین و مقرراتی لازم‌الاجرا شناخته شده که مستقیماً از جانب خدا وضع شده باشد، یا از جانب پیامبر خدا یا امام معصوم بیان گردیده باشد و یا به وسیله مسئولان و کارگردانان امور جامعه که برطبق معیارهای اسلامی سر کار آمده باشند وضع گردد.

«ای مسلمانان فرمانبردار خدا باشید و فرمانبردار پیامبر و کسانی که اداره امور شما را بر عهده دارند و اگر درباره مطلبی با هم اختلاف و کشمکش

۱. برای توجه دقیق‌تر به نقش عقل و وحی به بحث‌های مربوط به آن و مطالب مربوط به «منابع فتوا» که در پی خواهد آمد مراجعه شود.



داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید، اگر به راستی به خدا و روز فرجام ایمان آورده‌اید، که این بهتر و سرانجامش نیکوتر است.»<sup>۱</sup>

قانونی که از جانب خدا و پیامبر یا امام معصوم باشد، قانونی است که به آسانی مورد قبول و اعتماد کامل همه کسانی قرار می‌گیرد که آن را از جانب خدا و پیامبر بدانند، زیرا در آگاهی و علم قانون‌گذار به همه جوانب و بی‌غرضی و توجه او به مصالح همگان کم‌ترین تردیدی ندارند. ولی مقرراتی که از جانب کارگردانان، مسئولان و زمامداران امور اجتماعی باشد، به هر شکل و به وسیله هر فرد یا گروهی مقرر گردد، در صورتی لازم‌الاجراست که:

- برخلاف قوانین و معیارهای اساسی که در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و ائمه طاهریین (ع) آمده، نباشد.
- در وضع آن‌ها به همه جوانب و ریزه‌کاریها، در حدی که آگاهی بر آن‌ها مقدور بوده، توجه شده باشد.
- از روی کمال پاکی و بی‌غرضی و در جهت مصالح همه، نه مصلحت فرد یا گروهی خاص، مقرر شده باشد.
- تنها این‌گونه مقررات است که می‌تواند از حمایت کتاب خدا و سنت پیامبر و امامان بزرگوار و ایمان مردم که پشتوانه و تکیه‌گاهی نیرومند در اعماق دل انسان‌هاست برخوردار باشد.

### شناخت صحیح قانون اسلام با توجه به نیازهای زمان

برای شناسایی قانون اسلام چه می‌توان کرد؟ پاسخ این سؤال روشن است. مراجعه مستقیم به قرآن و آورنده قرآن، که رهبر فکری و سیاسی امت نیز

هست. اما کسی که توانایی استفاده مستقیم از قرآن را ندارد و به آورنده قرآن هم مستقیماً دسترسی ندارد، چه کند؟ پاسخ این سؤال هم روشن است. چنین کسی باید به کسانی مراجعه کند که می‌توانند از قرآن استفاده کنند و از آن‌چه آورنده قرآن در مقام رهبری فکری و سیاسی امت فرموده یا عمل کرده نیز آگاهی کافی به دست آورند.

در دوره زندگی خود پیغمبر هم همین‌طور عمل می‌شد. تا عده مسلمانان کم بود و همه پیرامون رهبر، یعنی پیغمبر اکرم (ص)، زندگی می‌کردند، همگی مستقیماً به او دسترسی داشتند و از قرآن هم می‌توانستند به صورت مستقیم استفاده فراوان کنند. ولی همین که اسلام گسترش یافت، کسان زیادی در نقاط دور دعوت اسلام را پذیرفتند، بی‌آن‌که بتوانند حتی یک بار چهره رهبر اسلام را ببینند. آن‌ها که عرب‌زبان نبودند یا لهجه عربی آن‌ها با لهجه عربی قرآن تفاوت کلی داشت، از قرآن هم نمی‌توانستند زیاد استفاده کنند. در این مرحله از نهضت لازم بود عده‌ای از مسلمانان به این وظیفه خطیر گماره شوند که تازه مسلمانان را با محتوای فکری اسلام و قرآن آشناتر کنند و گرنه نهضت به آسانی در معرض تحریف قرار می‌گرفت و افکار ارتجاعی در آن رخنه می‌کرد. در همین مرحله از نهضت اسلام بود که قرآن این دستور را مقرر کرد که:

«قرار بر این نبود که مسلمانان همه کوچ کنند، ولی چرا از هر طایفه گروهی کوچ نکردند تا دین‌شناس شوند و وقتی به طایفه خود بازگشتند، آن‌ها را بیدار و هشیار کنند و آن‌ها هم از انحراف برحذر بمانند.»<sup>۱</sup>

پس از درگذشت نبی اکرم (ص)، دیگر برای هیچ‌کس دسترسی مستقیم به رهبر نخستین اسلام میسر نبود. از دیدگاه شیعه این مسئولیت

۱. سوره نساء - آیه ۵۹.

۱. سوره توبه - آیه ۱۲۲.

بر عهده امام و رهبری بود که پیغمبر تعیین کرده بود، یعنی علی(ع) و امامان بعد از او، و از نظر برادران مسلمان دیگر بر عهده همه کسانی که نسبت به قرآن و شیوه رهبری پیغمبر اکرم، یعنی سیره و سنت او، آگاهی کافی داشتند. در عصر ما که عصر غیبت امام منصوب است، شیعه هم دسترسی مستقیم به رهبری که از جانب خدا و پیغمبر تعیین شده باشد ندارد. بنابراین در این دوره، شیعه نیز باید برای شناخت صحیح اسلام به کسانی مراجعه کند که بر فهم قرآن توانا و از سیره نبی اکرم و امامان بعد از او به اندازه کافی آگاه باشند و بتوانند با استفاده از این دو منبع، درباره مسائل روز نظر دهند.

### اجتهاد

تلاش برای فهم دقیق و عالمانه قوانین اسلامی از روی منابع آن براساس ضوابط خاص تحقیقی، اجتهاد نامیده می‌شود. توانایی بر اجتهاد و استنباط قابل نصب و ابلاغ، در انحصار طبقه خاصی نیست بلکه برای همه کس این راه باز است که صلاحیت‌های لازم علمی را به دست آورد تا این تخصص برایش پیدا شود. در آن صورت دارای قوه اجتهاد خواهد شد و برایش استنباط قوانین شرعی امکان‌پذیر خواهد بود و حق دارد آن چه را که در نتیجه تحقیق بدان دست یافته ملاک عمل خود قرار دهد و حتی برای آگاهی دیگران اعلام کند.

### تدوین قانون برای نظام حاکم

اما باید دید رأی و فتوا با چه شرایطی برای دیگران می‌تواند سندیت داشته و قابل اجرا و پیروی باشد.

در صورتی که فتوا در مسائل اجتماعی و حکومتی، برای اجرا در سطح جامعه و مبنای قوانین جاری و تنظیم روابط اجتماعی باشد، باید فرد یا

شورای مسئول استخراج و تبیین قانون، علاوه بر صلاحیت‌های علمی و اخلاقی و فکری، رسماً برای این منظور گزیده شده باشند، تا فتوای آن‌ها قدرت اجرا و «سندیت» لازم را داشته باشد. فتوایی که در این زمینه صادر می‌شود باید «قاطعیت» لازم را داشته باشد تا به صورت قانون و امر و نهی درآید و گرنه از پشتوانه اجرایی نظام برخوردار نخواهد بود.

### تدوین قانون برای پیروی مردم در مسائل فردی

در صورتی که فتوا صرفاً در مورد عمل شخصی افراد باشد، در این صورت انتخاب مرجع فتوا می‌تواند آزاد باشد تا مردم مستقیماً از کسی که او را برای مرجعیت شایسته می‌دانند «تقلید» کنند. یعنی در شناخت تکالیف دینی خود، نظر او را بپذیرند و بدان گردن نهند.

### چرا تقلید می‌کنیم؟

تقلید، یعنی پذیرفتن رأی و فتوای مجتهد و عمل به آن. می‌دانیم که اسلام اصولاً طرفدار آزادگی و آزاداندیشی است و با تسلیم بی دلیل در برابر نظر این و آن، رویه نیاکان، سنت‌های عرفی، قدرت‌ها و متنفذان جامعه به شدت مبارزه می‌کند. ریشه این مخالفت دو چیز است: اول این که از کجا معلوم که این آرا و سنت‌ها حقیقت داشته باشد و نوعی گمراهی و خرافه نباشد. دوم این که ممکن است این آرا و دستورها از روی سودجویی و برای حفظ منافع شخصی یا طبقاتی صادر شده باشد. بنابراین پذیرفتن آن، تن دادن به استثمار و بردگی است و اسلام هم با خرافه‌پرستی و با بردگی و تن به ظلم دادن مخالف است.

در برابر، هر جا پذیرش و قبول نظر دیگری تصویب شده، باید صاحب آن نظر دارای دو شرط اساسی باشد: ۱- تخصص و آگاهی کافی در زمینه

دست یافتن به آن رأی و نظر، ۲- پاکی و صداقت و دوری از هوس‌های شخصی، زیرا اطمینان حاصل شود به این‌که این رأی بر محور حق و مصلحت است، نه براساس خودخواهی و سودجویی یا سطحی‌نگری و خلاف‌گویی. اگر این دو شرط حاصل شود، پیروی از نظر دیگری امری منطقی است، چون کسی که خود صاحب‌نظر نیست ناگزیر باید در یک حادثه راه را بشناسد تا بر طبق آن عمل کند و استفاده از نظر متخصص مورد اعتماد، چاره‌منحصر به فرد اوست.

### شرایط مرجع تقلید

از روایاتی که در زمینه تقلید آمده است، دو اصل یاد شده بالا به دست می‌آید. مثلاً در روایت معروفی که از حضرت امام حسن عسکری در ذیل آیه «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»<sup>۱</sup> آمده، این مطلب به تفصیل ذکر شده است. زمینه آیه درباره مذمت از رفتار پیشوایان دینی یهود و تقلید بی‌اساسی است که عوام یهود از آنان می‌کردند و در تفسیر آن گفتاری طولانی از امام نقل شده است و از جمله می‌فرماید:

«... مردم عامی امت ما هم، اگر ببینند که فقیهان‌شان کار نامشروع آشکار می‌کنند و گرفتار تعصب شدید هستند، بر سر مال و مقام دنیا با یکدیگر تراحم دارند و به مال حرام آلوده شده‌اند، مخالفان خود را از بین می‌برند، هر چند شایسته خدمت و اصلاح باشند و از طرفداران خود سخت حمایت می‌کنند، هر چند ناشایسته و پست باشند، و با وجود این، از این چنین افرادی تقلید کنند، همانند مردم عامی یهودند که از رهبران فاسد خود پیروی می‌کردند. اما هرکس از فقیهان که خویش را از لغزش و انحراف

نگاه دارد و خود را نفروشد و دین خویش را حفظ کند و از هوای نفس خود سرپیچی کند و پیرو فرمان خدایش باشد، باید مردم عامی از او تقلید کنند. البته این شایستگی‌ها در برخی فقیهان پیدا می‌شود نه در همه ...»<sup>۱</sup>

در این روایت اولاً، سخن از «فقیه» است و در معنی این کلمه تخصص در فهم مسائل دینی و تلاش عالمانه برای به دست آوردن احکام نهفته است، بنابراین باید به درجه فقاها و اجتهاد رسیده باشد. ثانیاً، صیانت نفس، دینداری، تسلیم در برابر فرمان خدا و دوری از هواپرستی قید شده که می‌تواند زیربنای فضایل و کمالات انسانی و اخلاقی و دور بودن از همه ناروایی‌ها و لغزشگاه‌ها باشد. بدین ترتیب از این روایت، لزوم صلاحیت تمام عیار علمی و عملی مرجع تقلید را می‌توان نتیجه گرفت.

اکنون که لازم است مرجع دارای صلاحیت علمی برای دین‌شناسی باشد، چند نکته درخور بحث است.

### چند نکته در اجتهاد و تقلید

۱- دانستیم که مردم باید - مادام که خود در فقه تخصص پیدا نکرده‌اند - به مجتهد مراجعه و از او تقلید کنند. باید دید در موارد اختلاف‌نظر مجتهدان چه باید کرد؟ یعنی اگر چند مجتهد فتوای خویش را در اختیار مردم گذارند و احیاناً در مواردی اتفاق‌نظر نداشتند تکلیف مقلدین چیست؟ معمولاً در مسائل زندگی هر گاه امر مهمی پیش آید مانند درمان بیماری سخت، که متخصصان درباره آن اختلاف‌نظر داشته باشند، منطقاً نظر کسی را می‌پذیرند که تخصص بیشتری دارد، و بر این اساس «تقلید اعلم» پیش می‌آید.

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۱۸.

۱. سوره بقره - آیه ۷۸.

۲- با توسعه علوم و افزایش رشته‌ها و تخصص‌ها در دانش بشری باید دید اگر مهارت و تسلط در فهم و استنباط مسائل دینی - با همه دامنه و گسترشی که پیدا کرده است - برای یک فرد مشکل باشد، آیا بهتر نیست که در کار «تفقه» هم شور و همکاری یا تقسیم مسئولیت بین فقیهان پیش آید تا بازده اطمینان‌بخش‌تر و وسیع‌تری پیدا کند؟

۳- «تفقه» دارای دو جنبه اساسی است که اگر هر دو در کسی وجود داشته باشد، نتیجه تحقیق به حقیقت نزدیک‌تر و برای اجرا مفیدتر و گره‌گشا تر می‌باشد. این دو جنبه عبارتند از:

الف - تسلط بر منابع فقه و فهم متون دینی و آشنایی با اصول و قواعد کلی.

ب - شناخت وضع موجود و حدود موضوعات و زمینه‌ها و آگاهی‌های عصری و محیطی و داشتن فهم لازم اجتماعی.

به طور خلاصه فقیه باید هم آشنا به مصدر حکم باشد و هم به حوزه عرضه و اجرای آن.

۴- مرجع زنده باشد چون اجتهاد یک شیوه سیال و زنده فهم احکام دینی است و همراه با پیدایش نیازمندی‌ها و روابط و مسائل تازه بشری پیش می‌رود، لازم است به طور مستمر در جامعه اسلامی مجتهدانی روشن بین دست در کار تحقیق و اجتهاد باشند. ضمناً مردم وظایف دینی خود را از مرجع زنده بگیرند، چون با مسائل تازه‌ای سر و کار دارند. البته در مواردی مرجع می‌تواند حی بقا بر تقلید گذشتگان را اجازه دهد و این مسأله، در صورتی که افتاء یکی از شئون رهبری نظام حاکم باشد ضرورت بیشتری پیدا می‌کند زیرا گردانندگان چرخ‌های اصلی یک جامعه ناگزیر باید رهبرانی موجود و زنده باشند.

### وضع مقررات تازه

تاکنون دانستیم که برای مجتهدان حق کشف و استخراج قانون از روی متون و اصول و قواعد فقهی، و بیان و توضیح آن وجود دارد و اگر در آنان صلاحیت‌های لازم برای مرجعیت تقلید باشد، فتوای آنان نیز درخور پیروی است.

مسأله دیگری که در حوزه احکام و قوانین اسلامی مطرح است این است که مقامات رهبری جامعه اسلامی - در صورتی که واجد همه صلاحیت‌های لازم علمی و عملی باشند - حق دارند برای اداره امور جاری اجتماع - براساس قوانین ثابت اسلامی - مقرراتی وضع نمایند و در زمینه نحوه اجرای قانون و روابط و قراردادهای و وظایف و حدود اجتماعی احکامی صادر کنند. این احکام و مقررات، ثابت و دائمی نیست بلکه تابع مقتضیات عصری و مصالح موسمی و محیطی است. به هر حال از حقوق و شئون ولایت و حکومت اسلامی است که در صورت استقرار چنین زعامت و ولایتی، که در انحصار صاحبان این منصب خطیر اسلامی است، نمی‌توان قوانین را به صورت اختیارات پراکنده فردی اعمال نمود و موجب هرج و مرج و عدم تمرکز رهبری اصیل اسلامی گردید.

### منابع فقه

فقیه برای استنباط حکم اسلامی از منابع علمی مختلف استفاده می‌کند که معروف‌ترین آن‌ها عبارتند از: کتاب، سنت، اجماع و عقل که در بحث زیر آن‌ها را توضیح می‌دهیم.

وحی ریشه اسلام است. اسلام چون دینی الهی است، قوانین اسلامی هم از ریشه وحی به دست آمده است و در هر حال باید متکی به فرمان الهی

باشد. پیامبر اکرم(ص) این احکام و معارف را، با روشن بینی که از ناحیه وحی و در پرتو افاضه و لطف الهی پیدا کرده بود به دست می آورد و آن‌ها را عیناً با همان عباراتی که از طرف خدا می آمد، بیان می کرد که مجموع آن‌ها «قرآن» نامیده شد و علاوه بر آن با علم الهی که داشت تعالیم دین را برای مردم بیان می کرد و یا آنچه را که در قرآن آمده بود، توضیح و گسترش می داد و به اصطلاح تفسیر می نمود. با وجود این به شدت مراقب بود که جز حکم خدا نگوید<sup>۱</sup> و راه خطا نپوید. البته مراقبت خاص الهی هم او را در راه راست تأیید می کرد.<sup>۲</sup>

فرمان قاطع و صریح خدا بر وجوب اطاعت او نیز، دستورهایش را - همچون دستورهای مستقیم خدا - لازم‌الاتباع کرده است.<sup>۳</sup> امامان منصوب و منصوص هم، هر چند مؤسس و آورنده دین نبودند اما از جانب پیغمبر به عنوان بیان کنندگان قانون الهی و مفسرین احکام و قوانین اسلامی معرفی شده اند که آگاهی شان فرایفته از پیامبر اکرم(ص) و افاضه خاص الهی بوده است. بنابراین گفتارشان اصالت و سندیت قطعی برای کشف حکم الهی دارد. از طرفی عمل پیغمبر و امام، با توجه به عصمت و پاکی آنان و وجود مستندات قطعی، سندیت دارد و در صورتی که عمل دیگران را امضا و تصویب کردند نیز می توان از آن تأیید حکم دینی را شناخت.

بنابراین، مجموع گفتار و رفتار پیغمبر و امام، منبعی ارزنده برای شناخت احکام و تعالیم اسلامی است که آن را «سنت و سیره» می نامند و پس از کتاب خدا (قرآن) مورد استناد احکام دینی است.

۱. سوره نجم - آیه ۳.

۲. سوره انعام - آیه ۱۶۱.

۳. سوره نساء - آیه ۵۹.

### سندیت کتاب خدا

قرآن با اصالت و استحکام هر چه تمام تر برای مسلمانان باقی ماند و با پیش بینی های پیغمبر اکرم و مراقبت و همکاری شدید مسلمانان از دستبرد و تحریف محفوظ ماند. بنابراین، آنچه در قرآن آمده است بی شک آیات نازل شده از طرف خدا بر پیغمبر گرامی اسلام است و برای استفاده معارف و احکام دین سندی غیر قابل خدشه است.

اما استفاده مطالب از آیات و به اصطلاح دلالت آیات درخور مطالعه است، چه هر کس نمی تواند به همه محتوای قرآن دست یابد و فهم و تفسیر آیات، جمع بین آیه ها و توجه به استفاده از روایاتی که برای توضیح آیات در «سنت» آمده است، خود نوعی تخصص و آگاهی می خواهد. البته فراموش نکنیم که قرآن کتاب روشنگر هدایت است و برای همه کسانی که به زبان اصلی قرآن آشنا هستند مستقیماً و برای دیگران از طریق ترجمه های صحیح قابل استفاده است و همه می توانند از نور و بصیرت و هدایت آن بهره بگیرند اما این غیر از استخراج معارف و احکام اسلامی با همه حدود و ابعاد آن از آیات است که تخصص در فهم قرآن و شناخت سنت می خواهد.

### استفاده از سنت

در مورد سنت مشکل از دو جهت است: هم از جهت سند، هم از نظر دلالت. (بی شک در طول تاریخ احادیث بسیار و روایات فراوانی جعل شده و با آن که واقعیت نداشته، به پیغمبر و امام استناد داده شده است. و چه بسا روایات درستی که به علت اشتباه یا فراموشی راویان عبارات آن‌ها دچار تغییر یا کم و زیاد شده است و از این قبیل.

بنابراین اولاً، باید روایات معتبر را شناخت که این خود مهارت خاصی می‌خواهد و به آشنایی کافی با رجال سند و سلسله‌های آن‌ها نیازمند است. و ثانیاً، همین که اعتبار و سندیت روایت به دست آمد، نوبت به دلالت آن می‌رسد و این‌که از عبارت روایت چه مطلبی استفاده می‌شود و چگونه باید بین روایات گوناگون و احیاناً متضاد که در شرایط گوناگون و متضاد گفته شده، جمع کرد. یا این‌که از چه راه می‌توان زمینه صدور روایت و زبان خاص آن را فهمید.

بنابراین، فهم سنت نیز، از جهات گوناگون نیاز به تخصص و ورزیدگی دارد.

### اجماع

اجماع از دیگر مدارک فقه است. اجماع گاهی در کنار کتاب و سنت، سند اثبات حکم شرعی شمرده می‌شود. بدین معنی که اگر فقها بر یک فتوا اجماع داشتند و همه چنین نظری داشتند، هر چند هیچ دلیلی از قرآن و سنت بر این فتوا نیابیم، آن را حجت می‌شناسیم و بدان عمل کنیم.

فقهای شیعه می‌گویند، اگر بر یک حکم، دلیلی از قرآن یا سنت بود که اصولاً نوبت به اجماع فقها نمی‌رسد و نص مقدم بر اجماع است، اما اگر هیچ دلیلی یافت نشد و با وجود این فقها نظری را ابراز داشتند، در صورتی آن را مستند قرار می‌دهیم که از قول این همه بزرگان فقه استفاده کنیم که لابد مدرکی از سنت در اختیار داشته‌اند که چنین فتوایی داده‌اند، هر چند ما بر آن روایت دست نیافته‌ایم. بنابراین در واقع حجت بودن حکم اجماعی هم به استناد سنتی است که آن را در دست نداریم.

### عقل

نقش عقل در اجتهاد نقشی اساسی است و به‌طور کلی ارزش و اعتبار عقل در شناسایی و کشف و دریافت حکم شرع بدان حد است که بین حکم عقل و شرع ملازمه اعلام شده است:

«كُلُّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كُلُّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ»

«هر چه عقل بدان حکم دهد شرع بدان حکم داده و برعکس»

در بحث کتاب و سنت دانستیم که استخراج احکام دینی از این منابع احتیاج به مهارت و تخصص دارد و باید با ضوابط و معیارهایی انجام پذیرد. همه مراحل تحقیق با نظارت عقل و اندیشه و احیاناً با اصول و ضوابط عقلی انجام می‌پذیرد. مثلاً تخصیص و تقیید یک حکم، یا ترجیح یک روایت بر دیگری یا تعمیم حکم یک موضوع به موضوعی دیگر براساس تعمیم ملاک قطعی حکم و مانند آن، همه نوعی دخالت عقل است. این‌ها همه در مواردی است که در یک حکم، آیات و روایاتی رسیده باشد. ولی چه بسیار مسائلی که پیش می‌آید و نمی‌توان برای آن حکم صریحی در کتاب و سنت پیدا کرد. با توجه به همه‌جانبه بودن اسلام و جاودانی بودن این دین باید دید تکلیف این مسائل چه می‌شود؟ فقه اسلامی در این موارد اصول و قواعد کلی دارد که با تکیه بر آن‌ها و با توجه به محتوای کتاب و سنت در موارد شناخته شده، می‌تواند مشکل مسائل جدید را حل کند. این یکی از مشکل‌ترین مراحل اجتهاد احکام است. این قواعد و اصول یا مستقیماً از متون دینی استفاده شده که کاربرد آن‌ها با نظارت عقل است یا اساساً قواعدی عقلی است که محور استخراج حکم دینی خواهد شد.

## نقش عقل در اصول دین

از پیش دانستیم که اسلام می‌خواهد مردم بیندیشند و آنچه را که حق است بیابند و بدان پایبند گردند، نه آن‌که چشم و گوش‌های مردم را ببندد و مسائلی پیش‌ساخته بر آنان تحمیل کند. لذا به کار گرفتن عقل و اندیشه از اولین اصول جهان‌بینی اسلام است.

دست یافتن به حقیقت و اصالت داشتن مبدأ و وحی و دیگر پایه‌های اعتقادی اسلام باید با دستیاری عقل و اندیشه باشد، یعنی با فکر و استدلال و منطق بدان برسیم. و می‌دانیم که تقلید در اصول دین جایز نیست بلکه باید به استدلال و ایمان متکی باشد. البته مانعی ندارد که از دستمایه‌های وحی به کاربرد اندیشه خود کمک کنیم. مثلاً از آنچه در قرآن برای توجه به خدا آمده است استفاده نماییم تا در این بستر اندیشه به خدا برسیم یا حتی از خود وحی به اصالت آن پی ببریم. یعنی از دقت در معارف و اوج و اتقان تعالیم آن بدین نتیجه برسیم که از جانب خدا آمده است.

## نقش عقل در پی بردن به اعجاز قرآن

مگر نه این است که اعجاز قرآن در خود قرآن نهفته است و اندیشه آدمی آن را کشف می‌کند؟ برای آن‌که بدانیم قرآن پدیده‌ای است الهی و دستاورد بشر نیست، بلکه از طرف خدا بر پیغمبر اسلام وحی شده است، سبک آیات و عبارات و اسلوب تعبیر آن را از طرفی، و استحکام و جامعیت و ارزش تعالیم آن را از طرف دیگر شاهد می‌گیریم. مخصوصاً با توجه به این نکته که تاریخ زندگی پیغمبر شاهد است که وی در چهل سال زندگی قبل از رسالت با درس و کتاب و تعلیم و تعلم سروکار نداشت. ولی پس از دعوی رسالت و مبعوث شدن از طرف خدا آیاتی آورد که هم نظم و

اسلوب ظاهرش قابل هم‌وردی نبود، هم محتوای آن چنان بلند و جامع و شگفت‌انگیز بود که جز از راه وحی الهی نمی‌توانست باشد. بنابراین از بررسی دستاورد وحی با توجه به شرایط صدور آن بدین مطلب می‌رسیم که برآستی این آیات از جانب خداست.

## توجه به فلسفه احکام

اوامر دینی براساس مصلحت‌هایی است که در ذات موضوعات آن‌ها نهفته و نیز منع و نهی‌ها براساس مفسده‌هایی است که در حقیقت کارها موجود است، به طوری که این احکام هیچ‌گاه بی‌حساب مقرر نگردیده است. مثلاً خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها، روابط حقوقی و جز آن دارای نوعی صلاح و فساد در ذات خود هستند، خواه برای آن‌ها قانونی وضع شده باشد یا نه فرمان الهی براساس این صلاح و فساد ذاتی است. به عنوان نمونه استعمال مشروبات الکلی و مواد مخدر حتی بدون توجه به حکم شرعی آن، زیان‌بخش است، یا ربا دامی بزرگ برای استثمار اقتصادی است، یا نیایش به پیشگاه معبود لایزال، صفا بخش و توان‌زاست. اگر می‌بینیم شراب و ربا حرام شده به خاطر زیانی بوده که داشته است، و اگر نماز واجب شده به خاطر سود و مصلحتی است که برای انسان‌ها به ارمغان آورده است.

بدین ترتیب احکام اسلامی دارای ریشه‌های صلاح و فساد است که عقل آدمیان با دستیاری علم و تجزیه و تجربه می‌تواند قسمتی از آن‌ها را بشناسد و بر این اساس، تحقیق درباره فایده و فلسفه یک حکم یا سؤال کردن درباره آن ممنوع نیست. در روایات، بخش قابل ملاحظه‌ای یافت می‌شود که علل و فلسفه احکام شرعی را توضیح می‌دهد و در کتاب‌هایی به عنوان «علل الشرایع» جمع‌آوری شده‌اند.

حتی در قرآن هم مکرر می‌بینیم که خدای متعال ضمن بیان یک حکم به فایده و اثر آن نیز اشاره می‌کند، مثلاً نماز را موجب توجه به خدا و دوری از کارهای ناپسند و زشتی‌ها می‌داند یا روزه را موجب افزایش تقوای انسان معرفی می‌کند.

اکنون سخن این است که اگر این مصلحت و مفسده‌ای را که حکم تابع آن است با دلیلی قطعی به دست آوردیم و ملاک و علت حکم صریحاً بیان شده باشد، می‌توانیم حکم را به موارد مشابه تعمیم دهیم. اما اگر گوشه‌ای از مصالح و فواید یک حکم را دانستیم یا حدس زدیم، دیگر حق نداریم که احکام شرعی را با هوس‌ها و دریافت‌های ذهنی خود توجیه کنیم و برداشت‌های شخصی را ملاک قضاوت درباره احکام الهی قرار دهیم و گرفتار خودرأیی در دین گردیم و در استدلال فقهی از قیاس ناقص استفاده کنیم. یعنی صرفاً با شباهت داشتن دو موضوع حکم یکی را به دیگری سرایت دهیم یا با داشتن مقداری برداشت‌های اجتماعی و آشنایی با برخی مکاتب حقوقی و اجتماعی، از پیش خود احکام اسلامی را تأویل کنیم یا با مصلحت و مفسده‌های پنداری خویش قوانین و اصول اسلامی را بسازیم.

بنابراین، تحرک و حیات فقه اسلامی، غیر از خودرأیی و استفاده از استنباط‌های شخصی است و نقش عظیم عقل و اندیشه در استخراج دستورهای دینی به معنی وارد کردن حاصل اندیشه‌های گوناگون شخصی در حوزه معارف و قوانین دینی نیست.

### رابطه اجتهاد و خاتمیت اسلام

با شواهد فراوانی که در قرآن و سنت داریم، اسلام آخرین دین آسمانی است و حتی در بحث «عصر ظهور امام زمان» ملاحظه کردیم که روزگار

پیروزی نهایی حق و عدالت، همان دوران حاکمیت قاطع و همه‌جانبه نظام اجتماعی اسلام است.

در این بحث از چند راه خاتمیت اسلام را بررسی و توجیه می‌کنیم:

۱- وجود قرآن، منبع تحریف نشده و سرشار از معارف و احکام که برخلاف منابع دینی دیگر ادیان اسمی، همچنان در دسترس همه باقی مانده است، مخصوصاً با توجه به عمق و ابعاد که در این ذخیره علمی و معنوی و هدایت الهی وجود دارد.

پیامبر اکرم (ص) درباره قرآن چنین می‌فرماید:

«... ظاهرش زیبا و باطنش ژرف است، هر سخنش دارای یک هسته درونی است و همان هسته را هسته‌ای دیگر، شگفتی‌هایش به شماره در نمی‌آید و نوآوری‌هایش کهنه نمی‌شود ...»<sup>۱</sup>

از امام صادق (ع) می‌پرسند: چرا قرآن با این‌که این همه نشر می‌شود و تدریس می‌گردد، همیشه تازه و با طراوت است؟ امام می‌فرماید:

«چون قرآن نه برای زمان خاصی نازل شده، نه برای مردم معینی، از

این رو قرآن در هر زمانی تازه است و پیش هر قومی با طراوت.»

۲- منابع غنی و مبسوطی که از شرح حال پیغمبر اسلام و سیر تاریخی اسلام و زندگی ائمه در دست مانده، بی‌شک در مورد هیچ یک از پیامبران بزرگ گذشته نظیر نداشته است، مخصوصاً در مورد شخص پیغمبر، که صدها کتاب سیره و تاریخ در دست است و در آن جزئیات زندگی پیشوای اسلام را حتی در جنبه‌های شخصی و خانوادگی ثبت کرده‌اند. نزدیک بودن تاریخ تدوین منابع بزرگ تاریخ و سیره اسلام به عصر پیامبر اسلام خود

۱. اصول کافی - ج ۲ - ۵۵۹.



بیشتر به اعتبار آن‌ها کمک می‌کند. برای یک مکتب زنده و جاوید چنین وضعی ضروری است.

۳- اصل اجتهاد در اسلام که با تفصیل درباره آن بحث شد، گره‌گشای نیازها و مسائل جدید است و راه را برای شکوفایی بنیادهای فکری و اجتماعی اسلام و گسترش تعالیم آن باز می‌کند و دین را با تحرک و تازگی، با حفظ اصالت الهی آن، نگاه می‌دارد.

۴- راه یافتن عقل و خرد به حوزه تعالیم دینی، که همراه با پیشرفت اندیشه‌ها نقش فزاینده خود را در شناخت و کشف ناشناخته‌های دینی اعمال می‌کند. نیز وجود قواعد کلی شرعی و عقلی و اصول مربوط که درباره هر یک بحث شد.

همه این‌ها راه را برای جاودانی بودن اسلام و همگانی و جهانی بودن آن باز نگه می‌دارد.

### ب - ضمانت اجرای قانون

همان‌طور که گفتیم منظور از قانون در این بحث مقرراتی است که از طرف یک قدرت عمومی مقرر و حمایت شود و به این ترتیب از نوعی ضمانت اجرا برخوردار باشد. عوامل ضمانت اجرا در انواع مختلف قانون، خودبه‌خود مختلف است و با دقت در توضیحاتی که درباره انواع قانون و مبدأ آن دادیم می‌توانید کم‌وبیش به این وجه اختلاف پی ببرید. آنچه در این بحث لازم می‌نماید آشنایی بیشتر با عوامل ضمانت اجرای قانون در نظام اجتماعی اسلام است. این عوامل عبارتند از:

- رشد فکری توده مردم،

- عواطف انسانی و مسلکی،

- ایمان به خدا و پاداش و کیفر او در دنیا و آخرت،

- احترام عمیق قلبی به قانون، از آن نظر که مستقیم یا غیرمستقیم به خدا مربوط می‌شود،

- امر به معروف و نهی از منکر،

- حکومت، که در بحث «رهبری و حکومت» به آن می‌پردازیم.

### رشد فکری

در اسلام کوشش خاصی به کار رفته تا سطح بینش مسلمانان نسبت به زندگی و قدرت تشخیص آن‌ها نسبت به صلاح و فساد خویشتن بالا رود. به همین جهت در بسیاری از قوانین دیده می‌شود که طرز بیان حکم با نوعی استدلال منطقی همراه است. برای نمونه به آیات زیر درباره تحریم باده و قمار توجه کنید:

«از تو درباره باده و قمار سؤال می‌کنند، بگو در آن‌ها گناه و زیانی بزرگ هست و برای مردم سودهایی هم دارد، ولی گناه و زیان آن‌ها از سودشان بیشتر است...»<sup>۱</sup>

«ای مسلمانان، باده و قمار، بت‌ها و تیرک‌های بخت‌آزمایی، همه پلیدند و اهریمنی، از آن‌ها پرهیزید، تا به رستگاری برسید. شیطان بر آن است که از راه باده و قمار میان شما کینه و دشمنی به وجود آورد و شما را از یاد خدا و نیایش باز دارد، آیا دست بردار هستید؟»<sup>۲</sup>

همچنین در توجیه دفاع از خود و عقیده خود می‌فرماید:

«به کسانی که مورد حمله و تجاوز قرار می‌گیرند اجازه پیکار داده شد، زیرا به آن‌ها ستم شده و خدا بر یاری آن‌ها تواناست. آن‌ها که به ناحق از

۱. قسمتی از آیه ۲۱۹ - سوره بقره.

۲. سوره مائده - آیه‌های ۹۰ و ۹۱.

خانه‌هایشان آواره شدند، فقط به جرم این‌که می‌گویند، فقط آفریدگار جهان خدای ماست ...»<sup>۱</sup>

در آیات قرآن و روایاتی که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهریین (ع)، در زمینه‌های مختلف آمده به این‌گونه توجیه‌های منطقی مکرر برمی‌خوریم. یکی از دانشمندان بزرگ شیعه در قرن چهارم، معروف به شیخ صدوق، قسمتی از این روایات را در یک مجموعه گرد آورده و آن را «علل الشرایع» یا (فلسفه احکام) نام نهاده است.

این نوع برخورد قرآن و حدیث با مردم نشان می‌دهد که اسلام در عین آن‌که از هر مسلمان خواسته، تا براساس ایمان و اعتقاد کاملی که به وحی الهی دارد، از آن‌چه به یقین می‌داند که از جانب خدا و پیامبر به او رسیده، بی‌درنگ پیروی کند و هرگز پیروی از احکام الهی را مشروط به اطلاع از فلسفه هر حکم نشمارد، عقل و شعور آدمی را حتی در مورد احکام به حساب آورده و به این اصل توجه کرده که آشنایی به فلسفه هر حکم در برانگیختن انسان بر اجرای آن تأثیری به‌سزا دارد.

### عواطف انسانی و مسلکی

قسمتی از قوانین و مقررات اجتماعی مستقیماً مربوط به رفتار انسان با بستگان، دوستان، همسایگان، هم‌نوعان یا هم‌کیشان است که در فطرت انسان زمینه مساعدی برای گرایش و مهرورزی نسبت به آن‌ها فراهم شده است. هر نظام اجتماعی که مقررات آن درباره رفتار انسان با دیگران با این زمینه فطری عواطف هماهنگ باشد، می‌تواند با تربیت و تقویت این زمینه فطری از یک پشتوانه نیرومند داخلی برای اجرای این بخش از مقررات

خویش برخوردار گردد و حتی از این بالاتر، آن را پشتوانه اجرای همه مقررات اجتماعی‌اش قرار دهد، زیرا همه مقررات اجتماعی، مستقیم یا غیرمستقیم، با رعایت عواطف انسانی در رفتار با دیگران و رعایت حقوق آن‌ها مربوط می‌گردد.

برای توضیح بیشتر در این‌باره می‌توانید به بحث «عواطف و نقش خلاق آن‌ها در زندگی انسان» مراجعه فرمایید. همان‌طور که قبلاً در بحث عواطف یادآور شدیم، در نظام اجتماعی اسلام روی تقویت و بارآوردن عواطف پاک و فطری انسانی فراوان تکیه و از هر زمینه مناسب برای این منظور استفاده شده است، به طوری که قسمتی از عبادات اسلامی، از قبیل انفاق، روزه و حج و اصولاً آهنگ تربیت و تقویت عواطف انسانی و همبستگی نوعی و مسلکی دارد.

### ایمان به خدا و پاداش و کیفر او در دنیا و آخرت

در همه نظام‌های قانونی که تاکنون می‌شناسیم، مقرراتی برای پاداش یا کیفر کسانی که قانون را رعایت یا از آن تخلف کنند، وجود دارد. امید به پاداش و بیم از کیفر بی‌شک پشتوانه‌ای مؤثر برای اجرای قانون است ولی این ضمانت در مورد پاداش یا کیفری که از جانب خدا باشد، بسی بالاتر است. زیرا هرکس به خدا و پاداش و کیفر او ایمان داشته باشد، می‌داند که رسیدن به پاداش و مصونیت از مجازات و کیفر الهی تنها در گرو عمل صالح، وظیفه‌گزاری و رعایت قوانین و حقوقی است که خدا یا پیامبر و امام یا زمامداران صالح و عادلانی که برطبق رضای او حکومت کنند مقرر کرده‌اند، بی‌آن‌که چیزی را بتوان از او پنهان داشت، یا راهی برای فرار از قلمرو فرمان او به‌دست آورد.

۱. سوره حج - آیه‌های ۳۹ و ۴۰.

«پسرم، اگر عمل به اندازه یک دانه خردل در دورن یک تخته سنگ باشد یا در آسمان‌ها و یا در زمین باشد، باز خدا او را (به حساب) می‌آورد، که خدا در همه جا نفوذ دارد و (بر همه چیز) آگاه است.»<sup>۱</sup>

«چون برگه اعمال در برابرشان نهاده شود، تبهکاران را می‌نگری که از مندرجات آن هراسناکند و می‌گویند: وای بر ما! این چه پرونده‌ای است؟ هیچ کار کوچک یا بزرگ نیست که کاملاً در آن منعکس نباشد؟ هر چه کرده‌اند، همه را در برابر خود می‌یابند، که خدایت به احدی ستم نمی‌کند.»<sup>۲</sup> ایمان راستین به معاد و پاداش و کیفر خدا در روز رستاخیز انگیزه‌ای بس نیرومند بر رعایت حدود و قیود و وظایفی است که بر عهده انسان نهاده شده و از مؤثرترین و عالی‌ترین عواملی است که به‌عنوان پشتوانه اجرای قانون شناخته می‌شوند.

### احترام عمیق قلبی نسبت به قانون

یکی از عوامل مؤثر در اجرای قانون این است که مردم نسبت به مقرراتی که برای تنظیم زندگی آن‌ها وضع شده به دیده احترام بنگرند و قانون در نظر آن‌ها از نوعی قداست برخوردار باشد، به طوری که هر جا عمداً یا سهواً از آن تخلف کنند دچار ملامت وجدانی شوند و این ملامت آن‌ها را به توبه و بازگشت به راه راست و پیروی از حق و قانون و جبران گذشته وادارد.

ایمان و احترام به مسلک و مذهب در جامعه‌های مسلکی و مذهبی و قداستی که مسلک و مذهب در نظر پیروان خود دارد از عالی‌ترین نمونه‌های احترام قلبی به قانون است. و تجارب تاریخی و اجتماعی از دیرگاه تا زمان

۱. سوره لقمان - آیه ۱۶.

۲. سوره کهف - آیه ۴۹.

ما نشان‌دهنده نقش عجیب این ایمان و احترام در گردش هر چه بهتر کارها در جامعه‌های ایدئولوژیک است، عامل نیرومندی که برای آن در جامعه‌های دیگر معادلی نتوان یافت.

### امر به معروف و نهی از منکر؛ پاسداری عمومی از حق و قانون

رشد فکری و توجه مردم به این که اجرای قانون حق به سود همه است، برانگیخته شدن عواطف انسانی و مسلکی در برخورد با حق‌کشی‌ها و قانون‌شکنی‌ها، و احترام قلبی و عمومی در حد قداست نسبت به قانون، خودبه‌خود، ایجاب می‌کند که در همه افراد جامعه این احساس به‌وجود آید که باید به سهم خود از حق و قانون پاسداری و حمایت کنند و به «امر به معروف» و «نهی از منکر» پردازند.

در نظام اجتماعی اسلام روی این پاسداری سخت تکیه شده و توجه همگان به نقش بس مهم آن جلب گردیده است. مناسب‌ترین راه برای نشان دادن اهمیتی که آیین الهی اسلام به این پاسداری عمومی از حق و قانون داده، این است که قسمتی از آیات و روایات مربوط به آن را نقل کنیم:

«از شما باید امتی پدید آید، دعوت‌کننده به خوبی‌ها، تشویق‌کننده به کارهای شایسته و بازدارنده از ناشایسته و ناپسند، تنها چنین کسانی به خوشبختی و رستگاری می‌رسند.»<sup>۱</sup>

«شما بهترین امتی بوده‌اید که برای بشریت به‌وجود آمده، کارهای شایسته را ترویج می‌کنید، جلوی کار زشت و ناپسند را می‌گیرید و به خدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب هم ایمان آورده بودند برایشان بهتر بود، البته برخی از آن‌ها ایمان دارند ولی بیشترشان تبهکارند ...

۱. سوره آل عمران - آیه ۱۰۴.

بله، همه آنها یک‌جور نیستند، در میان اهل کتاب مردمی هستند که به حق پایبندند، در دل شب، سجده‌کنان آیات خدا را می‌خوانند، به خدا و روز فرجام ایمان دارند، کارهای شایسته را ترویج می‌کنند و جلوی کار زشت و ناپسند را می‌گیرند و در کار خیر پیشدستی می‌کنند. این‌ها البته در شمار آدم‌های خوب و نیکوکارند و هر کار خوبی کنند بی‌پاداش نخواهد ماند، که خدا مردم باتقوا را می‌شناسد.<sup>۱</sup>

«مردان و زنان منافق، دو چهره و دو رنگ از قماش یکدیگرند، اینان کار زشت و ناپسند را ترویج می‌کنند و جلوی کار شایسته و پسندیده را می‌گیرند ... مردان و زنان باایمان و دین‌باور نیز یارویاور همدیگرند، اینان کارهای شایسته و پسندیده را ترویج می‌کنند و جلوی کارهای زشت و ناپسند را می‌گیرند، نماز می‌گزارند، زکات می‌دهند و فرمانبر خدا و پیغمبرند، این‌ها ایند که رحمت الهی شاملشان خواهد شد، که خدا بلندپایه و کاردان است.»<sup>۲</sup>

«همان باز آیندگان به راه حق، آن خداپرستان سپاس‌گزار، آن انسان‌های پرتکاپوی رکوع‌گزار و سجودگزار، آن دعوت‌کنندگان به نیکی و بازدارندگان از بدی و آن پاسداران مرزهای الهی، به چنین انسان‌های دین‌باور، نوید سعادت ده.»<sup>۳</sup>

در روایات اسلامی نیز به موارد متعددی در این باره برمی‌خوریم که نشان از اهمیت موضوع دارد. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

۱. سوره آل‌عمران - آیه‌های ۱۱۰، ۱۱۲ تا ۱۱۴.

۲. سوره توبه - آیه‌های ۶۷ و ۷۱.

۳. سوره توبه - آیه ۱۱۲.

«امت من تا وقتی امر به معروف و نهی از منکر کند، همواره در وضع خوبی قرار خواهد داشت اما همین که از این دو دست کشد، همه برکات از او گرفته می‌شود. گروهی به استعمار گروه دیگر خواهند پرداخت. نه در زمین کسی به دادشان خواهد رسید. نه در آسمان.»<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین (ع) نیز می‌فرماید:

«... خدا علمای بنی‌اسرائیل را از آن جهت مورد سرزنش قرار داد که فساد و تبهکاری متجاوزان را عیان می‌دیدند ولی در صدد جلوگیری از آنها بر نمی‌آمدند، زیرا به عطایای آنان طمع داشتند و از سطوتشان بیمناک بودند، با این‌که خدا گوید از دیگران نهراسید، از من بهراسید. خدا می‌گوید: مردان و زنان باایمان یار و یاور یکدیگرند، کارهای پسندیده را ترویج و از کارهای ناپسند جلوگیری می‌کنند.

خدا اول به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت، به عنوان وظیفه‌ای که از جانب او مقرر گردیده، چون می‌دانست که اگر به این وظیفه عمل شود، به همه وظایف دیگر عمل خواهد شد، چه سخت، چه آسان، زیرا امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام است، جلوگیری از تجاوز و ستم است، درگیری با متجاوز و ستمگر است، تقسیم صحیح ثروت‌های عمومی است، گرفتن حقوق مالی است از آنها که باید بدهند و رساندن آنهاست به مصارفی که باید در آنها صرف شود . . .»<sup>۲</sup>

امام باقر (ع) فرمودند که:

«... هم قلباً مخالف باشید، هم مخالفت خود را به زبان آورید، هم رویاری آنها بایستید و در راه خدا از بدگویی هیچ‌کس نترسید. اگر قبول

۱. وسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

۲. وسائل، ج ۱۱، ص ۳-۴۰۲.

کردند و به راه حق باز آمدند، نسبت به آن‌ها تعرضی نیست، تعرض نسبت به آن‌هاست که در زمین به حقوق مردم تجاوز و به ناحق مرزشکنی می‌کنند، این‌ها ایند که عذابی دردناک دارند. اما اگر نپذیرفتند و همچنان به تجاوز خویش ادامه دادند به نبرد با آنان برخیزید و نسبت به آن‌ها خشمگین باشید اما نه به این صورت که بخواهید از این راه خود به ریاست یا ثروت رسید یا از راه ستم و تجاوز پیروز گردید. پیکار خود را همچنان ادامه دهید، تا آنان به فرمان حق بازگردند و به طاعتش گردن نهند.<sup>۱</sup>

امام صادق نیز فرموده‌اند که:

«جامعه‌ای که در آن حق ضعیف با کمال توانایی از قوی گرفته نشود، هرگز روی سعادت نخواهد دید.»<sup>۲</sup>

در جای دیگر از امام باقر(ع) نقل شده است که:

«... امر به معروف و نهی از منکر روش انبیاء و منش پاکان است، وظیفه‌ای است بزرگ که همه وظایف دیگر در پرتو آن انجام می‌گیرد، راهها امن می‌شود، کسب و کارها در مجرای حلال قرار می‌گیرد، تبعیض‌ها و تجاوزها از میان می‌رود، زمین آباد می‌گردد، حق از دست دشمن پس گرفته می‌شود و کار جامعه سامان می‌پذیرد.»<sup>۳</sup>

این‌ها نمونه‌هایی است از آیات و روایات بسیار که در زمینه امر به معروف و نهی از منکر آمده است و به خوبی نشان می‌دهد که در نظام اجتماعی اسلام تا چه حد به مسأله پاسداری عموم مردم از حق و عدل و نظارت همه بر اجرای عادلانه قانون اهمیت داده شده است.

نظام اجتماعی هر قدر هم خوب، انسانی و عادلانه باشد، در صورتی می‌تواند مایه سعادت مردم شود، که بیماری بی تفاوتی و باری به هر جهتی در آن‌ها به حدی نرسد که از پایشان درآورد و به نابودیشان کشاند، وگرنه سرنوشت آن‌ها همان خواهد بود که در روایت امام باقر(ع) آمده است:

«... اینجاست که خشم خدا بر آن‌ها به حد کمال رسد، کیفر همه‌گیر او فرا رسد و پاکان در خانه ناپاکان و خردسالان در سرای بزرگسالان به هلاکت رسند.»<sup>۱</sup>

### ج - رهبری و حکومت

پاسداری از حق و عدل و مراقبت بر اجرای عادلانه قانون در بسیاری از موارد مستقیماً از عهده هر انسان مسلکی متعهد ساخته است ولی در موارد بسیار دیگری انجام این وظیفه به وسیله هر فرد میسر نیست و به آگاهی‌های بیشتر و تخصصی‌تر و توانایی و تجهیزات بیشتر نیازمند است. انجام وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر در این گونه موارد ایجاب می‌کند که همه مردم دست به دست دهند و یک سازمان اجتماعی آگاه و توانا به وجود آورند که از آگاهی و قدرت کافی برای انجام این وظیفه از جانب مردم برخوردار باشد. در جامعه ایدئولوژیک به سازمانی که از جانب خلق عهده‌دار این وظیفه گردد «حکومت» می‌گویند. در نظام اجتماعی اسلام حکومت به یکی از سه صورت زیر بر سر کار می‌آید:

۱- انتصاب از طرف خدا، که خودبه‌خود با قبول خلق همراه است.

۲- انتصاب از جانب پیغمبر که باز خودبه‌خود با قبول امت همراه است.

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۶.

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۶.

۲. کافی، ج ۳، ص ۳۴۳.

۳. کافی، ج ۵، ص ۶-۵۵.

۳- انتصاب یا به عبارت دیگر انتخاب از طرف مردم مسلمان.

### ۱- انتصاب از طرف خدا

در جامعه نوبنیاد اسلامی مدینه، پیغمبر اکرم(ص) عهده‌دار حکومت شد. این سمت از جانب خدای متعال به او واگذار گردید و قرآن به مسلمانان یادآوری کرد که در اداره امور اجتماعی پیرو فرمان پیامبر باشند:

«بگو فرمانبر خدا و پیامبرش باشید ...»<sup>۱</sup>

«... به فرمان خدا و پیامبرش گردن نهید و با هم کشمکش نکنید، که دچار ناتوانی خواهید شد و شوکت شما برباد خواهد رفت ...»<sup>۲</sup>

در حقیقت اعلام تشکیل امت اسلامی و صدور منشورهای مربوط به آن پس از ورود پیامبر اکرم(ص) به مدینه، آغاز تشکیل این حکومت بود و بیعتی که نمایندگان مردم مدینه در آستانه هجرت با پیغمبر اسلام کردند و نیز بیعت‌های دیگری که گروه‌های مهاجر و انصار داشتند<sup>۳</sup> قبول ملی و پذیرش مردمی این انتصاب الهی و پیمان وفاداری نسبت به آن محسوب می‌شود.

در این دوره ولات و قضات و امرای سپاه و مسئولان بیت‌المال و جز آنان همه از طرف شخص پیغمبر منصوب می‌شدند و وظیفه داشتند در چهارچوب قانون اسلامی حکمرانی کنند. حدود اختیارات آنان هم معمولاً از طرف پیغمبر تعیین می‌شد. در جامعه‌های ایدئولوژیک، زمامداری رهبر و بنیان‌گذار نهضتی که به تشکیل چنین جامعه‌ای منتهی شده، امری طبیعی

۱. قسمتی از آیه ۳۲ - سوره آل عمران.

۲. قسمتی از آیه ۴۶ - سوره انفال.

۳. در بخش بیعت درباره این مطلب و آنچه در این بیعتها روی داده بیشتر بحث خواهیم کرد.

است زیرا مؤسس مکتب به مکتب آشنا تر و عملاً نمایانگر همه ابعاد مکتب است و لیاقت و کاردانی او در اثنای نهضت به ثبوت رسیده، بنابراین طبیعی است که بایستی رهبری امت را به دست گیرد.

### ۲- تعیین از طرف پیغمبر

در موارد بسیار، پیامبر کسی را برای رهبری و اداره جامعه تعیین و معرفی فرموده، آن هم به یکی از دو صورت:

الف - در زمان حیات و در قلمرو حکومت خود؛ بدین ترتیب که شخصی را به عنوان والی، قاضی و امیر منصوب می‌نمود. قبلاً گفتیم که اختیارات و ولایت این‌گونه افراد از شخص پیغمبر گرفته شده و در واقع آنان نوعی مجریان فرمان رسول هستند و اگر اختیاراتی هم در زمینه حکمرانی دارند با فرمان پیغمبر به دست آورده‌اند، نظیر ابلاغ‌ها و انتصاب‌هایی که از طرف مقامات رهبری ممالک صادر و کسانی به سمت‌های مختلف گمارده می‌شدند.

ب - این‌که پیامبر کسی را برای زمامداری امت پس از مرگ خویش تعیین کند. به عقیده شیعه، پیامبر اکرم(ص) حضرت علی(ع) را برای این سمت، یعنی زمامداری امت اسلامی پس از خود، منصوب کرد.

شیعه در این اعتقاد خود به روایات متعددی که در این زمینه به دستش رسیده و در منابع معتبر حدیث اهل سنت نیز نقل شده استناد می‌کند، از قبیل حدیث غدیر.

حدیث غدیر: در سال دهم هجرت، در بازگشت از حجة‌الوداع، پیامبر بزرگوار مردمی را که همراه او از سفر حج بازمی‌گشتند در محلی به نام غدیرخم، جمع کرد و برای آن‌ها سخن گفت. از گفته‌های آن حضرت در

این سفر که به مناسبت‌های مختلف برای مردم بیان کرده بود، همه احساس می‌کردند که پایان عمر حضرتش نزدیک شده است. طبیعی است که یکی از مهم‌ترین مسائلی که باید در این مرحله برای مردم روشن شود، مسئله رهبری و زمامداری جامعه نوپیدا اسلامی پس از وفات آن حضرت است. به همین جهت در این خطابه به این مسأله مهم پرداخت و چنین فرمود:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟»

«آیا اختیارات من نسبت به مسلمانان بیشتر و بالاتر از اختیاراتی که

هر یک نسبت به خود دارد نیست؟»

مسلمانان یک صدا گفتند:

«بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ.»

«آری، ای پیامبر خدا.»

سپس پیغمبر فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ ابْغِضْ مَنْ ابْغَضَهُ مِنْ نَصْرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.»

«هر که من صاحب اختیارش هستم علی هم صاحب اختیار اوست. خداوندا، هر که یاور او باشد تو هم یاور او باش و هر که با او دشمنی ورزد تو هم با او دشمنی ورز، هر که وی را دوست بدارد تو هم او را دوست بدار و هر که نسبت به او نامهربان باشد تو هم با او نامهربان باش. هر که یار او باشد تو هم یار او باش و هر که از یاری او دست بدارد تو هم از یاری او دست بدار.»<sup>۱</sup>

۱. این حدیث به این صورت در کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۳، از جمع الجوامع سیوطی نقل شده است.

این حدیث از یکصد و ده نفر از صحابه پیغمبر برای ما نقل و در کتب معتبر ثبت شده است.<sup>۱</sup>

علاوه بر این حدیث که به «حدیث غدیر» معروف است، روایات دیگری هم از رسول اکرم (ص) نقل شده که در آن‌ها از امامت و پیشوایی امامان دیگر نیز یاد شده است، از قبیل روایاتی که طی آن‌ها فرموده جانشینان من دوازده نفرند.<sup>۲</sup> یا روایتی که ضمن آن چنین آمده که روزی به حسین بن علی (ع) رو کرد و فرمود:

«این امام است، پسر امام، برادر امام و پدر نه امام.»<sup>۳</sup>

این احادیث غالباً مورد قبول همه یا اکثر مسلمانان غیرشیعه نیز هست، ولی نظر آن‌ها در توجیه این روایات با نظر شیعه تفاوت دارد. مثلاً در مورد حدیث غدیر گفته‌اند پیغمبر در این گفتار، حضرت علی را برای زمامداری بعد از خود به مردم معرفی کرد تا آن‌ها اگر خواستند پس از وفات پیامبر او را به زمامداری بپذیرند، نه این‌که او را به این مقام منصوب کرده باشد.

اما روشن است که حتی براساس این برداشت هم نتیجه همان می‌شود، زیرا پایه‌گذار یک مکتب بیش از همه به محتوای مکتب و سطح ایمان و آگاهی و رشد گروندگان به آن مکتب آشناست و با عشق و علاقه‌ای که به گسترش و حفظ و تثبیت مکتبش دارد، کسی را برای رهبری مردم معرفی خواهد کرد که شناختش، وفاداریش، ثبات و میزان پایبندیش به مکتب و صلاحیتش برای رهبری چنین جامعه‌ای بیشتر باشد. در این صورت، امت هم

۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب الغدیر، نوشته علامه امینی یا کتاب حساس‌ترین فراز تاریخ، نوشته جمعی از دبیران مراجعه شود.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۹. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴.

۳. منهاج ابن تیمیه، ج ۴، ص ۲۱۰.

اگر به راستی به مسلک و مکتب‌شان بیش از همه نهادهای دیگر اجتماعی و خواست‌ها و تمایلات شخصی ارج نهند، باید این‌چنین فردی را که رهبر معرفی کرده است بپذیرند و با او بیعت کنند و پیمان وفاداری ببندند. از طرف دیگر هنگام وفات پیغمبر اکثریت جامعه نوین‌پاد اسلامی را تازه مسلمانانی تشکیل می‌دادند که هنوز شناخت عمیقی از اسلام نداشتند. نهادهای جاهلی به کلی از میان آنان ریشه‌کن نشده بود و با ارزش‌های جدید فکری و اجتماعی درست خو نگرفته بودند، بنابراین خیلی زود بود که امت بتواند با رأی و تشخیص خود رهبر انتخاب کند، چنان که در بسیاری از جامعه‌های ایدئولوژیک قرن بیستم هنوز چنین است.

به هر حال، در صورت انتصاب والی از طرف پیغمبر، شخص منصوب نیز همچون خود پیغمبر رهبر و قائد و حکمران جامعه خواهد بود. روشن است که چون جامعه دارای مکتب و مسلک است و امام و رهبر منصوب هم برای حفظ و اجرای مبانی و نظام مکتب و ارشاد و سازندگی مردم برای زندگی مسلکی روی کار آمده، باید در این راه گام بردارد. از امام صادق(ع) در این زمینه روایتی نقل شده که از آن استفاده می‌شود:

امامت رهبری دینی، سازمان دادن به مسلمانان و اصلاح دنیای آنان و اقدام برای سربلندی مردم مسلمان است. رهبری، پایه اسلام و شاخه بلند آن است. در سایه زمامدار و رهبر است که نماز، زکات، روزه، حج و جهاد برگزار می‌شود و بیت‌المال گسترش می‌یابد و حدود و فرمان‌ها و قوانین جزایی اجرا می‌گردد، و مرزها و اطراف مملکت محفوظ می‌ماند.<sup>۱</sup>

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۸ تا ۲۰۵.

### ۳- انتخاب از طرف خود مردم

این نوع حکومت از طرف همه فرق اسلامی پذیرفته شده است، با این تفاوت که شیعه آن را در زمان غیبت کامل امام زمان(ع) موجه می‌شناسد و در زمان امامان(ع)، نص و انتصاب پیغمبر و امام را مقدم می‌شمارد، اما اهل سنت این نوع حکومت را بلافاصله پس از مرگ پیغمبر تجویز می‌کنند.

در زمان غیبت کبری، از سال ۳۲۹ هـ ق به بعد، از نظر شیعه شخص معینی به عنوان ولایت و زعامت امت اسلامی منصوب نگشته و به همین جهت در روایات مربوط به رهبری مردم در این عصر تنها به ذکر صفات و خصوصیات کلی که باید در رهبر باشد اکتفا شده است. این نشان می‌دهد که این خود مردم هستند که باید کسی را به رهبری بپذیرند که واجد صفات و خصوصیتی باشد که در این روایات آمده است.

### شرایط اصلی زمامداران در عصر غیبت

۱- ایمان به خدا و وحی او و تعالیمی که پیامبرش آورده است. در قرآن می‌خوانیم:

«لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»

«خدا هرگز برای کافران راهی باز نمی‌نهد که بر مؤمنان مسلط باشند»<sup>۱</sup>

۲- عدالت و پایبندی جدی در عمل به قوانین اسلام و اجرای آن‌ها. در قرآن، پس از آن‌که خدا به حضرت ابراهیم مژده امامت و رهبری می‌دهد، وی می‌پرسد که آیا از دودمان او هم کسی به این مقام می‌رسد. در جواب می‌شنود:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

۱. سوره نساء - ۱۴۲.



«فرمان من در زمینه رهبری شامل ستمگران نخواهد شد.»<sup>۱</sup>

و باز در قرآن به داوود(ع) گفته شده است:

«يَا دَاوُدَ اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»

«ای داوود ما به تو در زمین قدرت و حاکمیت دادیم، بنابراین میان

مردم به حق فرمان‌روایی کن.»<sup>۲</sup>

۳- آگاهی کافی، از اسلام، در سطحی برجسته و متناسب با مقام رهبری.

قرآن می‌فرماید:

«آیا آن کس که مردم را به سوی حق رهبری می‌کند شایسته‌تر است

از او پیروی شود یا آن کس که خود به چیزی راه نمی‌یابد، جز این که راه

را نشانش دهند؟»<sup>۳</sup>

۴- لیاقت کافی برای این سمت و پاکی از هر نقصی که با رهبری شایسته

اسلامی سازگار نیست.

۵- هم‌سطح بودن زندگی او با زندگی مردم کم‌توان و کم‌درآمد.

در این زمینه در سخنان حضرت علی(ع) و نامه‌هایی که به عمالش

نوشته مطالب فراوانی هست. در برخی از نامه‌های آن حضرت روی این

مطلب تکیه شده که زمامدار باید از پول‌دوستی، نادانی و ندانم‌کاری،

تجاوزگری، بزدلی، رشوه‌خواری، اقدام بر ضد دستورها و شعائر اسلامی،

سفاکی و خونریزی مبرا باشد. چنان که فرمود:

«می‌دانید که سزاوار نیست آن‌کس که اختیار ناموس و جان و مال و

قوانین و زمامداری مسلمانان به دست او سپرده می‌شود،

- مال‌دوست و در نتیجه شیفته اموال مردم باشد.

- نادان باشد و در نتیجه، آن‌ها را به گمراهی بکشاند.

- بی‌وفا باشد و پیوندش با مردم بریده شود.

- اهل تبعیض باشد و با گروهی متنفذ بسازد و از دیگران کناره‌گیری

کند.

- رشوه‌خوار باشد و حق مردم را پایمال کند و از حدود عدل و قانون

منحرف گردد.

- قوانین و سنت‌های الهی را زیرپا گذارد و امت را به نابودی

بکشاند.»<sup>۱</sup>

او در منشور خور به مالک اشتر چنین می‌نویسد:

«از ریختن خون بی‌گناهان سخت بپرهیز که هیچ چیز از آن

انتقام‌انگیزتر، سخت‌فرجام‌تر و نعمت‌بر بادده‌تر نیست . . .»<sup>۲</sup>

یک بار به آن حضرت گزارش رسید که فرماندار یکی از شهرهای

فارس به عیش و نوش و قوم و خویش‌بازی و حیف و میل اموال مردم

دست یازیده است. فوراً نامه‌ای به او نوشت و ضمن آن فرمود:

«هر که منش و رفتار تو را داشته باشد به هیچ‌وجه شایستگی ندارد به

حفظ مرزها گمارده شود یا فرمانی را اجرا کند، مقامش بالا رود، در

امانتی شریک گردد یا دفع خیانتی به دست او سپرده شود.»<sup>۳</sup>

در همین نامه حضرت به او دستور داد دست از کار بکشد و فوراً به

نزد او رود.

۱. نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۱۴.

۲. نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۷.

۳. نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۳۲.

۱. سوره بقره - ۱۲۴.

۲. سوره ص - ۲۶.

۳. سوره یونس - ۳۵.

اعتبار این شرایط در زمامدار امت اسلام و کسان دیگری که در حکومت منصبی به آنها داده می‌شود، نتیجه طبیعی اصولی است که برای حکومت اسلامی بیان کردیم زیرا قبلاً ثابت شد که:

- امت اسلامی جامعه‌ای هدفی و مسلکی است.

- قانون اسلامی محور اداره این جامعه است.

- همه مردم برای حفظ و اجرای این قانون مسئولیت و تضامن مشترک دارند.

- در بسیاری موارد ناگزیر باید این مسئولیت خود را با ایجاد سازمان‌های رهبری و اجرایی وسیعی انجام دهند.

پس این سازمان‌ها و در رأس آنها مقام رهبری، برای رسیدن به آرمان‌ها و استقرار نظام و قوانین این مذهب به وجود می‌آید و در نتیجه رهبران و گردانندگان کار حکومت باید نسبت به این آرمان‌ها مؤمن، آگاه، عامل، وفادار، در کار خود بصیر و امین و برای آن لیاقت کافی داشته باشند. هر یک از این شرایط وجود نداشته باشد، اساساً هدف از ایجاد این تشکیلات رعایت نشده است.

### نقش شورا و بیعت

در این بحث باید به دو مسأله اشاره کرد:

#### ۱- نقش شورا

در دین اسلام، شورا در مسائل اجتماعی نقش مهمی دارد.

#### الف - در اداره امور

در قرآن به پیامبر اکرم فرمان داده شده است که:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»

«در اداره امور با مردم مشورت کن.»<sup>۱</sup>

و در صفات افراد باایمان چنین آمده است که:

«وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

«کارشان با شوری اداره می‌شود.»<sup>۲</sup>

در سیره پیغمبر اکرم شواهد متعددی از مشورت آن حضرت با اصحاب خود داریم. مثلاً در ماجرای بدر وقتی خبر رسید که کاروان قریش رفته و از دسترس مسلمانان دور شده و از طرفی دشمن با تجهیزات کافی از مکه برای جنگ حرکت کرده است، حضرت رسول برای شروع کارزار از اصحاب خود نظر خواست و پس از اعلام موافقت از طرف مهاجر و انصار تصمیم به کارزار گرفت. در جنگ احد و خندق نیز در مورد نحوه مقابله با دشمن با یاران خود مشورت فرمود. حضرت حسین بن علی (ع) پس از آن که در بین راه مکه به کوفه خبر شهادت مسلم را شنید برای ادامه حرکت، نظر یاران خود را جویا شد.

از مجموع این شواهد استفاده می‌کنیم که اداره امور، چه در امور حکومتی و چه در مسائل اجتماعی دیگر، نباید با خودرأیی و تکروی همراه باشد و نظام اجتماعی به صورت فرمانروایی فردی درآید.

#### ب - در انتخاب حکمران

بعضی از فرق اسلامی انتخاب حاکم را منوط به رأی شورا می‌دانند، آن هم شورای اهل حل و عقد که از افراد صاحب نظر و عالم و عادل و واجد شرایط تشکیل شده باشد.<sup>۳</sup>

۱. سوره آل عمران - آیه ۱۵۹.

۲. سوره شوری - آیه ۳۸.

۳. الاحکام السلطانیة، ماوردی، ص ۵ و ۶.

در همین مورد، در تعداد افراد لازم برای چنین شورایی اختلاف است. گروهی اجتماع همه صاحب نظران امت اسلام را برای مشورت و انتخاب لازم می‌شناسد<sup>۱</sup> و برخی اجتماع عده کمتری را هم کافی می‌دانند. دسته‌ای هم نقش شورای اهل حل و عقد را صرفاً تعیین‌کناندا و نامزد کردن شخص برای خلافت می‌دانند و انتخاب مردم را عامل اصلی انتخاب حاکم می‌شناسند.<sup>۲</sup> این‌ها بدین ترتیب بیعت مردم را با خلفا در واقع رأی و انتخاب تلقی می‌کنند و در این زمینه رأی اکثریت را کافی می‌دانند.<sup>۳</sup>

آنچه در این مورد به‌طور فشرده می‌توان گفت این است که:

اولاً، در هر مورد که دلیل خاصی برای انتخاب شخص حاکم از طرف پیغمبر نرسیده باشد، این وظیفه عمومی جامعه اسلامی است که برای اجرای هر چه بهتر مقررات اسلامی، حکمرانی واجد شرایط انتخاب کنند، منتهی چون حکمرانان باید دارای یک سلسله شرایط و صلاحیت‌ها باشند - چنان که گذشت - بر صاحب نظران لازم است که این‌گونه افراد را به توده مردم معرفی کنند و چهره‌های ناشناخته را بشناسانند و از نامزد شدن زدوبندچی‌های نالایق برای زمامداری جلوگیری کنند.

ثانیاً، هیچ یک از شوراها پس از پیغمبر اکرم به‌صورت معرفی نامزدها نبوده، بلکه همیشه جنبه انتخاب و تعیین داشته است.

ثالثاً، بیعت بقیه مردم در حکم انتخاب حکمران نبوده بلکه در حقیقت اعلام تسلیم و وفاداری در برابر حکمران منصوب یا منتخب شورا بوده است.

۱. قول احمد بن حنبل، ص ۲۳ الاحکام السلطانیه، قاضی ابویعلی.

۲. الشخصیة الدولیه - محمد کامل یاقوت - ص ۴۶۳.

۳. مدرک سابق - ص ۴۶۹.

## ۲- نقش بیعت

بیعت نوعی پیمان وفاداری و اطاعت است که با حکم جدید بسته می‌شود یا در برخی موارد نوعی تجدید پیمان و رأی اعتماد به حکومتی است که بر سر کار است و با وضعی فوق‌العاده روبه‌رو شده است. بیعت معمولاً با دست دادن به حاکم همراه بوده است، گویی بیعت‌کننده دست خویش را در دست رهبر می‌نهد تا در همه معرکه‌های زندگی با او همراه باشد.

در چند نوبت که مسلمانان با پیغمبر بیعت کردند، معمولاً مطالب مورد تعهد نیز مشخص می‌شد. مثلاً در بیعت عقبه نمایندگان مردم مدینه پذیرفتند که در خدمت پیغمبر در کارزار علیه هر دشمنی در هر سرزمینی شرکت کنند. در بیعت رضوان که در ماجرای حُدَیبِیّه<sup>۱</sup> انجام شد، و در بیعت زنان مهاجر،<sup>۲</sup> با پیغمبر اکرم تعهدات خاصی در متن بیعت اعلام صورت گرفته است.

به هر حال، بیعت نوعی دخالت در امر حکومت است، اما نه در تعیین حاکم، بلکه در تعمیم نفوذ و حاکمیت وی نسبت به شخص بیعت‌کننده، به‌صورت نوعی تعهد و پیمان که بیعت‌کننده باید در برابر آن وفادار بماند.

می‌دانیم که اسلام پایبندی به تعهدات را به شدت مورد تأکید قرار داده است،<sup>۳</sup> زیرا وفای به عهد ضامن حفظ روابط و قراردادهای پیمان‌هاست، چه در سطح محدود بین افراد، چه میان امت و حکمرانان و چه میان جامعه اسلامی با جامعه‌های دیگر. با وجود این فراموش نشود که بیعت در هر شرایطی نمی‌تواند موجب الزام بیعت‌کننده به وفاداری باشد، بلکه باید:

۱. سوره فتح - آیه ۱۸.

۲. سوره ممتحنه - آیه ۱۲.

۳. در بیش از سی آیه از قرآن، از جمله در آیه ۳۴ سوره اسراء.

اولاً، بیعت با شرایط صحیح انجام گرفته باشد.

ثانیاً، حکمران عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر را رعایت کند و از شخص حکمران در اثر انحرافات و اعمال ناشایستش سلب صلاحیت نشود.

### سلب صلاحیت حکومت

اگر امام جماعت، عدالت خود را از دست بدهد، دیگر صلاحیت امامت ندارد و اگر ولی و قیم اموال صغیر، سفیه شود، حاکم او را از ولایت معزول می‌کند.

قبلاً دانستیم که در حکومت نیز یک سلسله شرایط و صلاحیت‌ها لازم است. اگر حاکم این صلاحیت‌ها را از دست دهد، مثلاً نسبت به اسلام سست عقیده شود، به حدود احکام الهی تجاوز کند، به بیت‌المال مسلمین خیانت یا به مردم ستم نماید، در این صورت شایستگی خود را از دست می‌دهد و دیگر برای حکومت امت اسلامی لیاقت ندارد. اما چون عزل حکومت مسأله بسیار مهمی است و با نظام حاکم بر یک امت ارتباط دارد، رسیدگی و تشخیص این انحراف باید در شوراهای صالح عمومی و توسط صاحب‌نظران انجام شود، نه این‌که هرکس براساس تشخیص خود رأی به عدم صلاحیت و عزل حاکم دهد. بعضی از صاحب‌نظران شورای تشریحی (شورای قانون‌گذاری اسلامی) را شایسته این رسیدگی و اعلام عدم صلاحیت می‌دانند.<sup>۱</sup>

برطبق مبانی شیعه در مورد امامت، این مسأله در عصر حکومت امامانی که از طرف پیغمبر به سمت امامت امت برگزیده شده‌اند پیش نخواهد آمد زیرا از نظر شیعه، امام که رهبر منصوب از طرف پیغمبر اکرم است، دارای

عصمت است، یعنی از لغزش و گناه مصونیت دارد و بر مرحله ای بالاتر از عدالت و پاکی معمولی دست یافته است. ولی در عصری که عصر غیبت امام منصوب است، این مسأله برای شیعه هم پیش می‌آید. به هر حال پاکی و صلاحیت حاکم امری بسیار مؤثر در نظام اجتماعی اسلام است و لذا مراقبت و نظارت مستمر عمومی بر اعمال حکمرانان از واجبات بزرگ اجتماعی مسلمین به‌شمار می‌آید.

### خلافت و امامت:

#### خلافت

خلافت عنوان دیگری برای همان ولایت و رهبری است که در آن، علاوه بر زمامداری اجتماعی و رهبری دینی، مسأله جانشینی پیغمبر اسلام هم ملاحظه شده است یعنی شخصی که به عنوان جانشین پیغمبر، پیشوایی مسلمین را در امر دین و دنیا به عهده گرفته، خلیفه نامیده می‌شود.

زمامدارانی که پس از پیغمبر اکرم حکمرانی مسلمین را در دست گرفتند - در هر شرایطی که بودند - خود را «خلیفه رسول خدا» می‌دانستند. عنوان خلافت تا زوال حکومت عثمانی به سال ۱۹۲۲ میلادی ادامه داشت.<sup>۱</sup>

بحث دربارهٔ خلفا دو جنبه دارد:

۱- جنبهٔ تاریخی؛ به این معنی که یک یک حکمرانان بنی‌امیه، بنی‌عباس، عثمانیان و حتی امویان اندلس و حکمرانان فاطمی مصر و دیگر سلسله‌ها خود را خلیفهٔ پیغمبر معرفی و به این نام بر مردم حکومت می‌کردند. این یک واقعیت تاریخی است که جای بحث ندارد.

۲- جنبهٔ حقوقی؛ بدین معنی که آیا آنان از نظر معیارهای اصیل اسلامی شایسته این مقام بودند؟ یعنی از نظر معیارهایی که نه تنها در آن زمان، بلکه

۱. یعنی تا پایان حکمرانی سلطان محمد ششم

۱. محمد کامل یاقوت، در الشخصية الدولية، ص ۴۷۶.

در همه زمان‌ها باید مورد توجه قرار گیرند. برای رسیدگی به این جنبه، همان بحث‌های مفصل مربوط به حکومت پیش می‌آید:

- آیا تصدی مقام خلافت با انتصاب پیغمبر است، همان‌گونه که شیعه با استناد به دلایل معتبر، درباره‌ی جانشینی دوازده امام می‌گوید؟

- آیا با شورا است؟ کدام شورا و با چه تعدادی از افراد؟ آیا رأی و انتخاب مردم در رسیدن شخص به مقام خلافت دخالت دارد یا وظیفه‌ی آنان تنها بیعت و اعلام وفاداری است؟

- آیا تعیین خلیفه‌ی قبلی برای رسیدن شخص به خلافت کافی است یا علاوه بر آن، تصویب شورا، یا انتخاب عمومی هم لازم است؟

- شرایط تصدی مقام خلافت چیست؟

- آیا ممکن است خلیفه معزول گردد؟ در این صورت از طرف چه مقامی؟

این‌ها مسائلی است که دانشمندان و محققان مسلمان به تفصیل درباره‌اش بحث کرده و در کتاب‌های مفصل یا مختصر آورده‌اند و ما در بحث گذشته به قسمتی از آرای آن‌ها اشاره کردیم.

### امامت

با آمدن پیغمبر اسلام و اعلام صریح این مطلب از طرف قرآن که آن حضرت خاتم‌النبین است، دوره‌ی پیامبری ختم شد، یعنی دیگر از طریق وحی، دینی برای مردم نمی‌آید و اسلام آخرین دین الهی است. اما پس از پیغمبر چند امر مورد نیاز جامعه اسلامی است که باید تأمین شود:

۱- حکومت و زمامداری جامعه همراه با همه وظایفی که بر عهده حاکم است، از جمله داوری در اختلافات حقوقی، جلوگیری از تجاوزات و ...

۲- اقدام برای گسترش حوزه فکری و تبلیغاتی و حوزه نفوذ اجتماعی و حکومتی اسلام.

۳- بیان احکام و مقررات اسلامی و تفسیر قرآن و قوانین دینی.

۴- نقش سازنده تربیتی، به این معنی که رهبر، واجد همه خصلت‌های عالی اسلامی و الگوی کامل مسلمانی و از هر گونه آلودگی پاک و به همه فضیلت‌ها آراسته باشد تا حجت خدا و نمونه عملی مکتب و معیار فضیلت شناخته شود و مردم با تمام جان، بی دغدغه خاطر، او را امام و رهبر خود ببینند و در پناه رهبری‌های وی از گمراهی نجات پیدا کنند.

اهل سنت، از این چهار منصب، دو منصب اول را در حوزه خلافت می‌شناسند و خلیفه را در درجه اول مسئول آن‌ها می‌دانند. منصب سوم را در عصر صحابه تا حدودی مناسب خلیفه می‌شمردند، زیرا خلیفه پیغمبر در تعیین احکام همانند صحابه دیگر پیغمبر است، به روایاتی که نقل می‌کند یا تفسیری از قرآن که از پیغمبر بازگو می‌کند یا حکم اسلامی که می‌گوید می‌توان استناد کرد، ولی این مقام را منحصر در خلیفه نمی‌دانند. منصب چهارم را، آن هم در سطح جامع و کاملش، از لوازم خلافت نمی‌شمردند.

اما اعتقاد شیعه آن است که همه این منصب‌ها در امام منصوب از طرف پیغمبر جمع است. البته استفاده از منصب حکومت، قضا، اداره امور امت و اقدام برای گسترش اسلام از طریق دعوت و جهاد و نظایر این‌ها تنها در صورتی میسر است که امام «مبسوط‌الید» باشد، یعنی عملاً قدرت را در دست بگیرد، وگرنه وقتی امام «مبسوط‌الید» نباشد، یعنی حکومت به وی سپرده نشود، در عین آن‌که صلاحیت‌های لازم را برای تصدی این مقامات دارد، عملاً از آن محروم است و نیروی اجرایی لازم را در اختیار ندارد.

اما دو منصب دیگر، یعنی «علم به قانون اسلامی» و «پیشوایی تمام عیار معنوی» قابل نصب و عزل نیست. یعنی امام، آگاه به احکام الهی و رموز و موازین اسلامی و واجد همه فضیلت‌ها و آینده تمام نمای اسلام است و این «علم و فضیلت» نه با رأی مردم به دست می‌آید نه با صدور فرمان، بلکه واقعیتی است غیرقابل انکار که به خواست خدا در انسان‌هایی زبده و برگزیده تحقق پیدا می‌کند.

برای آن که منطق شیعه را در مورد امامت بشناسیم قسمت‌هایی کوتاه از گفتار پر مایه و طولانی حضرت امام رضا(ع) را نقل می‌کنیم:

«امامت پیشوایی دینی و سامان دادن به جامعه اسلامی و اصلاح دنیا و فراهم آوردن سربلندی مسلمانان است.

امام حدود خدا را نگه می‌دارد، از دین خدا دفاع می‌کند و مردم را با منطق و استدلال و اندرز نیکو به سوی خدا می‌خواند.

امام امین خدا در بین آفریدگان و حجت خدا بر بندگان و خلیفه خدا در سرزمین‌های اوست.

امام از گناهان، پاک و از عیب‌ها پیراسته است.

امام انسان بی نظیر زمان خویش است، هیچ کس به مقام او نمی‌رسد و هیچ دانشمندی همتای او نیست.

همه فضیلت‌ها در امام تجلی یافته است.

او دارای علومی است که در آن جهل راه ندارد.

سرپرستی است که از مراقبت امت ناتوان نمی‌شود.

سرچشمه پاک، زهد، علم و عبادت است.

وی به راستی شایسته رهبری و از سیاست آگاه است.

او دارای مقام عصمت و مورد تأیید الهی است و از خطا و لغزش

پاک است.

خدایش چنین مقامی داده تا حجت خدا بر بندگان و نمونه عالی فضیلت الهی در بین خلق خدا باشد.<sup>۱</sup>

### شیعه کیست؟

توجه به این معیارهای اساسی در مورد زمامدار و رهبر امت از یک طرف و اطاعت از آن چه پیامبر اکرم(ص) درباره زمامداری حضرت علی(ع) فرموده بود، از طرف دیگر، عده‌ای از مسلمانان برجسته و یاران نامور پیغمبر اکرم را بر آن داشت که از همان روزهای نخستین بعد از رحلت پیغمبر، طرفدار جدی زمامداری علی(ع) گردند. آن‌ها معتقد بودند تنها او می‌توانست جنبش بی نظیر اسلامی را که پیغمبر برای نجات بشریت از همه نهادهای ضد انسانی و ضد خدایی آغاز کرده و تا مرحله حساسی پیش برده بود، همچنان در مسیر راستین خود به جلو برد و به ثمر رساند. این گروه شیعه، یعنی طرفداران و پیروان علی و معتقدان به لزوم زمامداری آن حضرت، نامیده شدند.

کلمه شیعه به معنی گروه، یاران و پیروان است. قرآن در مورد حضرت ابراهیم چنین می‌گوید:

... وَ انّ مِنْ شِيعَتِهِ لَ اِبْرَاهِيمَ.

«از کسانی که راه نوح را دنبال کرد، ابراهیم است.»<sup>۲</sup>

و در داستان موسی درباره دو نفری که با یکدیگر نزاع می‌کنند چنین آمده است:

... هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ.

۱. اصول کافی - ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. سوره صافات - ۸۳.

«یکی از آن دو از هم گروه‌هایش بود و دیگری از دشمنانش»<sup>۱</sup>  
از پیغمبر اکرم روایاتی نقل شده که در آن‌ها به «شیعه علی» اشاره شده است، از جمله زمانی که رو به علی کرد و فرمود:

... وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

«سوگند به آن‌که جانم به دست اوست که این شخص و کسانی که در مسیر او قرار گیرند، در قیامت رستگارند.»<sup>۲</sup>

در موارد دیگر هم نظیر این تعبیر آمده است.<sup>۳</sup> بدین ترتیب مسلمانان از زمان پیغمبر اکرم با این فکر آشنا بوده‌اند که علی(ع) رهبری خواهد بود و پیروانی خواهد داشت که نمونه‌های راستین مسلمانی خواهند بود.

پس از وفات رسول اکرم، بنی‌هاشم و جمعی دیگر از یاران وی سرگرم تجهیز جنازه آن حضرت بودند، و گروهی از مهاجر و انصار هم در سقیفه گرد آمدند تا تکلیف خلافت را روشن کنند. گروه دوم سرانجام اعلام کردند که ابوبکر به زمامداری امت اسلام انتخاب شد. بنی‌هاشم و جمعی از یاران معروف پیغمبر<sup>۴</sup> با استناد به افضل بودن حضرت علی برای زمامداری امت و با توجه به آنچه پیغمبر اکرم در مورد امامت علی(ع) فرموده بود، از بیعت سر برتافتند و زبان به اعتراض گشودند، از جمله خود علی فرمود:

«... به خدا، ای مهاجرین، ما شایسته‌ترین مردم برای خلافت هستیم، زیرا ما اهل بیت پیغمبریم، مادام‌که در بین ما کسانی هستند که کتاب خدا را

می‌فهمند، به دین خدا و سنت پیغمبر آگاهی کافی دارند و با مشکلات و مسائل جامعه آشنا هستند، از حقوق مردم در برابر همه تجاوزات دفاع می‌کنند و مال را به طور مساوی تقسیم می‌نمایند، این‌چنین افرادی به حکومت سزاوارترند...»<sup>۱</sup>

چند نفر از اصحاب پیغمبر هم چنین سخنانی در مجامع عمومی و در حضور خلیفه عنوان کردند.<sup>۲</sup> اما حضرت علی(ع) برای پیشگیری از خطراتی که از طرف دشمنان خارجی و منافقان داخلی متوجه جامعه نوین اسلام بود و برای حفظ وحدت اسلامی در آن شرایط بحرانی، دست به کار اقدام علیه حکومت جدید نشد و حتی پیشنهاد ابوسفیان را در مورد پذیرفتن خلافت و آغاز درگیری و کارزار رد کرد. ولی به هر حال مسأله شایستگی کامل علی(ع) برای خلافت نمی‌توانست فراموش شود و جمعی از یاران باوفای پیامبر(ص) بر این اعتقاد استوار ماندند و شیعیان کم کم شکل گرفتند. به طوری که برخی محققین<sup>۳</sup> نام حدود سیصد نفر از بزرگان صحابه پیغمبر را در منابع مختلف یافته‌اند که جزو شیعیان بودند.<sup>۴</sup>

خلیفه دوم براساس عهد و فرمان خلیفه اول روی کار آمد و بدین ترتیب نگرانی بنی‌هاشم و یاران خاص علی(ع) بیشتر شد، که مبادا خلافت از آن پس هم با تعیین و انتصاب خلفاء انجام گیرد، آن هم در مسیری جز آنچه پیغمبر فرموده بود.

۱. الامامة والسياسة، ابن قتيبة، ج ۱، ص ۱۲-۱۳.

۲. گفتار سلمان فارسی (ابن ابی الحديد ج ۲، ص ۱۷) - نطق اباندر (يعقوبی - ج ۲، ص ۱۴۸) و ...

۳. مرحوم كاشف الغطاء، اصل الشيعة و اصولها، ص ۴۴ - مرحوم سيد شرف الدين در الفصول المهمة، ص ۱۷۷ (نام ۲۵۰ نفر).

۴. مانند كتب اصابه، اسد الغابه، استيعاب.

۱. سورة قصص - ۱۵.

۲. سيوطی در درالمنثور ذیل آیه «اولئك هم خير البرية».

۳. صواعق ابن حجر - نهاية ابن اثير ... مواردی نقل کرده‌اند.

۴. اباندر، سلمان، مقداد، زبير، عمار ياسر، براء بن عازب، ابی بن كعب، فضل بن عباس، خالد بن سعيد، عباس (يعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳).

شورای شش نفری که خلیفه دوم برای انتخاب جانشین خود تعیین کرد، گرچه شامل حضرت علی هم بود، اما طوری تنظیم شد که عثمان به عنوان خلیفه سوم تعیین گردید و امت اسلامی باز هم از خلافت علی محروم ماند.

وابستگی عثمان به خاندان اموی باعث شد که قدرت امویان، که در زمان خلیفه دوم در شام پایه‌گذاری شده بود، بیشتر تقویت گردد و حتی فرمانداری بسیاری از مناطق دیگر اسلامی هم به دودمان امیه و بستگان خلیفه سپرده شود و رفته رفته عدل و مساوات اسلامی دستخوش تبعیض و قوم و خویش‌بازی یا اشرافی‌گری گردد.

این حوادث تشکیل شیعه را بیشتر و مردم ناراضی را افزون‌تر ساخت. چنان که ابوذر صحابی معروف پیغمبر به خاطر اعتراض به زراندوزی والیان و حیف و میل اموال عمومی تبعید شد و در این راه جان داد. حتی عبدالله بن مسعود - صحابی دیگر پیغمبر - هم که به این تبعید اعتراض کرد، مورد بی‌مهری خلیفه قرار گرفت و چندان رنج و ناراحتی کشید تا از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

سرانجام نارضایتی مردم بالا گرفت و گروهی شورش کردند. عثمان کشته شد و با هجوم همگانی و فشار افکار عمومی علی (ع) به خلافت رسید اما فرصت از دست رفته بود زیرا بنی‌امیه - دشمنان دیرینه اسلام - اکنون در قیافه متولیان اسلام درآمدند و با ثروت بی حساب و قدرت زیادی که در ناحیه شام و نقاط دیگر از سرزمین اسلامی داشتند پا گرفته بودند. از طرف دیگر، جمعی با درآمدهای کلان به صورت اشراف و عزیزان، بی‌جهت در حوزه حکومت اسلامی نشو و نما کرده بودند و علی (ع) با آن قاطعیتی که در طرفداری از عدل و مساوات اسلامی و ریشه‌کن کردن شرک و فساد داشت هرگز نمی‌توانست با این‌ها کنار بیاید. علی (ع) معاویه

۱. عبدالمجید جوده السحار - کتاب ابوذر، ص ۱۶۸.

را معزول کرد و دست اشراف را از بیت‌المال مسلمین کوتاه ساخت اما مقاومت منحرفان و سودجویان افزون شد و به تدریج سه گروه بر ضد او به مبارزه برخاستند.

۱- اشراف سرخورده که گروهی از آنان جنگ جمل را به راه انداختند. آن‌ها شکست خوردند اما این درگیری برای مسلمانان گران تمام شد.  
۲- بنی‌امیه به فرماندهی معاویه، همان طرفداران حکومت اشرافی و نژادپرست و احیاءکننده سنت امپراطوری استبدادی که ماجرای صفین را به وجود آوردند و در آستانه شکست، حيله‌ای به کار بردند تا جنگ متوقف شد و معاویه توانست همچنان به حکومت غیرقانونی خود ادامه دهد.

۳- دینداران نادانی که در جریان جنگ صفین علیه علی (ع) تحریک شدند و جنگ نهروان را به راه انداختند. در این درگیری‌ها راه علی (ع) از راه دیگران مشخص‌تر شد و مسلمانان پاکدلی که راه آن حضرت را پسندیده بودند به هم نزدیک‌تر شدند.

پس از شهادت حضرت علی (ع) میدان برای تاخت و تاز دشمنان دیرینه اسلام، آن هم در پوشش اسلامی بازتر شد. بنی‌امیه بر سراسر جهان اسلام مسلط شدند و چندان که توانستند بر پیکره اصول و موازین اسلامی تاختند. مظالم بی حساب بنی‌امیه، کشتارهای دسته‌جمعی، زور و فشار و اختناق و زیر پا گذاشتن علنی بسیاری از احکام و قوانین اسلامی و مخصوصاً مبارزه بی‌امان امویان با شیعیان و اهل بیت پیغمبر که منادیان حق و عدالت اسلامی بودند و در رأس همه فاجعه کربلا و قتل عام سال بعد مدینه، شیعه را متشکل‌تر کرد. به این ترتیب شیعه به صورت گروهی به هم پیوسته درآمد که در دو زمینه اصلی از زمینه‌های اسلامی و اجتماعی نظری برجسته داشت، نظری که از کتاب خدا و گفتار رسول خدا (ص) گرفته بود و رعایت آن را لازم و شرط کمال مسلمانی می‌شمرد: اصل عدل و اصل امامت.



**اصل عدل و اصل امامت:****اصل عدل**

به عقیده شیعه یکی از اصول جهان‌بینی اسلام عدل است و آن عبارت است از:

- ۱- اصل آزادی و مسئولیت انسان و عدالت خدا در تکلیف و پاداش و کیفر مردم براساس اعمالی که از روی اختیار و مسئولیت انجام دهند.
- ۲- ایجاد نظم عادلانه برای توزیع ثروت و تصدی مناصب و رعایت حقوق همه افراد مردم.

شیعه عدل را - در هر دو جهت - از متن اسلام گرفته بود و خواستار آن بود که رعایت شود. حکمرانان به تدریج مروج فلسفه جبر شدند و اصرار داشتند که مردم وضع خود را ناشی از سرنوشتی محتوم بدانند و قدرت و آزادی تلاش و احساس مسئولیت در برابر جریانات اجتماعی را از خود سلب کنند تا بدین ترتیب به فکر واژگون کردن نظام حاکم یا احقاق حق خویش نباشند و معتقد شوند که قسمت آنان چنین است و باید با آن بسازند، که جز صبر و تسلیم چاره‌ای ندارند.

از طرفی اصرار داشتند عمل حکمرانان را براساس نوعی اجتهاد توجیه کنند که آنان براساس رأی و تشخیص خود عمل کرده‌اند و در هر حال معذورند و مأجور و مردم حق اعتراض ندارند.

شیعه به شدت این بینش را محکوم کرد و انسان را - همان‌گونه که اسلام به او یاد داده - موجودی مسئول و بااراده شناخت و جامعه را ساخته و پرداخته حرکت انسان‌های بااراده و مصمم، و تحول تاریخ را در گرو تحرک آزادمردان با هدف اعلام کرد.

از طرفی برای اجتهاد معیارهایی قائل شد تا - چنان که خواهیم دید - مانع هر گونه خودرأیی و اظهارنظر غیرتحقیقی باشد.

**اصل امامت**

شیعه در زمینه امامت و پیشوایی امت بر این عقیده بود که:

اولاً، پیشوا و زمامدار مسلمین باید کسی باشد که زندگی فردی و اجتماعی او بهترین الگوی زندگی اسلامی برای همه باشد به طوری که هم مسلمانان که پیرو اویند بتوانند رهبر خود را به عنوان سرمشق خود بپذیرند و هم غیرمسلمانان در او و زندگی او و شیوه اداره و رهبری او بهترین نمونه اسلام و مسلمانی را متجلی بیابند.

ثانیاً، کسی که از جانب خدا یا پیغمبر به این سمت منصوب یا حتی برای این مقام معرفی شده باشد، خودبه‌خود بر همه افراد دیگر مقدم خواهد بود. مسلماً در صورت منصوب شدن، اطاعت خدا و پیغمبر ایجاب می‌کند که به‌جز امام منصوب امامی نپذیریم. اما در صورت معرفی، باز هم معلوم است که برای شناخت و کشف این صلاحیت در یک فرد، کدام وسیله می‌توان سراغ داشت که از معرفی خدا و پیامبر قابل اعتمادتر باشد؟

**عواقب نامطلوب تخلف از این اصل**

الف - سقوط ولایت اصیل اسلامی و واژگون شدن نظام حکومتی اسلام، بدان‌گونه که رفته رفته به‌صورت استبداد شوم موروثی درآمد و به نام اسلام، شرک و خودکامگی و اشرافیت امپراتوران روم و ساسانی در پوششی نو احیا شد و بار دیگر خفقان و ظلم و زور پا گرفت و از رشد همه جانبه انسان‌ها و آزاداندیشی و تقسیم عادلانه ثروت و تصدی شایستگیان برای اداره شئون جامعه اسلامی، جلوگیری به عمل آمد.

فاطمه زهرا دختر گرامی پیامبر در آخرین سخنان عمومی خود که با حضور بانوان مهاجر و انصار بیان کرد، چنین فرمود:

«... نمی دانم مردم کدام خصلت علی(ع) را ناپسند داشتند که دست از او برداشتند؟ به خدا سوگند، شمشیر تیز و گام‌های استوار و سختگیری‌های او در اجرای احکام الهی را دوست نمی داشتند ... اما قسم به خدا در این کار زیان کردند، مردم در حکومت علی(ع) ستم و رنجی نمی دیدند و وی آن‌ها را به سرچشمه عدالت و دانش وارد می کرد و سیراب می نمود ...»<sup>۱</sup>

آن‌گاه آینده را چنین پیش بینی کرد:

«کاری که کردند همانند شتر آبستنی است، منتظر باشید تا بزیاید. آن‌گاه به جای شیر کاسه پر از خون و سم کشنده خواهید دوشید، آنجاست که تبهکاران زیان می بینند و آیندگان اثر بنیاد شوم گذشتگان را می یابند. مطمئن باشید که در فتنه و فساد غرق خواهید شد.

به شما نوید می دهم که به شمشیر تیز، آشوب دائمی و همگانی و استبداد ستمکاران دچار می شوید که غنائم و اموال شما را به یغما برند و افراد شما را همچون گندم رسیده درو کنند ...»<sup>۲</sup>

ب - از بین رفتن مرجعیت علمی اهل بیت نسبت به همه مسلمانان. آنان که ترجمان وحی و روشنگران معارف اسلام بودند برکنار شدند، در صورتی که آثاری که اصحاب پیامبر اکرم از آن حضرت به یاد داشتند محدود بود. خلفا هم تا مدتی به ضبط و کتابت حدیث اهتمام نمی ورزیدند و حتی از آن جلوگیری می کردند.

از طرفی حوزه نفوذ اسلامی توسعه می یافت و نیازهای جامعه و بحث‌ها و مسائل فکری و اجتماعی فراوان می شد. در این شرایط به وجود چشمه‌های جوشان و مورد اعتماد و آگاه بر وحی و تفسیر آن در بین مردم که همپای شخص پیامبر اکرم و متناسب با گسترش جهان اسلام بتوانند معارف وسیعی

در اختیار مردم بگذارند نیاز مبرمی احساس می شد، مخصوصاً بایستی این سرچشمه‌های علم و معرفت از اشتباه و غرض‌ورزی و «در خدمت قدرت‌های باطل درآمدن» مصون باشند.

اما متأسفانه، اجتماع عمومی اسلامی با داشتن چنین منابع سرشار معرفت، از نعمت استفاده از آنان محروم ماند و در مقابل، حکمرانان باطل برای پیشبرد مطامع و اغراض خود، برخی عالم نمایان را به خدمت خویش درآوردند و با صرف مبالغی هنگفت از بیت‌المال مسلمین از آنان خواستند روایاتی به نفع آنان و در راه هدف‌هایشان و علیه رقیبان جعل کنند و اشاعه دهند. لازم به ذکر است که این دروغ‌پردازی در زمان حکومت بنی‌امیه شایع بود.

اما شیعه هیچ‌گاه اصل ولایت را فراموش نکرد و حکومت‌های باطل را تصویب ننمود و همواره در راه استفاده از آثار و رهبری‌های امامان باقی ماند، چرا که پیغمبر(ص) فرموده بود:

«من در بین شما دو چیز گرآن‌قدر می گذارم: کتاب خدا و عترتم که از یکدیگر جدا نمی شوند. تا در کوثر بر من درآیند.»<sup>۱</sup>

یعنی قرآن و امامان از هم جدا نیستند. مکتب و رهبری قابل تفکیک نمی باشند. مکتب، بدون رهبر شایسته، درست شناخته نمی شود و ضامن اجرا ندارد. از طرفی رهبری ناشایست هم از مکتب سوء استفاده می کند.

### بازگشت به بحث

از آن‌چه تاکنون دانستیم روشن شد که شیعه چیزی زاید بر اصول و مبانی و تعالیم اسلام ندارد بلکه در شکل راستینش پاسدار اصول اسلامی و خواستار

۱. ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸۷

۲. همان.

۱. حدیث ثقلین.

حکومت حق و اجرای عدالت است و جالب است که در شدیدترین برخوردهایی که با حکمرانان زمان داشته، همه جا همین هدفها تجلی می‌کند. اینک چند نمونه را بررسی کنیم:

مسلم بن عقیل از جانب حضرت امام حسین به کوفه رفته بود، ولی سرانجام در آن شهر دستگیر شد. پس از دستگیری میان او و ابن زیاد، حاکم اموی کوفه، سخنانی ردوبدل شد که قسمتی از آن را برایتان نقل می‌کنیم:

«ابن زیاد گفت:

وای بر تو فرزند عقیل، بدین شهر آمدی در حالی که مردم آرامش داشتند، و اختلافی نداشتند، و تو بین آنها تفرقه ایجاد کردی و آشوب راه انداختی و گروهی را علیه گروه دیگر تحریک کردی؟! مسلم فرمود:

خیر، چنین نیست، مردم این سرزمین چنین عقیده دارند که پدردت افراد نیک و آزاده آنها را کشته و سیل خون به راه انداخته است و رفتار کسری و قیصر را در بین آنان تجدید نموده است و ما آمدیم تا آنان را دعوت به عدالت کنیم و به حکم کتاب خدا بخوانیم ... ابن زیاد گفت:

شما گمان می‌کنید از این حکومت سهمی دارید؟

مسلم جواب داد:

این گمان نیست، یقین است.<sup>۱</sup>

در دوران امامت حضرت حسین بن علی (ع)، معاویه گزارش‌هایی درباره آن حضرت دریافت کرده بود، بدین جهت نامه‌ای به آن حضرت نوشت و

وی را از این‌که دست به فتنه و آشوبی بزند برحذر داشت. امام حسین در جوابش نامه مفصلی نوشت و بسیاری از جنایات او را برشمرد و از جمله قتل آزادمردانی را که با ستم مبارزه می‌کردند و بدعت‌هایی را که در دین گذارده بود ذکر کرد و بالاخره چنین نوشت:

«تو بودی که به دست‌نشانده خود، فرزند سُمیّه، دستور دادی تا هر که را که بر دین علی است بکشد. او هم چنین کرد با آن‌که دین علی همان دین پیغمبر است که برای برپا شدن آن با پدردت جنگید، و اکنون تو با استفاده از موقعیت همان دین بر این مسند نشسته‌ای ... تو نوشته‌ای که من فتنه‌ای برپا نکنم، با آن‌که فتنه‌ای بالاتر از حکومت تو بر این مردم نمی‌یابم، و در این شرایط بهترین نظری که به نفع خودم و دینم دارم آن است که با تو به مبارزه برخیزم ...»<sup>۱</sup>

زیدبن ارقم در مجلس ابن زیاد وقتی جنایات آنان نسبت به خاندان پیغمبر را دید، سخت برآشفته و رو به اطرافیان حاکم کرد و چنین گفت:

«... ای مردم پس از این شما بردگانی بیش نیستید، فرزند فاطمه را کشتید و ابن مَرّجانه را فرمانروای خود کردید، او نیکان شما را می‌کشد و بدان شما را برده خود می‌کند، شما تن به ذلت دادید. چه نگون‌بخت است آن‌که تن به ذلت دهد!!»<sup>۲</sup>

در تمام این درگیری‌ها، سخن از مبارزه با ظلم و ذلت و بردگی و آدم‌کشی و پایمال کردن حق و دستورهای دین و دفاع از حکومت حق و ولایت اهل بیت است و این‌ها چیزی جز متن اسلام نیست. بنابراین، شیعه فرقه انشعابی یا ساختگی نیست و خاستگاه او دفاع از ولایت و عدل است.

۱. الامامة و السياسة - ج ۱، ص ۱۹۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۹.

۱. تاریخ طبری - ج ۷، ص ۲۶۷.

تمام بررسی‌هایی که تاکنون کرده‌ایم مربوط به قبل از قیام ایرانیان علیه حکومت اموی و حمایت آنان از اهل بیت است، بنابراین تصور این‌که تشیع ساخته ایرانیان باشد، جز یک غرض‌ورزی در تاریخ اسلام یا حمایت تعصب‌آمیز از نقش آنان در تحولات بزرگ اسلامی نیست. تحقیقی تاریخی نشان می‌دهد که اعتراض ایرانیان علیه حکومت اموی نیز به دلیل مظالم و تعدیات این حکومت و تبعیض‌های ناروایی بود که نسبت به مسلمانان غیرعرب قائل بودند. پیدایش حکومت صفویه و جنگ‌هایی که در اوایل قرن دهم هجری با حکومت عثمانی داشتند نیز ربطی به پیدایش و ظهور تشیع ندارد و آن همه حوادث قرون اولیه اسلامی و حرکت‌ها و آثار علمی شیعه و بحث‌های فلسفی و کلامی آنان قرن‌ها پیش از صفویه بوده است. بنابراین چگونه می‌توان تصور کرد که تشیع ساخته دست آنان باشد.

### حرکت‌ها و انقلاب‌های شیعه

اعتقاد به اصل امامت و ضرورت مبارزه با خلفای جور چندان ریشه دوانید که با وجود سخت‌گیری‌های فراوان حکام زمان، به‌صورت ماده قابل انفجاری در سراسر جامعه اسلامی درآمده بود و به‌هر نسبت که فشار و سرکوبی قدرت‌های حاکم بیشتر می‌شد، تنوع و عمق مبارزات افزون می‌گشت. حادثه کربلا همچون سرمشق ارزنده‌ای در دست قیام‌کنندگان بود. اینک به نمونه‌هایی از این حرکت‌ها در سطوح مختلف اشاره می‌کنیم:

#### ۱- روشنگری‌های بازماندگان قیام کربلا:

بازماندگان حضرت حسین بن علی (ع) وظیفه خود می‌دانستند که این خون‌های پاک را که برای دفاع از حق و عدالت بر زمین ریخته است زنده

نگه دارند و از این حادثه به‌نفع بیداری مردم و کوباندن دستگاه ظلم، شوری بپا کنند.

سخنرانی‌های خواهران امام، حضرت زینب و ام‌کلثوم در کوفه و شام و نیز گفتار پرشور امام چهارم در مسجد جامع دمشق و مکالمات آنان در همه فرصت‌های بین راه کربلا به مدینه و مخصوصاً در دربار فرمانروایان زمان، بسیار مؤثر بود. نیز گزارش‌هایی که با خود به مدینه می‌بردند، در بیداری مردم و توجه دادن آنان به ماهیت دستگاه حاکم نقش اساسی داشت.

### ۲- قیام مدینه

حادثه کربلا مردم مدینه را تکان داد. نمایندگان به شام، مرکز خلافت فرستادند تا از نزدیک رفتار حکومت را بررسی کنند. پس از بازگشت آنان و گزارشی که از فساد و جنایات بنی‌امیه دادند، تصمیم به عزل یزید از حکومت و قیام علیه آنان گرفتند.<sup>۱</sup>

عبدالله بن حنظله از طرفداران وفادار خاندان پیغمبر قیام کرد، حاکم اموی مدینه را اخراج کردند و بیش از هزار نفر از کارگزاران و مأموران بنی‌امیه را در محاصره خود درآوردند و شهر را آزاد کردند. البته پس از چندی<sup>۲</sup> لشکر دشمن سر رسید و در مدینه سیل خون به راه انداخت و جمع کثیری از بازماندگان صحابه پیغمبر و تابعین و مردان آزاده را کشت و با غارت و تجاوز و فاجعه شهر را آرام کرد. ولی این فقط توانست ایجاد وحشت کند و از حرکت مردم انتقامی گیرد اما تنفر مردم افزون‌تر و آمادگی آنان برای پیوستن به انقلاب‌های آینده بیشتر شد.

۱. منبع محتوای تاریخی این بحث، تاریخ طبری، مقدمه ابن خلدون، تاریخ سیاسی اسلام (دکتر حسن ابراهیم حسن) و الامانة فی الاسلام است.  
۲. ذی حجه ۶۳ ه.ق.

قیام عبدالله بن زبیر: عبدالله بن زبیر، پس از شهادت حسین بن علی، در مکه علیه یزید قیام کرد و خطبه‌ای خواند که در آن از بی‌وفایی کوفیان در یاری امام و از مرگ با شرافت حسین تجلیل نمود و مظالم یزید را برشمرد و از فضایل و شایستگی‌های حسین (ع) سخن گفت. سپس برای بیعت گرفتن از مردم اقدام کرد و مکه را پایگاه خود قرار داد.

لشکری که یزید برای سرکوب کردن مردم مدینه فرستاده بود به جانب مکه بسیج شد. آنان پس از محاصره طولانی مکه خبر مرگ یزید را شنیدند و دست از محاصره برداشتند. جالب است که فرمانده لشکر یزید خود به عبدالله بن زبیر پیشنهاد داد که حاضریم با تو بیعت کنیم و با هم به شام برویم، اما عبدالله قبول نکرد.

بدین ترتیب درجه وفاداری اطرافیان حتی فرماندهان لشکر یزیدی را می‌بینیم که وقتی زور را از بالای سر خود دور می‌بینند حاضرند با دشمن بسازند.

استعفای معاویه بن یزید: پس از مرگ یزید، پسرش معاویه روی کار آمد.<sup>۱</sup> وی چندان محیط را برای حکومت بنی‌امیه نامساعد یافت که در اجتماع مردم سخنرانی کرد و چنین گفت:

... من می‌دانم شما از حکومت ما خاندان ناراضی هستید ... جدم معاویه در امر حکومت با کسی درافتاد - علی - که از او و از دیگران برای خلافت شایسته‌تر بود ... تا سرانجام خلافت به یزید رسید آن هم به‌خاطر آن‌که پدرش هوس داشت که حکومت در خاندانش موروثی شود. پدرم یزید هم با بدرفتاری و ستمگری‌هایی که به خویشتن کرد شایسته حکمرانی امت

۱. یزید در سال ۶۳ هجری پس از ۳/۵ سال حکومت از دنیا رفت.

محمد نبود. وی به هوای خود رسید و اشتباهات خود را نیک جلوه داد و کرد آنچه کرد چون از خدا پروا نداشت ... و در پایان سخن، استعفای خود را از کار حکومت اعلام کرد.

### ۳- قیام توابین

ابتدا باید دانست که عبدالله بن زبیر به تدریج تمام حجاز، عراق عرب، مصر و خراسان را از حکومت بنی‌امیه جدا کرد و در تمام این منطقه به‌عنوان خلیفه شناخته شد. ابن‌زیاد هم که از طرف یزید در بصره حاکم بود پس از استعفای معاویه تصمیم گرفت خود را خلیفه معرفی کند اما موفق نشد و به شام رفت و مروان را که از خاندان اموی بود تحریک کرد. مروان کار خود را آغاز کرد و ابتدا شام و سپس مصر را به اطاعت آورد ...

در این هنگام مردم عراق به عنوان توابین قیام کردند. توابین یعنی کسانی که از کرده خود پشیمان شده‌اند، چرا که حسین بن علی (ع) را به کوفه دعوت کردند اما از او حمایت نکردند تا وی بتواند حکومت بنی‌امیه را براندازد.

آنان یک شب تا صبح بر سر قبر حسین (ع) دعا و ندبه کردند. سپس برای مبارزه با اموی‌ها به جانب شام حرکت کردند. در بین راه هواداران بنی‌امیه را از بین بردند و سرانجام با لشکر مروان مواجه شدند و چندان مقاومت کردند تا بیشتر آنان کشته شدند. باقیمانده‌ها برگشتند و به نهضت آینده مختار پیوستند.

### ۴- قیام مختار

پس از مروان فرزندش عبدالملک روی کار آمد. در زمان وی، مختار به همراهی خونخواهان حسین بن علی (ع) در عراق خروج کرد. او همه کسانی

را که به صورتی در قتل امام حسین شرکت داشتند تعقیب کرد و کشت. عبدالملک لشکری به فرماندهی ابن زیاد برای سرکوبی آنان فرستاد اما این لشکر شکست خورد و ابن زیاد نیز کشته شد.

قیام‌کنندگان بیش از این هدفی نداشتند، لذا خیلی زود توسط مصعب که نماینده برادرش عبدالله بن زبیر در عراق بود رام شدند و خلافت ابن زبیر در عراق و پس از آن در خراسان تثبیت شد. اما چون ابن زبیر جنگ شدیدی با خوارج داشت، نیرویش ضعیف شد و کوفیان نیز پیمان شکنی کردند، لذا عبدالملک بر عراق مسلط شد و سپس به حجاز راند و مدینه را تسلیم کرد و سپس به محاصره مکه دست زد ...

سرانجام لشکر اموی به فرماندهی حجاج پس از مواجه شدن با مقاومت ممتد مردم، وارد مکه شدند و پس از حمله به کعبه و کشتار و خرابی، ابن زبیر را هم از پای درآوردند و بدین ترتیب باز هم بنی امیه حکمران مطلق همه کشور اسلامی شد.

### ۵- قیام زید

زید، فرزند علی بن الحسین امام چهارم، در زمان هشام بن عبدالملک علیه بنی امیه خروج کرد. وی کار خود را در کوفه آغاز کرد، سپس به قادسیه رفت و در حدود پانزده هزار نفر با او پیمان وفاداری بستند. سپس داعیان خود را به اطراف گسیل داشت و نهضت وی گسترش پیدا کرد تا سرانجام به سال ۱۲۱ هجری شهید شد.

پس از وی پسرش یحیی بن زید کار او را دنبال کرد و به خراسان رفت. او نیز در سال ۱۲۵ هجری در این راه جان خود را از دست داد و شهید و مصلوب گشت.

شیعه زیدیه، پس از امام چهارم معتقد به امامت زید هستند و می گویند امامت وقتی محقق می شود که شخص امام خروج کند و مردم با او بیعت نمایند. بنابراین اول زید و سپس یحیی را امام می دانند. گروهی معتقدند که یحیی پس از خود محمد بن عبدالله بن حسن را به عنوان جانشین تعیین کرد که ماجرای او را در قیام سادات بنی الحسن خواهیم خواند. و بعضی نیز معتقد که پس از یحیی برادر کوچکش عیسی بن زید، امام است چون وی در قیام بنی الحسن جزو رهبران نهضت همکاری داشت و از لشکر منصور عباسی شکست خورده و کشته شد.<sup>۱</sup>

### ۶- دعوت حنفیه

محمد حنفیه فرزند حضرت علی (ع) بود. وی بیست سال پس از ماجرای کربلا زنده بود. طرف داران وی او را امام می دانستند. این فرقه به نام کیسانیه معروف شدند.

پس از وی فرزندش عبدالله، ابوهاشم، پیشوای این فرقه شد و در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک به سال ۱۱۹ وفات یافت. از این جا پیروانش دو فرقه شده اند: گروهی معتقدند که امامت به برادرش علی و بعد به پسرش حسین بن علی منتقل شد.<sup>۲</sup> گروهی دیگر می گویند ابوهاشم پیشوای پس از خود را یکی از نواده های عباس عموی پیغمبر - محمد بن علی بن عبدالله بن عباس - معرفی کرد،<sup>۳</sup> زیرا می گفت در بین علوی ها کسی که بتواند دعوت علوی را به پای دارد نمی یابم. بدین ترتیب زمینه برای روی کار آمدن بنی عباس فراهم شد.

۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۲۰۰ - الامامة فی الاسلام، ص ۱۲۷.

۲. ابن خلدون، ص ۱۹۹.

۳. این دسته به دارندگان مذهب هاشمیه معروف شدند.

## ۷- داعیان بنی عباس

محمد بن علی دعوت مخفی خود را به طور کلی به عنوان «ولایت اهل بیت» شایع کرد. کوفه و خراسان مناسب ترین منطقه برای گسترش این دعوت بود. داعیان فراوانی این جا و آن جا گسیل داشت تا مردم را برای طرفداری از ولایت خاندان پیغمبر فراخوانند و آماده قیام کنند. در این دعوت، آنچه بیش از همه دستمایه دعوت آنان بود. مظالم بنی امیه، رفتاری که نسبت به امام حسین کردند و تخلف جامعه از حکومت اهل بیت بود.

محمد بن علی بنیان گذار دعوت عباسی به سال ۱۲۵ هجری درگذشت و فرزندش ابراهیم به عنوان امام معروف شد و دعوت را ادامه داد.

ابومسلم در خراسان، به دعوت مخفی ابراهیم پیوست. تبعیضی که بنی امیه نسبت به ایرانیان قائل شده بودند، نارضایتی عمومی از دستگاه بنی امیه و سابقه علاقه ایرانیان به خاندان پیغمبر، زمینه مناسبی برای پیشرفت این دعوت بود. سرانجام، ابومسلم توانست خراسان را از تسلط امویان خارج کند. از طرفی مروان حمار آخرین خلیفه اموی هم ابراهیم را دستگیر کرد و در زندان بکشت.

ابراهیم دعوت را به برادرش عبدالله سپرد و او با برادرش ابوجعفر منصور و چند نفر از بزرگان عباسی دست به کار شدند. تا اواخر همان سال بیرق سیاه عباسیان بر فراز باروی دمشق افراشته شد و عبدالله بن محمد (سفاح) به عنوان اولین خلیفه عباسی روی کار آمد. عمویش عبدالله بن علی مأمور تعقیب مروان حمار شد. بالاخره پس از چندین برخورد و فرار و تعقیب، مروان در سال ۱۳۲ هجری کشته شد و حکومت بنی امیه برافتاد.

اولین خلیفه عباسی در آغاز خلافت، از فضل خاندان پیغمبر سخن گفت و از ظلم های بنی امیه با اهل بیت شکوه ها کرد. در حقیقت وی عنصر اصلی

ایدئولوژیک قیام خاندان خود را بیان کرد. این حرکت شیعی پیروز شد. اما ... ؟

موضع گیری شیعه علیه بنی عباس: چهار سال بعد، ابوجعفر منصور (۱۵۸-۱۳۶) به عنوان دومین خلیفه عباسی به جای برادر نشست و حکومت عباسیان استحکام یافت. مبارزان دیروز پیروز شدند و به قدرت رسیدند. اینان نیز به بهانه تثبیت قدرت و سرکوب کردن آشوب ها و اختلال گیری ها دست به کار شدند. گروهی را که به عنوان شورشیان عرب به سرکردگی عمویش برخاسته بودند، تار و مار کرد و عمو را هم کشت. ابومسلم را نیز از پای درآورد و جنبش ایرانیان را خاموش کرد. مجدداً دستگاه قیصر و کسری به صورتی جدید پا گرفت و هدف های انقلاب در حفظ قدرت شخصی خلاصه شد.

البته به دنبال حرکت عمومی فکری و علمی اسلامی در دوران عباسیان محیط مساعدی برای رشد علوم از جمله فلسفه، ادبیات، هنر و امور مربوط به سازماندهی و اداری به وجود آمده بود که این خود فصلی مبسوط از تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی دارد، اما هیچ یک از این ها به معنی رشد روابط عادلانه اجتماعی و محیط آزاد حق طلبی نبود. فلسفه و تلاش و تحقیق بود اما تا آن جا که سلطه حکومت را متزلزل نکند و به اشرافی گری و خودکامگی و هوس بازی خلفا خدشه وارد نشود و گرنه همین دستگاهی که برای حاکمیت اهل بیت و مبارزه با ظلم بنی امیه سال ها تلاش کرده بود، اکنون در برابر اهل بیت می ایستد، باز هم قیام آزادی خواهان علوی را سرکوب می کند و زندان ها را از انتقادکنندگان و مبارزان پر می کند و سیل خون راه می اندازد، چنان که خواهیم دید:

## ۸- قیام بنی‌الحسن

حرکت نوادگان امام حسن مجتبی (ع) در برابر بنی عباس تاریخ گسترده‌ای دارد که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

- قیام نفس زکیه: محمد بن عبدالله بن حسن دعوت پنهانی خود را با همکاری برادرش ابراهیم آغاز کرد و سرانجام در سال ۱۴۵ خروج کرد و در مکه و مدینه مردم را به سوی خود دعوت کرد و بعد هم به عراق آمد و در بصره زندان‌ها را گشود و ۳۵۰ نفر از زندانیان ظلم منصور عباسی را آزاد کرد. او فرماندار شهر را که از طرف منصور بود به زندان انداخت و خود خطبه خواند. سرانجام منصور، وی را در حجاز مغلوب کرد و کشت. وی به نام «نفس زکیه» معروف شد.

پس از وی برادرش ابراهیم بن عبدالله مبارزاتش را دنبال کرد و در عراق پیشرفت زیادی کرد. وی نیز عاقبت در این راه جان خود را از دست داد. در این قیام عبسی بن زید هم با او بود.

- شهید فخر: در زمان هادی عباسی، همین بدرفتاری با علویان و کشتار و زجر آنان و نیز رفتاری که با نفس زکیه کرده بودند، باعث شد که بار دیگر یکی از نوادگان امام حسن (ع) به نام حسین بن علی بن حسن قیام کند. مردم به رهبری او زندان‌های مدینه را در هم شکستند و دارالاماره را محاصره کردند و شهر را تصرف نمودند و یازده روز بعد به طرف مکه حرکت کردند و در سرزمین فخر، شش مایلی مکه با سپاه عباسیان جنگیدند. آنان سرسختانه مقاومت کردند تا حسین بن علی و جمعی از همراهانش کشته شدند و چنان فاجعه‌ای به بار آمد که مردم می‌گفتند حادثه کربلا تجدید شد.

از این حادثه دو نفر از علویان جان به در بردند و منشأ حرکت‌هایی شدند که ذیلاً ملاحظه می‌کنیم.

فرمانروایی دیلم: یکی از آن دو یحیی فرزند عبدالله بن حسن بود که به سوی گرگان و طبرستان رفت و در آنجا دعوت خود را شروع کرد. مردم به او گرویدند و پیشرفت فراوانی کرد، به طوری که فرمانروای دیلم معروف شد. این قیام در زمان هارون بود. سرانجام یحیی با توطئه فضل بن یحیی بر مکی دستگیر شد.

ادریسیان افریقا: دیگری ادريس بن عبدالله بود که به سال ۱۷۳ هجری به سوی مصر و سپس به مغرب اقصی - مراکش - رفت و حرکت خود را در این منطقه آغاز کرد و مردم از او حمایت کردند. هرچند او با توطئه هارون عباسی مسموم شد اما پیروانش نام نوزادش را هم ادريس گذاردند و دعوت او را حفظ کرده و گسترش دادند تا سرانجام دولت ادریسیان افریقا توسط نوادگان او تشکیل شد و این خود مدت‌ها در آن سرزمین ادامه پیدا کرد.

- در زمان مأمون نیز قیام‌های متعددی روی داد. از جمله قاسم بن ابراهیم یکی دیگر از نوادگان امام حسن پس از ده سال اختفا، با پشتکار دعوت‌گرانش توانست در حجاز، کوفه، ری، قزوین، طبرستان و بلاد دیلم بیعت مردم را جلب کند. همچنین قیام محمد دیباج فرزند امام صادق در مکه و حرکت ابوالسرایا با همکاری علویان در دوره مأمون، در خور یادآوری است.

از پیش سخن از شیعه زیدیه گفته شد. این نکته دانستنی است که زیدیه با توجه به مبنای اعتقادی خود در مورد امام (که معتقدند امامت وی با خروج و قیام محقق می‌شود) سادات بنی‌الحسن را که یکی پس از دیگری قیام کردند از ائمه خود می‌دانند.



**رفتار امامان بزرگوار شیعه در برابر خلفای بنی عباس**

گفتیم که شیعه به دو اصل معروف شد: امامت و عدل و جلوه این هر دو را در زمان حکومت حضرت علی دیده بود. حکومت حضرت علی (ع) الگوی حکومت ایده آل شیعه بود: مساوات، سادگی زندگی داخلی حکومت، قاطعیت در اجرای عدل، جلوگیری از نفوذ کج فکری های مسلکی، اهتمام شدید به سازندگی درون - وطنی و انقلاب مستمر داخلی، مراقبت از امنوال عمومی و بیت المال مسلمین، نظارت دائم بر رفتار مأموران و ولات، سخت گیری در اجرای حدود و احکام الهی و اجتناب از هر نوع اشرافی گری و سازش کاری ریاکارانه ...

عباسیان در سنگر طرفداری از امامت اهل بیت و مبارزه با ظلم بنی امیه مبارزه کردند تا پیروز شدند اما اکنون که به قدرت رسیده اند، خود بهتر از هر کس می دانند که امامان شایسته خلافت از اهل بیت پیغمبر نیستند و نظام حکومتشان هم نظام عادلانه حکومت علوی نیست.

در برابر آن ها امامان واقعی شیعه قرار دارند که شخصاً جامع همه فضیلت ها و کمالات لازمند و به هیچ وجه فریب تغییر شکل خلافت را - در صورتی که ماهیت آن تغییری نکرده است - نخواهند خورد. امامان از آن قماش روشنفکران غیرمتعهدی نیستند که بتوان با پول و مقام رامشان کرد. از دینداران ابلهی نیستند که بتوان با ریا و تظاهر دعاگویشان ساخت. از توده ناآگاهی که با فریب و وعده سرگرمشان نمود، نمی باشند. از افراد زبون و بی تفاوتی که با فراهم آوردن آب باریک گذران معاش هوادارشان کرد، نیستند. با وجود این، افرادی هستند مسئول، آگاه، بیدار و مقاوم که در راه خدا از هیچ سرزندی نمی هراسند.

خلفا، در برابر این چنین رادمردانی، یا بایستی راه خود را عوض کنند که برایشان قابل تحمل نبود.

- چه ممکن بود به قیمت از دست دادن آن همه جاه و جلال و زر و زور باشد و چنین همت و گذشتی در آنان نبود - و یا باید به آخرین حربه جباران متوسل گردند که آن هم فشار و سخت گیری و اختناق بود و چنین کردند. امامان هم در چنین شرایط سختی به دو نوع تلاش پی گیر دست زدند:

**الف - روشنگری و حفظ اصالت مکتب:**

می دانیم که در یک نظام فاسد اجتماعی، گذشته از آن که آزادی و حقوق مردم به خطر می افتد، مکتب فکری آنان هم بازیچه قدرت ها می شود و دین به گونه های مختلف آلوده می گردد و از آن چیزی که می ماند ظاهری آراسته و پرزرق و برق است که پوک و میان تهی است و هیچ گونه تحرک و جهت گیری مثبتی ندارد.

اسلام در معرض چنین هجومی بود و این تنها امامان بودند که سعی داشتند از هر فرصتی استفاده کنند تا دین را با همه ابعادش روشن کنند و به هدایت مردم پردازند و این امر جهاد عظیم فکری و تبلیغی آنان، مخصوصاً امام باقر و امام صادق (ع)، بود که از خون شهیدان برتر است. فراموش نکنیم مقصود از این جهاد علمی، نه هر مساله گویی و سرگرمی مذهبی است بلکه حفظ مکتب از هر نوع حمله مرئی و نامرئی قدرت ها و دشمنان مرموز و دوستان ناآگاه است. همان که شمشیر جهاد اسلامی هم در سایه آن و به هدف استقرار آن فرود می آید.<sup>۱</sup>

**ب - رهبری نهضت سری شیعه:**

حفظ گروه شیعیان و ایجاد روابط دقیق با آنان و رهبری و گسترش نهضت آنان در سراسر کشور اسلامی به صورت مخفی که طی تماس های گوناگون،

۱. در بحث منابع فقه، نقش سنت و سیره را یادآوری و به آثار وسیع علمی امامان اشاره نمودیم.

مسافرت‌ها، مکاتبات و صرف هزینه‌های لازم انجام می‌شد از دیگر وظایف دشوار امامان در زمان خفقان بود. هزینه سنگین این وظیفه بزرگ از طریق خمس مالی که شیعیان به‌عنوان سهم امام و حق اهل بیت می‌پرداختند و نیز هدایا و دیگر همکاری‌های مالی آنان - که غالباً مخفیانه بود - تأمین می‌گشت و روشن است که در این حرکت دشوار مسأله «تقیه» دستورالعمل کار بود که درباره آن باید مستقلاً بحث کرد.

## داوری

### اختلافات حقوقی

میان انسان‌هایی که با هم زندگی می‌کنند، گهگاه بر سر مسائل گوناگون اختلاف پیش می‌آید. تجربه عینی و تاریخی نشان داده که تاکنون جامعه‌ای به‌وجود نیامده که میان افراد یا مؤسسات اجتماعی آن هرگز اختلافی روی نداده باشد. این‌گونه اختلافات در همه جوامع‌ها، از جامعه‌های ابتدایی نیم‌وحشی گرفته تا پیشرفته‌ترین جامعه متمدن، همواره وجود داشته است.

### علل و عوامل اختلاف

اختلاف و درگیری میان دو فرد، دو مؤسسه، دو ملت یا دو طبقه معمولاً به یکی از دو صورت پیش می‌آید.

۱- در بسیاری از موارد، منشأ اختلاف کج‌اندیشی، کج‌روی و بی‌انصافی یکی از طرفین اختلاف یا هر دوی آنهاست. در هر جامعه، کم‌وبیش افراد یا گروه‌هایی پیدا می‌شوند که از رشد معنوی و اخلاقی تا آن حد برخوردار نیستند که همه‌جا موازین قسط و عدل را رعایت و از تجاوز به آنچه حق دیگران می‌شناسند خودداری کنند. این‌گونه افراد هر جا منفعت شخصیشان

ایجاب کند از پایمال کردن حق دیگران باکی ندارند. عوامل درون انسانی در آن‌ها آن قدر قوی نیست که آن‌ها را در برابر حرص و آز و سودجویی و خودخواهی مهار کند. نه مکارم عالی اخلاقی، نه توجه به خدا و عشق به رضای او، نه ترس از مکافات در دنیا، نه بیم کیفر در آخرت.

۲- بی‌ایمانی یا سست‌ایمانی بی‌شک عمومی‌ترین و مؤثرترین عامل پیدایش اختلاف میان مردم است، ولی عامل منحصر به فرد نیست. در زندگی اجتماعی به مواردی برمی‌خوریم که دو انسان باایمان و باتقوا بر سر یک مطلب با هم اختلاف پیدا کرده‌اند. عامل بروز اختلاف میان این‌گونه افراد ستمگری نیست، بلکه اختلاف در تشخیص حق از ناحق است.

در این موارد هر یک از دو طرف، طبق تشخیص خود، حق را به جانب خویش می‌داند و معتقد است طرف دیگر یا دچار وسوسه خودخواهی شده و به تجاوز و ستم گراییده، یا در شناخت حق به اشتباه افتاده است. به‌هر حال این انسان باایمان، بافضیلت و باتقوا، به حکم این‌که حق را به جانب خود می‌داند، با شور و حرارت و جدیت و سرسختی که از لوازم ایمان است، از خود و حق خود دفاع می‌کند و به هیچ‌روی حاضر نمی‌شود زیر بار چیزی برود که آن را ظلم و ناحق تشخیص می‌دهد.

### حل اختلاف از واجبات اجتماعی است

اختلاف میان افراد یا مؤسسات اجتماعی، به هر یک از دو صورت نامبرده که باشد، باید هر چه زودتر حل و فصل شود، زیرا ادامه اختلاف، خواه در شکل تجاوز عمدی، خواه در شکل اختلاف در تشخیص حق و ناحق، سبب می‌شود که درگیری میان طرفین بالا گیرد و به حوادث نامطلوب انجامد، یا لاقلاً به‌صورت نوعی دشمنی و کینه‌توزی درآید و به‌هر حال پیوند قلبی و روحی میان اعضای یک جامعه را سست کند و احساس دشمنی و

کینه‌ورزی جانشین احساس برادری و محبت نسبت به یکدیگر گردد. به هر حال، کوشش برای حل اختلافات از واجبات اجتماعی است. قرآن با تأکید فراوان از مسلمانان می‌خواهد که در حل و فصل اختلاف میان خود بکوشند: «... خداترس باشید و به اصلاح اختلافاتی که میان شما پیش می‌آید بپردازید ...»<sup>۱</sup>

در روایات اسلامی به این مسأله آن قدر اهمیت داده شده که در یک روایت چنین آمده است:

اصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ اَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ.

«حل و فصل اختلافات از همه نمازها و روزه‌ها پراجزتر است.»

### راه‌های گوناگون حل اختلاف

مردم برای حل اختلاف خود با دیگران معمولاً از یکی از چند راه استفاده می‌کنند.

#### ۱- قدرت شخصی:

استفاده از قدرت شخصی از دیرینه‌ترین راه‌های حل اختلاف است. وقتی کسی با دیگری اختلاف پیدا کند و نتواند با زبان نرم اختلاف خویش را با او حل کند، بی‌درنگ به نبرد با او برمی‌خیزد، نبرد تن به تن (دوئل) یا نبرد به کمک یاران و هم‌پیمانان.

این راه حل اختلاف، راهی است متناسب با زندگی در چهارچوب قوانین جنگل. در قانون جنگل حق با کسی است که قوی‌تر است:

اَلْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ.

«حق با کسی است که در نبرد پیروز شود.»

۱. قسمتی از آیه اول، سوره انفال.

### ۲- غرولند، بدگویی و آبروریزی

گاهی طرفین یک دعوا قدرت یا شهامت آن را ندارند که رودرروی هم بایستند و با هم نبرد کنند و به جای نبرد در میدان از نوع دیگری از نبرد یعنی نبرد لفظی استفاده می‌کنند و رودررو یا پشت‌سر به غرولند، بدگویی و آبروریزی نسبت به یکدیگر می‌پردازند تا بالاخره یک طرف به زانو درآید و تسلیم شود. معمولاً در این راه حل کسی پیروز می‌شود که دهن دریده‌تر و در فحاشی و هتاکی و آبروریزی گستاخ‌تر باشد.

روشن است که این راه حل هم چیزی است در ردیف راه حل اول، بلکه از آن هم ناپسندتر می‌باشد زیرا هم نشانه سست‌عنصری طرفین اختلاف و ناتوانی آن‌ها در برخورد صریح و نبرد با قدرت است، هم از نظر آسیب‌های گوناگون اجتماعی از راه اول پراسیب‌تر.

قرآن هتاکی و بدزبانی را مطلقاً نمی‌پسندد، مگر در مورد کسی که بر او ستم رود و فریادرسی نیابد. در این صورت حداقل عکس‌العملی که می‌تواند نشان دهد، این است که داد و فریاد کند و ظالم را رسوا سازد: لَا يَجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً. «خدا بدگویی علنی و همراه با داد و فریاد را دوست ندارد، مگر آن‌که کسی بر او ستمی رفته باشد. خدا همواره شنوا و دانا بوده است.»<sup>۱</sup>

### ۳- مرور زمان

آن‌جا که طرفین دعوا حتی مال و نیروی داد و فریاد هم نداشته باشند، کار را به عامل «مرور زمان» وامی‌گذارند، شاید به این امید که با گذشت زمان حقانیت آن‌ها روشن شود و حق به حقدار بازگردد.

۱. سوره نساء - آیه ۱۴۷.

این راه حل غالباً راه حل ضعفا و گاه هم راه حل اقویای زیرک و زرنگ است، ولی به هر حال راه حلی است که کم تر به نتیجه صحیح می رسد بلکه غالباً در جهت عکس مؤثر واقع می شود، یعنی سبب می شود که حق و حقدار هر دو فراموش و در بایگانی غبارآلود تاریخ مدفون شوند. گاه هم مرور زمان در حقیقت فرصت دادن بیشتر به موریانه اختلاف است تا همه پیوندهای اجتماعی را که میان طرفین اختلاف وجود داشته بخورد و آن ها را نسبت به هم به کلی بیگانه و دشمن کند.

#### ۴- داوری

با پیشرفت انسان در زندگی اجتماعی و رسیدن او به این مرحله که به رویدادهای اجتماعی بهتر و بیشتر بیندیشد و از تجارب گذشته برای ساختن آینده بهتر استفاده کند، زمینه برای آن فراهم شد که برای حل اختلاف، به جای استفاده از قدرت شخصی یا هتاک و آبروریزی یا مرور زمان از «داوری» استفاده شود یعنی طرفین دعوا اختلاف را نزد «داور» برند و تسلیم نظر و رأی او گردند.

آیا اول بار داوری صورت دخالت رئیس خانواده، یا رئیس کلان و قبیله در حل اختلاف میان اعضای خانواده یا افراد کلان و قبیله را داشته، بعد به صورت قبول داوری کاهن یا نظیر آن در حل اختلاف میان قبایل درآمده و سپس مراحل تکاملی خود را طی کرده تا به مرحله کنونی رسیده است؟ آیا اول بار ضعیفان به فکر استفاده از این راه حل افتاده اند، تا در برابر زورگویی اقویا پناهی داشته باشند یا اقویا به فکر استفاده از آن افتاده اند تا به کمک قاضی دست نشانده آسان تر به حقوق ضعیفان تجاوز کنند؟ آیا رشد فکری جامعه سبب شده که برای حل اختلافات از وسیله ای استفاده کند که برای همه مصیبت بار نباشد یا این موضوع ابتکاری است از اندیشمندان

جامعه برای حل مشکلی که جامعه بشری را با آن روبه رو دیده اند؟ یا چاره ای است که عشق به حق و عدل و دفاع از مظلوم فرا راه جامعه یا رهبران اندیشمند اجتماعی نهاده است یا سرچشمه و منشأ دیگری دارد؟ تعیین این نقطه شروع و سیر تکامل آن را بهتر است به آینده موکول و مشتاقان این بحث را به کتابها و مقاله هایی که در این زمینه نوشته شده راهنمایی کنیم.

آنچه فعلاً یادآوری آن لازم است، این است که در ارجاع اختلاف به داور دو انگیزه اصلی می تواند مؤثر باشد: یکی علاقه فطری انسان به دفاع از خود و حقوق خود، علاقه ای که حتی در کلیه یا بسیاری از جانداران دیگر نیز هست، و دیگر عشق و علاقه انسان با فضیلت به اقامه حق و عدل و کاستن از آسیب های اجتماعی که در راه حل های نامطلوب اختلاف به آن ها اشاره کردیم.

#### داوری در اسلام

در نظام اجتماعی اسلام به داوری و داور و نقش آن در سلامت جامعه اهمیت بسیار داده شده است.

اسلام ارجاع اختلاف به داور باصلاحیت را از لوازم ایمان و مسلمانی می شمرد. کسی که با دیگران اختلاف حقوقی دارد باید نخست بکوشد تا با روشنگری و گفتگو اختلاف را حل کند و اگر از این راه نتیجه نگرفت اختلاف را پیش داور برد. داوری که برطبق معیارهای اسلام برای داوری صلاحیت داشته باشد. سپس به آن چه داور حکم کرد تن در دهد، نه این که داوری داور را به شرطی بپذیرد که برطبق خواسته یا تشخیص او باشد.

آیه ۶۵ سوره نسا در این زمینه خطاب به پیغمبر چنین می گوید:

«نه، سوگند به خدایت، آن‌ها به مرحله ایمان نمی‌رسند، مگر این‌که در مسائلی که با هم اختلاف دارند، تو را حکم قرار دهند و به آنچه تو حکم کنی تسلیم گردند، بی‌آن‌که در دل بدان معترض باشند.»  
در جامعه اسلامی باید دستگاه قضایی و اجرایی در خدمت محرومانی باشد که به حقوق آن‌ها تجاوز شده است.

«خدا جامعه‌ی را به صلاح و پاکی نرساند که در آن مقامی نباشد که حق ضعیف را از قوی بگیرد و به او برساند.»<sup>۱</sup>

### چه کسی حق دارد مقام داور را بر عهده گیرد؟

سلامت داورى پیش از هر چیز در گرو صلاحیت داور است. امیر مؤمنان علی(ع) در این زمینه به مالک اشتر چنین نوشت:

«برای داورى میان مردم کسی را انتخاب کن که او را از همه کسانى که در قلمرو حکومت زندگى می‌کنند بافضیلت تر می‌شناسى، کسی که بر کار خود مسلط باشد و در برابر سنگینی کار و شغلی که بر عهده دارد خود را در تنگنا حس نکند،

– در برابر بگومگوى طرفین دعوا پرحوصله باشد و بی‌حوصلگی او را به شتاب‌زدگی در رأی دادن نکشاند،

– اگر دچار اشتباه شود، در اشتباه خویش پافشاری نکند و همین که حق را شناخت و فهمید اشتباه کرده، با روی گشاده به‌سوی حق بازگردد،  
– آن‌قدر بلند همت باشد که اصولاً قابل تطمیع نباشد،

– به تشخیص سطحی اکتفا نکند و برای فهم حقیقت تا آخرین حد امکان بکوشد،

۱. مستدرک، ج ۲، ص ۱۹۴.

– آن کس که در برابر اموری که بر او مشتبه است از همه پردرنگ‌تر باشد،  
– در برابر دلایل کافی و قطعی از همه پذیراتر،  
– در پذیرش شکایت مردم از همه گشاده‌روتر و خردمندتر،  
– در تلاش برای کشف حقیقت از همه شکیباتر،  
– پس از آن‌که حقیقت کشف شد، در دادن رأی از همه قاطع‌تر،  
– آن کس که مداحی و چاپلوسی در او اثر نکند،  
– فریب‌کاری‌ها به انحرافش نکشاند،  
و چنین کسانى کمند.»<sup>۱</sup>

خلاصه این‌که، داور باید در زمینه حقوق اسلامی عالمی صاحب‌نظر و در گفتار و رفتار نمونه عدل و اعتدال و تقوا و خداپرستی باشد.

### وظایف سنگین داور در برابر مردم

داور باید به این نکته توجه کند که او در حقیقت پناهگاه مردم در برابر هر گونه ستم و تجاوز است. بنابراین اگر در خود صلاحیت لازم برای احراز این مقام را سراغ ندارد، از پذیرش آن خودداری کند و گرنه هم خود را تیره‌بخت می‌کند و هم زندگى مردم را به تباهی می‌کشاند.

از امیرمؤمنان علی(ع) روایت شده که روزی به شریح قاضی فرمود:  
«شریح جایی نشسته‌ای که جای پیامبر است، یا جای کسی که از جانب پیامبر باشد و در غیر این دو صورت جای انسانی است شقی و تیره‌بخت.»<sup>۲</sup>

در روایت دیگر از امام ششم(ع) آمده:

۱. نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۹۳.

۲. وسایل، ج ۱۸، ص ۷.

«از داوری حذر کنید، زیرا داوری مقام پیشوایی است که شیوه داوری را خوب بداند و میان مسلمانان به عدالت داوری کند، پیامبر باشد یا از جانب پیامبر.»<sup>۱</sup>

### پابندی قاطع به قانون خدا یا قانون حق و عدل

داور باید برطبق قانون خدا داوری کند، قانونی که در آن همه جوانب حق و عدل رعایت شده باشد. هرکس برطبق قوانین دیگری داوری کند که با قانون عدل الهی منطبق نیست و در جهت منافع شخصی یا گروهی یا طبقه‌ای خاصی به وجود آمده است، از راه خدا منحرف و به گناه و تبهکاری آلوده شده است:

«... آن‌ها که برطبق آنچه خدا فرستاده حکم نکنند تبهکارند.»<sup>۲</sup>

از امام پنجم (ع) روایت شده که فرمود:

«دو جور حکم بیشتر نیست، حکم خدا و حکم جاهلیت. هرکس از حکم خدا منحرف شود، خودبه‌خود به حکم جاهلیت حکم کرده، و هرکس برخلاف آنچه خدای عزوجل فرستاده حکم دهد، به خدای متعال کفر ورزیده است، حتی اگر حکم او درباره دو درهم باشد.»<sup>۳</sup>

### رفتار داور با طرفین دعوی

رفتار داور با طرفین دعوا باید از هر جهت یکسان باشد، حتی در طرز نام بردن و نگاه کردن:

«وظیفه تو است که با طرفین دعوا یکسان رفتار کنی، حتی در نگاه به آن دو، تا آن‌جا که نگاهت به یکی از آن‌ها بیش از دیگری نباشد.»<sup>۱</sup>

### استقلال و مصونیت قضات

در نظام اجتماعی اسلام هر جا وظیفه یا وظایف سنگینی بر دوش کسی گذارده شده، در برابر آن حقی یا حقوقی هم برای وی منظور گردیده است. از جمله، نسبت به قضاوت هم همین‌گونه عمل شده است. قاضی همان‌طور که وظایفی به‌راستی سنگین بر عهده دارد، از موقعیتی به‌راستی مستحکم نیز برخوردار است. در جامعه اسلامی باید استقلال قاضی به‌راستی محترم شمرده شود، حتی زمامدار جامعه باید نسبت به قضات رفتاری چنان آمیخته به احترام و رعایت کامل استقلال آن‌ها داشته باشد که کسانی که در اثر داوری عادلانه آنان دستشان از منافع نامشروعی که داشته‌اند کوتاه گشته و ناچار شده‌اند حقوق مردم را به آن‌ها بازگردانند، به این خیال نیفتند که در ذهن زمامدار جامعه وسوسه کنند و موقعیت قاضی را نزد او متزلزل سازند:

«موقعیت قاضی را چنان رعایت کن که دیگران، آن‌ها که از کارکنان نزدیک تواند، در اخلال در کار او طمع نورزند و او مصونیت کافی داشته و خاطرش آسوده باشد که هیچ‌کس نمی‌تواند نزد تو علیه او توطئه کند. به این قسمت سخت توجه داشته باش که این دین قبلاً اسیر دست اشرار بود و از روی هوا و هوس در آن عمل می‌شد و وسیله‌ای برای دنیاطلبی شده بود.»<sup>۲</sup>

۱. همان.

۲. قسمتی از آیه ۴۷، سوره مائده.

۳. وسایل، ج ۱۸، ص ۱۸.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷، به محمدبن ابی‌بکر.

۲. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۵.

**تأمین کامل اقتصادی قضات**

دولت اسلامی باید زندگی قاضی را از بیت‌المال امت طوری تأمین کند که او به هیچ‌کس نیاز مالی نداشته باشد.

«به او آن‌قدر بده که نیازش برطرف شود و به مردم کم‌تر نیاز داشته باشد.»<sup>۱</sup>

قاضی هم متقابلاً وظیفه دارد حتی از قبول هدیه از طرفین دعوا خودداری کند.

«رفاعه، هر چه طمع را برمی‌انگیزد کنار نه، برخلاف هوا و هوس عمل کن، از افسردگی بپرهیز و از قبول پیشکش از طرفین دعوا برحذر باش.»<sup>۲</sup>

داوری اگر بر پایه‌ی چنین مستحکم استوار باشد، می‌تواند بهترین راه‌حل برای اختلاف میان افراد یک امت و مایه‌ تقویت پیوندهای اجتماعی آنان گردد.

**رابطه امت اسلامی با دیگران**

دانستیم که امت اسلامی براساس نظم خاصی از عقیده و عمل به‌وجود آمده و ثبات و دوام چنین امتی به حفظ پیوند اعتقادی افراد امت و استقرار نظام اجتماعی مکتب وابسته است.

بدین ترتیب، روشن است که افراد و ملت‌های خارج از این حوزه اعتقادی که به ایدئولوژی اسلامی ایمان ندارند عضو امت محسوب نمی‌شوند و بیگانه‌اند. اما میزان بیگانگی آنان با امت اسلامی از دو دیدگاه قابل بررسی است:

۱. همان.

۲. قسمتی از نامه امیرمؤمنان علی(ع) به رفاعه، قاضی او در اهواز.

۱- درصد پیوند مسلکی و عقیدتی آنان با اسلام.

۲- نوع برخورد و موضع‌گیری آنان با امت اسلام.

**۱- درصد پیوند مسلکی و عقیدتی**

اسلام تمام جهان و پدیده‌های آن را وابسته به حقیقت مطلق و بی‌نیازی می‌داند که خود برتر از ماده است و انسان را جزئی از همین جهان وابسته به آن حقیقت، و آفرینش و تدبیر کلی جهان را در دست خدا.

از نظر اسلام آدمی برای آگاهی بر حقایق جهان و آشنایی با نوع رابطه خود با خدا باید از منبع آگاهی وحی نیز استفاده کند. بنابراین اعتقاد به انبیا و رابطه غیبی آنان با خدا جزو جهان‌بینی اسلام است.

به دنبال ایمان به خدا و وحی، تعهد عمل صالح پیش می‌آید که همه تلاش‌های فردی و اجتماعی در جهت بهبود انسان و حرکت تکاملی او می‌شود.

براساس این سه اصل که بیان شد، اسلام با آیین‌ها و مکتب‌های الهی که روی این سه اصل بنا شده پیوند نزدیک دارد، ولی با همه مسلک‌های مادی یا آیین‌های شرک بیگانه است. بنابراین اگر توحید با اوج اسلامیش و محتوا و ابعاد پر معنایش در آیین و مکتبی رعایت شد، با اسلام نزدیکی خاص خواهد داشت. و اگر آیینی به وحی راستین الهی معتقد و به انبیا و کتب الهی وابسته باشد با اسلام رابطه ریشه‌دارتری پیدا خواهد کرد. قرآن مکرر به این همسبستگی آیین‌های الهی اشاره می‌کند و منشأ مکتب و اصول محتوایی آن‌ها را مشترک و هماهنگ می‌داند. البته این به معنی تصویب درست اعتقادات موجود پیروان این ادیان و محتوای کتب موجود دینی آنان نیست، بلکه با اعتراف به الهی بودن این دین‌ها، تحریف‌ها و انحراف‌های کنونی

پیروان این ادیان را از حقیقت دین خود به آنان گوشزد می‌کند و درصدد اصلاح آن برمی‌آید.

یک اصل دیگر نیز می‌تواند معیار نزدیکی یک مکتب با اسلام باشد، بدین معنی که هر چه ادیان و مکاتب دارای تعالیم انسانی و اخلاقی بیشتر باشند و از نظر حقوق و نظامات اجتماعی به عدل عمومی اسلام نزدیک‌تر باشند، به اسلام نزدیک‌ترند.

## ۲- نوع برخورد و موضع‌گیری

موضع‌گیری دیگران در برابر مسلمانان بر چند گونه است:

الف - گاهی رسماً آهنگ تعرض دارند و در حال حمله یا درصدد حمله به سرزمین، مال و جان و یا دین مردم مسلمان هستند. در این صورت «مُحَارِب» و «مُهاجِم» محسوب می‌شوند.

منطقی است که مال و جان و سرزمین دشمن مهاجم احترامی ندارد و چون در حال جنگ به سر می‌برد، هر گونه رابطهٔ دوستانه و همکاری با او ممنوع است. اینجاست که موضوع جهاد و دفاع و احکام مربوط به آن پیش می‌آید.

ب - ملتی که درصدد حمله و توطئه و خیانت علیه کشور و امت اسلامی نباشد محارب شمرده نمی‌شود. در این صورت اگر با مسلمین قرارداد صلح یا عدم تعرض و احترام متقابل به حقوق و حدود یکدیگر داشته باشند، این قرارداد محترم خواهد بود، خواه قرارداد مستقیماً بین امت اسلامی و کشوری غیرمسلمان بسته شده باشد، خواه غیرمستقیم مانند شرکت در یک طرح صلح و قرارداد مشترک جهانی که نتیجهٔ آن تعهد به احترام متقابل و حفظ حدود دیگران باشد. در این صورت گروه یا کشور مقابل «مُعَاهِد» و

«مُصَالِح» به حساب می‌آید و باید پیمانی که با او بسته شده محترم شمرده شود، جز این که از طرف وی به صورتی مرئی یا نامرئی نقض شود، یعنی اثبات شود که طرف درصدد توطئه و تجاوزی علیه امت اسلامی است. در این صورت حالت صلح و معاهده از بین می‌رود و باز دشمن محارب به حساب می‌آید.

در تاریخ پیغمبر اکرم می‌بینیم که هر جا مصلحت امت اسلامی اقتضا داشت با دیگران، حتی با مشرکین قرارداد صلح و عدم تجاوز می‌بست، چنان که در ماجرای صلح مدینه به سال ششم چنین پیمانی با مشرکین مکه منعقد کرد و این قرارداد را محترم دانست و تمام مواد آن را مو به مو اجرا کرد تا این که دشمن عملاً این پیمان را نقض کرد. آن وقت پیامبر اکرم آنان را به جرم پیمان‌شکنی، مستحق حمله دانست. مقدمات فتح مکه فراهم شد و در سال هشتم مکه فتح گردید. از این پیمان‌ها و معاهده‌ها در سال‌های زندگی پیغمبر در مدینه فراوان دیده می‌شود.

ج - افراد یا گروه‌هایی از غیرمسلمانان که در داخل حوزهٔ حاکمیت اسلامی پناه داده شده‌اند و تحت حمایت و ذمهٔ مسلمانان قرار دارند. در صورتی که اهل «ذمه» به قرارداد عمل کنند و مالیات سرانه را هم بپردازند «ذمی» محسوب می‌شوند و مال و جان و حتی شعائر دینی آنان محترم است و می‌توانند به صورت مسالمت‌آمیز با مسلمانان زندگی کنند و از حقوق انسانی برخوردار گردند.

با توجه به توضیح فشرده‌ای که در این زمینه، یعنی روابط امت اسلامی با افراد و ملل غیرمسلمان دادیم، می‌توانید کم‌وبیش به زیربنای تعالیم اسلام در همهٔ مسائلی که به سیاست خارجی جامعهٔ اسلامی مربوط می‌شود، پی برید. یکی از این مسائل، مسأله بسیار مهم جهاد است. تکیه اسلام روی جهاد



متأسفانه بهانه‌هایی به دست مخالفان این آیین الهی داده تا این تعلیم پرارزش اسلام را به صورتی وارونه جلوه دهند و در نوشته‌ها و گفته‌های خود بر اسلام و قرآن چنین بتازند که: اسلام دین شمشیر است. به نظر ما بهترین راه برای پی بردن به درستی یا نادرستی این ادعا این است که شما با جوانب مختلف جهاد در اسلام بیشتر آشنا شوید.

### جهاد

جهاد به معنی کوشش تمام و همه‌جانبه است برای رسیدن به هدف و معنای اسلامی آن، به کار بردن نهایت «جَهْد» و کوشش است در راه خدا برای نجات خلق خدا از ظلم‌ها، اسارت‌ها، استقرار خداپرستی و تسلط نظام عادل اجتماعی بر زندگی انسان‌ها که در بسیاری از موارد با فداکاری و جانبازی همراه می‌گردد.

دفاع نوع خاصی از جهاد است برای جلوگیری از هجوم هر متعدی و متجاوز که در برنامه‌های اسلامی به صورت مقابله و ایستادگی در برابر تعرض دشمن نسبت به سرزمین اسلام و جلوگیری از دستیابی دشمنان بر منابع ثروت و قدرت در قلمرو اسلام بیان شده است. بنابراین دفاع در حقیقت یکی از شکل‌های جهاد در راه حق و عدل است.

### هدف‌های جهاد اسلامی

اسلام با نهضت انقلابی وسیعی که در بر دارد خواستار برقراری وحدت جامعه بشری بر محور حق و عدل و خیرخواهی افراد بشر نسبت به یکدیگر و استقرار حریت و آزادگی و انسانی ساختن جهان است. بنابراین مبارزه‌ای که در آن مطرح است علیه هر نوع شرک و ستمگری و بنده‌گیری‌های

گونگون است. افراد و امت اسلامی خود را مسئول و متعهد می‌دانند که نه تنها خودشان براساس توحید و عدل زندگی کنند، بلکه تا آن‌جا که توانایی دارند در اشاعه:

- حق‌پرستی،

- بیدارسازی بی‌خبران،

- رفع ظلم و ستم از مظلومان و محرومان،

- کسب آزادی و رفع فتنه و فساد؛ از هیچ کوشش و تلاشی دریغ ننمایند.

تکلیف اساسی امت اسلامی این است که در برابر موانع رشد و تکامل انسان‌های دیگر بی‌تفاوتی نشان ندهد بلکه برای شناخت آن موانع و برطرف کردن آن‌ها تلاش کنند. هم از حوزه دینی خود حراست نماید و هم در گسترش قیام اسلامی از دل و جان بکوشد. یعنی همان‌گونه که مکلف است در برابر تجاوز دشمن ستمگر به هر صورت که باشد ایستادگی و برای پیشگیری از نفوذ او و بروز هرگونه ظلم و فساد در جامعه بایستد، مکلف است در راه گسترش اسلام با دیگران همبستگی کامل داشته باشد. بنابراین مطالب زیر را به عنوان هدف‌های جهاد اسلامی می‌شناسیم:

۱- گسترش خداپرستی<sup>۱</sup>

۲- تلاش برای نجات محرومان و ضعیف نگاه داشته‌شده‌ها<sup>۲</sup>

۳- رفع فتنه و اختناق<sup>۳</sup>

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۰ و سوره حج، آیه ۷۸.

۲. سوره نساء، آیه ۷۷.

۳. سوره انفال، آیه ۳۹ و سوره حج، آیه ۳۹.

### تجاوز زشت است و ناپسند حتی از طرف شما

مجاهد راه خدا باید همواره مراقب باشد که خشم و حماسه جنگ، او را از مرز حق و عدل خارج نسازد و نبرد او با دشمن، به صورت تجاوز به حقوق عمومی انسان‌ها در نیاید.

«با کسانی که دست به خون شما می‌آیند نبرد کنید، اما تجاوزگر نباشید که خدا تجاوزگران را دوست ندارد.»<sup>۱</sup>

«... حریم‌ها و حرمت‌ها ارزش متقابل دارند، بنابراین اگر کسی به حریم شما تجاوز کرد شما هم به حریم او حمله کنید، در عین حال خداترس باشید که خدا با خداترسان است.»<sup>۲</sup>

آیین خدا هرگز نمی‌تواند یک بام و دو هوا باشد، تعدی و تجاوز را برای دیگران زشت و حرام و کاری اهریمنی بداند و برای پیروانش بجا و مقدس و کاری یزدانی. به همین جهت است که اسلام علاوه بر جهاد با تجاوزگران، جهاد هر فرد با تجاوزگرایی خویش را نیز واجب، بلکه جهاد اکبر شمرده است.

### جهاد با نفس یا مبارزه با خودپرستی

پیشوای بزرگوار اسلام حضرت محمد(ص) به گروهی از مسلمانان که از جنگ با دشمن باز می‌گشتند چنین فرمود:

«آفرین بر گروهی که جهاد کوچک‌تر را انجام داده‌اند و جهاد بزرگ‌تر بر عهده آن‌ها باقی مانده است.

– ای رسول خدا جهاد بزرگ‌تر کدام است؟

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۰.

۲. قسمتی از آیه ۱۹۴ سوره بقره.

– جهاد با نفس.»<sup>۱</sup>

از امیرمؤمنان علی(ع) روایت شده که:

«برترین جهاد، جهاد کسی است که به مبارزه با «خود»، همان «خودی» که در درون اوست، برخاسته است.»<sup>۲</sup>

### اسلام آیین همگانی است و باید به آگاهی عامه برسد

اسلام برای محدوده خاصی نیامده، بلکه آیینی جهانی و همگانی است. از نظر یک خداشناس همه‌جا قلمرو و مُلک خداست و تمامی موجودات آفریده اویند. از دید یک مسلمان اسلام اختصاص به ملت یا نژاد خاصی ندارد و برای ارشاد جامعه معینی نیامده است. اسلام می‌خواهد همه جهان در سایه خدایپرستی اداره شود و تعالیم حیات‌بخش الهی به آگاهی همگان برسد. قرآن خود را کتاب هدایت همه انسان‌ها معرفی می‌کند و به پیامبر اسلام عنوان رحمتی برای تمام جهانیان می‌دهد. تمام افراد بشر از هر نژاد و سرزمین که باشند می‌توانند با پذیرش اندیشه حیات‌بخش و وحدت‌آفرین توحید، عضو جامعه بزرگ اسلامی شوند و در نتیجه با یکدیگر برادر گردند.

برای تحقق جامعه اسلامی، جامعه‌ای که از همه اسارت‌ها و گمراهی‌های عقیدتی، علمی و تربیتی آزاد باشد، همه انسان‌ها و به‌خصوص ایمان‌آورده‌ها مکلف به تلاشند، تلاش در راه آگاه ساختن همه انسان‌ها و آشنا کردنشان به راه راست خدا.

بنابراین دامنه مسئولیت‌های اسلامی منحصر به حوزه و مرکز خاصی نیست بلکه جهانی و همگانی است و مرزهای قراردادی میان مردم در نواحی

۱. وسایل، ج ۶، ص ۱۲۲.

۲. وسایل، ج ۶، ص ۱۲۴.

مختلف جهان هرگز نباید مانع نفوذ و انتشار اندیشه آزادگی و توحید و وحدت اسلامی گردد. بدیهی است که این تلاش پیگیر به منظور تحمیل عقیده اسلامی بر دیگران نیست زیرا به گفته صریح قرآن در دین اکراه و اجباری نیست و راه هدایت و گمراهی نمایان و آشکار است.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۱</sup>

این تلاش پر دامنه باید صرفاً تلاشی باشد در راه آزاد ساختن اندیشه‌ها از تمام گران باری‌های خرافات و باز کردن زنجیرهای ظلم و زور از دست‌ها و گردن‌ها و نجات انسان از هر نوع سلطه و استثمار یا جهل و غفلت. به این آیه توجه کنید:

مَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا.

«چرا در راه خدا و در راه نجات محرومان پیکار نمی‌کنید، محرومانی که ضعیف نگاه داشته شده‌اند، مردان و زنان و فرزندان که می‌گویند پروردگارا ما را از این سرزمین که مردمی ستمگر بر آن مسلط‌اند رهایی بخش و برای ما از پیش خود یار و یاور بفرست.»<sup>۲</sup>

### روشنگری و دعوت به حق پیش از دست زدن به پیکار و نبرد

براساس این اصل و با توجه به این که معمولاً در سپاه دشمن، کم‌وبیش کسانی پیدا می‌شوند که از روی اغفال یا از روی استیصال و اجبار به میدان نبرد با حق و حق پرستان کشیده شده باشند، فرمانده سپاه مسلمین وظیفه دارد پیش از شروع هر نوع درگیری میان دو سپاه حداکثر کوشش را برای روشن

۱. قسمتی از آیه ۲۵۶ سوره بقره.

۲. سوره نساء، آیه ۷۵.

کردن ذهن همه سپاهیان دشمن و جلب آن‌ها به سوی راه راست خدا به کار برد، مبدا انسان اغفال شده یا استیصال زده‌ای بی‌جهت به کام مرگ کشانده شود. از امیرمؤمنان علی(ع) روایت شده که:

«چون رسول خدا مرا به سوی یمن گسیل داشت، فرمود: ای علی با احدی پیکار مکن، مگر پس از آن که او را به اسلام، حق پرستی و تسلیم در برابر حق دعوت کنی. به خدا سوگند اگر خدا یک نفر را به دست تو به حق هدایت کند از آن چه خورشید بر آن طلوع و غروب کرده برایت بهتر است، و تو در حقیقت آزادکننده او هستی.»<sup>۱</sup>

### تسهیلات خاصی که اسلام برای این منظور فراهم کرده است

اگر فرد یا افرادی از سپاه دشمن در اثنای جنگ به فکر آن بیفتند که از نزدیک شدن به مسلمانان استفاده و در موضع‌گیری حاد خویش علیه آن‌ها تجدیدنظر کنند و از سپاه مسلمین بخواهند که به آن‌ها این امکان را بدهند که به میان مسلمین بیایند و با آن‌ها به مذاکره و گفتگو پردازند، یا شیوه زندگی شخصی و اجتماعی مسلمانان را از نزدیک ببینند تا حقایق بر آن‌ها روشن شود، به محض این که یک مسلمان، حتی یک سپاهی ساده، به این افراد امان داده و آن‌ها را تحت حمایت خود گیرد، همه مسلمانان دیگر، حتی دولت و حکومت اسلامی، وظیفه دارد این امان و حمایت را محترم بشمارند.

ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ.

«مسلمانان تعهد مشترک دارند و پیمان یک فرد آن‌ها پیمان همه است.»

ساده‌ترین فرد آن‌ها می‌تواند به کسی پناهندگی دهد و این پناهندگی در حکم پناهندگی به همه امت اسلامی است.

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۶.

## صلح و اهمیت آن در اسلام

اسلام در مقایسه میان جنگ و صلح، اصالت را به صلح می‌دهد و آن را بهتر از جنگ می‌شمرد.

«... صلح بهتر است ولی (دریغاً که) آدمیان در برابر بخل و خودپرستی قرار گرفته‌اند...»<sup>۱</sup>

صلح خواسته طبیعی و عمومی انسان‌هاست، به همین جهت، همه نظام‌ها، حتی نظام‌های اجتماعی که فلسفه خود را بر مبنای تضاد و درگیری بنیان نهاده‌اند، می‌کوشند به مردم جهان نوید صلح دهند، صلحی پایدار که از گزند عوامل جنگ و نزاع مصون باشد.

قرآن جنگ و درگیری را که به‌راستی به حکم ضرورت و در جهت باز نگه داشتن راه خدا و آزاد ساختن خلق خدا از چنگال اهریمنان نباشد، کاری شیطانی و ناپسند می‌شمرد:

«ای مسلمانان، همه با هم به حالت صلح درآیید و پا جای پای شیطان مگذارید که او برای شما دشمنی آشکار است.»<sup>۲</sup>

دستور اسلام نه تنها درباره روابط داخلی مسلمانان چنین است بلکه در رابطه با غیرمسلمانان هم مقرر می‌کند:

«اگر آن‌ها به صلح گراییدند، تو هم صلح‌گرا باش و بر خدا تکیه کن که اوست شنوای توانا.»<sup>۳</sup> البته باید مراقبت کرد که این صلح‌گرایی دشمن یک نیرنگ نظامی یا سیاسی نباشد.

«اگر آن‌ها بخواهند به تو نیرنگ زنند، آن وقت خدایت کافی است. اوست که تو را از جانب خود به وسیله مؤمنان یاری کرد.»<sup>۱</sup>

## آمادگی کامل برای مقابله با دشمن

اسلام در عین حال که تا این حد به صلح و صلح‌گرایی اهمیت داده، از مسلمانان خواسته است همواره بیدار و هشیار و نیرومند باشند، آن‌قدر نیرومند که نه تنها دشمنان شناخته شده آنان، بلکه دشمنان نهانی و ناشناخته که هنوز رخ ننموده‌اند نیز، از سطوت آنان بیمناک باشند و هرگز خیال تجاوز به آنان بر خاطرشان نگذرد.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ.

«در مقابل کفار خود را مجهز سازید و آنچه را از قوه و نیروهای لازم در توانایی دارید فراهم آورید، از قبیل اسب‌های آماده و هر چه به تناسب هر زمان و مکان وسیله حفظ موجودیت شما و دفاع در برابر حملات دشمن باشد، تا دشمنان حق و دشمنان شما اندیشه تجاوز به شما را در سر نپرورانند و جرأت حمله به شما را پیدا نکنند»<sup>۲</sup>

توجه داریم که کلمه «قوه» شامل همه نیروهای صنعتی که پیوسته در حال تکامل و پیشرفت است می‌شود. این وظیفه مسلمین است که به‌عنوان یک تکلیف دینی به انواع صنایع و فنون مجهز باشند، نه برای آن‌که در راه حمایت از سلطه‌های جابرانه یا تجاوز و حمله به دیگران به کار رود، بلکه برای این‌که در دیگران جرأت نفوذ و غلبه بر مسلمین پیدا نشود و افراد جامعه اسلامی در اثر ضعف و نداشتن امکانات مورد تجاوز قرار نگیرند.

۱. سوره انفال، آیه ۶۴.

۲. قسمتی از آیه ۶۳ سوره انفال.

۱. وسایل، ج ۶، ص ۱۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۸.

۳. سوره انفال، آیه ۶۳.

### مسابقه اسب‌سواری و تیراندازی (سبق و رمایه)

یکی از برنامه‌های مؤثر اسلام برای آماده کردن عموم مسلمانان برای شرکت در جهاد آزادی‌بخش یا دفاع از موجودیت خویش، این بود که تمرین سوارکاری و تیراندازی را در برنامه عمومی زندگی مسلمین وارد و آن‌ها را تشویق کرد که همواره مسابقات اسب‌سواری و تیراندازی را با تعیین جوایز مناسب ترتیب دهند، تا همه، به‌خصوص جوانان که به این‌گونه مسابقات علاقه بیشتری دارند، در آن شرکت نموده و حداقل آمادگی رزمی را کسب نمایند.

روشن است که انتخاب اسب‌سواری و تیراندازی در آن زمان با توجه به شرایط آن عصر بوده و روح کلی این تعلیم اسلامی این بوده است که هر فرد مسلمان باید با توجه به ابزارها و تاکتیک‌های جنگی زمان خویش تا آن‌جا که در یک برنامه عمومی و غیرتخصصی میسر است، خود را برای شرکت در جهاد و دفاع آماده کند و به‌طور کلی انسانی توانا و قادر بر دفاع از خود و عقیده و سرزمین خود بارآید، نه انسانی ضعیف و ناتوان که هر متجاوزی به آسانی بتواند بر او مسلط گردد.

این یک سنت جاودانه الهی است که جامعه‌ای که برای جانبازی در راه دفاع از حق و عدل و پاسداری از حقوق و هستی خویش آماده نباشد، بی‌شک به خواری و زبونی و تباهی و نابودی کشانده شود: «هرکس نسبت به جهاد بی‌میلی نشان دهد و آن را رها کند، خدا بر قامت او جامه خواری و زبونی بپوشاند و بلا و مصیبت دورادورش را فرا گیرد، ذلت به او رواور شود، دلش تاریک گردد و میان او و حق فاصله افتد و چون حق جهاد را ادا نکرده، دچار رنج و تعب شود و از عدل و داد محروم ماند.»<sup>۱</sup>

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۸.

### زنده جاوید

قرآن نیز جهاد را مایه حیات فرد و جامعه انسانی می‌شمرد:

«ای مؤمنان، وقتی خدا و پیامبر، شما را به عامل حیات‌بخش (جهاد) دعوت می‌کنند دعوت آن‌ها را بپذیرید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش قرار دارد و (بر همه رازهای درونی او آگاه است) و همه در برابر او گرد خواهید آمد.»<sup>۱</sup>

مجاهدی که در راه خدا به شهادت رسد، زنده جاوید است و مسلمان کسی است که با تمام وجودش به زندگی جاوید شهیدان راه حق مؤمن باشد. «آن‌ها را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، که زنده‌اند نزد خدا و از نعمت‌های او بهره‌مند، به آنچه خدا از بخشایش خویش به آن‌ها داده خرسند و دل‌گرم و شادمان و از حال آن‌ها که به‌جا مانده و هنوز بدیشان نپیوسته‌اند (ولی تلاش آن‌ها را دنبال خواهند کرد) خوشحال، که نه بیمی بر آن‌هاست نه دچار اندوهند، خوشدل به همت و فضل خدا و این‌که خدا تلاش انسان‌های باایمان را بی‌مزد نمی‌گذارد.»<sup>۲</sup>

### فدایی راه خدا

ایمان به خدا و پیامبر و دریافت این حقیقت که جانبازی در راه حق تنها مقامی است که شایسته انسان حق‌پرست است، از مسلمان باایمان یک فدایی راه خدا می‌سازد که با وجود علاقه‌ای که به پدر و مادر و زن و فرزند و خانه و کاشانه و کسب و کارش دارد، وقتی فرمان بسیج در راه خدا را می‌شنود، عشق و شوری برتر از این علاقه‌ها و دلبستگی‌ها سراپای وجودش را

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. سوره آل عمران، آیه‌های ۱۶۹ تا ۱۷۱.

می‌گیرد و او را به میدان نبرد می‌کشاند. انسان ساختهٔ اسلام می‌داند که این علاقه‌ها و دلبستگی‌ها البته طبیعی و بجاست ولی به شرط آن‌که از حد طبیعی‌اش تجاوز نکند، روح جوانمردی را در آدمی نکشد و او را به صورت انسانی زبون و ضعیف درنیآورد و گرنه بر سر او و جامعهٔ او همان خواهد آمد که بر سر همهٔ ضعیفان و زبونان تاریخ:

«ای مؤمنان، اگر پدران و برادرانتان کفر را برایمان برگزیدند، دیگر آن‌ها را از خود نشمارید، هر یک از شما این‌گونه کسان را از خود بشمارد، خود در شمار متجاوزان آمده است. بگو اگر پدران، پسران، برادران، همسران خویشان شما، اموالی که به دست آورده‌اید، تجارتی که از کساد شدن آن می‌ترسید و محل‌های سکونتی که مورد پسند شماست، از خدا و پیامبرش و پیکار در راه خدا برایتان دوست داشتنی‌تر است، منتظر مانید تا خدا فرمان و قانونش را شامل حال شما هم بکند. خدا مردم تبه‌کار را به راه نمی‌آورد.»<sup>۱</sup>

### پیکارگرانی که از پا نمی‌نشینند

«مؤمنانی که آسیب‌زده نباشند و در پیکار شرکت نکنند با پیکارگران راه خدا برابر نیستند. خدا کسانی را که با مال و جانشان در راه خدا پیکار کنند بر آن‌ها که در پیکار شرکت نکنند با امتیاز برتری داده و به هر یک وعدهٔ بهترین پاداش داده. خدا با مزدو پاداشی بزرگ مجاهدان را بر آن‌ها که در جهاد شرکت نکنند برتری داده است، با امتیازاتی از جانب او و آمرزش و رحمت، که خدا همواره خطاپوش و مهربان بوده است.»<sup>۲</sup>

۱. سورهٔ توبه، آیه‌های ۲۳ و ۲۴.

۲. سورهٔ نساء، آیه‌های ۹۵ و ۹۶.

### پیکارگرانی با استقامت و شکست‌ناپذیر

«خدا کسانی را دوست دارد که در راه او نبرد می‌کنند، در صفی به هم پیوسته که گویی آن را از سرب ریخته‌اند.»<sup>۱</sup>

«آن‌ها که گفتند تنها خدای جهان خداوندگار ماست و در این راه استقامت کردند، فرشتگان بر آنان فرود آیند که نترسید و غم نخورید و به بهشتی که به شما وعده داده شده بود دلشاد باشید. ما، هم در زندگی دنیا و هم در آخرت یار و یاور شمایم. در بهشت هر چه دلتان بخواهد و هر چه سفارش دهید برایتان آماده است؛ این است پذیرایی خدای خطاپوش مهربان.»<sup>۲</sup>

«ای مؤمنان، وقتی با کافران روبه‌رو شوید، از میدان نبرد با آنان رو نگردانید. هرکس در روز نبرد از آنان رو بگرداند، خود را دچار خشم خدا کرده و جایش جهنم است؛ چه فرجام بدی، مگر آن‌که رو گرداندنش برای آن باشد که از سوی دیگری حمله کند یا به گروه دیگری بپیوندد.»<sup>۳</sup>

جامعه‌ای که اسلام در پی ساختن آن است جامعه‌ای است این چنین زنده، آگاه، پرتحرک، نیرومند و حامل رسالتی جهانی.

۱. سورهٔ صف، آیهٔ ۴.

۲. سورهٔ سجده، آیه‌های ۳۰ تا ۳۲.

۳. سورهٔ انفال، آیه‌های ۱۵ و ۱۶.

اقتصاد اسلامی

نیز ایجاد نیازمندی‌های تازه، فعالیت‌هایی انجام می‌گیرد و مرتباً در روش توزیع و مصرف تجدیدنظرهای ضروری به‌عمل می‌آید.

از این رو مباحثی نظیر مالکیت، کار، سرمایه، مدیریت و مسائل مربوط به آن‌ها از موضوعاتی هستند که از جنبه‌های مختلف به‌صورتی علمی مورد بررسی و بحث قرار می‌گیرند.

## ۲- اهمیت مسائل اقتصادی در زندگی فرد و جامعه

اقتصاد آن‌چنان‌که ادعا شده سرچشمه همه امور اجتماعی و زیربنای همه مسائل اخلاقی و اعتقادی فرد و جامعه نیست، ولی تأثیر آن را در فرهنگ و بسیاری از آداب و رسوم و جریان‌های روزمره زندگی افراد و ملل نمی‌توان انکار کرد. این تأثیر از راه‌های گوناگون و به‌صورت‌های مختلف صورت می‌گیرد و گاهی چنان ظریف یا پیچیده است که به آسانی قابل تشخیص نیست و تنها با بررسی علمی اقتصادی و اجتماعی است که می‌توان به اصل آن یا به میزان برد آن پی برد.

## اقتصاد اسلامی

از مجموع تعالیم اسلام در زمینه مسائل اقتصادی به این نتیجه می‌رسیم که در این آیین الهی به نقش بسیار مؤثر مسائل اقتصادی در زندگی انسان و پیشگیری از زیان‌های ناشی از بی‌عدالتی اقتصادی سخت توجه شده است. پیش از آن‌که به بحث‌های تفصیلی اقتصاد اسلامی وارد شویم توجه شما را به چند نکته مهم که از نصوص اسلامی به‌دست می‌آید جلب می‌کنیم.

۱- انسان باید همواره آزاد بماند و بر کرامت انسانیش آسیبی وارد نیاید:

لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا.

## خطوط اصلی اقتصاد اسلامی: مقدمه

قبل از شروع به تشریح خطوط اصلی اقتصاد اسلامی یادآوری دو نکته درباره اقتصاد و ارزش کلی آن لازم و ضروری به نظر می‌رسد:

### ۱- اقتصاد یا علم معاش

انسان در هر حال که باشد برای بقای خود به غذا، لباس، مسکن و لوازم دیگر زندگی نیاز دارد و هرکس به تناسب رشد فکری و اجتماعی که یافته، سعی می‌کند نیازمندی‌های خود را از راه‌هایی هر چه سهل‌تر با کمیت هر چه بیشتر و کیفیتی هر چه بهتر تأمین نماید. از این رو تا آن‌جا که می‌دانیم همه‌جا و همه‌وقت مسأله تأمین معاش از مسائل مهم و ضروری زندگی بشر به‌حساب می‌آمده و هنوز هم به حساب می‌آید و این مسأله در تمام دوران‌های زندگی آدمیان از مسائل اصلی مورد توجه افراد و ملتها بوده است.

یکی از مشخصات برجسته عصر حاضر نیز توجه و عنایت خاصی است که به مسائل اقتصادی می‌شود. از یک طرف هر روز تلاش‌های تازه‌ای برای شناخت و حفظ منابع طبیعی و کشف منابع جدید ثروت انجام می‌گیرد که در راه تولید هر چه بیشتر و بهتر به کار گرفته شوند، و از طرف دیگر برای برطرف کردن نیازمندی‌های اقتصادی به‌صورتی هر چه سهل‌تر و سریع‌تر و



«بنده دیگران مشو، که خدا آزادت آفریده است.»<sup>۱</sup>

۲- مقررات الهی همواره بر محور عدالت، نیکی و داد و دهش به نزدیکان می‌چرخد و با آن‌چه زشت و ناپسند و بی‌عدالتی باشد در نبرد است:

إِنَّ اللَّهَ يُأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

«خدا به دادگری، نیکی و دهش به نزدیکان فرمان می‌دهد و کارهای زشت و ناپسند و ستم و تجاوز را قدغن می‌کند، به شما اندرز می‌دهد، بدان امید که هشیار شوید.»<sup>۲</sup>

بنابراین روح کلی حاکم بر همه مقررات اسلامی عبارت است از حمایت از عدل و داد، نیکی به دیگران، رسیدگی به نزدیکان و مبارزه با ظلم و فساد و این یک معیار و محک اساسی برای شناخت چهره اصیل تعالیم اسلامی در همه زمینه‌هاست.

۳- زمین و هر چه در آن است متعلق به همه مردم است، نه به گروه یا طبقه خاصی از آن‌ها:

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ. فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّحْلُ ذَاتُ الْكُفْمِ. وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ.

«زمین را برای همه مردم نهاد. در آن میوه و درختان خرمای به بار نشسته. و دانه‌های در برگ پوشیده و گیاهان خوش‌بو است.»<sup>۳</sup>

۴- خدا بشر را به آبادانی زمین گمارده است:

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱، به امام حسن مجتبی (ع).

۲. سوره نحل، آیه ۹۰.

۳. سوره رحمن، آیه‌های ۱۰ تا ۱۲.

... هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا ...

«... او شما را از زمین پدید آورده و به آبادانی آن گمارده است ...»<sup>۱</sup>

۵- خدا دوست ندارد بهره‌مندی‌های اقتصادی در انحصار طبقه معینی باشد و ثروت فقط در میان ثروتمندان دست به دست بگردد:

... كَيْلًا يَكُونُ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ...

«... تا فقط میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد ...»<sup>۲</sup>

۶- سربار بودن و از دسترنج دیگران زندگی کردن مایه دوری از رحمت خداست:

مَلْعُونٌ مِّنْ أَلْقَىٰ كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ.

«هرکس در زندگی خویش، بار دوش مردم شود از رحمت خدا محروم است.»<sup>۳</sup>

۷- دست‌یابی بر ثروت باید از راه صحیح باشد، نه از راه باطل:

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ ...

«اموال خویش را میان خود از راه باطل مصرف نکنید ...»<sup>۴</sup>

۸- بهره‌مندی یک فرد یا گروه هرگز نباید مستلزم زیان دیدن و رنج کشیدن دیگران باشد.

لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ.

«در اسلام و مقررات آن چیزی که به زیان مردم باشد یا راه زیان رساندن به دیگران را باز گذارد وجود ندارد.»<sup>۵</sup>

۱. قسمتی از آیه ۶۱، سوره هود.

۲. قسمتی از آیه ۷، سوره حشر.

۳. وسائل، ج ۱۲، ص ۱۸.

۴. قسمتی از آیه ۱۸۸، سوره بقره.

۵. وسائل الشیعه، کتاب احیاء موات، باب ۷ و ۱۲.

این‌ها قسمتی از اصول کلی است که باید در شناخت همه نظام‌های عملی و اجرایی اسلام، از جمله در شناخت نظام اقتصادی آن، همواره مورد توجه باشد.

### مالکیت: پیوند مالکیت

«این کتاب مال احمد است.» از این جمله چه می‌فهمید؟

آیا متوجه می‌شوید که میان این کتاب و احمد پیوندی هست که براساس آن احمد حق دارد از این کتاب استفاده کند، آن را برای استفاده خود نگاه دارد، آن را بفروشد یا برای مطالعه به دیگران بدهد و وقتی آن را به صورت امانت به دیگری داد، گیرنده باید آن را به او برگرداند؟ پیوندی که میان این کتاب و احمد به وجود آمده به او این حق را می‌دهد که در این کتاب تصرف کند، آن را این‌جا و آن‌جا ببرد و ... این پیوند همان پیوند مالکیت است.

### انواع مالکیت

مالکیت از نظر کلی بر دو قسم است:

۱- مالکیت مطلق

۲- مالکیت نسبی

الف - مالکیت عمومی

ب - مالکیت خصوصی و شخصی

### ۱- مالکیت مطلق

مالکیت مطلق عبارت است از آن نوع پیوند ملکی که به مالک حق می‌دهد بدون هیچ‌گونه محدودیت، هرطور بخواهد در ملک خود تصرف کند.

از نظر اسلام این‌گونه مالکیت مخصوص خداست. تنها اوست که می‌تواند در همه موجودات این جهان به هر گونه بخواهد تصرف کند؛ بیاورد، ببرد، زنده کند، زندگی را بگیرد، بیمار کند، شفا دهد، بدهد، بگیرد، ببخشد و ... بی‌آن‌که هیچ‌گونه محدودیت خارجی برای او وجود داشته باشد زیرا همه چیز به راستی از اوست.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ...

«هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است از آن خداست ...»<sup>۱</sup>

توجه به این نکته لازم است که همه این تصرفات که از جانب خدا در جهان و موجودات آن صورت می‌گیرد، تصرفی است در جهت رحمت، بخشندگی، بهره‌مند ساختن و کمال‌دهی، نه در جهت استفاده، بهره‌مند شدن و کمال‌گیری؛ اما به هر حال تصرفی است در آن‌چه به راستی از خود اوست، زیرا اوست که به آن‌ها هستی بخشیده و جهان و هر چه در اوست قائم به ذات اوست، نه قائم به ذات خویش، بنابراین به راستی «از اوست».

### ۲- مالکیت نسبی

اما مالکیت غیرخدا، هر که و هر چه باشد، نسبی است، یعنی مالکیتی است که به مالک حق می‌دهد در چهارچوبی که برای او معین شده در ملک خود تصرف کند و از آن بهره‌مند گردد، بی‌آن‌که حق تجاوز از آن چهارچوب را داشته باشد.

وقتی انسان کار کند، زحمت کشد و پولی به دست آورد، مالک آن پول شناخته می‌شود ولی نه مالک مطلق آن، بلکه مالک نسبی، زیرا او در همین پول که از راه زحمت‌کشی به دست آورده نمی‌تواند صددرصد طبق دلخواه

۱. قسمتی از آیه ۳۱ سوره نجم.

خود تصرف کند. آیا او حق دارد پول خود را در دریا بریزد و وقتی از او بپرسند چرا چنین کردی، پاسخ دهد که به شما چه مربوط، پول خودم است و هر جور بخواهم عمل می‌کنم؟ البته، نه، زیرا حق تصرف او در همین پولی که با زحمت آورده محدود است به حدود بسیار، از جمله این که «تبذیر» و به هدر دادن یک امکان مالی جایز نمی‌باشد. مالکیت نسبی خود بر دو نوع مالکیت عمومی و مالکیت خصوصی یا شخصی تقسیم می‌شود.

### الف - مالکیت عمومی

قوانین اقتصادی اسلام همه منابع طبیعی ثروت را، در خشکی، دریا و فضا متعلق به عموم انسان‌ها می‌شمرد و هیچ‌کس را به هیچ عنوان مالک اختصاصی آن‌ها نمی‌شناسد. در روایات اسلامی از اقسام گوناگون منابع طبیعی به این عنوان نام برده شده است.

در یک روایت از امام صادق (ع) در این باره سؤال شده و آن حضرت در جواب فرموده است:

مسیل‌ها، کوه‌ها، جنگل‌ها، زمین‌هایی که صاحبانش از آن‌جا رفته‌اند و اینک بایر افتاده است ... این‌ها همه از اموال عمومیند.

علاوه بر این، قسمتی از اموال نیز که در شمار منابع طبیعی نیست، از دید اسلام از اموال عمومی شمرده می‌شوند، از قبیل دارایی کسانی که از دنیا می‌روند و ارثی ندارند و ...

### ب - مالکیت خصوصی و شخصی

کنار رودخانه می‌روید، با دست، یا قلاب، یا تور یا وسیله دیگر، یک ماهی شکار می‌کنید. پس از آن که ماهی را گرفتید، می‌گوییم این ماهی مال

شماست یعنی قبلاً هرکس به کنار رودخانه می‌رفت می‌توانست ماهی‌های رودخانه، از جمله همین ماهی را بگیرد و از آن‌ها استفاده کند ولی حالا که شما این ماهی را برای خود گرفته‌اید، دیگر کسی حق ندارد آن را برای خود بردارد. تنها شما می‌توانید از آن استفاده کنید و کسانی که شما به آن‌ها اجازه دهید. به این ترتیب شما مالک شخصی این ماهی شناخته می‌شوید.

اسلام مالکیت شخصی را تا حدودی محترم شمرده است. اساس مالکیت شخصی در اسلام همان احترام به حقوق فرد و انگیزه‌های او بر کوشش و فعالیت آزادانه است. اسلام خواسته است شوق به کار و کوشش در انسان‌ها همواره زنده بماند. هرکس در حد توانایی و کارآیی خود کار کند و به بهره‌مندی از بازده کاری که می‌کند امیدوار باشد ولی در عین حال این را هم خواسته است که بهره‌مندی هر فرد از بازده کار خویش زمینه‌ای برای تسلط او بر دیگران و محروم کردن آن‌ها از بازده کارشان نگردد.

### مال

مال از نظر اقتصادی به چیزی می‌گویند که مقدارش بسیار فراوان نباشد بلکه نامحدود بوده و به آسانی در دسترس همه نباشد، به طوری که هرکس به سادگی بتواند بر آن دست یابد. همچنین علاوه بر قابل استفاده بودن شخصی، قابل انتقال به دیگران نیز باشد.

مال در جامعه به منزله خون است در بدن انسان. همان‌گونه که خون بایستی در بدن در گردش باشد، تا هر یک از اعضا به تناسب نیاز و موقعیتی که دارد از آن استفاده کند، مال هم باید در میان همه قشرهای جامعه در گردش باشد تا اعضای آن رمق زندگی داشته و همواره در تلاش و نشاط باشند. همان‌طور که اگر خون در یکی از اعضا محبوس شود و به اعضای

دیگر به اندازه کافی نرسد موجب بیماری می‌شود و احیاناً به مرگ یا اختلال عمومی بدن منجر می‌گردد، حبس شدن و راکد ماندن مال و انحصاری شدن آن در یک طبقه جامعه نیز موجب می‌شود که وضع اجتماعی دچار اختلالاتی گوناگون گردد. همان‌گونه که خون وسیله‌ای است برای زنده بودن هر یک از اعضای بدن تا در کمک کردن به مجموعه بدن وظیفه مربوط به خود را خوب انجام دهد و خود نیز از کمک سایر اعضا بهره‌مند گردد، مال هم در جامعه همین وضع را دارد. بدون تعادل اقتصادی، افراد جامعه از این‌که تلاش خود را به خوبی انجام دهند باز خواهند ماند و از تعاون دیگران محروم خواهند شد و به فرسودگی و تباهی خواهند گرایید.

در اسلام به مال از دیدهای مختلف توجه شده و در بیش از هفتاد آیه قرآن در این زمینه یادآوری‌هایی آمده است.

آیه ۵ سوره نساء، مال را «وسیله موجودیت انسان و برپا بودن او» می‌شمرد و می‌گوید:

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا . . .

«اموال خود را که خدا مایه پایداری و برپا بودن شما قرار داده است به دست سفیهان نسپارید ...»

در آیه‌های ۱۸۰ سوره بقره، ۳۲ سوره ص و ۸ سوره عادیات از مال به‌عنوان «خیر» یعنی چیز خوب و به دردخور، یاد شده است.

### آیا در قرآن از مال مذمت شده است؟

در عین حال در قرآن به آیاتی برمی‌خوریم که در آن‌ها از مال به‌صورتی یاد می‌شود که گویی این کتاب الهی آن را پدیده‌ای پست و نکوهیده می‌شمرد. ولی دقت در این آیات نشان می‌دهد که در آن‌ها با افراط در

ارزش گذاردن به مال مبارزه شده، نه با اصل ارزش آن. آن‌چه در این آیات با آن مخالفت شده عبارت است از:

الف - مال‌دوستی، یعنی به ثروت عشق ورزیدن:

«نه، این‌طور نیست. این شما باید که کرامت یتیمان را رعایت نمی‌کنید. در پذیرایی از یتیم‌ها مشوق یکدیگر نیستید. میراثی را که از دیگران (برای یتیمان) به‌جای می‌ماند یک‌جا می‌خورید و درست دل به ثروت سپرده‌اید.»<sup>۱</sup>

ب - از ثروت به‌عنوان وسیله تجمل استفاده کردن:

«دارایی (ثروت) و پسران (قدرت) (می‌توانند وسیله) تجمل این زندگی دنیا و آراستن آن باشند، اما آثار ارزنده‌ای که از انسان بماند پیش خدایت پاداشی بهتر دارد و آرزوکردنی‌تر است.»<sup>۲</sup>

بله، مال از نظر اقتصاد اسلامی فقط می‌تواند وسیله باشد، وسیله‌ای برای به‌روزی، برای بهبود زندگی و تأمین نیازمندی‌های انسان، وسیله‌ای برای تلاش پی‌گیر در راه سامان دادن به وضع عمومی مردم و گشودن راه خدا به روی آنان، نه وسیله‌ای برای تجمل و فخرفروشی به دیگران و نه چیزی که جمع‌آوری آن به‌صورت هدف زندگی درآید (مال‌دوستی). اگر چنین شد، دیگر هرگز نمی‌تواند مایه خوشبختی شود، بلکه عامل بدبختی است:

«وای بر آن‌کس که عیب‌جو و طعنه‌زن است. آن‌کس که ثروت می‌اندوزد و پی در پی آن را می‌شمارد. خیال می‌کند که ثروتش می‌تواند به او عمر جاویدان بخشد. نه، نه، باید او به دوزخ افکنده شود.»<sup>۳</sup>

ج - ثروتی که عامل غرور شود:

۱. سوره فجر، آیه‌های ۱۷ تا ۲۰.

۲. سوره کهف، آیه ۴۶.

۳. سوره هُمَزَه، آیه‌های ۱ تا ۴.

«به حرف هر سوگند خود بی ارج گوش مده. آن سخن‌چین گوشه و کنایه‌زن. آن متجاوز گناهکار مانع خیر (بخیل). آن حرام‌زاده مغرور و متکبر (که به خود می‌بالد) که دارای ثروت و قدرت است. و وقتی آیات ما بر او خوانده شود، گوید این‌ها همان افسانه‌های قدیمند. آری، به زودی بر خرطومش داغ خواهیم نهاد.»<sup>۱</sup>

د- مسابقه در کسب ثروت و قدرت:

ثروت و قدرت باید به صورت وسیله‌ای در راه هدف‌های پراج و جاوید زندگی انسانی به کار افتند، تا در جای خود قرار گیرند، وگرنه، اگر از این حد فراتر روند و به صورت هدفی برای مسابقه انسان‌ها در میدان زندگی درآیند، بشر را به پستی می‌کشانند و تنها می‌توانند مایه دلخوشی چند روزه او در این دنیا باشند:

«بدانید که این زندگی روزمره و دم‌دست، سراسر بازی و سرگرمی، تجمل و فخرفروشی و مسابقه در ثروت و قدرت شخصی است ...»<sup>۲</sup>

ه- ثروتی که انسان را از یاد خدا غافل کند:

دل‌بستگی به ثروت و قدرت، خودبه‌خود انسان را از یاد خدا و یاد ارزش‌های والا و جاویدی که انسانیت انسان در گرو آنهاست غافل و بی‌خبر می‌کند و به زندگی روزمره سرگرم می‌سازد، حالتی که هرگز شایسته انسان هدف‌دار و باایمان نیست:

«ای کسانی که از ایمان بهره‌مندید، ثروت و قدرتان شما را از یاد خدای باز ندارد، که هر که چنین کند، به راستی دچار خسارت شده است.»<sup>۳</sup>

به همین جهت است که قرآن از مال و ثروت به‌عنوان «فتنه»، یعنی وسیله‌ای برای آزمودن انسان، یاد می‌کند.<sup>۱</sup> آزمونی برای خود انسان، که با این وسیله چه می‌کند. همچنین آزمونی برای دیگران، که به صاحب این وسیله با چه دیدی می‌نگرند و در برابر او چه واکنشی نشان می‌دهند. آیا به او صرفاً به خاطر داشتن ثروت احترام خاص می‌گذارند؟ در این صورت دوسوم دین و ایمان خود را در این راه باخته‌اند. علی (ع) فرمود:

مَنْ آتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَغِنَاهُ، ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ.

«هر که در برابر یک ثروتمند، صرفاً به خاطر ثروتش فروتنی و احترام نشان دهد، دوسوم دینش از دست رفته است.»<sup>۲</sup>

### تملك

در نظام‌های گوناگون اقتصادی قدیم تملك ارزش و اعتباری کم‌وبیش نامحدود داشت، که بر مبنای آن مالک می‌توانست در اموال خود هرطور بخواهد تصرف کند بی آن‌که خود را با محدودیت قابل ملاحظه‌ای روبه‌رو ببیند.

در نظام‌های نیمه‌سرمایه‌داری و سرمایه‌داری جدید، مسأله اساسی برای صاحبان سرمایه افزایش درآمد و آزادی بی‌قید و بند در مصرف آن در راه خواسته‌های شخصی است و این مسأله که این درآمد از چه راه به دست آید و در چه راه مصرف شود، دخالتی ناهبه‌جا در آزادی‌های فردی تلقی می‌شود، مگر در مواردی که میان منافع سرمایه‌داران اصطکاک پیش آید که در این صورت مقررات و قیدوبندهایی به وجود می‌آید، اما نه در جهت مصالح

۱. سوره قلم، آیه‌های ۱۰ تا ۱۵.

۲. سوره حدید، قسمتی از آیه ۲۰.

۳. سوره منافقون، آیه ۹.

۱. سوره انفال، آیه ۲۸ و سوره تغابن، آیه ۱۵.

۲. سوره منافقون، آیه ۹.

عالیه عموم مردم، بلکه در جهت شکل دادن و سامان دادن به تقسیم ثروت میان سرمایه‌دارها. در این نظام‌ها میدان جهش و جوشش اقتصادی به روی یک طبقه، یعنی طبقه سرمایه‌دار به خوبی باز است. از طبقات دیگر اجتماع نیز معمولاً کسانی از این میدان باز، کم یا بیش برخوردار می‌شوند که در راه تأمین منافع طبقه سرمایه‌دار خدمات شایسته‌ای انجام دهند، هر چند این خدمات به قیمت محروم‌تر کردن طبقات دیگر جامعه تمام شود. اما عموم مردم، به صورتی نامرئی در محدوده‌ای که طرح‌های کلی سرمایه‌داری برایشان در نظر گرفته می‌مانند، یعنی در حقیقت میدان پیشرفت اقتصادی چندان برای آن‌ها باز نیست و عملاً ناچار می‌شوند در همان راهی افتند که طراحان این طرح‌ها برایشان در نظر گرفته‌اند.

در نظام‌های اشتراکی موجود، در بیشتر موارد، تملک با بسیاری از ویژگی‌های آن از اشخاص گرفته و عملاً به دولت منتقل شده است. در این نظام‌ها از بی‌عدالتی‌های اقتصادی، که در نظام سرمایه‌داری فراوان است، به صورت قابل ملاحظه‌ای کاسته شده، ولی همراه با آن قسمتی از انگیزه‌های طبیعی انسان بر کار و کوشش هر چه بیشتر نیز از میان رفته است.

### تملک در نظام اسلامی

در نظام اسلامی تملک آهنگ خاصی دارد که به کمک آن هم می‌توان جلوی بسیاری از آثار نامطلوب مالکیت شخصی در نظام‌های نیمه سرمایه‌داری و سرمایه‌داری را گرفت، و هم انگیزه‌های شخصی شوق‌انگیز بر کار و کوشش اقتصادی در افراد را تا حدود زیادی حفظ کرد. در تملک به مفهوم اسلامی آن سه شرط اساسی منظور شده است:

اول آن‌که، مال از طریق «حلال» به دست آمده باشد، یعنی از راهی که با هیچ یک از قواعد صریح اسلامی مخالف نباشد.  
دوم این‌که، ایجاد و ادامه این تملک و اختصاص مستلزم «ضرری» برای دیگران نباشد.

سوم این‌که این تملک مستلزم هیچ نوع ابطال حق یا استقرار امر باطلی نباشد.

بنابراین چنانچه کسی مال دزدیده شده را از کسی خریداری کند، اگرچه از اصل سرقت هم بی‌اطلاع باشد، باز مالک آن مال محسوب نمی‌شود. زیرا این مال از راه حلال به دست نیامده است. همین‌طور آن‌چه از راه کلاهبرداری، تدلیس یا اکراه غیر به دست آمده، مال و ملک شخص شمرده نمی‌شود و نمی‌تواند آن را به دیگری بدهد. یا اگر فرد یا گروهی از راه واگذار کردن منابع ملی ثروت به دیگران پولی به دست آورند، مالک آن پول شناخته نخواهند شد.

### منابع طبیعی ثروت

شناخت منابع طبیعی ثروت و احکام آن‌ها از مهم‌ترین بخش‌های تعالیم اقتصادی اسلام است. قسمتی از این منابع، با همه تأثیر عمیقی که در زندگی انسان‌ها دارند، در خارج از زمین، که محل سکونت آدمیان است، قرار دارند، مانند خورشید که منبع حرارت و نور برای زمین و ساکنان آن و بسیاری دیگر از کرات است. همچنین ماه که از نور و آثار دیگر آن از قبیل جزر و مد آب دریاها بهره‌مند می‌شویم. نیز هوا و ابر و ستارگان که تأثیر فراوان در زندگی انسان‌ها دارند.

بدیهی است این دسته از منافع و بهره‌مندی‌ها برای استفاده همه آفریدگان خداست و کسی حق انحصار آن‌ها را ندارد و خدا از آن‌ها به‌عنوان نعمتی که به همه انسان‌ها عطا شده است یاد کرده است.

یک قسمت دیگر از این منابع که مستقیماً در دسترس بشر است عبارت است از آنچه در سطح زمین قرار دارد که بخش مهمی از آن‌ها آب است که به‌صورت اقیانوس‌ها و دریاها و رودخانه‌هاست و قسمت دیگر، سطح خشکی‌های زمین می‌باشد که حدود ۲۷ درصد تمام سطح زمین را تشکیل داده است. و نیز موجودات و معادن و ذخایری که در اعماق اقیانوس‌ها و دریاها یا در سینه کوه‌ها نهفته‌اند و سهمی مؤثر در زندگی آدمیان دارند. این‌ها سرچشمه‌های اصلی ثروت‌های موجود در کره زمینند.

همان‌طور که در بحث مالکیت اشاره شد، مالکیت اصلی و حقیقی همه این‌ها و همچنین مالکیت وجود خود انسان‌ها، همه با خداست و نباید فراموش کرد که اختیار استفاده از این منابع تنها در حد استفاده در راه مصالح بشری به ما داده شده و این منابع به هیچ‌وجه نباید در حیطة انحصار شخص یا اشخاص یا طبقه یا جامعه‌ای خاص درآیند و انسان‌های دیگر از آن‌ها محروم گردند.

در این مبحث به نظرات اسلام راجع به «زمین، آب و معدن» به‌عنوان منابع طبیعی ثروت اشاره می‌شود.

### زمین

یکی از پراچ‌ترین منابع طبیعی ثروت زمین است. در تعالیم اقتصادی اسلام درباره زمین مطالب جالبی است که باید با آن‌ها آشنا شد.

### زمین از نظر مالکیت

در اسلام زمین از نظر مالکیت به سه نوع اصلی تقسیم می‌شود:

- ۱- زمین‌هایی که ملک جامعه است.
- ۲- زمین‌های که ملک دولت است.
- ۳- زمین‌هایی که ملک شخصی است.

### زمین‌هایی که ملک جامعه است

این‌گونه زمین‌ها به هیچ‌عنوان قابل خرید و فروش نیستند، یعنی حتی دولت هم حق ندارد آن‌ها را به اشخاص بفروشد. همه زمین‌های آبادی که به دست بشر آباد شده و از راه جهاد اسلامی در قلمرو اسلام درآمده‌اند، ملک جامعه اسلامی شمرده می‌شوند و آحادی نمی‌تواند حتی یک متر از آن‌ها را بخرد یا بفروشد. حکومت اسلامی این زمین‌ها را به دست اشخاص یا مؤسسات می‌سپارد تا از آن‌ها بهره‌برداری کنند. قسمتی از درآمد را در برابر زحماتی که کشیده‌اند یا پول‌هایی که خرج کرده‌اند برای خود بردارند و قسمت دیگر را به خزانه جامعه اسلامی بدهند تا به وسیله حکومت اسلامی در راه مصالح امت صرف شود. به این قسمت از درآمد که سهم امت است «خَراج» می‌گویند.

زمین‌های آباد بین‌النهرین از این قیلند. «حَلَبی» از امام صادق(ع) پرسید:

«وضع زمین‌های بین‌النهرین چگونه است»

امام فرمود:

«این زمین‌ها مال همه مسلمانان است، مسلمانان امروز، کسانی که از

این پس به امت اسلامی ملحق می‌شوند و آن‌ها که هنوز به دنیا نیامده‌اند.»

«آب‌آبرده» از امام صادق(ع) درباره خرید و فروش زمین‌های خراج،

یعنی زمین‌هایی که دولت مقداری از درآمد آن‌ها را برای جامعه می‌گیرد،

سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

«کیست که بتواند آن‌ها را بفروشد؟ این‌ها متعلق به همهٔ مسلمانان است.»  
در زمان حکومت «عمر» مردی در کنار «فُرات» زمینی خرید تا آن را به صورت باغ شخصی درآورد. پس از معامله، موضوع را به اطلاع عمر رساند. عمر از او پرسید:

– از چه کسی خریده‌ای؟

– از صاحبانش.»

همین که مسلمانان مهاجر و انصار به مجلس عمر حاضر شدند، به آن مرد رو کرد و گفت:

«این‌ها ایند صاحبان آن زمین، آیا از این‌ها خریده‌ای؟»

– نه

– بنابراین، زمین را به همان‌ها که به تو فروخته‌اند برگردان و پولت را بگیر.»

دربارهٔ این زمین‌ها همواره باید به جهات زیر توجه شود:

– این زمین‌ها تا ابد ملک جامعهٔ اسلامی است و به هیچ عنوان ملک شخصی کسی نمی‌شود.

– هیچ‌گونه معامله‌ای روی اصل این زمین‌ها نمی‌توان انجام داد.

– حکومت اسلامی که مسئولیت حفظ مصالح عمومی امت اسلامی را بر عهده دارد، باید مراقب آبادی و بهره‌برداری صحیح از این سرمایه ملی باشد و در هر زمان بهترین روش‌های اجرایی را برای بهره‌برداری از آن‌ها انتخاب و درآمدی را که به دست می‌آید صرف مصالح همهٔ امت کند.

### زمین‌هایی که ملک دولت است

همهٔ زمین‌های آباد نشده و همهٔ زمین‌هایی که به طور طبیعی آبادند، از قبیل جنگل‌ها و مراتع، ملک دولت اسلامی شمرده می‌شوند. دولت اسلامی

وظیفه دارد دربارهٔ این زمین‌ها آن‌طور که وظیفهٔ زمامداری و مسئولیت او در برابر نسل کنونی و نسل‌های آیندهٔ جامعهٔ بشری ایجاب می‌کند، عمل کند. هر جا مصلحت امت ایجاب کند که اصل زمین را به فرد یا گروهی واگذار کند، واگذارد، و هر جا مصلحت امت ایجاب کند اصل زمین را همچنان در اختیار دولت، یعنی برای امت، نگه دارد و تنها حق آباد کردن و بهره‌برداری از آن را به فرد یا گروهی بدهد.

### زمین‌هایی که ملک شخصی است

کسی که در یک منطقهٔ غیراسلامی زندگی می‌کند، اگر شخصاً تصمیم بگیرد مسلمان شود و به جامعهٔ اسلامی بپیوندد، حق مالکیت او بر آن‌چه قبل از این داشته، چه منقول و چه غیرمنقول، محترم شمرده می‌شود. بنابراین اگر مالک زمینی بوده، حالا هم همچنان مالک آن شناخته خواهد شد.

اگر حکومت اسلامی در موردی مصلحت امت اسلامی را در این تشخیص دهد که قطعه زمینی را به فرد یا شرکتی واگذار کند، در این حالت شخص مستقلاً، یا از طریق شرکت، مالک شخصی آن زمین می‌شود. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید زمینهٔ مالکیت شخصی نسبت به اصل زمین در نظام اقتصادی اسلامی بسیار محدود است و می‌توان گفت که در اسلام این منبع بزرگ و همگانی ثروت، همواره ملک غیرشخصی خواهد بود.

### احیای موات؛ تشویق به بهره‌برداری از منابع ثروت

یکی از مسائل مورد توجه در اقتصاد اسلامی مسأله بهره‌برداری از منابع ثروت است. از نظر اسلام چیزهایی که ممکن است با انجام دادن کاری



روی آن‌ها تبدیل به اشیای با ارزش تری شوند و وسیله تولید مواد مورد نیاز افراد جامعه قرارگیرند نایستی مهمل و معطل بمانند<sup>۱</sup> و هرکس در حدود توانایی خود مکلف است در آبادانی زمین بکوشد.

در فقه اسلامی به زمین آباد نشده زمین «موات» یعنی «زمین مرده» و به آباد کردن آن «احیای موات» یعنی «زنده کردن زمین مرده» گفته می‌شود. برای کسی که به آباد کردن این قبیل زمین‌ها اقدام نماید از نظر اسلام حق خاصی در نظر گرفته می‌شود، چنان که از پیغمبر اسلام رسیده است که:

«مَنْ أَحْيَى أَرْضاً فَهِيَ لَهُ».

«هرکس زمین بایری را آباد کند آن زمین از آن اوست».<sup>۲</sup>

و نیز آن حضرت فرموده:

«أَيُّمَا قَوْمٍ أَحْيَوْا شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا وَهِيَ لَهُمْ».

«هر جمعیتی که قسمتی از زمین را آباد سازند نسبت به آن سزاوارتر

از دیگرانند و آن زمین از آنان خواهد بود».<sup>۳</sup>

یکی از مسلمانان که نامش «أَسْمَر» بود نقل کرده که من با چند نفر

دیگر نزد پیامبر بودیم و ایشان فرمودند:

«هرکس به آباد کردن زمینی که بی‌استفاده افتاده است پردازد و کسی

بر او برای این کار سبقت نگرفته باشد آن زمین از آن او خواهد بود».

بعد از این گفتار پیغمبر روح فعالیت چنان در مردم برانگیخته شد که

مرتباً به قصد آباد کردن زمین‌ها رو به صحراها می‌رفتند تا به تناسب

امکانات خود زمینی را مشخص کنند و به آبادانی آن پردازند.

۱. به گفته قرآن: او شما را در زمین پدید آورد و به آبادانی آن دعوت کرد ...

۲. وسائل، احیاء موات.

۳. فروع کافی، ج ۵، باب احیاء ارض الموات.

بدیهی است داشتن این چنین حق در مورد آن‌گونه اراضی که قابل آباد شدن هستند موجب می‌شود که مردم به کار و تلاش راغب‌تر شوند و سطح اشتغال و تولید بالا رود.

### علامت‌گذاری مقدماتی برای احیا (تحجیر - سنگ‌چین کردن)

آباد کردن زمین، چه از راه کشاورزی، چه از راه ساختمان و ایجاد مسکن یا محل کار و چه از راه‌های دیگر، خودبه‌خود مدتی طول می‌کشد و کاری نیست که یک روزه انجام گیرد. مثلاً شما تصمیم می‌گیرید یک هکتار زمین بایر را به باغ یا کشتزاری تبدیل کنید، به صحرا می‌روید، جای مناسبی را برای این کار شناسایی و انتخاب می‌کنید و در صدد فراهم کردن وسایل لازم برای آبادانی آن برمی‌آید. روشن است که این کارها باید در فرصت کافی انجام پذیرد. اگر در همین مدت که شما در پی فراهم کردن وسایل آبادانی آن زمین هستید، یک نفر دیگر برود، همان زمین مورد نظر شما را برای کاری که می‌خواهد انتخاب کند و به آباد کردن آن دست زند، تکلیف شما چه خواهد شد؟ برای جلوگیری از چنین پیشامدها در مقررات اقتصادی اسلام چنین پیش‌بینی شده که هرکس می‌خواهد به احیا و آبادانی زمینی دست زند، باید نخست آن زمین را با سنگ یا با چیز دیگر علامت‌گذاری کند. با این علامت‌گذاری او نسبت به این زمین حق تقدیمی پیدا می‌کند و دیگران نمی‌توانند در همان اثنا که او در پی فراهم کردن وسایل کار است، در آن زمین تصرف کنند. تأثیر این علامت‌گذاری در این حق تقدم در صورتی است که به‌راستی او در پی فراهم کردن وسایل لازم برای عمران آن زمین باشد. علامت‌گذاری‌هایی که صرفاً به منظور دست گذاشتن روی زمین‌های بایر در جهت محروم کردن یا محدود کردن

دیگران باشد یا صرفاً به این منظور صورت گیرد که از دیگران پولی بگیرند و ایشان از حق تقدم خود صرف نظر کنند، ارزش قانونی - اسلامی ندارد.

### حکم معطل نگاه داشتن اراضی قابل استفاده از نظر اسلام

اگر کسی مدتی اراضی قابل استفاده را رها سازد و به آبادانی آن اقدام ننماید آن زمین‌ها از دست او خارج شده و به دیگری که عهده‌دار آبادانی آن می‌شود و امکان آن را نیز دارد، واگذار می‌گردد. چنان که از امام هفتم روایت شده است: «زمین از آن خداست که آن را وسیله روزی بندگان قرار داده است. بنابراین هرکس زمینی را سه سال متوالی بدون علت، معطل و بدون استفاده بگذارد، از دست او خارج شده و به دیگری محول می‌شود.»<sup>۱</sup> بنابراین روشن می‌شود که،

اولاً، آبادکننده زمین حق تصاحب اراضی بایری را که آباد کرده است دارد. ثانیاً، بدون کار کردن و ایجاد آبادانی در زمین بایر، هیچ‌کس حق خاصی نسبت به آن پیدا نمی‌کند تا ادعای مالکیت کند. ثالثاً، صرف تصرف سطحی و علامت‌گذاری برای تصاحب اراضی بایر کافی نیست بلکه باید کاری از نظر اقتصادی و تولیدی در آن صورت گیرد. رابعاً، در اثر آباد ساختن اراضی موات برای آبادکننده ایجاد حقی نسبت به آن زمین پیدا می‌شود که تا وقتی که آن را به حال آبادانی اداره می‌کند از منافع آن بهره‌مند می‌شود.

بنابراین کسانی که از راه‌های مختلف روی اراضی بایر دست انداخته‌اند، بی‌آن‌که اقدامی برای آباد کردن آن‌ها کنند و صرفاً بخواهند از راه فروش

آن‌ها به کسانی که آبادکننده واقعی آن زمین‌ها برای زراعت یا خانه‌سازی یا نیازهای دیگر هستند، ثروت بی‌زحمتی به دست آوردند، کارشان حرام و برخلاف موازین اقتصادی اسلام است و باید از کار آن‌ها جلوگیری شود.

نه تنها زمین‌های علامت‌گذاری شده، بلکه زمین‌های آباد شده هم اگر ویران بیفتند، دیگران حق دارند به آباد کردن آن‌ها پردازند، بی‌آن‌که منتظر نظر آبادکننده اول بمانند.

روایتی که از امام هفتم (ع) نقل کردیم شامل این مورد هم می‌شود.

علاوه بر این به روایت زیر از امام ششم (ع) توجه شود:

«هرکس به سراغ زمین ویرانه‌ای رود، نهرهای آن را لاروبی کند و به آبادانی آن پردازد، فقط وظیفه دارد که زکات آن را پردازد. اگر این زمین قبلاً در دست دیگری بوده و آن را بدون استفاده انداخته و رفته تا ویران شده، حال بیاید و بخواهد زمین را بگیرد، چنین حقی به او داده نمی‌شود، زیرا زمین از آن خدا و از آن کسی است که آن را آباد سازد.»

شهید ثانی که از فقهای بزرگ شیعه در قرن دهم هجری است در کتاب مسالک می‌گوید:

«... زمینی که یک نفر آباد کرده ولی مدتی آن را انداخته تا رو به ویرانی گذارده، در آغاز که آباد نبود، برای همه مباح بود، حالا هم که دوباره از آبادی افتاده، به همان حالت برگشته و باز برای همه مباح شده، زیرا آن‌چه موجب مالکیت آن شخص نسبت به این زمین بود آباد کردن آن بود، حالا که آن را ویران انداخته، دیگر موجبی برای مالکیت او نمانده، بنابراین دیگر او مالک آن نیست.»

**آب**

آب یکی از نیازمندی‌های اولیه هر موجود زنده و یکی از منابع بسیار پرارزش طبیعی از نظر کشاورزی و صنعت است.

در اقتصاد اسلامی آب‌ها به دو دسته تقسیم شده‌اند:

- ۱- آب‌هایی که به صورت طبیعی در دسترس بوده و قابل استفاده‌اند.
- ۲- آب‌هایی که به صورت طبیعی دسترس نیستند و برای استفاده از آن‌ها باید چاه، آبروهای زیرزمینی یا نهر ایجاد کرد.

**آب‌هایی که به صورت طبیعی در دسترس بوده و قابل استفاده‌اند**

این آب‌ها از اموال عمومی هستند، همه کس می‌تواند از آنها استفاده کند و هر که مقداری از آن را برای استفاده و مصرف خود بردارد، مالک آن شناخته می‌شود.

شیخ طوسی - از فقهای بزرگ شیعه در قرن پنجم هجری - در کتاب مبسوط گوید:

«آب‌های مباح؛ مانند آب دریا و آب رودخانه‌هایی نظیر دجله و فرات، و آب چشمه‌هایی که در کوه یا دشت یا در زمین‌های بایر می‌جوشند، مباح و از اموال عمومیند و به اتفاق علمای اسلام هرکس می‌تواند از هر مقدار از آن‌ها که بخواهد و به هر صورت که مایل باشد استفاده کند، به دلیل خبری که به وسیله ابن عباس از پیامبر خدا (ص) نقل شده است که: *انَّ النَّاسَ شُرَكَاءُ فِي ثَلَاثٍ: الْمَاءِ وَالْكَلْبِ وَالنَّارِ*. همه مردم در سه چیز شریکند: آب، علف مراتع و مواد سوختنی.»

**آب‌هایی که به صورت طبیعی دسترس نیستند**

آب‌هایی که به صورت طبیعی در دسترس نیستند و برای استفاده از آن‌ها باید چاه زد یا قنات کند (آب‌های زیرزمینی، یا آب‌های رودخانه‌های بزرگ که

برای استفاده از آن‌ها باید نهرها و کانال‌های آبرسانی احداث کرد، در اقتصاد اسلامی از اموال عمومی شناخته شده‌اند و به همین جهت قابل خرید و فروش نیستند با این تفاوت که کسی که چاه زده، قنات کنده یا کانال‌کشی کرده، به احترام کاری که برای دسترسی به این منبع طبیعی انجام داده، در استفاده از این چاه، قنات یا نهر، بر دیگران حق تقدم دارد، یعنی تا وقتی که او برای مصرف شخصی، آب دادن به دام یا زراعت یا استفاده صنعتی، به آب چاه، قنات یا نهری که احداث کرده نیاز دارد، دیگران نمی‌توانند مزاحم استفاده او شوند. ولی همین که او به اندازه‌ای که نیاز داشت استفاده کرد، دیگر حق ندارد جلوی استفاده دیگران را بگیرد یا از این بابت از آن‌ها پولی مطالبه کند.

شیخ طوسی در مبسوط در این باره چنین گوید:

«... در مواردی که می‌گوییم شخص مالک چاه می‌شود، نتیجه این مالکیت همین اندازه است که او نسبت به آب آن چاه فقط به اندازه‌ای که برای نوشیدن یا آب دادن به دام یا زراعتش نیاز دارد، بر دیگران حق تقدم دارد. بنابراین اگر آب بیش از مقدار مورد نیاز او باشد، بر او واجب است که آن را به رایگان در اختیار کسانی بگذارد که برای نوشیدن یا آب دادن به دام یا زراعت به آن احتیاج دارند.»

دلیل این مطلب روایتی است که از امام ششم (ع) در این باره نقل شده است:

«پیامبر خدا (ص) فروش آبی را که شخص از راه حق‌الشرب یا بستن سدی بر روی رودخانه برای سوار شدن آب بر زمین زراعت در اختیار گرفته، ولی خود به آن نیاز ندارد، قدغن کرد. بنابراین آن را مفروش، بلکه رایگان در اختیار همسایه یا برادرت بگذارد.»

**معادن**

یکی دیگر از منابع پرارزش طبیعی ثروت معدن است. قسمت عمده معادن طبیعی در زمین و در خشکی است و قسمتی دیگر در آب و در فضا است. املاح و مواد شیمیایی گوناگونی که از آب می‌توان گرفت، استفاده از انرژی خورشید که از راه فضا به ما می‌رسد و نظایر این‌ها آب و فضا را به صورت معادن ارزنده ثروت درآورده است.

در اقتصاد اسلامی معادن، از هر قبیل که باشند، به هیچ صورت به ملکیت شخصی افراد در نمی‌آیند و همواره ملک جامعه خواهند بود. مراجعه به کتب فقه اسلامی نشان می‌دهد که این نظر در مورد معادنی که به صورت طبیعی و بدون نیاز به حفاری‌های پردامنه و نظایر آن قابل بهره‌برداری‌اند، مورد قبول عموم فقها و دانشمندان اسلامی است. این نظر در مورد معادنی که بهره‌برداری از آن‌ها به حفاری پردامنه و نظایر آن نیازمند است نیز مورد قبول بسیاری از فقهای برجسته است و محقق ثانی آن را نظر غالب فقهای شیعه دانسته است.<sup>۱</sup>

**نقش اقتصادی کار یا نیروی انسانی: استفاده از منابع طبیعی**

در بحث‌های گذشته به این نتیجه رسیدیم که برطبق تعالیم اقتصادی اسلام، آفریدگار جهان منابع طبیعی فراوان در زمین و آسمان در اختیار انسان نهاده و همه امکانات زندگی را برایش فراهم ساخته است. آفرینش این منابع و در اختیار نهادن آن‌ها برای بشر، بدون شک برای آن است که از آن‌ها برای زندگی هر چه بهتر استفاده کند، نه آن‌که فقط به تماشای آن‌ها دلخوش

۱. رجوع شود به کتاب جامع المقاصد.

باشد یا بی‌اعتنا به آن‌ها به رهبانیت پردازد و تارک دنیا شود. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

لا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ.

«در اسلام رهبانیت و تارک دنیا شدن وجود ندارد.»

**کار کلید استفاده از منابع طبیعی است**

استفاده از منابع سرشار و پرارزش طبیعت برای هرکس خودبه‌خود مستلزم آن است که به خود حرکتی دهد، کاری کند و به تلاشی پردازد. انسان تشنه‌ای را در نظر آورید که از کنار چشمه آب زلال و گوارایی می‌گذرد، این چشمه زلال برای استفاده و رفع تشنگی او آفریده شده اما چه وقت تشنگی او برطرف می‌شود؟ وقتی که لااقل دستی به سوی آب برد، کفی از آن بردارد و بنوشد. انسان گرسنه‌ای را در نظر آورید که از کنار یک درخت جنگلی بلوط می‌گذرد. دانه‌های بلوط غذای طبیعی آماده‌ای است که می‌تواند گرسنگی او را برطرف کند، اما به شرط آن‌که لااقل دستی دراز کند، دانه بلوطی را بچیند و به دهن برد. بنابراین کلید استفاده از منابع طبیعی ثروت، که به تعبیر قرآن خزانه‌های رحمت پروردگار است، کار است و کار.

**مالکیت در پرتو کار**

وقتی آن انسان تشنه و گرسنه دست به سوی چشمه برد و کفی از آب چشمه برداشت، یا دست به سوی درخت بلوط دراز کرد و چند دانه بلوط چید، جا دارد به او این حق را بدهیم که آن یک مشت آب یا آن دانه‌های بلوط متعلق به خود او باشد و دیگر کسی حق نداشته باشد آن را از دستش برآید و از آن استفاده کند. این حق و این پیوند میان انسان و بازده کاری که کرده، همان پیوند مالکیت است.

از بررسی تعالیم اقتصادی اسلام این اصل به دست می‌آید که مالکیت تنها در پرتو کار به دست می‌آید؛ کاری که انسان بر روی منابع طبیعی انجام می‌دهد، خواه کاری سنگین و سازنده باشد خواه بسیار ساده و آسان. مثلاً همین اندازه باشد که چیزی را از یک منبع طبیعی برگیرد، نظیر برداشتن یک کف آب از دریا، نهر یا چشمه، برچیدن چند دانه میوه از درخت جنگلی، برگرفتن یک بوته خار از بیابان، برگرفتن یک پرند از هوا و نظایر این‌ها که در فقه اسلامی به آن «حیازت» گفته می‌شود. در اقتصاد اسلامی اگر کسی از منابع طبیعی - که در اصطلاح فقهی به آن «مباحات» گفته می‌شود - چیزی برای خود برداشت (حیازت کرد)، به این منظور که متعلق به او باشد تا در وقت نیاز از آن استفاده کند، این چیز مال او شناخته می‌شود.

دست‌یابی انسان بر یک منبع طبیعی در برخی موارد به این آسانی و سادگی نیست، باید مدتی فکر و بازوی خویش را به کار اندازد تا بر آن چه می‌خواهد دست یابد. تشنه است و آب می‌خواهد اما آب روی زمین نیست بلکه زیر زمین است، پس باید چاهی بکند، دلو و طنابی فراهم کند و آب را از چاه بیرون بکشد یا تلمبه‌ای بسازد و به کمک آن از چاه آب بیرون آورد یا چاه‌های متعدد بکند و آن‌ها را از زیر به هم وصل کند و آن قدر پیش برود تا آبی که در آن آبراه زیرزمینی، یعنی قنات، جریان یافته است، به روی زمین برسد.

برای تشویق انسان به این‌گونه کارها، ناچار باید برای او حقی در نظر گرفت. فرآورده کارش را متعلق به خودش شناخت و به او این اطمینان را داد که هر قدر بیشتر زحمت بکشد و فکر و بازویش را بهتر به کار اندازد، دستش در زندگی بازتر است. البته در این حق که به او داده می‌شود باید به همه جوانب زندگی انسان‌ها توجه شود و چنان نباشد که به رسمیت شناختن

این حق برای او از یک طرف مایه تشویق او به کار و فعالیت باشد و از طرف دیگر وسیله‌ای برای طغیان او و زمینه‌ای برای بهره‌کشی ستمگرانه او از دیگران و در نتیجه موجب دلسردی آن‌ها از کار و زندگی.

به همین جهت اسلام در عین آن‌که مالکیت شخصی انسان را بر محصول کارش پذیرفته، در عین حال آن وظایف و محدودیت‌هایی هم برای او قائل شده است.

### بهره‌مندی در پرتو کار

از بررسی مجموع تعالیم اقتصادی اسلام این اصل به دست می‌آید که بهره هرکس در زندگی در گرو کار اوست. هیچ‌کس حق ندارد از دسترنج دیگران زندگی کند، بی‌آن‌که خود کار مفیدی انجام داده باشد. از رسول خدا(ص) نقل شده که فرمود:

مَلْعُونٌ مِّنَ الْقَى كَلَهُ عَلَى النَّاسِ.

«از رحمت خدا دور باد هرکس که بار زندگی خویش را بر دوش مردم افکند.»<sup>۱</sup>

از امیرالمؤمنین علی(ع) روایت شده که یکی از هوادارانش از او کمک مالی خواست و توقع داشت آن حضرت از بیت‌المال چیزی به او بدهد، اما در پاسخ او فرمود:

«این مال نه از من است نه از تو، این بازده نبرد مسلمانان و ره‌آورد شمشیرهای آن‌هاست. اگر در این نبرد با آن‌ها شرکت داشته‌ای، بهره‌ای در حد آن‌ها خواهی داشت وگرنه چیزی که دسترنج آن‌هاست برای دهان دیگران نخواهد بود.»<sup>۲</sup>

۱. وسائل، ج ۱۲، ص ۱۸.

۲. نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۲۶.

مخالفت اقتصاد اسلامی با بهره بدون کار هم از آن جهت است که اولاً، حق کسانی که تن به کار و زحمت می‌دهند ضایع نشود و لقمه نانی که این انسان‌های زحمتکش محبوب خدا از دسترنج خویش به دست می‌آورند، به جای آن که نصیب خود و خانواده‌شان شود، به حلقوم آزمندان زورگو، بی‌کار و تن‌پرور نرود و ثانیاً، بی‌کاری و بی‌کارگی که آفت فضیلت و یکی از مایه‌های بسیار مؤثر در پیدایش فساد است بوجود نیاید زیرا هم فرد را بی‌مقدار می‌کند و هم جامعه را به تباهی می‌کشاند.

از امام هفتم (ع) روایت شده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامِ الْفَارِعَ.

«خدای عزوجل دشمن بنده بی‌کار پر خواب است.»<sup>۱</sup>

باید بدانیم که زحمت‌کشان از نظر اسلام مجاهدان راه خدایند. امام ششم می‌فرماید:

الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

«کسی که برای تأمین زندگی خانواده‌اش زحمت می‌کشد همچون کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند.»<sup>۲</sup>

زیرا هدف از جهاد در راه خدا تقویت پایه‌های فضایل انسانی و گسترش عدالت اجتماعی است و بی‌کاری و بی‌کارگی آفت این هر دو است.

### تولید، توزیع، خدمات

از نظر اقتصاد اسلامی کار مفید منحصر به تولید کشاورزی، دامی یا صنعتی نیست. توزیع، خدمات و هر کار سودمند که نیازی از نیازهای انسانی را

۱. وسائل، ج ۱۲، ص ۳۶.

۲. وسائل، ج ۱۲، ص ۴۳.

برطرف کند، کار اقتصادی شناخته می‌شود و انجام‌دهنده آن حق دارد که در برابر آن بهره‌ای گیرد و زندگی خود را با بازده کار خویش اداره کند.

**تولید** - کشاورزی زمین را شخم می‌زند، در آن دانه می‌پاشد، آن را آبیاری می‌کند، علف‌های هرزه آن را درمی‌آورد، در برابر آفات نباتی آن را سمپاشی می‌کند، هنگام برداشت محصول، محصول را می‌چیند و آماده مصرف می‌کند ولی همه مصرف‌کنندگان نمی‌توانند از دور و نزدیک نزد آن کشاورز بیایند و کالای مورد نیاز خود را از او بخرند.

**توزیع** - این جاست که ضرورت زندگی اجتماعی زمینه را برای یک کار لازم و سودمند دیگر فراهم می‌کند. باید یک نفر دیگر بیاید کالای تولیدی این کشاورز و کالاهای تولیدی تولیدکنندگان دیگر را از آنها بگیرد و در دسترس مصرف‌کنندگان بگذارد، خواه به این صورت که به اطراف ببرد و به مصرف‌کنندگان بفروشد و خواه به این صورت که در منطقه سکونت مصرف‌کننده‌ها فروشگاه‌ها باز کند و کالاهای تولیدی مورد نیاز آنها را از مراکز تولید به فروشگاه بیاورد، به مصرف‌کننده بدهد و پول آن را بگیرد.

**توزیع تکمیل‌کننده تولید است:** به این ترتیب توزیع، یعنی پخش کالا و رساندن آن از دست تولیدکننده به دست مصرف‌کننده، در حد خودکاری مثبت، سودمند و ضروری است و باید برای کسی که عهده‌دار آن می‌شود بهره‌ای در نظر گرفته شود. به همین جهت است که قیمت کالایی که مصرف‌کننده به وسیله یک فروشگاه یا فروشنده دوره‌گرد می‌خرد، از قیمت همان کالا در صورتی که مستقیماً از تولیدکننده بخرد، قدری گران‌تر است.

در یک اقتصاد سالم این تفاوت قیمت فقط در همان حد ارزش کار اضافی است که از طرف توزیع‌کننده در راه رساندن کالا به دست مصرف‌کننده صورت می‌گیرد، نه این که توزیع‌کننده کالاهای تولیدی را به

بهای ناچیز از تولیدکننده بخرد و به بهای گزاف به مصرف‌کننده بفروشد و به بهانه این که او هم برای توزیع زحمتی می‌کشد، سودی کلان ببرد. کاری که توزیع‌کننده انجام می‌دهد را تجارت و بازرگانی می‌نامند. در واقع بازرگانی یعنی کالاهایی که مصرف‌کنندگان برده‌اند به فروشگاه بازآوردن و این بازآوری را پیشه خود قرار دادن.

**خدمات:** علاوه بر تولید و توزیع، در زندگی بشر نیازهایی پیش می‌آید که تأمین آن‌ها نه تولید است و نه توزیع.

وقتی فرزندان بیمار است و او را برای درمان نزد پزشک می‌برید، پزشک باید برای درمان او «کاری» انجام دهد، کاری مفید و ضروری. آیا این کار پزشک تولید است یا توزیع؟ هیچ‌کدام. پس چیست؟ خدمتی است به شما و فرزندان، خدمتی بس ارزنده و مؤثر. بدون شک باید در برابر این خدمت برای پزشک پاداشی در نظر گرفت، پاداشی که به درد تأمین وسایل زندگی او بخورد.

در زندگی اجتماعی مشاغل فراوانی از این قبیل هست که مستقیماً نه تولید به‌شمار می‌روند و نه توزیع، ولی چرخ زندگی بدون آن‌ها نمی‌چرخد. در اصطلاح امروز به این‌گونه کارها «خدمات» می‌گویند.

در اقتصاد اسلامی کار از هر قبیل که باشد؛ تولید، توزیع، خدمات یا هر نوع کار سودمند و ضروری دیگر، دارای ارزش شناخته می‌شود و باید بهره‌ای مناسب برای آن در نظر گرفته شود.

### کار کاذب؛ دامی برای استثمار

آنچه از نظر اقتصاد اسلامی به‌راستی «کار» و مبدأ ارزش شمرده شده، کار سودمند و ارزش‌آفرین است؛ کاری که برای اصل زندگی بشر یا آسان

کردن و گواراتر کردن آن منشأ اثر باشد. دقت در قسمتی از روایات اسلامی این نکته را روشن می‌کند که در اقتصاد اسلامی جایی برای کارهای بی‌ثمر که در تولید، توزیع یا خدمات نقش مؤثری ندارند، وجود ندارد و کسی حق ندارد بابت این‌گونه کارهای زاید و بی‌ثمر برای خود بهره‌ای در نظر گیرد. از امام ششم (ع) روایت شده که فرمود:

«من هیچ خوش ندارم آسیابی را اجاره کنم و همان آسیاب را با قیمتی بیشتر به دیگری اجاره دهم، بی آن‌که در این میان لااقل ضمانتی برعهده گرفته یا در آن آسیاب کار تازه‌ای انجام داده و آن را مجهزتر کرده باشم.»<sup>۱</sup> از امام پنجم (ع) سؤال شد که شخصی کاری را قبول می‌کند و بعد بی آن‌که خود چیزی از آن کار را انجام داده باشد، آن را به دیگری وامی‌گذارد و در این میان سودی می‌برد. آیا این کار درست است؟ در پاسخ فرمود: «چنین کاری نکند.» در یک روایت دیگر اضافه شده که: «چنین نکند، مگر آن‌که خود قسمتی از کار را انجام داده باشد.»<sup>۲</sup>

ریخته‌گری به امام ششم (ع) مراجعه کرد و گفت: «کاری را قبول می‌کنم و بعد همان کار را به شاگردهایی که با من کار می‌کنند می‌دهم، به این شرط که فقط دو سوم اجرت مال آن‌ها باشد.»

امام فرمود:

«این کار نارواست، مگر این‌که خودت هم در کار با آن‌ها شرکت کنی.»<sup>۳</sup> یکی از عوامل بسیار مؤثر در افزایش نابجای قیمت‌ها زیاد شدن دست‌های واسطه میان تولیدکننده و مصرف‌کننده است که هر یک،

۱. وسائل، ج ۱۳، ص ۲۵۹.

۲. وسائل، ج ۱۳، ص ۲۶۴-۲۶۵.

۳. وسائل، ج ۱۳، ص ۲۶۶.

بی آن که کار لازم و سودمندی انجام دهند، برای خود درآمدی مطالبه می کنند. از روایات به دست می آید که این دست های واسطه تا آن حد که به راستی لاقبل از نظر توزیع نقشی مفید برعهده دارند، استحقاق درآمدند، اما آن دست های واسطه ای که نقش سودمندی در توزیع ندارند و نقش اساسی آن ها در حقیقت گُند کردن کار توزیع کالا از تولیدکننده به مصرف کننده است و کاری که مستحق درآمد باشد انجام نمی دهند، باید از کار کاذب آن ها که دامی برای استثمار تولیدکننده و مصرف کننده است جلوگیری شود.

برادر امام هفتم (ع) از آن حضرت پرسید:

«شخصی یک ماده غذایی را می خرد. آیا می تواند پیش از آن که کالا را تحویل بگیرد، آن را به دیگری بفروشد؟»  
امام فرمود:

«اگر با سود بفروشد، نمی تواند پیش از تحویل گرفتن آن را به دیگری بفروشد ولی اگر مایه کاری بفروشد، یعنی به همان قیمت که خریده بدون سود، در این صورت اشکالی ندارد.»

### ربا؛ یکی از ظالمانه ترین راه های استثمار

یکی از بدترین انواع کار کاذب رباست که باید یکی از ظالمانه ترین انواع استثمار نیز شمرده شود. اسلام با این راه پلید استثمار، به هر شکل و زیر هر پوشش که باشد، به شدت مبارزه کرده و از رباخواران به سختی نکوهش می نماید. پیش از آن که به بحث ربا وارد شویم، مناسب است درباره پول و نقش واقعی آن توضیحی بدهیم.

### موقعیت پول در جامعه بشری

می گویند پول در جامعه بشری برای آن به وجود آمده است که مبادلات آسان تر شود.

در جامعه های کوچک و ابتدایی مبادله به وسیله کالاها انجام می گرفت، به این گونه که اگر کسی جنسی را بیش از حد احتیاج خود تولید می کرد و در مقابل به جنس ها و متاع های دیگری نیاز داشت که دیگران آن ها را تولید می کردند یا در تصرف داشتند، ناچار بود با رضایت طرفین با نسبت های معینی اجناس و متاع ها را با دیگری مبادله کند. مثلاً کشاورز، گندم و محصولات تولیدی خوراکی را که در اختیار داشت در برابر سایر لوازم زندگی از پوشاک و لوازم مسکن و غیره عوض می کرد و به همین ترتیب تولیدکنندگان، دیگر کالاهای تولیدی را برحسب نیاز مبادله می کردند. مبادله کالا به کالا با همه سادگی، در جامعه های بزرگ تر خالی از اشکال نبود زیرا این نوع داد و ستد مستلزم پیدا کردن شخص یا بازاری بود که:

۱- به متاع عرضه شده احتیاج داشته باشد،

۲- حاضر به عوض کردن با آن باشد،

۳- از نظر ارزش، یک نوع توازن و هم ارزی بین دو کالا وجود داشته باشد.

از این جهت در کار داد و ستد تحولاتی پیش آمد. بازارهایی به صورت های گوناگون در سطوح مختلف تشکیل شد و آخر الامر کار به آنجا رسید که در داد و ستد از پول به عنوان «وسیله مبادله» استفاده شد.

### انحراف پول از مسیر اصلی خود

پیدا کردن این راه حل مشکلات زیادی را آسان کرد اما به سهم خود مشکلات جدیدی را نیز به وجود آورد.



یکی از اشکالات حاصله این بود که این بود که این وسیله مبادله و آسان‌کننده دادوستد - یعنی پول - نقش اولیه خود را که نشان‌دهنده ارزش کالا، خدمات یا میزان کار لازم برای تولید یا توزیع کالا بود، کم‌کم از دست داد و مستقلاً موضوع معامله قرار گرفت. به این ترتیب که اشخاصی مقداری پول را نزد خود متمرکز ساختند و آن را به کسانی که به آن نیاز داشتند به عنوان قرض دادند و بدون این‌که کاری انجام داده باشند و تعهد انجام کار یا تحمل خطری احتمالی را کرده باشند، از گیرنده قرض، پولی اضافی یا خدماتی مطالبه کردند. آنان در این کار تنها غرضشان حفظ قدرت و ازدیاد سرمایه بود و هیچ توجهی نداشتند که آیا قرض‌گیرنده از دریافت مبلغ اصلی سودی برده است یا اساساً زیان دیده است. آیا آن را به مصرف تولید رسانده یا آن را صرف امور لازم زندگی خود کرده است. این کار را که کسی در برابر پرداخت مبلغی پول به یک نفر دیگر، مقداری بیشتر مطالبه کند «ربا» می‌نامند.

امروزه از راه به کار انداختن پول‌های انباشته توسط سرمایه‌داران بزرگ در راه ربا صحنه عجیبی در جهان اقتصاد از نظر کیفیت تولید و ایجاد بازارهای مصرف و در دست داشتن کنترل قیمت‌ها به وجود آمده است که به تشکیل دو قطب غنی و فقیر، ثروتمند و گرسنه، مسلط و زیر سلطه در جامعه بشری منجر شده و وضع بس نامطلوبی به وجود آورده که می‌توان از آن به یک نوع بردگی غیرمحموس جهانی تعبیر کرد.

### پول در اقتصاد اسلامی

در اسلام هم از این‌که خود پول مستقلاً عامل منحصر در جلب بهره باشد و به صورت رباخواری از آن استفاده شود و موجب شکاف عمیق اقتصادی

گردد شدیداً منع شده، هم از رکود پول و در حبس نگاه داشتن و به جریان نینداختن آن. همچنین تأکید شده است که نایستی پول و سرمایه‌ای که در اختیار داریم، بی‌آنکه در راه صحیحی به کار افتد راکد و معطل بماند، بلکه بایستی برای ایجاد فعالیت و تحرکی تازه و در راه افزایش تولید و ایجاد اشتغال برای افراد جامعه به کار افتد و نقش صحیح و مؤثر خود را ایفا کند. در اقتصاد اسلامی «پول راکد»، در صورتی که به حد قابل ملاحظه‌ای برسد (حد نصاب) و در طول یک سال به کار نیفتد، مشمول یک نوع مالیات بر سرمایه با شرایط خاص خود می‌شود و سالانه یک چهلیم آن برای مصرف در راه مصالح عمومی گرفته می‌شود.

### سابقه رباخواری در تاریخ

در مصر: به طوری که در تاریخ ضبط شده است رباخواری در مصر قدیم وجود داشته و در مورد میزان ربح (بهره) تنها این شرط مقرر بوده که از اصل مال بیشتر نشود.

در یونان و روم: در این دو سرزمین ربا رواج داشت و اگر قرض‌گیرنده قدرت پرداخت بهره و سرمایه را نداشت به اسارت و بردگی گرفته می‌شد. در چین: کار رباخواری و ایجاد کینه و کدورت بین طبقه بهره‌کش و بهره‌ده در چین قدیم به جایی رسیده بود که این ضرب‌المثل چینی به جای مانده است که «دزدان عمده صرافی می‌کنند».

در عربستان: تا قبل از ظهور اسلام در این سرزمین ربا امری رایج و معمول بود. در مدینه که طوایفی از یهود بودند و به کارهای تجاری می‌پرداختند با وجود این‌که از نظر عقاید دینی طبق آن‌چه هنوز در تورات وجود دارد، حق رباخواری نداشتند، پول به عده‌ای از مردم به عنوان وام با

بهره می‌دادند که آنان نیز به سهم خود با بهره بیشتری به دیگران قرض می‌دادند.

### ربا در قرآن

از آن‌جا که هدف اساسی اسلام بیرون آوردن مردم از هر گونه اسارت و بندگی مادی و عقیدتی است، در زمینه اقتصادی نیز به هر عاملی که وسیله محدود شدن آزادی عمل و اسارت مادی و فکری بشر است توجه گردید و مقررات متناسبی برای جلوگیری از آن وضع شده است. یکی از این مقررات تحریم رباست که در قرآن در چند مرحله مورد توجه قرار گرفته است.

در مرحله اول، ناپسند بودن ربا و رباخواری مطرح و لزوم توجه به نیازهای اجتماعی و تلاش در راه رفع نیازمندان بدون توجه به سودجویی، یادآوری شده است.<sup>۱</sup>

در مرحله دوم، رباخواری رباخواران یهود مورد مذمت قرار گرفته است، که چرا با وجود این‌که طبق مقررات دینی خود از آن نهی شده‌اند، باز مرتکب این کار می‌شدند و اموال مردم را بیهوده می‌خوردند. به آنان هشدار داده شد که عذاب دردناکی در انتظار آن‌هاست.<sup>۲</sup>

۱. آیه ۳۹ از سوره روم: وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَا لِيُرْبُو فِي اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يُرْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُضَعِفُونَ.

«هر ربایی بدهید تا مایه افزایش ثروت دیگران شود مایه افزایش نزد خدا نیست، اما زکاتی که برای خدا می‌دهید، چند برابر عوض دارد.»

۲. آیه ۱۶۱ از سوره نساء: وَاخَذْتُمْ خُدَّيْهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَآكَلْتُمْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا اَلِيمًا.

«و ربا گرفتن آنها، با این‌که از آن منع شده بودند، و مال مردم خوری آنها از راه باطل و ما برای کافران آنها شکنجه‌ای دردناک فراهم کرده‌ایم.»

در مرحله سوم، از ربای فاحش و بهره مرکب گرفتن نهی کرده و آن را ممنوع اعلام می‌کند و ترک آن را باعث فلاح و رستگاری می‌شمارد.<sup>۱</sup> و بالاخره در مرحله چهارم، با شدتی بی‌سابقه رباخواری را تحریم کرده و آن را به منزله محاربه با خدا و رسول به حساب آورده و باز گردانیدن آن‌چه را از این راه به دست آمده از شرایط ایمان شمرده است.<sup>۲</sup>

### چرا ربا با این شدت تحریم شده است؟

در زمینه علل تحریم ربا، آن هم با این شدت، روایات متعددی از پیشوایان اسلام رسیده که در آن‌ها به زیان‌های بزرگی که ربا برای زندگی معنوی و اقتصادی فرد و جامعه دارد توجه شده است. برای نمونه یکی از این روایات را نقل می‌کنیم.

یکی از یاران امام هشتم (ع) سؤالاتی برای آن حضرت فرستاد تا کتباً به آن‌ها پاسخ دهد. یکی از سؤالات او به ربا مربوط می‌شد و امام در این زمینه به او چنین نوشت:

«ربا از آن جهت حرام است که، خدای عزوجل آن را قدغن فرموده. از آن جهت که ربا مایه تباهی و هدر رفتن دارایی اشخاص است، چون وقتی یک نفر یک درهم گرفت و دو درهم داد، از این دو درهم، یکی در برابر

۱. آیه ۱۳۰ از سوره آل عمران:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً . . .

«ای کسانی که ایمان دارید، ربا را چند برابر و بهره اندر بهره نخورید . . .»

۲. آیه ۲۷۸ از سوره بقره:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ . . .

«ای کسانی که ایمان دارید، از خدا بترسید و اگر به راستی مؤمن هستید بقیه رباها را نگیرید، اگر نکرديد، رسماً با خدا و پیامبرش اعلان جنگ دهید . . .»

درهمی است که گرفته، ولی درهم دوم به هدر رفته، بنابراین حق یکی از دو طرف ضایع شده است، به همین جهت خدای عزوجل ربا را بر بندگان تحریم کرد، چنان که قدغن کرد مال آدم ابله را تا وقتی که نشانه‌های رشد و کاردانی را در او نیابند به او ندهند، چون بیم آن می‌رود که دارایی او بیهوده هدر رود ... در معامله نسبه هم ربا بدین جهت حرام شده که هم موجب آن می‌شد که روح خیرخواهی از میان برود و هم مایه به هدر رفتن دارایی انسان‌ها و علاقه‌مند شدن مردم به بهره و رها کردن قرض الحسنه می‌گشت، با این‌که قرض الحسنه از کارهای خیر است. به هر حال، ربا مایه فساد و ظلم و تجاوز و نابودی اموال است.<sup>۱</sup>

در این روایت درباره تحریم ربا به دو علت اساسی توجه شده است:  
 ۱- هدر رفتن قسمتی از دارایی ربا دهنده و سرازیر شدن آن به جیب رباخوار، بی آن‌که رباخوار در برابر آن چیزی به ربا دهنده بدهد.  
 به عبارت دیگر، ربا یک نوع غارت و دزدی اموال مردم و دسترنج آن‌هاست؛ غارتی تباهی‌آور و ستمگرانه و ظلمی فاحش از راه نابود کردن اموال ربا دهنده بیچاره، و زمینه‌ای مساعد برای بحران‌های خسارت‌بار اقتصادی و ایجاد فاصله‌های طبقاتی است و باید جلوی آن گرفته شود.  
 ۲- شعله‌ور کردن آتش حرص؛ تقویت روحیه سودجویی و پول‌پرستی و تضعیف روحیه خیرخواهی و نوع دوستی در انسان‌ها.

بررسی علمی آثار شوم اقتصادی و اخلاقی ربا درست به همین نتیجه می‌رسد که در این روایت منعکس شده است. همه افراد به راحتی می‌توانند با مطالعه رابطه رباخواران کوچک و بزرگ با زندگی مردم، این واقعیت دردناک را - چه در جهت اقتصادی و چه در جهت معنوی و اخلاقی - لمس کنند.

### بانک

معمولاً هنگام بحث از تحریم ربا، این سؤال مطرح می‌شود که تعطیل کردن ربا موجب تعطیل شدن بانک‌هاست، در صورتیکه بانک و معاملات بانکی از ضروریات زندگی امروز است. پاسخ به این سؤال ایجاب می‌کند که این مسأله را با تفصیل بیشتری بررسی کنیم.

فعالیت‌های بانکی را به‌طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ یک دسته از آن‌ها که معمولاً با بهره توأم نیست و دسته دیگر آن‌ها که معمولاً با بهره توأم است.

دسته اول شامل حواله، برات، حساب جاری و چک، حساب پس‌انداز بدون بهره و مبادلات ارزی و پولی دیگر می‌شود و دسته دوم از قبیل دادن اعتبار یا وام تجارتي، صنعتی، کشاورزی، صنفی، خانه‌سازی، کارگشایی و نظایر این‌هاست.

فعالیت‌های دسته اول در تسهیل زندگی، تجارت و داد و ستد بسیار مؤثر است، بی آن‌که خودبه‌خود ضرری برای فرد یا جامعه داشته باشد. پدری از خوی یا آبادان می‌خواهد مخارج ماهانه تحصیل فرزند خود را که در یک مرکز علمی از قبیل حوزه قم یا دانشگاه تهران درس می‌خواند بفرستد. بازرگانی در قوچان یا زاهدان می‌خواهد پول کالایی را که در اصفهان خریده برای صاحبش بفرستد. این‌ها یا باید خودشان از جای خویش حرکت کنند و زحمت و مخارج گزافی تحمل نمایند و وقت زیادی صرف کنند تا پول را به مقصد برسانند و برگردند، یا تفحص کنند و مسافری به آن مقصد بیابند و اگر او امین و مورد اعتماد بود به وسیله او مبلغی بفرستند و یا با تفحص زیاد بازرگانی در محل خود بیابند که آن‌جا طرف معامله‌ای داشته باشد و به وسیله او حواله کنند. تازه در هر یک از دو صورت اخیر چه بسا

نگرانی‌ها و ناراحتی‌ها پیش آید. چه بهتر که مؤسسه‌ای وسیع و قابل اعتماد به وجود آید و با حداقل هزینه و حداکثر اطمینان و سهولت این کار را انجام دهد. این مؤسسه «بانک» است.

مردی از صبح تا شام سرگرم داد و ستد است. شامگاه می‌خواهد با خیال راحت به منزل برود و ساعات استراحت را با خاطری آسوده با زن و فرزند خود بگذراند. صد یا هزار تومان یا بیشتر از آن پول نقد در مغازه دارد، اگر همراه ببرد، ممکن است جیبش را بزنند و اگر در مغازه بگذارد، ممکن است دزد ببرد. نگهداری این نقدینه خاطرش را ناراحت می‌کند و نمی‌گذارد با خیال راحت بخوابد. چه بهتر از این که، مؤسسه‌ای هر روز پول او را بگیرد، در محلی امن با تجهیزات کافی نگه دارد و هر وقت خواست، در برابر چک در اختیار او یا کسی که به نام او چک صادر کرده بگذارد. این هم یکی از کارهای خوب بانک است.

مرد، زن یا کودکی صرفه‌جو و مال‌اندیش از درآمد ناچیز روزانه خود مبلغی پس‌انداز می‌کند که روز مبادا به کارش آید و دستش پیش این و آن دراز نباشد. نگهداری این مبلغ، هر قدر هم ناچیز باشد، برایش مشکل است زیرا از یک طرف هر آن هوسی در او زبانه می‌کشد و او را به خرج کردن پس‌انداز تشویق می‌کند و از طرف دیگر مطمئن نیست، ممکن است دستی ناپاک به اندوخته او برسد و آنچه را در چند سال ذخیره کرده در چند ثانیه برباید. اگر اندوخته خود را برای نگهداری به این و آن دهد، چه بسا از میان برود یا در موقع احتیاج نتواند فوراً در اختیار او بگذارند. اگر مؤسسه‌ای قابل اعتماد نگهداری این اندوخته‌ها را بر عهده گیرد و هر آن صاحبان آن‌ها بخواهند در اختیارشان بگذارد، برای آن‌ها نعمتی بزرگ خواهد بود. این هم یکی دیگر از کارهای مفید بانک.

در خرید و فروش و داد و ستدهای عمده، شمردن پول، به‌خصوص مبلغ زیاد آن و یا اگر اسکناس‌ها خرد باشد، هم کار مشکلی است و هم خیلی وقت می‌گیرد و هم با همه دقتی که به کار رود، اشتباه پیش می‌آید. اگر این‌گونه معاملات با مبادله چک در حساب جاری صورت گیرد، هم وقت کم‌تر تلف می‌شود و هم اشتباهی که برگرداندنش مشکل باشد پیش نمی‌آید.

این‌ها و نظایر این‌ها از مزایای پرارزش و انکارناپذیر مؤسسات بانکی است که صرف‌نظر کردن از آن‌ها در زندگی، به‌خصوص زندگی پر پیوند امروز، عاقلانه نیست.

بانک‌ها با تشکیلات وسیع و منظم و موقعیت اطمینان‌آوری که دارند برای تأمین این قسمت از احتیاجات زندگی بسیار مفیدند و همین احتیاجات کافی است که ضرورت وجود مؤسسات بانکی را ثابت می‌کند. ولی تحریم ربا، هر قدر هم دایره آن وسیع فرض شود، به این‌گونه کارهای بانکی کم‌ترین لطمه وارد نمی‌کند. در جامعه اسلامی، چه دولت و چه افراد، می‌توانند مؤسسات لازم برای انجام این‌گونه کارها به وجود آورند و در برابر کاری که انجام می‌دهند کارمزد کافی با درصد معین بگیرند بی‌آن‌که به ربا آلوده شوند. هیچ مانعی ندارد که بانک‌ها به جای آن که معاملات حساب‌های جاری را به طور مجانی دهند و در حساب‌های پس‌انداز علاوه بر این، بهره هم بدهند و این بهره و مخارج دیگر دستگاه و سود کلان صاحبان بانک را از راه رباخواری و گرفتن بهره از وام‌گیرندگان تأمین کنند، برای معاملات و حساب‌های جاری و پس‌انداز نیز، مانند حواله و برات، کارمزد کافی بگیرند و هزینه تشکیلات بانک را از این راه تأمین کنند. بنابراین با تحریم کامل و وسیع ربا در اسلام جلوی فعالیت‌های دسته

اول به هیچ‌وجه گرفته نمی‌شود و جامعهٔ مسلمین از این‌گونه تسهیلات سودمند و رفاه‌آور زندگی محروم نمی‌گردد.

اما فعالیت‌های دستهٔ دوم؛ این‌گونه فعالیت‌ها، به‌صورتی که امروز در اغلب نقاط دنیا انجام می‌شود هدفش صرفاً بهبود اقتصاد نیست، هدف اصلی در این‌گونه فعالیت‌های بانکی، رباخواری توأم با قدرت و نظم و تشکیلات و ظاهری باشکوه و آبرومند است و اگر برای بهبود اقتصاد و ترقی علم و صنعت هم اثری داشته باشد فرعی است.

این بانک‌ها دائماً در تلاشند تا مناسب‌ترین زمینه‌ها را برای به‌کار انداختن سرمایهٔ خود در راه رباخواری بیابند یا به‌وجود آورند و اگر در مواردی دیده شده که این‌ها کوشیده‌اند وام یا اعتبار بانکی را در راه استوار کردن اقتصاد یک مؤسسه یا یک ملت یا مردم جهان به‌کار اندازند، برای خود دلسوزی کرده‌اند نه برای آن مؤسسه یا ملت یا ملل جهان. این‌ها سرمایه‌داران زیرکی هستند که می‌خواهند زمینهٔ سودیابی خود را برای همیشه حفظ کنند. انگل‌های مآل‌اندیشی هستند که چون بر پیکری نشستند آن‌قدر خون او را نمی‌مکنند که از پا درآید، رمقی برای او باقی می‌گذارند تا میان مرگ و زندگی باقی بماند و قوت آن‌ها را تأمین کند. قوانین مالی و تجارتي اسلام بدون شک این جنبه از فعالیت‌های دستهٔ دوم بانکی را تحریم کرده است.

شاید با این تحریم، دیگر سرمایه‌داران خصوصی حاضر نشوند سرمایهٔ خود را در راه دادن اعتبار و وام بانکی به‌کار اندازند و وام‌های بدون بهره بدهند، آن‌وقت این سوال‌ها پیش می‌آید که:

۱- فعالیت‌های بزرگ صنعتی، کشاورزی، حمل و نقل و بازرگانی، سرمایه‌های بزرگ می‌خواهد. قسمتی از این سرمایه‌ها معمولاً به وسیله

وام‌های بانکی تأمین می‌شود. اگر وام‌های با بهره تحریم شود به توسعهٔ این فعالیت‌ها و در نتیجه به پیشرفت علم و صنعت و اقتصاد لطمه می‌خورد.

۲- بسیار اتفاق می‌افتد که کارگر، پیشه‌ور، کشاورز یا صنعت‌گری در مضیقه می‌افتد و با وام مختصری گره از کارش گشوده می‌شود و وام اگرچه با بهره باشد، برای او نعمت بزرگی است. با تحریم بهره، راه این گره‌گشایی‌ها بسته و چه‌بسا خانواده‌ای بیچاره می‌شود.

۳- وام‌های خانه‌سازی و کارگشایی هرچند با بهره توأم باشد وسیله‌ای برای رفاه طبقات محروم است و نباید با تحریم بهره این وسیله را هم از طبقات محروم گرفت و آنان را در بند بیچارگی باقی گذارد.

### حل مشکل

سرمایهٔ بزرگ یا سرمایه‌دار بزرگ؟

در سؤال اول این دو به جای یکدیگر گرفته شدند. درست است که برای انجام کارهای وسیع و پر دامنهٔ صنعتی و کشاورزی و ترقیات علمی و فنی در این دو زمینه بدون شک سرمایه‌های بزرگ لازم است، ولی سرمایه‌های بزرگ لازم نیست همیشه متعلق به شخص یا اشخاص معین و محدود باشد و راه ایجاد سرمایه‌های بزرگ منحصر در همین راه و شیوهٔ معمول کشورهای سرمایه‌داری و گرفتن وام‌های با بهره، کم‌بهره یا پربهره از بانک‌ها نیست. برای ایجاد سرمایه‌های بزرگ راه‌های گوناگون دیگری هست که مدت‌هاست مورد توجه کارشناسان اقتصادی دنیا قرار گرفته است.

با تشکیل شرکت‌های بزرگ سهامی، تعاونی تولید، تعاونی مصرف، تعاونی تولید و مصرف و ... می‌توان سرمایه‌های بزرگ از سرمایه‌دارهای

کوچک به وجود آورد و در راه ترقی و توسعه فعالیت‌های اقتصادی به کار انداخت، بی آن‌که پای سرمایه‌داران و رباخواران به میان آید.

در این گونه شرکت‌ها اگر سودی به دست آید میان افراد بیشتری تقسیم می‌شود و به تمرکز ثروت در دست عده‌ای محدود نمی‌انجامد و این کمکی به عدالت اجتماعی و تعدیل اقتصادی و راهی برای جلوگیری از به وجود آمدن سرمایه‌داران بزرگ عیاش و اسراف کار و تجمل‌پرست در جامعه و پیدایش فاصله‌های زیاد اقتصادی میان افراد یک امت است.

بنابراین تحریم ربا جلوی پیدایش سرمایه بزرگ را نمی‌گیرد، جلو پیدایش سرمایه‌دار بزرگ را می‌گیرد. چه بهتر، این همان است که اسلام خواسته و عموم صاحب‌نظران مترقی اجتماعی قرون اخیر خواسته‌اند.

از این گذشته، دولت‌های سالم و صالح خیلی بهتر می‌توانند از سرمایه‌های خصوصی در راه ایجاد صنایع بزرگ یا طرح‌های آبیاری و کشاورزی وسیع استفاده کنند و چون دولت صالح نماینده و کارگزار ملت است، این سرمایه‌گذاری‌ها خواه ناخواه در راه مصالح و منافع ملت‌ها خواهد بود.

ملی کردن صنایع بزرگ در کشورهای سرمایه‌داری و اقدام به سدسازی و راه‌سازی و ایجاد خط آهن و خطوط کشتیرانی از جانب دولت‌ها نشان می‌دهد که راه سرمایه‌گذاری‌های بزرگ منحصر در کار سرمایه‌داران بزرگ رباخوار نیست.

ممکن است گفته شود که دولت‌ها بازرگان و کارفرمای خوبی نیستند و اداره امور اقتصادی و حتی فرهنگی و بهداشتی و عمرانی بهتر است به دست افراد و در معرض رقابت‌های آزاد باشد و دولت‌ها باید از مباشرت مستقیم این گونه فعالیت‌ها خودداری کنند و راه را برای به کار افتادن استعداد‌های

سرشار افراد کاملاً باز بگذارند و وظیفه آن‌ها فقط همین است که فعالیت‌های خصوصی را در راه‌های صحیح و بر وفق و منافع و مصالح توده‌های وسیع ملت ارشاد و هدایت کنند. در این صورت وظیفه دولت‌هاست که از بودجه عمومی، بانک‌هایی مخصوص اعطای این نوع کمک‌های اقتصادی تأسیس کنند تا وام‌های بزرگ یا کوچک بدون بهره به افراد یا مؤسسات خصوصی بدهد و به این وسیله نبض اقتصاد مملکت را بهتر در دست گیرند. این وضع خودبه‌خود به تسلط حکومت بر اقتصاد مملکت کمک شایان می‌کند و فرصتی بسیار حساس و مناسب برای دولت به وجود می‌آورد تا در دادن هر وام مصالح امت را بر منافع خصوصی گیرندگان وام مقدم دارد و سرمایه ملت به دست افراد ملت در راه مصالح خود ملت به کار افتد، نه در راه ثروت‌اندوزی شخصی و کنزطلبی و گنجینه‌سازی. دولت‌ها می‌توانند از منافی که از این وام‌ها به دست گیرندگان وام می‌رسد مالیات‌های سنگین به نفع ملت بگیرند و در راه رفاه او صرف کنند و این خود راهی برای پیشگیری از به وجود آمدن مُتَرَفِّین عیاش، تجمل‌پرست و هرزه‌خو می‌باشد و شکاف‌های عمیق طبقاتی در داخل یک امت را کاهش می‌دهد. در مورد سؤال‌های دوم و سوم نیز دو راه حل وجود دارد: ۱- تأسیس مؤسسات شخصی یا گروهی قرض‌الحسنه و ۲- ایجاد بانک‌های دولتی بدون بهره.

### مؤسسات شخصی یا گروهی قرض‌الحسنه

با ثواب فراوانی که خداوند برای قرض‌الحسنه مقرر فرموده و آن را از صدقه و کمک‌های بی‌عوض نیز برتر شمرده، اگر طرح صحیحی برای این کار تهیه و تبلیغاتی در این زمینه صورت گیرد، راه برای پیدایش این گونه

مؤسسات باز خواهد شد. همچنان که هم‌اکنون مؤسسات فعالی برای قرض الحسنه به وجود آمده‌اند.

مؤسسات قرض الحسنه برای تأمین هزینه‌های جاری، کارمزدی مناسب با درصد معین می‌گیرند ولی برای اصل وام بهره‌ای در کار نیست و بیلان مؤسسه قرض الحسنه در آخر سال سودی نشان نمی‌دهد.

### بانک‌های دولتی بدون بهره

اگر از راه اول نتیجه کافی به دست نیامد، باز وظیفه دولت است که از بودجه عمومی، بانک‌هایی برای وام‌های اصنافی، صنعتی، کشاورزی، خانه‌سازی و کارگشایی تأسیس کند. این بانک‌ها نیز کارمزدی مناسب با هزینه جاری خود می‌گیرند، ولی برای اصل وام بهره‌ای در کار نیست.

### نتیجه:

- تحریم ربا به هیچ یک از منافع اجتماعی و اقتصادی ملی بانک‌ها لطمه نمی‌زند.
- بانکداری، به صورت صحیح بدون بهره و فقط با کارمزد در راه رفاه و سعادت ملت‌ها، نه تنها حرام نیست بلکه از واجبات کفایی است.
- آنچه با تحریم ربا تحریم شده بانکداری با بهره و در راه رباخواری و تأمین منافع سرمایه‌داران رباخوار و پیدایش مترفین اسراف کار و عیاش و تجمل‌پرست است و این خود از بزرگ‌ترین مزیت‌های قوانین مالی و تجاری اسلام است.

### انتقال مالکیت

یکی از حقوق افراد که مالک چیزی شناخته شده‌اند این است که می‌توانند آن را به دیگران منتقل کنند. در برخی موارد هم مالکیت به صورت قهری به دیگران منتقل می‌شود. انتقال اختیاری از راه «معامله» صورت می‌گیرد و انتقال قهری از راه ارث و نظایر آن.

### معاملات

معامله بر حسب منظوری که از آن در کار است انواع بسیار گوناگون دارد، که در نظام‌های مختلف اقتصادی به اشکال گوناگون صورت می‌گیرد و برای هر یک مقررات خاصی وضع شده است.

در این کتاب با یک سری از آن‌ها که در زندگی بیشتر مورد نیاز واقع می‌شوند، آشنا می‌شوید:

۱- بیع، یعنی خرید و فروش:

منتقل کردن عین یک کالا به دیگری، در برابر کالای دیگر یا در برابر پول، از قبیل فروش خانه، ماشین و ... در معاملات ارزی و نظایر آن منتقل کردن پول به دیگری در برابر پول دیگر است.

۲- هبه، یعنی بخشش:

منتقل کردن پول یا کالا به دیگری به صورت بخشش، خواه به صورت بلاعوض، و خواه با قبول یک هدیه و بخشش از طرف دیگر همراه باشد.

۳- قرض:

منتقل کردن یک کالا یا پول است به دیگری، با این تعهد که معادل آن در سررسید معین به او برگردانده شود.

۴- رهن، یعنی گروگذاری:

گرو نهادن یک چیز است نزد دیگری، در برابر وامی که از او گرفته می‌شود، به این منظور که اگر وام‌گیرنده نتوانست وام را بپردازد، وام‌دهنده بتواند برطبق قوانین مربوط از راه فروش گرو، طلب خود را بردارد و بقیه را به صاحب وام‌گیرنده بپردازد.

۵- اجاره، یعنی کرایه دادن:

منتقل کردن منافع یک کالا - نه اصل آن - به دیگری است در مدتی معین و در برابر کرایه‌ای مشخص، به این منظور که او بتواند در این مدت از آن کالا استفاده کند و در عوض کرایه آن را به صاحب کالا بپردازد، از قبیل کرایه دادن منزل، مغازه، ماشین، هواپیما و ...

۶- عاریه:

در اختیار دیگری نهادن یک کالا است، به این منظور که او به رایگان از آن استفاده کند و آن را برگرداند. نظیر این که شما ماشین یا دوچرخه خود را در اختیار دوستان می‌گذارید تا با آن به جایی بروند و دوباره آن را به شما برگردانند. این کار ممکن است به یکی از دو صورت باشد:

یکی این که با طرف شرط کنید که اگر به ماشین یا دوچرخه آسیبی وارد آید، باید از عهده آن برآید. در این صورت هر خسارتی در مدت عاریه بر کالایی که به عاریه گرفته وارد شود، باید پرداخت شود. (عاریه مضمونه)

دیگر این که چنین شرطی با او نکنید. در این صورت اگر مراقبت لازم را کرده ولی با این حال به ماشین یا دوچرخه یا کالای دیگری که به عاریه گرفته آسیبی وارد آمده، مسئول آن نخواهد بود. (عاریه غیرمضمونه)

۷- ضمانت:

یعنی بدهی دیگری را بر عهده گرفتن. در این صورت اگر بدهکار نپرداخت، ضامن باید بدهی او را به طلبکار بپردازد. ضمانت به این شکل، یکی از قدیمی‌ترین انواع بیمه است. بسیاری از بیمه‌های کنونی، حتی انواع کاملاً جدید آن، در حقیقت نوعی ضمانت است که با شکل‌های تازه برحسب نیازمندی‌های زندگی امروز، به وجود آمده است.

در پرتوی این مطلب می‌توان درباره مقررات بیمه‌های مختلف از نظر اقتصاد اسلامی به مسائل زیادی پی برد.

آن قسمت از بیمه‌ها که در دایره ضمانت قرار نگیرند، انواعی تازه و مستقل از معامله به شمار می‌آیند که مشمول قوانین کلی اسلام درباره معاملات و معاهدات خواهند بود.

### مقررات کلی معاملات

در همه دادوستدها باید به مقررات اسلامی زیر توجه شود:

۱- طرفین معامله بالغ باشند، یعنی به سن بلوغ طبیعی که همان سن بلوغ جنسی است رسیده باشند.

۲- طرفین، علاوه بر بلوغ، رشد داشته باشند، یعنی در حدود متعارف از کاردانی برای معامله‌ای که انجام می‌دهند برخوردار باشند. معامله دیوانه یا سفیه، یعنی کسی که ندانم به کار است و زود سرش کلاه می‌رود، ارزش قانونی ندارد.

۳- معامله از روی آزادی و رضایت طرفین انجام گیرد. اگر کسی را با تهدید به یک معامله وادار کنند، معامله او ارزش قانونی ندارد.

۴- معامله‌کننده، محجور یعنی از تصرف در اموال خود ممنوع نباشد، از قبیل ورشکسته‌ای که مقامات رسمی او را از تصرف در اموالش ممنوع کرده باشند.



۵- طرفین معامله نسبت به آنچه روی آن معامله می‌کنند از نظر مقدار و خصوصیات قابل توجه، از قبیل شکل، رنگ، طرز ساخت، کیفیت تحویل و جای آن و نظایر این‌ها، آگاهی کافی داشته باشند، به طوری که کم‌ترین ابهامی که بعد مایه اختلاف نظر آن‌ها شود برای هیچ یک از دو طرف از هیچ‌نظر باقی نماند.

اگر موردی پیش بیاید که در یک معامله بنای طرفین برگذشت، یعنی واگذاری یک چیز بدون اعمال دقت لازم باشد، معامله به صورت «صلح» یعنی واگذاری گذشت‌آمیز انجام می‌گیرد، خواه این واگذاری کاملاً رایگان و بلاعوض باشد و خواه در برابر عوضی که معین شده است.

۶- معامله‌ای که انجام می‌گیرد باید کمکی به گناه، ظلم و فساد و به طور کلی تخلف از قانون حق نباشد.

۷- معامله باید از هر نوع تقلب و نیرنگ منزه باشد، در غیر این صورت خریدار همواره دچار تزلزل خاطر است که مبادا به او کالای تقلبی داده باشند یا در قیمت کلاه سرش رفته باشد. این نوع تزلزل و بی‌اعتمادی از نامطلوب‌ترین عوارض زندگی و مایه نابسامانی‌های بسیار در زندگی فردی و اجتماعی است.

از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْتَرِفَ الْأَمِينِ.

«خدا پیشه‌ور درست‌کار را دوست دارد.»<sup>۱</sup>

از رسول خدا (ص) ضمن یک روایت مفصل، نقل شده که فرمود:

... مَنْ غَشَّ النَّاسَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.

«... هر که در معامله با مردم تقلب کند مسلمان نیست.»<sup>۱</sup>

از امام ششم (ع) روایت شده که فرمود:

«رسول خدا (ص) جلوی این کار را گرفت که شیر را برای فروش با آب مخلوط کنند.»<sup>۲</sup>

از هشام بن حکم نقل شده که گفت:

«در جایی که سایه بود مشغول فروش پارچه سابری<sup>۳</sup> بودم. امام هفتم (ع) سواره از آن‌جا می‌گذشت، رو به من کرد و گفت: هشام! در سایه چیز فروختن خود نوعی تقلب است و تقلب حرام می‌باشد.»<sup>۴</sup>

از امام ششم (ع) نقل شده که فرمود:

غَبْنُ الْمُسْتَرْسِلِ حَرَامٌ.

«کلاه گذاردن سر کسی که در معامله سخت نگرفته و به تو اعتماد کرده حرام است.»<sup>۵</sup>

### اقسام خرید و فروش

خرید و فروش از این جهت که جنس مورد معامله و بهای آن نقد یا نسیه باشد به ۴ نوع تقسیم می‌شود:

۱- نقد: کالا و قیمت هر دو موجودند و موقع معامله رد و بدل می‌شوند.

۱. وسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۰.

۲. وسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۸.

۳. یک نوع پارچه ظریف گرانبها که در آن دوره می‌بافتند و آگاهی بر همه خصوصیات آن در سایه دشوار بوده است.

۴. وسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۸.

۵. وسائل، ج ۱۲، ص ۳۶۳.

۲- نسیه: کالا موجود است، و همان وقت به خریدار داده می‌شود ولی خریدار بهای آن را بعد می‌پردازد.

۳- سلف یا سلم (پیش فروش یا پیش خرید): کالا موجود نیست، ولی قیمت آن نقداً به فروشنده داده می‌شود.

۴- کالی به کالی: نه کالا موجود است و نه قیمت آن نقد داده می‌شود. نوع اخیر معامله یعنی، کالی به کالی، در اسلام باطل است و موجب انتقال نمی‌شود. این نوع خرید و فروش که امروزه در بسیاری از موارد معمول شده است موجب بالارفتن بی‌اساس قیمت‌ها و ترقی اجناس با دخالت واسطه‌های اضافی است. بار سنگین این افزایش قیمت‌ها به دوش مصرف‌کننده است بدون اینکه تولیدکننده اصلی از این افزایش استفاده‌ای ببرد.

خرید و فروش کالی به کالی و به طور کلی خرید و فروش قبل از قبض، یعنی تحویل گرفتن کالا، یکی از عوامل مؤثر در انحراف بازرگانی و خرید و فروش از مسیر طبیعی آن است. همان‌طور که قبلاً گفتیم نقش صحیح بازرگان همان عهده‌دار شدن کار توزیع و داشتن بهره‌ای مناسب در برابر آن است. ولی در معامله کالی به کالی و معامله قبل از تحویل کالا، هنوز واقعاً داد و ستدی انجام نگرفته تا گامی در راه توزیع باشد. فقط یک معامله لفظی یا کاغذی صورت گرفته که اگر به رسمیت شناخته شود، خریدار، بی‌آن‌که سرمایه‌ای به کار انداخته باشد، چیزی را در هوا می‌خرد و بعد با سود بیشتر می‌فروشد. خریدار دوم هم همین کار را می‌کند و باز سود تازه‌ای می‌خواهد، بی‌آن‌که هنوز کم‌ترین کاری در راه توزیع واقعی انجام گرفته باشد. تنها خاصیت این نوع معامله افزایش بی‌ثمر و بی‌جهت واسطه‌ها و حق‌العمل کارها میان تولیدکننده و مصرف‌کننده است که خودبه‌خود موجب افزایش کاذب قیمت‌هاست. افزایشی که نه تنها به دست تولیدکننده

یا توزیع‌کننده واقعی نمی‌رسد، بلکه باری بر دوش آن‌ها می‌شود، زیرا باید به عنوان مصرف‌کننده، آن را بپردازند.

با دقت در روایات اسلامی متوجه می‌شویم که در این روایات به جلوگیری از این انحراف اقتصادی توجه خاص شده است. قبلاً یک نمونه از این روایات را از امام هفتم (ع) در مورد خرید و فروش پیش از تحویل کالا نقل کرده‌ایم.

### لزوم آشنایی با احکام و آداب داد و ستد

طبق مقررات اسلامی کسی که متصدی امر خرید و فروش و داد و ستد می‌شود بایستی قبل از اشتغال به کار، آداب داد و ستد و مقررات آن را از نظر دینی فراگیرد تا کار او موجب فساد جامعه نشود و خودش هم گرفتار امور حرام نگردد، چنان که امیرالمؤمنین علی (ع) بارها یادآوری می‌فرمود که:

الفقهة ثم المتجر.

«اول قوانین شرعی معاملات را فرا گیرید، سپس پا به مراکز فروش بگذارید و به تجارت بپردازید.»<sup>۱</sup>

### توصیه‌های اسلام در مورد خرید و فروش

از جمله مطالبی که رعایت آن‌ها توصیه شده این است که:

- در قیمت جنس بین مشتری‌ها تفاوت گذاشته نشود.

- فروشنده در جریان معامله با خریدار سخت‌گیری و بدخلقی نکند.

- در صورت پشیمان شدن خریدار تا آن‌جا که ممکن است از قبول

تقاضای او در مورد پس گرفتن کالا سر باز نزند. در حدیث است که:

۱. کافی، جلد ۵، ص ۶۵۰، باب آداب التجاره.

«مَنْ أَقَالَ مُسْلِمًا أَقَالَ اللَّهَ عَشْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

«هر که کالایی را به مسلمانی فروخته و او خواست پس بدهد، [فروشنده] از او پس بگیر، [چرا که] خدا روز رستاخیز از لغزشش می‌گذرد.»<sup>۱</sup>

- از هر گونه سوگند، حتی سوگند راست بپرهیزد.

- اگر در کالا نقصی هست یادآوری کند.

- فروشنده از تعریف بیش از حد درباره کالای خود بپرهیزد، چنان که خریدار هم نباید آن را مذمت نماید.

- فروشنده از کم‌فروشی به طور جدی پرهیز نماید و آن را گناهی بزرگ بداند و توجه داشته باشد که در قرآن راجع به کم‌فروشی آمده است: «وای برکم‌فروشان، آنان که در گرفتن حق خود دقت و مراقبت دارند که به تمامی آن برسند، اما در مورد دادن حق دیگران دوست دارند کمتر از آن چه باید بدهند، بدهند. آیا اینان به روز حساب نمی‌اندیشند که برانگیخته خواهند شد؟ روزی که مردم برای پروردگار جهانیان به‌پا می‌خیزند.»<sup>۲</sup>

در این جا یادآوری این نکته لازم است که انسان در هر شغل و موقعیتی که هست باید به این موضوع توجه داشته باشد که کم‌فروشی منحصر به کار خرید و فروش نیست. هرکس در هر مرحله از زندگی اجتماعی که هست همان‌گونه که انتظار دارد دیگران درباره او رفتار کنند او نیز با دیگران همان‌گونه رفتار کند، نه آن‌که کم‌فروشی را منحصر به امر ترازو داری یا نظایر آن بداند.

۱. فروع کافی، ج ۵، ص ۱۵۳ روایت ۱۶.

۲. سورة مطففین، آیه‌های ۱ تا ۶.

### راه‌های فسخ و به هم زدن قرارداد

در بعضی موارد طرفین داد و ستد از نظر شرع و قانون حق بازگشت در معامله‌ای را که کرده‌اند دارند، از جمله:

۱- در مورد خرید و فروش حیوانات تا سه روز، تا خصوصیات حیوان از هر جهت روشن شود.

۲- تا وقتی طرفین از مجلس قرارداد خارج و از یکدیگر جدا نشده‌اند.

۳- جایی که یکی از دو طرف در حد قابل ملاحظه‌ای مغبون شده باشد.

۴- جایی که کالای مورد معامله دارای عیب باشد یا در آن حيله و تقلبی به کار رفته باشد.

۵- در صورتی که خریدار در پرداخت قیمت جنس خریداری شده تأخیر کند.

۶- در صورتی که فروشنده جنس فروخته شده را تحویل ندهد.

۷- در جایی که در متن قرارداد چنین اختیاری را برای یک طرف یا هر دو طرف در نظر گرفته باشند که باید مطابق شرط عمل شود.

### ارث

معروف‌ترین نمونه انتقال قهری مالکیت از یک شخص به افراد دیگر ارث است. ارث در شکل کلی‌اش زیربنایی طبیعی دارد.

انگیزه طبیعی هر شخص بر کار اقتصادی که انجام می‌دهد، معمولاً چیست؟ نخستین انگیزه او معمولاً این است که از این راه نیازهای اقتصادی خود و خانواده‌اش را تأمین کند. شک نیست که این تنها انگیزه انسان‌ها بر فعالیت‌های اقتصادی‌شان نیست ولی این هم جای تردید نیست که همگانی‌ترین و طبیعی‌ترین انگیزه همین است.

همان‌طور که در بحث خانواده گفتیم، اصولاً یکی از پیوندهای قابل توجه خانوادگی همان پیوند اقتصادی میان اعضای یک خانواده و تعهد متقابل آنان در برابر یکدیگر برای تأمین نیازهای اقتصادی آنهاست. از آنجا که کم‌تر انسانی یافت می‌شود که هنگام مرگ هیچ‌چیز، ولو یک دست لباس یا وسیله خواب یا لااقل یک بوری یا گلیم نداشته باشد، با مرگ او خودبه‌خود این سؤال پیش می‌آید که با همین چیزهای مختصر که از او مانده چه باید کرد. طبیعی‌ترین پاسخ به این سؤال این است که آنها باید در همان راه مصرف شوند که در زمان حیات او مصرف می‌شدند، یعنی در راه تأمین نیازهای اقتصادی خانواده و بستگان نزدیک او. ارث چیزی جز این نیست.

اگر کسی بمیرد و هیچ خویشاوند یا هم‌پیمان اقتصادی نداشته باشد، ناچار داری او هر چه باشد متعلق به جامعه‌ای خواهد بود که در آن زندگی می‌کند. بنابراین داری او به بیت‌المال و خزانه‌داری امت داده می‌شود.

در این‌جا تذکر این نکته لازم است که در اسلام به رسمیت شناختن این انتقال طبیعی مالکیت، از کسی که مرده به خانواده و بستگانش هرگز بدین معنی نیست که ثروت‌اندوزی برای ورثه به‌صورت یک هدف اقتصادی برای انسان‌ها درآید. آیات و روایات فراوانی در این باره آمده با این تأکید که:

ای انسان، دسترنج تو برای آن است که در راه رفاه و سعادت تو، خانواده و جامعه‌ات صرف شود، نه برای آن‌که روی هم انباشته شود و به‌صورت گنجینه‌ای برای خودت یا زن و فرزند و بستگانت درآید.

در بحث‌های آینده به مناسبت بحث «کنز» با نمونه‌هایی از این آیات و روایات آشنا خواهید شد.

### کیفیت تقسیم ارث

آنچه از یک انسان باقی بماند باید به بستگان و نزدیکانش داده شود. اما به چه شکل؟

در نظام‌های مختلف اقتصادی برای این تقسیم اشکال گوناگونی وجود دارد. در اسلام هم برای این تقسیم شکل خاصی هست که به اختصار با آن آشنا می‌شوید.

### طبقه‌بندی خویشاوندان و بستگان

در مقررات اسلامی ارث، خویشاوندان و بستگان به شرح زیر به گروه‌های مختلف تقسیم شده‌اند:

۱- همسران

۲- پدر و مادر، فرزندان و نوادگان

۳- پدربزرگ، مادربزرگ، خواهر و برادر، خواهرزادگان و برادرزادگان

۴- عمو، عمه، دایی، خاله و فرزندان آنها

۵- کسانی که با آنها پیمان متقابلی در ضمانت‌های کیفری مالی بسته

شده و نظایر این‌ها

هر یک از دو همسر به‌هر حال از دیگری ارث می‌برد ولی در مورد گروه‌های دیگر، ترتیب رعایت می‌شود، یعنی داری شخصی که مرده علاوه بر همسر، نخست به پدر و مادر و فرزندان و نوادگانش داده می‌شود.

اگر پدر و مادر و فرزند و نواده نداشت، آنوقت نوبت به گروه بعد، یعنی پدربزرگ، مادربزرگ، خواهر و برادر یا فرزندان آنها می‌رسد، و اگر از این گروه هم کسی نبود، آنوقت نوبت به گروه بعد، یعنی عمو، عمه، دایی، خاله و فرزندان آنها، و اگر کسی از این گروه نبود، آنوقت نوبت گروه

بعد، یعنی دارندگان پیمان متقابل ضمانت‌های کیفی مالی و نظایر آن‌ها خواهد بود.

### سهم‌بندی ارث

در مقررات اسلامی ارث، برای این تقسیم سهم‌بندی منظمی آمده است که برای آشنایی با آن بهتر است به کتاب‌های ساده فارسی که در این زمینه نوشته شده، از جمله کتاب توضیح‌المسائل یا بخش ارث قانون مدنی ایران، که عیناً از قوانین ارث در اسلام گرفته شده، مراجعه شود.

### تعدیل ثروت

تا آن‌جا که مشاهدات عینی و تجارب اجتماعی در جامعه‌های مختلف با نظام‌های اجتماعی و اقتصادی مختلف نشان داده، افراد بشر از نظر کارآیی فکری و بدنی با یکدیگر تفاوت دارند. منظور ما از این تفاوت آن تفاوتی است که در سرشت آن‌هاست، نه تفاوت‌هایی که ناشی از نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی است و با برطرف کردن آن‌ها برطرف می‌شوند، از قبیل تفاوت‌های ناشی از کمبود تغذیه کودک یا پدر و مادر او در یک قشر جامعه و فراوانی آن در یک قشر دیگر، یا آگاهی بر شیوه صحیح تغذیه در یک گروه و ناآگاهی از آن در گروه دیگر، یا فراهم نبودن امکانات کافی آموزش و پرورش برای یک دسته و فراوان بودن این امکانات برای یک دسته دیگر.

این‌گونه تفاوت‌ها هرگز نباید به حساب تفاوت در خلقت و سرشت گذاشته شود یعنی به صورت جبر و قضا و قدر پذیرفته شوند، بلکه باید از راه کوشش در راه داشتن نظام عادلانه اجتماعی و اقتصادی برطرف گردند.

ولی چنین به نظر می‌رسد که با برطرف کردن این‌گونه تفاوت‌های مصنوعی میان انسان‌ها، باز هم به تفاوت‌هایی میان افراد بشر از نظر استعداد فکری و بدنی و کارآیی در این دو جهت، اندیشه و کار و ابتکار، می‌رسیم که حتی در عادلانه‌ترین نظام‌های اجتماعی و اقتصادی نیز رخ می‌نمایند. این‌گونه تفاوت در کارآیی فکری و عملی، خودبه‌خود سبب می‌شود که بازده اقتصادی سعی و کوشش همه انسان‌ها یکسان نباشد. دو ماهیگیر به کنار دریا می‌روند تا ماهی بگیرند. یکی از بام تا شام می‌کوشد ولی بیش از پانزده ماهی صید نمی‌کند. دیگری هم از بام تا شام می‌کوشد ولی با تیزهوشی که دارد بهتر می‌تواند رد ماهی‌ها را در آب بگیرد و در نتیجه در همان مقدار وقت و با همان مقدار تلاش شصت ماهی صید می‌کند، یعنی چهار برابر نفر اول. با گذشت یک سال، تفاوت قابل‌ملاحظه‌ای در وضع اقتصادی این دو ماهیگیر به‌وجود می‌آید. بنابراین، حتی در صورتی که مالکیت شخصی را مخصوص به بازده کار اشخاص بدانیم، باز هم نمی‌توانیم با پیدایش اختلاف سطح اقتصادی میان انسان‌ها روبه‌رو نشویم.

این اختلاف سطح مربوط به دو انسان سالم و توانا بر کار بود. اما می‌دانیم که در هر جامعه، کم یا بیش، انسان‌های ناتوان، فرسوده و از کار افتاده نیز یافت می‌شوند. وضع اقتصادی این انسان‌ها از وضع اقتصادی انسان‌های کم‌درآمد که قبلاً از آن‌ها یاد کردیم، به مراتب بدتر خواهد بود. این‌ها غالباً همان قوت لایموت را هم نمی‌توانند به‌دست آورند.

بنابراین حتی در یک نظام اقتصادی که بر اصل طبیعی «مالکیت بازده‌کار» متکی باشد به افراد و گروه‌های «بی‌درآمد» یا «کم‌درآمد» و افراد و گروه‌های «پردرآمد» برمی‌خوریم.

در برابر این وضع چه کنیم؟ آیا بگوییم این دیگر مقتضای طبیعت است و با مقتضای طبیعت نباید درافتاد. بنابراین هر سه گروه را به حال خود بگذاریم، پردرآمدها را غرق در نعمت، کم‌درآمدها را گرفتار محنت و بی‌درآمدها را محکوم به گدایی و ذلت. یا فکری کنیم و چاره‌ای اندیشیم؟

بدون شک باید چاره‌ای اندیشید. این چاره‌اندیشی در نظام‌های مختلف صورت‌های مختلف دارد، که به هر حال در جهت نوعی تعدیل ثروت به صورت گرفتن مقداری از امکانات مالی پردرآمدها و دادن آن به کم‌درآمدها و بی‌درآمدها یا صرف در راه نیازمندی‌های آنان می‌باشد.

### کوشش اسلام برای تعدیل ثروت

یکی از قسمت‌های برجسته تعالیم اقتصادی اسلام مربوط به گام‌های مؤثری است که در این آیین آسمانی در جهت تعدیل ثروت برداشته شده است. در قرآن از قسمتی از کارهایی که باید مسلمانان در جهت تعدیل ثروت انجام دهند با عنوان «انفاق» یاد شده است.

### انفاق

اسلام «پردرآمدها» را به حال خود رها نکرده و با تأکید فراوان از آن‌ها خواسته است که آن‌چه را دارند در راه خدا و رفاه خلق خدا خرج کنند: «هرگز به نیکی و خوبی نخواهید رسید مگر این‌که از آن‌چه دوست دارید انفاق کنید (و در راه خدا و خلق بدهید) و هر چه انفاق کنید خدا می‌داند.»<sup>۱</sup>

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۲.

آیه ۳۸ سوره شوری درباره مؤمنان راستین گوید: «و آن‌ها که دعوت خدایشان را پذیرفته‌اند، نماز می‌گذارند، کارشان در میان خود به مشورت می‌گذرد و از آن‌چه ما به آن‌ها داده‌ایم انفاق می‌کنند.» این آیه‌ها و آیه‌های بسیار دیگر در قرآن، پردرآمدها را سخت تشویق می‌کند که پول دوستی را کنار بگذارند و آن را در جهت رفاه خلق خدا مصرف کنند.

آیه ۱۷۷ سوره بقره به پردرآمدها اخطار می‌کند که تا از پول نگذرند در صف نیکان درنیایند:

«نیکی آن نیست که رو به جانب شرق یا غرب (به عبادت) بایستید، نیکوکار کسی است که به خدا و روز پایان، به فرشتگان، کتاب خدا و پیامبران مؤمن باشد و دارایی خود را به آن‌که دوستش دارد، به خویشان، یتیمان، بینوایان، در راه‌ماندگان، مددخواهان و در راه آزادی انسان‌های غیرآزاد دهد ...»  
مسلمانان متعهدی که این همه تأکید قرآن را درباره خرج کردن پول در راه خدا شنیدند، از پیامبر خدا(ص) پرسیدند، چه مقدار از دارایی خود را باید بدهند و در پاسخ آن‌ها این آیه آمد:

«و از تو می‌پرسند چه انفاق کنند، بگو آن‌چه اضافه است»<sup>۱</sup>

آیه ۹ سوره حشر از این هم فراتر می‌رود و مسلمانان پاکبازی را می‌ستاید که با آن‌که خود نیازمندند، برادران و خواهران مسلمان نیازمند را بر خود مقدم می‌دارند:

«و کسانی که پیش از آنان در آن منزل جا گرفته و ایمان آورده بودند، آن‌ها را که مهاجرت کرده و نزدشان آمده‌اند، دوست دارند و در دل

۱. قسمتی از آیه ۲۱۹ سوره بقره.

خویش نسبت به آنچه به این مهاجران داده شده احساس نیاز نمی‌کنند و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، حتی اگر خود دچار پریشان‌حالی باشند. بله هرکس از آسیب بخل و خودخواهی خویش دور بماند، هم او رستگار است.»

دید کلی قرآن درباره دارایی و امکانات مالی اضافی که یک مسلمان از دسترنج خویش از راه حلال به دست آورده، این است که باید قسمتی از آن را برای زندگی معتدل خود و خانواده‌اش و بقیه را در راه خدا و رفاه خلق خدا صرف کند. در غیر این صورت یا به گناه «اسراف و تبذیر»، یعنی زیاده‌روی و ولخرجی در زندگی خود و خانواده‌اش آلوده خواهد شد، یا به گناه بس بزرگ زراندوزی «کنز»، یعنی دو انحراف اقتصادی که قرآن به شدت از آن انتقاد کرده است.

### تحریم زیاده‌روی و ولخرجی (اسراف و تبذیر)

در قرآن آیات فراوانی در نکوهش هر نوع اسراف و زیاده‌روی و تجاوز از حد آمده است. از میان آن‌ها یک آیه را به عنوان نمونه نقل می‌کنیم:

«و اوست که باغ‌هایی با درختان داربست‌دار و بدون داربست، نخلستان‌ها و کشتزارها با فراورده‌های خوراکی گوناگون و درختان زیتون و انار، همانند و ناهمانند، پدید آورد. وقتی باروبر داد از آن بخورید، ولی هنگام بهره‌برداری، حقوقی را که باید از آن‌ها بدهید بپردازید و زیاده‌روی نکنید که خدا زیاده‌روی‌ها را دوست ندارد.»<sup>۱</sup>

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۱.

در این آیه با صراحت این مطلب مقرر می‌شود که همه باروبری که از یک کشتزار، باغ یا نخلستان به دست می‌آید، برای مصرف شخصی نیست و در آن حقی برای دیگران منظور شده است.

در آیه‌های زیر در نکوهش از تبذیر و ولخرجی چنین آمده است: «حق خویشان، بینوایان و در راه‌ماندگان را بده و خود بیهوده خرجی مکن، بیهوده خرج‌کن‌ها برادران شیطان بوده‌اند و شیطان در برابر خدایش ناسپاس بوده است.»<sup>۱</sup>

### تحریم زراندوزی (کنز)

قرآن ثروت‌اندوزها را سخت مورد نکوهش و تهدید قرار می‌دهد. در آیه‌های ۳۴ و ۳۵ سوره توبه در این باره چنین آمده است:

«... به آن‌ها که از زر و سیم، گنجینه می‌سازند و در راه خدا خرج نمی‌کنند، مژده عذابی دردناک ده. روزی که بر این زر و سیم آتش دمیده و پیشانی و پشت و پهلویشان با آن‌ها داغ شود. این است آنچه برای خود اندوختید، اینک آن اندوخته‌های خویش را بچشید.»

این آیات در سوره توبه و در ردیف آیات جهاد آمده و چنین می‌نماید که درباره کسانی نازل شده که با داشتن امکانات مالی، از صرف آن‌ها در راه تأمین هزینه‌های جهاد خودداری کرده‌اند. از این آیات یک قانون کلی به دست می‌آید و آن این است که، تا وقتی که در جامعه اسلامی نیازی یا نیازمندی وجود دارد، هیچ‌کس نمی‌تواند به فکر اندوخته برای خود یا بستگانش باشد.

۱. سوره اسراء، آیه‌های ۲۶ و ۲۷.

در روایات اسلامی، مخصوصاً روی نکوهش از پول جمع کردن و راکد نگه داشتن آن تکیه شده و این خود نشان‌دهنده یک جهت دیگر در مبارزه اقتصاد اسلامی با کنز است. از امام ششم (ع) روایت شده که به یکی از یارانش فرمود:

– از انسان پس از مرگش چیزی گران‌بارتر و مسئولیت‌دارتر از پول نقد نمی‌ماند.

– پس با آن چه کند؟

– با آن باغی، جالیزی یا خانه‌های تهیه کند.

### مصارف انفاق

در آیات انفاق از مصارف گوناگونی یاد شده که همه آن‌ها را می‌توان زیر عنوان «نیازها و نیازمندا» گرد آورد.

در میان این مصارف به عناوین زیر برمی‌خوریم:

۱- عنوان کلی فی سبیل‌الله، در راه خدا:

«آن‌ها که دارایی خود را در راه خدا خرج می‌کنند ...»<sup>۱</sup>

۲- پدر و مادر، خویشان و نزدیکان:

«از تو می‌پرسند چه خرج کنند، بگو پولی که خرج می‌کنید باید برای

پدر و مادر و نزدیکان و خویشان ... خرج کنید.»<sup>۲</sup>

۳- یتیمان، بینوایان و در راه‌ماندگان:

«... به یتیمان، بینوایان و در راه‌ماندگان ببخشید ...»<sup>۳</sup>

۱. قسمتی از آیه ۲۶۲ سوره بقره.

۲. قسمتی از آیه ۲۱۵ سوره بقره.

۳. همان.

این مصرف شامل تأمین هزینه همه کسانی است که به دلیل از دست دادن سرپرست خانواده، از کارافتادگی یا نبودن کار، دور شدن از وطن و امکانات شخصی یا به علت هجرت یا مسافرت و نظایر این‌ها قادر بر تأمین وسایل زندگی خویش نیستند.

۴- هزینه‌های جهاد:

قسمت قابل ملاحظه‌ای از آیات انفاق در زمینه تأمین هزینه جهاد است، اعم از آنچه باید برای خرید ساز و برگ و تجهیزات جهاد خرج شود، یا آنچه باید برای تأمین زندگی جهادکنندگان و خانواده آن‌ها پرداخت گردد. آیه ۱۹۵ سوره بقره درباره ضرورت این نوع انفاق و نقش حساس آن در تأمین «زندگی انسانی» برای همه، چنین گوید:

«در راه خدا پول خرج کنید و خود را به دست خویش به کام مرگ و نابودی می‌فکنید و خوبی کنید که خدا خوبان را دوست دارد.»

از مجموع آیات و روایاتی که در زمینه انفاق آمده چنین به دست می‌آید که اسلام در زمینه‌های اقتصادی خواسته است:

– در تأمین هزینه‌های سودمند اجتماعی هرکس در حد توانایی خود شرکت کند،

– در جامعه اسلامی بینوایی که ساز و برگ زندگی ندارد باقی نماند،

– پردرآمدها همه درآمد خود را از آن خود ندانند و توجه داشته

باشند که بخشی از درآمد آن‌ها حق مسلم دیگران است، به گفته قرآن:

«و در دارایی آن‌ها حقی است برای «مسائل» (آن‌که دست کمک

خواهی به سوی او دراز می‌کند) و محروم (آن‌که در نوعی محرومیت به سر می‌برد).»<sup>۱</sup>

۱. سوره ذاریات، آیه ۱۹.



جامعه‌ای که در آن گروهی سیر و گروهی گرسنه باشند، جامعه اسلامی نیست. در روایات اسلامی است که:

«هر که با شکم سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد مسلمان نیست.»  
- این داد و دهش‌ها، همه باید برای خدا و در راه رضای خدا و با عشق به خدا و خلق خدا همراه باشد، تا هم به انفاق‌کننده تکامل روحی بخشند و هم پیوند برادری را میان او و دیگران محکم کند.

## زکات

زکات، به معنی کنونی آن، یک مرحله از انفاق عمومی است که برای آن مقررات خاصی در فقه اسلامی آمده است. این بخش از انفاق در حقیقت برای جریان مداوم قسمتی از امکانات مالی پردرآمدها به سوی کم‌درآمدها و بی‌درآمدها یا برای تأمین نیازهای اجتماعی است.

توجه به «حد نصاب» که در موارد مختلف زکات آمده است، نشان می‌دهد که در اقتصاد اسلامی چه کسانی از «پردرآمدها» به حساب می‌آیند.

در آن روزها که پول درشت به صورت اسکناس نبود، از فلزهای قیمتی مانند طلا و نقره برای پول درشت و از فلزهای کم‌قیمت‌تر، مانند مس و ... برای پول خرد (پیشیز) استفاده می‌شد.

آن‌ها که درآمدشان از حد پول خرد تجاوز نمی‌کرد که هیچ، اما آن‌ها که درآمدشان به حدی بود که می‌توانستند پول درشت، به صورت پول نقره (درهم) یا پول طلا (دینار) داشته باشند، اگر بیست سکه تقریباً ۴ گرمی طلا یا دویست سکه تقریباً ۲/۵ گرمی نقره پیدا می‌کردند که بیش از یازده ماه برایشان می‌ماند، بی‌آن‌که آن را به کار زنند، وظیفه داشتند یک چهلیم آن را برای مصرف در راه خدا و رفاه خلق خدا دهند. کشاورزی که از مزرعه یا

باغ خود ۸۶۴ کیلوگرم گندم، جو، خرما یا کشمش برداشت می‌کرد، وظیفه داشت اگر درخت یا کشت او به صورت دیمی آبیاری می‌شد یک دهم و اگر خود آن را آبیاری می‌کرد یک بیستم محصول آن را در ره خدا و رفاه خلق او دهد. دام‌داری که از چراگاه‌های طبیعی استفاده می‌کرد، موظف بود اگر ۴۰ گوسفند داشت که بیش از ۱۱ ماه مال او بوده، یک گوسفند و اگر ۳۰ گاو داشت که بیش از یازده ماه در اختیار او بوده، بی‌آن‌که از آن‌ها کاری از قبیل شخم، عصاره، باربری یا آب‌کشی بگیرد، یک گوساله یک ساله که وارد دو سال شده باشد و اگر ۲۶ شتر داشت که بیش از ۱۱ ماه بدون کار در اختیار او بوده، یک شتر یک ساله که وارد دو سال شده باشد و اگر ۵ شتر بیکار در این مدت داشت، یک گوسفند برای مصرف در راه نیازها و نیازمندا بدهد.

در قسمتی از روایات زکات صریحاً روی این نکته تکیه شده که پرداخت زکات به کم‌درآمدها یا بی‌درآمدها آهنگ تعدیل ثروت دارد.

## مسئولیت‌های اقتصادی زمامداران امت

یکی از بخش‌های بسیار جالب تعالیم اقتصادی اسلام بخش مربوط به مسئولیت‌های مالی و اقتصادی دولت اسلامی است. این بخش بسیار مفصل است و در این کتاب می‌توان فقط به بیان قسمتی از آن پرداخت. مسئولیت‌های اقتصادی دولت را از نظر کلی می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

۱- مسئولیت در برابر نیازها و نیازمندا.

۲- مسئولیت رهبری اقتصادی در قسمت‌های مختلف تولید و

توزیع.

## بیت‌المال

در نظام اسلامی قسمتی از درآمدها باید به بیت‌المال، یعنی خزانه‌داری جامعه اسلامی داده شود، از قبیل:

- خراج، یعنی قسمتی از بازده اقتصادی زمین‌های دولتی که طبق قرارداد برای آباد کردن و بهره‌برداری به بخش خصوصی داده می‌شود.  
- جزیه، یعنی مالیات سرانه یا نظیر آن که غیر مسلمانان ساکن در سرزمین اسلام می‌پردازند.

- خمس، یعنی ۲۰٪ غنایمی که در نبردهای مسلمین با دشمنان متجاوز به سرزمین اسلام یا به حق و عدل و آزادی به دست می‌آید، و به معنی گسترده‌تر آن، ۲۰٪ از درآمد ویژه هر فرد، یعنی آنچه اضافه بر هزینه‌های عادی شخصی، خانوادگی و شغلی نصیب می‌شود، و ۲۰٪ از آنچه از راه غواصی، کاوش‌های زمین، استخراج معادن و نظایر این‌ها به دست می‌آید.  
- د/رایبی، یعنی اموال کسانی که مرده‌اند و وارثی ندارند.

و منابع دیگری که در فقه اسلامی آمده‌اند.

دولت اسلامی وظیفه دارد این درآمدها را در خزانه ملت جمع‌آوری کند و مراقب باشد که در هر گوشه از سرزمین اسلامی نیازی یا نیازمندی وجود دارد، آن را بشناسد و تأمین کند، از قبیل:

- ایجاد و نگهداری مؤسسات عمومی فرهنگی، بهداشتی، تبلیغ اسلامی و نظایر این‌ها،  
- تأمین هزینه‌های دفاع از سرزمین اسلام یا جهاد آزادی‌بخش در هر منطقه دیگر،

- تأمین زندگی کسانی که از طرف دولت اسلامی عهده‌دار وظیفه‌ای هستند،

- تأمین زندگی بی‌درآمدها یا کم‌درآمدهایی که طبق قوانین اسلامی حق ندارند از انفاقات عمومی استفاده کنند، از قبیل خاندان پیامبر(ص).

- تأمین کمبود زندگی همه بی‌درآمدها یا کم‌درآمدهایی که در قلمرو اسلام زندگی می‌کنند و همکاری‌های مالی برادران و خواهران مسلمان آن‌ها برای تأمین زندگی آن‌ها کافی نبوده است.

پس از تأمین این نیازها و نیازمندها و نظایر آن‌ها، اگر بیت‌المال موجودی اضافی داشته باشد، باید در راه رفاه بیشتر افراد امت اسلامی و بهبود زندگی آن‌ها از هر نظر صرف و با رعایت موازین اسلامی در این مورد سهم هرکس به او داده شود.

مسئله پرداخت کمک هزینه به افراد از طرف دولت از همان قرن اول هجری در جامعه اسلامی اجرا می‌شد و به همین جهت در تاریخ اسلام مکرر به این مطلب از زبان اشخاص مختلف برمی‌خوریم که پولی برای مصرف نیازمندان در اختیارشان بوده و در صدد پرداخت آن برآمده‌اند، ولی هر جا گشته‌اند نیازمندی نیافته‌اند. تعهد قاطع دولت اسلامی و بیت‌المال امت برای تأمین زندگی همه بی‌درآمدها و کم‌درآمدها یک پشتوانه قطعی برای این گروه است و موجب آن می‌شود که تأمین زندگی آن‌ها حتی در گرو انجام وظایف مالی برادران و خواهران مسلمانان نباشد.

از این گذشته در مورد قسمتی از این وظایف، دولت اسلامی مسئول است که مراقب انجام آن‌ها از طرف افراد باشد تا اگر خود به انجام آن‌ها اقدام نکنند، دولت حقوق مالی را که بر عهده آن‌هاست از ایشان بگیرد و به مصارف آن‌ها برساند. به همین جهت، یکی از تشکیلات رسمی حکومت‌های سرزمین اسلام سازمان «جبايه» یعنی جمع‌آوری خراج و زکات و نظایر آن‌ها بوده است. در روایات اسلامی مقررات بسیار جالبی در

این زمینه آمده و تعالیم ارزنده‌ای داده شده تا این اقدام دولت را تا آنجا که ممکن است تلطیف کند، مبادا به روح این تضامن اقتصادی و فی سبیل‌الله بودن آن لطمه‌ای وارد آید.

### رهبری اقتصادی در تولید و توزیع

وظایف دولت اسلامی در مورد اقتصاد منحصر در آنچه گفتیم نیست و همان‌طور که قبلاً اشاره شد، یک بخش مهم از این وظایف مربوط به رهبری و هدایت مسائل اقتصادی در دو بخش تولید و توزیع است. آنچه از مجموع روایات مربوط به این مطلب به دست می‌آید این است که دولت اسلامی وظیفه دارد بر جریان کلی اقتصادی جامعه نظارت کند و هر جا حس کند که ممکن است شیوه تولید یا توزیع از موازین اسلامی منحرف شود و به مصالح اقتصادی عموم آسیبی وارد کند، قبلاً جلوی آن را بگیرد و یا اگر انحرافی روی داده آن را برطرف سازد.

یکی از جالب‌ترین روایاتی که از پیشوایان حق در این باره به دست ما رسیده، نامه مفصل امیرالمؤمنین علی(ع) به مالک اشتر است که هنگامی که او را فرماندار مصر کرده بود به عنوان دستورالعمل حکومتی به او داد. این نامه به فارسی ترجمه و منتشر شده است و هرکس بخواند می‌تواند یک نسخه از آن را تهیه کند. در این جا برخی از قسمت‌های این نامه را نقل می‌کنیم:

«... به کار خراج رسیدگی کن، آن هم در جهت سامان دادن به زندگی خراج‌دهندگان، چون سامان زندگی همه وابسته به سامان خراج و پرداخت‌کنندگان آن است و بدون آن برای دیگران هم سر و سامانی نیست، چون همه مردم در حقیقت خرجی‌بگیر از خراج و خراج‌دهنده‌ها هستند. در

این زمینه باید به آباد شدن زمین بیشتر توجه داشته باشی تا به دست‌یابی بر خراج بیشتر، چون خراج بیشتر در گرو آبادتر شدن زمین است. کسی که فقط خراج می‌خواهد، بی‌آن‌که به آبادی زمین بیندیشد سرزمین‌ها را ویران و مردم را نابود می‌کند و زمامداریش دوامی نیاورد.»<sup>۱</sup>

«... چه در مرکز و چه در نواحی دیگر به فکر کار بازرگانان و صنعت‌گران باش، ولی در عین حال این را هم بدان که بسیاری از آن‌ها خیلی سخت‌گیر، مال‌دوست و بخیل و در پی سودجویی و خودرأیی در کار بازرگانی هستند و این مایه زیان توده‌ها و نقصی در کار زمامدارهاست. بنابراین جلوی احتکار را بگیر، که پیامبر خدا(ص) از آن جلوگیری فرمود. خرید و فروش باید با گذشت همراه باشد و با وزن و پیمانۀ دقیق و درست صورت گیرد و قیمت‌ها چنان باشد که نه به خریدار اجحافی شود و نه به فروشنده ...»<sup>۲</sup>

بررسی وظایف حکومت اسلامی در زمینه مسائل اقتصادی به خوبی نشان می‌دهد که هیئت حاکمه امت اسلامی باید همواره پاسدار مصالح اقتصادی عموم، به ویژه کم‌درآمدها و بی‌درآمدها، باشند نه نگهبان منافع نامشروع پردرآمدها. برای نمونه بخش دیگری از نامه امام علی(ع) به مالک اشتر را نقل می‌کنیم:

«در همه کارها به آن علاقه‌مندتر باش که حقانیتش بیشتر، عدالتش همگانی‌تر و به خشنودی توده نزدیکتر است، زیرا نارضایتی توده رضایت قشر ممتاز را خنثی و بی‌اثر می‌کند، ولی از نارضایتی قشر ممتاز در برابر رضایت توده به آسانی می‌توان صرف‌نظر کرد ...»<sup>۳</sup>

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان، ص ۸۶.

### یک اصل برجسته اجتماعی و اقتصادی

در روایات اسلامی به یک اصل برجسته اجتماعی برمی‌خوریم که جنبه اقتصادی آن بسیار مهم است و آن این‌که از نظر اسلام تنها زمامدارانی عدالت‌پیشه شناخته می‌شوند که زندگی آن‌ها با زندگی کم‌درآمدها هم‌سطح باشد.

در این اصل عالی خوب دقت کنید. سطح زندگی زمامدار امت اسلامی باید مانند زندگی کم‌درآمدترین مردمی باشد که در قلمرو او زندگی می‌کنند، تا میان او و آن‌ها پیوند واقعی وجود داشته باشد و گرنه خودبه‌خود کم‌درآمدها نمی‌توانند قلباً رهبری و زمامداری او را بپذیرند و پشتیبان واقعی او باشند. آن‌ها خودبه‌خود میان خود و او فاصله‌ای احساس می‌کنند، احساسی که آن‌ها را آرام نخواهد گذارد و علیه او تحریک خواهد کرد.

یکی از جالبترین روایات اسلامی که در آن این اصل برجسته آمده، از امیرالمؤمنین علی(ع) نقل شده است.

علی(ع) در بصره به خانه یکی از یارانش به نام علاء رفت تا از او عیادت کند. علاء خانه بزرگی داشت. وقتی زمامدار امت اسلام خانه او را دید فرمود: با این خانه فراخ در این دنیا چه می‌کرده‌ای؟ آیا در آخرت به آن نیازمندتر نبودی؟ خوب، حالا هم اگر خواسته باشی می‌توانی با همین خانه به آخرت برسی، در آن مهمان‌نوازی و صلۀ رحم کنی، آن را پایگاهی برای دفاع از حق و حقیقت قرار دهی و به این ترتیب به وسیله همین خانه بر آخرت دست‌یابی.

علاء گفت: ای زمامدار مسلمانان، من از دست برادرم عاصم به تو

شکایت می‌برم.

– مگر چه کرده؟

– پشمینه‌پوش و تارک دنیا شده.

– پیش من بیاید.

وقتی عاصم نزد امام آمد، به او گفت: ای دشمنک خویش، شیطان پلید فریب داد، چرا بر زن و فرزندت رحم نکردی، آیا فکر می‌کنی خدا همه چیزهای خوب و پاکیزه را برایت حلال کرده، اما دوست ندارد از آن‌ها استفاده کنی؟ تو برای خدا کمتر از آنی (که با تو رودربایستی کند، ظاهراً بگوید این نعمتها برایت حلال است و باطناً بخواهد که از آن‌ها استفاده نکنی).

– ای زمامدار مسلمانان، تو خود در استفاده از لباسهای زمخت و خوراکیهای سخت و نامطبوع بدین پایه‌ای که می‌نگری!

– کجای کاری؟ حساب من از حساب تو جداست. خدا بر زمامداران دادگر واجب و مقرر کرده که زندگی خود را در حد زندگی مردم ناتوان کم‌درآمد قرار دهند، مبادا که مردم کم‌درآمد دچار وسوسه گردند (خود را از زمامدار امت جدا بدانند و به راه انحراف از حق کشیده شوند).<sup>۱</sup>

براساس این اصل برجسته، که با این صراحت در این روایت اسلامی آمده، کسانی که خواهان خدمت در سمت زمامداری امتند باید نخست وضع خود و خانواده خود را از نظر سطح زندگی روشن کنند، اگر آماده آن هستند که در سطح کم‌درآمدترین مردمی که در قلمرو زمامداری آن‌ها قرار دارند زندگی کنند، در این راه گام بردارند، و گرنه به کار خود پردازند.<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸-۱۸۷.

۲. در کتاب کافی، جلد اول، صفحه ۴۱۰ و ۴۱۱ چند روایت دیگر نیز در این زمینه آمده است.

به این ترتیب زمامدار امت و خانواده او می‌دانند که اگر خواستار بهتر شدن وضع زندگی خویش از نظر اقتصادی هستند، باید از نظر اجتماعی و اقتصادی برنامه‌ای را دنبال کنند که به وضع مردم کم‌درآمد بهبود بخشد، تا در پرتو بهبود وضع اقتصادی آنها، وضع خودشان هم بهتر شود. به عبارت دیگر، در جامعه اسلامی حکومت از نظر اقتصادی با کم‌درآمدها سرنوشت مشترک دارد، نه با پردرآمدها و چنین حکومتی نه تنها از منافع افراطی و ضدعدالت پردرآمدها حمایت نمی‌کند بلکه قدرتی نیرومند در برابر آزمندی و تجاوزطلبی آنها و ضمانتی اجرایی برای تحقق بخشیدن به عدالت اقتصادی اسلام است.

## شناخت اسلام

### لبه برگردان:

انسان در پناه ایمان استوار دینی، در خویشتن پشتوانه نیرومندی احساس می‌کند. با خلوص و پاکی بیشتری دست به کار خدمت می‌شود، در راه هدف خود به دريوزگی و پستی و مداهنه تن نمی‌دهد، اگر کوشش در راه هدف، او را به رنج انداخت، یا از او سلب سودی کرد متزلزل نمی‌شود.

او انسانها را همچون جان خود دوست دارد و به سعادت همه می‌اندیشد و از دل با همه کسانی که همچون خود او می‌اندیشند پیوند متقابل احساس می‌کند. از اینکه در راه نجات جامعه بکوشد و به دیگران خدمت کند لذت می‌برد.

## ۵۸۸ شناخت اسلام

## اعلام (نمایه)

### اماکن:

احد ۲۳۵، ۴۵۲	خندق ۲۳۵، ۴۵۲
اروپا ۲۴۳، ۳۸۴، ۳۸۵	دمشق ۴۷۲، ۴۷۷
اسپانیا ۲۴۳	دُنُورُ ۳۸۲
افریقا ۴۸۰	دِیْلَمَ ۴۸۰
اقصى (مراکش) ۴۸۰	روم ۱۶۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۷
آمریکا ۳۸۲	۳۴۵، ۴۶۶، ۵۴۶
اندلس ۴۵۶	ری ۴۸۰
اهواز ۴۹۳	زاهدان ۵۵۰
ایران ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۵۶۹	سقیفه ۴۶۱
بدر ۲۳۵، ۴۵۲	شام ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴
بصره ۴۷۴، ۴۷۹، ۵۸۳	صفین ۴۶۴
بین‌النهرین ۲۴۰، ۵۲۶	عراق عرب ۴۷۴
تهران ۵۵۰	عربستان ۲۲۷، ۲۲۹، ۵۴۶
چین ۵۴۶	غدیرخم (نام محل) ۲۳۷، ۴۴۴
حبشه ۲۳۲	فارس (نام محل) ۴۵۰
حجاز ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۰	فُرَات ۵۳۳، ۵۷۲
خراسان ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷	فرانسه ۳۶۰
	قادسیه ۴۷۵

### اشخاص و قبایل

قزوین ۴۸۰	ابن قتیبه ۴۶۲
قم ۵۵۰	ابن ابی‌الحدید ۴۶۷
قوچان ۵۵۰	ابن تیمیه ۴۴۶
کربلا ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۹	ابن‌زیاد ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۵
کوفه ۳۲۵، ۴۵۲، ۴۶۹، ۴۷۲	ابن‌مرجانه ۴۷۰
۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۰	ابوالسرایا ۴۸۰
گرگان ۴۸۰	ابوبکر ۴۶۱
مدینه ۳۱۳، ۴۲۷	ابوجعفر ۳۵۴
مصر ۲۲۲، ۲۴۲، ۴۵۶، ۴۷۴	ابوجعفر منصور ۴۷۸
۴۸۰، ۵۴۶، ۵۸۱	ابوسفیان ۴۶۲
مکه ۴۵۲	ابوطالب ۱۳۴
نهروان ۴۶۴	ابومسلم ۴۷۷، ۴۷۸
هند ۲۴۰	ابوهاشم ۴۷۶
یونان ۱۷۷، ۲۴۰، ۵۴۶	ابی‌بن‌کعب ۴۶۱
	احمدبن‌حنبل ۴۵۳
	ادریس‌بن‌عبدالله ۴۸۰
(معاویه) معاویة‌بن‌یزید ۴۷۳	آدم(ع) ۱۸۱
آب‌آبرده ۵۲۶	استالین ۲۰۳
اباذر (ابوذر) ۳۱۳، ۴۶۱، ۴۶۳	اسماعیل ۳۰۹
ابراهیم(ع) ۹۱، ۲۲۰، ۴۶۰	آسَمَر ۵۲۹
ابراهیم‌بن‌عبدالله‌بن‌حسن ۴۷۹	ام‌کلثوم ۴۷۲
ابراهیم‌بن‌محمد ۴۷۷	امام باقر(ع) ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۲
ابن‌خلدون ۴۷۲، ۴۷۶	۴۵۲، ۲۵۵، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۱۴
ابن‌عباس ۵۳۳	۴۴۰، ۴۰۱، ۳۲۸

اعلام (نمایه) ۵۸۹

امام حسن عسگری (ع) ۴۲۱  
 امام حسن (ع) — امام  
 حسن مجتبی (ع) ۲۸۱، ۳۲۹،  
 ۴۷۹  
 امام حسین (ع) —  
 حسین بن علی (ع) ۴۶۹، ۴۷۰،  
 ۴۷۷  
 امام رضا (ع) ۲۸۳، ۴۵۹  
 امام سجاد (ع) ۲۹۹، ۳۲۰  
 امام صادق (ع) ۲۵۰، ۲۵۱—۲۵۳،  
 ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۶،  
 ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۵۴، ۴۳۲، ۴۴۱،  
 ۴۴۷  
 امویان اندلس ۴۵۶  
 ایرانیان ۳۸۴، ۴۷۱  
 بخاری (صحیح) ۴۴۶  
 براء بن عازب ۴۶۱  
 برتراند راسل ۳۸۲  
 بروسه ۵۴  
 بنی شیبان ۳۵۱  
 بنی عباس ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۶،  
 ۴۷۶—۴۷۹، ۴۸۱  
 بنی اسرائیل ۴۴۰  
 بنی الحسن ۲۴۲، ۴۷۶، ۴۷۹،  
 ۴۸۰

شناخت اسلام ۵۹۰

زید (بن علی) ۴۷۲  
 زید بن ارقم ۴۷۰  
 زینب (ع) ۴۷۲  
 ژان بوفره ۱۹۷  
 ژان پل سارتر ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷  
 ساسانی (ساسانیان) ۱۴۴  
 سلطان محمد ششم ۴۵۶  
 سلمان فارسی ۳۱۳  
 سلیمان بن عبدالملک ۴۷۶  
 سمیه ۴۷۰  
 سید شرف‌الدین ۴۶۲  
 سیوطی ۴۴۵، ۴۶۱  
 شال اوژن گوی ۶۱  
 شریح (قاضی) ۴۹۰  
 شهید ثانی ۵۳۲  
 شیخ صدوق ۳۴۴، ۴۳۵  
 شیخ طوسی ۵۳۳، ۵۳۴  
 صفویه ۴۷۱  
 طبری (محمد بن جریر) ۴۶۹،  
 ۴۷۰، ۴۷۲  
 عاصم ۵۸۳، ۵۸۴  
 عباس ۴۷۶  
 عبدالله (بن محمد حنفیه) ۴۷۶  
 عبدالله بن حنظله ۴۷۲  
 عبدالله بن علی ۴۷۷  
 عبدالله بن زبیر ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵  
 عبدالله بن حسن ۴۷۶  
 عبدالله بن محمد (سفاح) ۴۷۷  
 عبدالله بن مسعود ۴۶۳  
 عبدالمجید جوده السحار ۴۶۳  
 عبدالملک (بن مروان) ۴۷۵،  
 ۴۷۵  
 عثمان (بن عفان) ۴۶۳  
 عثمانی ۴۵۶، ۴۷۱  
 عقیل ۴۶۹  
 علاء ۵۸۳  
 علامه امینی ۴۴۶  
 علویون ۲۴۲، ۴۷۶  
 علی (بن محمد حنفیه) ۴۷۶  
 علی (ع)، امام علی (ع)،  
 امیرالمؤمنین (ع) ۴۶۱  
 عمار یاسر ۴۶۱  
 عمّار (خلیفه دوم) ۵۲۷  
 عیسی (ع) ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷،  
 ۲۲۳  
 عیسی بن زید ۴۷۶  
 فاطمیون (حکمرانان فاطمی  
 مصر) ۴۵۶  
 فرعون ۱۳۳، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۱،  
 ۲۲۲، ۲۲۴

بنی امیه (امویان) ۴۵۶  
 بنی عباس ۲۴۱، ۲۴۲، ۴۵۶،  
 ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۱  
 بنی هاشم ۳۲۳، ۴۶۱، ۴۶۲  
 حجاج (بن یوسف) ۴۷۵  
 حسن ابراهیم حسن ۴۷۲  
 حسین بن علی بن حسن (شهید  
 فنج) ۴۷۹  
 حسین بن علی بن محمد حنفیه  
 ۴۷۶  
 حضرت فاطمه (ع) — زهرا (ع)  
 ۳۱۳، ۳۲۹، ۴۶۶، ۴۷۰  
 حضرت مهدی، قائم و ...  
 ۲۵۸—۲۴۹  
 حلبی ۵۲۶  
 خالد بن سعید ۴۶۱  
 داروین ۱۶۳، ۱۶۴  
 داستایفسکی ۱۹۵  
 داوود (ع) ۲۹۹، ۴۴۹  
 دکارت ۱۹۵  
 رُفاعة ۴۹۳  
 رنه لافراژ ۱۹۴  
 روح القدس ۱۷۷  
 زبیر ۴۷۲  
 زکریا (ع) ۹۶

- فضل بن عباس ۶۱  
فضل بن یحیی برمکی ۸۰  
فیلیسین شاله ۵۴  
قاسم بن ابراهیم ۸۰  
قاضی ابویعلی (ابویعلی) ۵۳  
قریش ۱۳۴  
قیصر ۶۹  
کاشف الغطاء ۶۱  
کسری ۶۹  
گابریل مارسل ۱۹۶  
گوستاو لوبون ۳۸۵، ۳۸۶  
لامارک ۱۶۳  
لقمان ۱۴۹، ۱۸۰، ۴۳۷  
لیندزی ۳۸۲، ۳۸۳  
مالک اشتر ۴۸۹، ۵۸۱، ۵۸۲  
ماوردی ۴۵۲  
محقق ثانی ۵۳۵  
محمد حنفیه ۴۷۶  
محمد دیباج ۸۰  
محمد کامل یاقوت ۴۵۳، ۴۵۵  
محمد (ص) ۲۳۰، ۴۹۹  
محمد بن عبدالله بن حسن ۴۷۶  
محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) ۴۷۹  
مختار ۴۷۴
- مروان (بن حکم) ۴۷۴  
مروان حمار ۴۷۷  
مسلم ۴۶۹  
مسلم (صحیح) ۴۶۶  
مسلم بن عقیل ۴۶۹  
مصعب (بن زبیر) ۴۷۵  
معاویه ۴۷۲  
مفضل ۲۵۱  
مقداد ۳۱۳، ۴۶۱  
منصور (عباسی) ۴۷۶،  
۴۷۷-۴۷۹  
مورتون وایت ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷  
موریس کرنستن ۱۹۵  
موسی (ع)، حضرت موسی (ع)،  
موسی بن عمران ۹۶، ۱۳۳  
نمرود (فاطمه زهرا) ۲۲۰  
نوح (ع) ۴۶۰  
هادی عباسی ۴۷۹  
هارون ۱۳۳، ۲۲۱  
هارون عباسی ۴۸۰  
هاشم (بنی هاشم) ۱۳۳، ۳۲۳،  
۴۶۱، ۴۶۲  
هایدگر ۱۹۷  
هشام بن حکم ۵۶۲  
هشام بن عبدالملک ۴۷۵
- هگل ۶۷  
همّام ۲۹۳  
هود (ع) ۳۶، ۱۱۳، ۱۵۱، ۱۸۰،  
۱۸۵، ۲۱۸، ۲۲۷، ۵۱۴  
ویل دورانت ۳۸۴  
یاسپرس ۱۹۷  
یحیی بن زید ۴۷۵  
یحیی بن عبدالله بن حسن ۴۸۰  
یزید (بن معاویه) ۴۷۳  
یعقوبی ۴۶۱  
یونس (ع) ۴۷، ۵۱، ۹۴، ۲۱۲،  
۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۴، ۴۴۹
- دیالکتیک ۶۵، ۶۷، ۲۰۳  
رنالیسم ۵۶-۵۴  
زبیدیه ۴۷۶  
فیکسیسم ۱۶۶  
کاتولیک ۳۸۴  
کیسانیه ۴۷۶  
ماتریالیسم ۵۴، ۶۲، ۲۰۳، ۲۰۸  
مسیحیت ۲۲۳  
معتزله ۱۴۴  
هاشمیه ۴۷۶  
هندوئیسم ۱۴۴
- اسکولاستیک ۱۷۷  
اشاعره ۱۴۴، ۱۴۵  
اگزیستانسیالیزم ۱۹۵  
اومانیسم ۱۷۸  
ایده آلیسم ۵۴، ۵۵  
ترانسفورمیسم ۱۶۶، ۱۶۷  
خوارج ۴۷۵  
دموکراسی ۱۸۸

## مکاتب